



تفسیر حکیم جلد 3

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 1

تفسیر حکیم جلد 3

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 2

تفسیر آیه 51-52-53

وَ إِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ اَرْبَعَيْنَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَاَنْتُمْ ظَالِمُونَ

ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

وَ إِذْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَاَلْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

و یاد کنید آن فرصت گران بهائی را که برای نازل کردن تورات چهل شب با موسی وعده گذاشتیم، آنگاه شما پس از غایب شدن او شتابانه گوساله را معبود خود قرار دادید در حالی که به سبب این کار بسیار زشت ستمکار بودید.

سپس بعد از آن کار زشت از شما در گذشتیم تا به شکر نعمت‌هایی که به شما عطا کردیم برخیزید.

و یاد آرید آن زمان را که به موسی کتاب و میزان جداکننده درست از نادرست را دادیم تا هدایت یابید.

شرح و توضیح

از آیات مورد بحث چند مطلب بسیار مهم استفاده می شود:

- 1- وعده خدا با موسی 2- ویژه گی عدد چهل 3- راز و نیاز شبانه 4- حس گرائی و ظاهر بینی بنی اسرائیل 5-
- گذشت و عفو حق 6- کتاب و فرقان.

وعده خدا با موسی

این که وجود مقدس حضرت حق موسی را به میعادگاه قرب و میهمانی ویژه، آن هم در طول چهل شب دعوت کرد، تا از افق وجود او خورشید تورات را برای تربیت نفوس و رشد ارواح و تأمین سعادت دنیا و آخرت مردم طلوع دهد، دلیل بر شخصیت و عظمت و کمال آن حضرت است.

موسی از همان زمانی که دیده در خیمه حیات باز کرد، و قدم به عرصه زندگی گذاشت، با این که در دربار فرعون و میان فرعونیان رفت و آمد داشت با تکیه بر عقل خدادادی، و اندیشه‌ی صحیح و نیت پاک، و عمل به آئین قهرمان توحید حضرت ابراهیم درخت وجودش را به ثمر نشان داد و از وجود خویش موجودی موحد، منظم، با تربیت، ظلم ستیز، و همراه با کمالات و خصایل انسانی و الهی به وجود آورد، و به ویژه سالیان درازی که در خدمت شعب پیامبر به سر

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 3

برد، به ارزش‌ها و کمالات، و پاکی درون و برون خود افزود و تبدیل به عبدی خاص و بنده‌ای ویژه، و شخصیتی از هر جهت صالح و نهایتاً از مقربان درگاه حضرت حق شد، و استعداد پیامبری و رهبری و اولوالعزمی و کلیم الهی در او ظهور کرد، و از سوی پروردگار مهربان برای هدایت بنی اسرائیل و دیگر مردم مأموریت یافت.

او پس از آن که بنی اسرائیل را از آن همه مظالم و ستم و سخت گیری‌های فرعونیان و شکنجه‌های سنگین ستمگران نجات داد و از لابلای امواج نیل به صورت معجزه آسا با عنایت و لطف پروردگار قوم خود را نجات داد و رابطه و علاقه آنان را با فضای زندگی مصریان که محکوم فرهنگ شیطانی فرعونیان بود قطع کرد، می‌بایست در سایه فرهنگ با برکت و سعادت بخش حضرت حق به همه جهات زندگی بنی اسرائیل رنگ دیگر دهد، و تحولی همه جانبه در فکر و اندیشه و آراء و ارواح و اعمال آنان به وجود آورد، تا از آنان ملتی موحد، پاک، درست کار، عزیز، ارجمند، متحد و تسلیم حق بسازد. به همین خاطر از طریق قلب پاکش این معنا را از جانب حضرت رب العزه دریافت کرد که باید خود را برای گرفتن کتاب آسمانی که حاوی همه نظامات زندگی و دارنده احکام فقهی و آداب اخلاقی، و فرمان‌های معنوی است آماده نماید.

آن حضرت که فوق‌العاده دلسوز امت، و برای تربیت فرد فرد آنان و آراسته شدنشان به توحید ناب و عدالت در همه شئون حیات دغدغه‌داشت و به انتظار دعوت حق برای دریافت کتاب آسمانی بود تا به وسیله آن منبع حقایق، هدایت قوم را کامل کند و دریچه‌های جدیدی از ماوراء طبیعت به روی آنان باز کند و آنان را از اثرات ریشه‌داری که از فرهنگ مصریان و به ویژه فرعونیان در قلب و جانشان نشسته بود پاک کند، و از زنجیرهای نامرئی فرهنگ مادی که بر دست و

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 4

پای باطنشان بسته بود آزاد نماید نهایتاً از سوی پروردگارش دعوت شد تا چندی که در حقیقت چهل شب کامل باید باشد از غوغای زندگی، و هیاهوی مادی، و لجام گسیختگی‌های پول پرستان، و تقاضاهای غیر منطقی قوم، کناره‌گیری کند و به عزت نشیند، و جز با حضرت محبوب همدم نباشد و با غیر او انسی نداشته باشد، و به روزه و عبادت و بندگی در خلوت قرب مشغول گردد، و به ریاضات شرعی تن دهد، تا روحش و قلب ملکوتی‌اش از کدورت‌های زندگی دنیائی پاک گردد و صفای باطنش به اوج نهائی رسد، و آئینه وجودش چنان صیقل یابد که برای طلوع و تابش وحی آماده شود.

وحی و الهام سرمایه بی‌بدیل و مایه بی‌نظیری است که فقط و فقط از افق وجود مخلصان، و پاکان و صالحان که عمری را در بندگی و عبادت خالص به سر بردند، و به غیر حق توجه نکردند، و جز خدا را نخواستند و عاقبت به مقام پیامبری و ولایت رسیدند طلوع می‌کند.

کسی که در عبادت دائم نیست، و عبادتی را که انجام می‌دهد به شوق رسیدن بهشت و نجات از دوزخ است، و گاهی هم به دنبال خواهش‌های نفسانی و شهوات شیطانی آلوده به گناه می‌شود، و دچار حجاب‌های ظلمانی است، و فقر معنوی او را از حضرت یار دور نگاه داشته و دغدغه‌مادیگری درونش را به کدورت آلوده کرده، و آتش طمع و حرص و بخل و حسد درخت باطنش را سوزانده و افکار و نیاتش را به شوائب و ناپاکی‌ها و ناخالصی‌ها مخلوط نموده شایسته دریافت ضعیف‌ترین مرحله الهام نیست چه رسد به دریافت وحی که از شئون نبوت و امامت است.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 5

با این آلودگی‌ها و عبادات اندک که آن هم بر مبنای توحید صرف صورت نمی‌گیرد نه این که انسان بوی موسی و رنگ او را نمی‌گیرد بلکه به سوی متخلف شدن به اخلاق فرعونی پیش می‌رود و رهن صد موسی و هارون می‌شود.

آن که او بنیاد فرعونى کند ج

راه صد موسى و صد هارون زند ججدر هر صورت پاکی کامل موسى، و عبادات مخلصانه او که جز به عشق حق صورت نمی گرفت، و کمالات باطنی و افکار و اندیشه‌ها و نیات پاکش که او را به مقام والای نبوت و رهبری معنوی رسانده بود اقتضاء کرد که حضرت حق برای عطا نمودن کتاب آسمانی به او از او بخواهد که چهل شب به ضیافت الله رود و در آنجا با قرار گرفتن در عبادات ویژه و راز و نیاز مخصوص به دریافت آن سرمایه گران نایل آید.

ویژه گی عدد چهل

اهل معرفت، و صاحب‌دلان پاك طینت، و روش ضمیران با بصیرت با تکیه بر آیات قرآن مجید و روایات برای عدد چهل خصوصیت و ویژگی قائلند، و می گویند: اموری معنوی و حالاتی الهی را می توان پس از چهل شبانه روز خلوص یا پس از چهل شبانه روز خلوت با حق، یا پس از گفتن ذکرى به چهل بار و به دست آورد.

فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً: «1»

پس برای موسى میعادگاه پروردگارش به چهل شب پایان یافت.

حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ: «2»

تا زمانی که انسان به رشد و نیرومندی جسمی و باطنی رسد و به مرحله چهل سالگی قدم بگذارد و بگوید: پروردگارا به من الهام کن تا نعمت را که بر من عطا کردی شکرگزاری کنم ...

(1) - اعراف 142.

(2) - احقاف 15.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 6

در منابع حدیث قدسی روایت شده که حضرت حق فرموده:

«خمرت طينة آدم بیدی اربعین صباحاً» «1»

طینت و گل آدم را در چهل روز به دست قدرت و کرامت سرشتم.

و از حضرت مولی‌الموحدين علی (ع) روایت شده:

«فخلق الله آدم (ع) و بقى اربعين سنة مصوراً.... ثم نفخ فيه الروح» «2»

خدا آدم را به وجود آورد و چهل سال به صورت پیکر و جسم محض باقی ماند، سپس در آن روح دمید.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«ان آدم هبط على الصفا و حواء على المروة فمكث آدم اربعين صباحاً ساجداً يبكي على خطيئة و فراقه للجنة» «3»

آدم بر صفا و حواء بر مروه فرود آمدند، و آدم چهل روز در حال سجده بر خطایش و به خاطر فراق بهشت گریه کرد.

از پیامبر بزرگوار اسلام به سندهای گوناگون در کتاب‌های معتبر روایت شده:

«من اخلص لله اربعين يوماً فجر الله ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه» «4»

کسی که چهل روز برای خدا خالصانه زندگی کند و از هر گناه ظاهری و باطنی پاک بماند و همه لحظاته به بندگی خدا بگذرد، از قلبش بر زبانش چشمه‌های حکمت جاری شود.

در روایت مهمی از رسول خدا روایت شده:

«من حفظ على امتي اربعين حديثاً ينتفعون بما بعثه الله يوم القيامة فقيها عالماً» «5»

کسی که به خاطر هدایت امت من چهل حدیث حفظ کند (که با بیان آن چه از طریق ابلاغ چه از جهت اجرا و عمل) امت من از آن بهره‌مند شوند خداوند او را در قیامت دینشاس و آگاه برانگیزد.

(2) - صافی ج 1 ص 109.

(3) - صافی ج 1 ص 121.

(4) - بحار ج 67 ص 249.

(5) - بحار ج 2 ص 156.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 7

زمان بندی میقات موسی به چهل شب شاید به خاطر این است که چهل روز عزلت کامل، و چهل شب عبادت و تہجد و راز و نیاز با بی نیاز آئینه باطن را به اوج صیقل یافتن می‌رساند و ظرف با عظمت قلب را آماده دریافت وحی می‌نماید و سفر «من الحق الی الخلق» را تمام و کامل می‌کند، و گیرنده وحی را برای هدایت بندگان به درجه ایثار و فداکاری در راه خدا و برای خدا می‌رساند، و او را برای تحمل انواع شداید در راه ابلاغ فرهنگ الهی آماده می‌سازد، آری بیداری شب، و مناجات در آن، و نالیدن عاشقانه و دردمندانه در سحر آن هم به خلوصی که مرکب معنوی رساننده انسان به اوج قرب حق است زمینه افاضه فیوضات الهیه و عنایات ربانیه را به انسان فراهم می‌آورد و او را تا مقام دریافت وحی که از اعظم نعمت‌های الهی به گیرنده آن و به مردم و ملت و امت اوست بالا می‌برد، روی این حساب هنگام شب از بهترین نعمت‌های حق و از بهترین الطاف پروردگار به همه انسان‌هاست و این انسان است که باید در همه عمر قدر همه شب‌ها را بداند و ساعات آن را با خواب خوشی بیجا و بخصوص نعوذ باللہ باگناه و معصیت نابود نکند و آن را ظرف آتش و عذاب ابدی دوزخ قرار ندهد.

راز و نیاز شبانه

شب موقعیت زمانی بسیار مهمی است که باید گفت در میان نعمت‌ها از نعمت‌های عظیم حق است و اگر نبود هیچ جاننداری زنده نمی‌ماند و کره‌ی زمین جز گوی آتشی که هر چه در آن بود جز به صورت مذاب نبود رخ نمی‌نمود.

شب در قرآن مجید و روایات از جایگاه ویژه و خاصی برخوردار است، تا جائی که کمتر زمانی را میتوان به قدر و قیمت آن پیدا کرد.

شب زمان مناجات انبیاء، و ساعات بهره‌گیری اولیاء از فیوضات حق، و هنگام راز و نیاز عاشقان، و ظرف ذکر ذاکران، و خلوت‌گاه عارفان، و بهترین فرصت

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 8

برای مطالعه دانشمندان، و لحظات پرقیمت بینیان برای راه یافتن به اسرار هستی و حقایق ملکوتی است.

ساعاتی از شب که در قرآن مجید از آن تعبیر به سحر شده از پربهترین اوقات روزگار، و وسیله قرب به حق، و هنگام سوز و گداز، و عبادت و تہجد و استغفار و توبه و نردبان رسیدن به کمالات معنوی و منور شدن به نور الهی و دست یافتن به عفو و مغفرت است.

شب نشانه قدرت و حکمت و رحمت و لطف و عنایت حضرت رب‌العزیز برای صاحبان مغز و خرد است:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ آيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ: «1»

بی‌تردید در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و رفت شب و روز نشانه‌هایی برای خردمندان است.

شب مایه آرامش ابدان و ارواح و داروی رفع خستگی و عامل تمدد اعصاب، و سبب استراحت و علّت آماده شدن برای رفتن به پیشگاه محبوب ازل و ابد در سحر و مهیا‌گشتن برای کارهای روزانه است:

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ آيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ: «2»

اوست کسی که شب را برای شما پدید آورد تا در آن بیارامید و روز را نورافشان قرار داد تا در آن به کار و کوشش پردازید یقیناً در این امور برای گروهی که حقایق را با گوش دل بشنوند نشانه‌هایی از توحید، قدرت، حکمت، و ربوبیت خداست.

رسول خدا به فرمان واجب حق مأموریت داشت که بخشی از شب را به تہجد و عبادت و مناجات و راز و نیاز پردازد و از این طریق شایسته رسیدن به

(2) - یونس 67.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 9

مقام محمود گردد، مقامی که جز برای او برای احدی از همسفران معنوی اش میسر نشد، مقامی که از راه تجمد شبانه فقط و فقط ویژه او بود.

وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً: «1»

و پاسی از شب را برای عبادت و بندگی بیدار باش که این تجمد شبانه افزون بر همه واجبات ویژه تست، امید است پروردگارت تو را به سبب این عبادت ویژه به جایگاهی ستوده برانگیزد.

شب موقعیت عظیم و ویژه‌ای است که حضرت حق پیامبرش را در آن برای ارائه آیاتش به معراج برد، معراجی که از نعمت‌های خاص حق به پیامبر اسلام بود و چنین سفری با آن کیفیت برای احدی از عباد خدا اتفاق نیفتاد، و این فقیر به توفیق حق به شرط حیات این حادثه بی نظیر و منافعش را در شرح و توضیح اولین آیه مبارکه اسرا به رشته تحریر خواهیم کشید.

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا: «2»

منزه و پاک است خدائی که شبی بنده اش محمد (علیهما السلام) را از مسجد الحرام به مسجد اقصی که پیرامونش را برکت دادیم حرکت داد تا بخشی از نشانه‌های عظمت و قدرت و حکمت و ربوبیت خود را به او نشان دهیم.

قرآن مجید این کتاب با عظمت، و مایه هدایت، و عین رحمت، و دریای بی نهایت حکمت، و جدا کننده میان حق و باطل، و نور زندگی، و چراغ راه، و داروی درمان، و سبب شرف و کرامت انسان در شب بر قلب مبارک پیامبر نازل شد.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ: «3»

ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم.

(1) - اسراء 79.

(2) - اسراء 1.

(3) - قدر 1.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 10

عبادت شبانه که در خلوت و عزلت، و به خلوص و اخلاص نزدیک تر صورت می گیرد قطعاً با دیگر عبادات فرق می کند، و از نظر کیفیت سنگین تر و با ارزش تر است.

إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلاً: «1»

بی تردید عبادت شبانه محکم تر و پایدارتر و گفتار در آن استوارتر و درست تر است.

سحر که بخشی از شب است از نظر قیمت و ارزش و کیفیت معنوی با هیچ ساعتی قابل مقایسه نیست سحر به فرموده قرآن زمان رهایی و نجات است:

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَّجَّيْنَاهُمْ بِسَحْرِ: «2»

ما به سوی قوم لوط طوفانی سخت که با خود ریگ و سنگ می آورد فرستادیم در نتیجه همه را به چاه هلاکت انداخت، مگر خاندان لوط را که به خاطر ایمانشان در وقت سحرگاهان نجات دادیم.

استغفار در سحر و طلب آمرزش در آن ساعت کم نظیر از نشانه های بندگان واقعی خداست:

الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْقَانِتِينَ وَ الْمُتَّقِينَ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ: «3»

بندگان واقعی خدا صبر کنندگان در حوادث و راستگویان و صادقان، و فرمانبرداران و انفاق کنندگان و استغفار کنندگان در سحرها هستند.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (45)، آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ (16)، كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ (17)، وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ: «4»

بی تردید پرهیزکاران در بهشت‌ها و چشمه‌سارهایند، آنچه را پروردگارشان به آنان عطا کرده دریافت می‌کنند زیرا آنان پیش از این پیوسته نیکوکار بودند، آنان در دنیا اندکی از شب را می‌خوابیدند و بقیه آن را به عبادت سپری می‌کردند و سحرگاهان از خدا درخواست آمرزش می‌نمودند.

(1) - مزمل 6.

(2) - قمر 34.

(3) - آل عمران 17.

(4) - ذاریات 15-18.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 11

حس گرائی و ظاهری بنی اسرائیل

دور ماندن از حوزه نبوت و رهبری معنوی صحیح که فرهنگ پاکش جلوه علم و حکمت خداست و بر دلایل و براهین محکم و استوار تکیه دارد، و چیزی مخالف فطرت و عقل سلیم و طبیعت هستی در آن وجود ندارد، و رشد کردن در محیط شرك و فضائی که فرعونیت و شیطنت و حکومت صد در صد مادی بر آن حاکم است، و آزادی به معنای واقعی در آن وجود ندارد، و توجه صرف به گذراندن امور زندگی ظاهری، و فقط گرداندن شکم و شهوت، و دست و پا زدن در لذت‌های بدنی، و تنها تحصیل دانشی که کمک برای سوق دادن زندگی به ناحیه ظاهر آن است، بناچار انسان را دچار دو بیماری خطرناک و ریشه‌دار می‌کند:

فرو رفتن در مادیات محض، و دل‌باختگی شدید به لذائد و امور حسی.

بنی اسرائیل که سالیان طولانی و طی چند نسل در مصر که فضائی آلوده به شرك و اوهام و گاو پرستی و مادی‌گری داشت زندگی کردند به تدریج از درون رنگ محیط را به خود گرفتند و آثار نکبت‌بار و ظلمانی آن محیط و مردمش ریشه در نفوسشان دوانید، و اختناق حاکم بر آنان و سلب آزادی از آن قوم، و شکنجه‌هایی که از طرف فرعونیان بر آنان تحمیل شد از طریقی عقل و اراده و قدرت تفکر و اندیشه را در آنان بسیار ضعیف کرد، و از طرف دیگر اکثر آنان را به مردمی فرو رفته در مادیات و کالای دنیا و دل‌باخته لذائذ و امور حسی نمود.

کثرت معجزات موسی (ع) برای رام کردن بنی اسرائیل که عقل و اندیشه‌ی آنان به شدت ضعیف شده بود، و از تفکر صحیح و تعقل درست بی‌بهره بودند و برهان و دلیل و استدلال و حکمت در قلب و روان تیره و بیمار آنان راه نداشت امری ضروری بود.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 12

آنان چنان که باید و شاید در برابر حقایق ماوراء طبیعت، و واقعیات ملکوتی، و اصول غیبی با این که همراه با دلیل و برهان استوار بود فروتنی نکردند و به تعقل و تفکر صحیح برای دریافت آن حقایق تن ندادند، و تسلیم تعالیم آسمانی موسی نگشتند و به مرحله یقین قدم نهادند، و همه وجود و حالات و روحیات خود را در سیطره‌ی حکومت حس و ماده نگاه داشتند، و هر آنچه را که موافق حس و لذائذ و شهوات و مادیات بود به راحتی پذیرفتند، و از تسلیم شدن در برابر دعوت موسی و صالحان و دانشمندانی که جز خیر دنیا و آخرتشان را نمی‌خواستند امتناع ورزیدند!!

آنچه در درگیری با فرعون پس از سالها شکنجه دیدن به سود آنان تمام شد فقط و فقط از برکت فریادها و فعالیت‌ها و معجزات موسی بود، آنان برای مبارزه با دشمنان و در هم شکستن فرعونیان و رفع و دفع خطر آنان هیچ اقدامی نکردند، و آئین حق را و توحید ناب را با تعقل و تفکر به دست نیاوردند و با پای خود از محیط ذلت‌بار مصر و آن سرزمین آلوده به شرك و اوهام بیرون نیامدند و از میان امواج رود نیل با تکیه بر ایمان و اعتماد به خدا نگذاشتند، بلکه معجزات موسی و قدرت معنوی او بود که این اسیران ذلیل و فرو رفتگان در چاه استضعاف و غرق شدگان در مادیات و دل‌باختگان به لذائذ حسی و دور ماندگان از تعقل صحیح و اندیشه درست را از محیط مصر خارج کرد و از میان امواج سهمگین دریا بیرون برد و در منطقه‌ای امن که خیال آنان را از هر خطر و شکنجه‌ای راحت می‌داشت قرار داد.

اینان پس از بیرون آمدن از دریا چنان که قرآن مجید می‌فرماید بر قومی عبور کردند که همواره با پرستش بت‌ها و اصنام ملازمت داشتند، از باب ضعف در

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 13

عقل و اندیشه، و غرق بودن در امور مادی و حسی با کمال بی شرمی به موسی گفتند:

اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ يَجْهَلُونَ

إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبِعُونَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

قَالَ أَعْيَرَ اللَّهُ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ.

وَ إِذْ أَجْنَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتُلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يُسَخِّطُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ.
وَ وَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ آمَمْنَاهَا بِعَشْرِ: «1»

ای موسی همان گونه که برای آنان معبودانی است تو هم برای ما معبودی قرار ده!!

راستی اخلاق مادی و حس گرایی و تکیه نکردن بر دلیل و برهان و منطق و عقل چه می کند، و انسان را به چه ورطه‌هایی از خطر و سقوط و هلاکت می اندازد!

موسی گفت: بدون تردید شما گروهی هستید که جهالت و نادانی میورزید و از عقل و منطق دور هستید و به خاطر بی بصیرتی و کوردلی به امور محسوس محض روی دارید.

قطعاً آنچه اینان در آن قرار دارند و آن عقاید شرك‌آلود و آئین بت پرستی است نابود شده و فاسد است و آنچه همواره انجام می دهند باطل و برباد است.

و سپس با يك دنیا تعجب و شگفتی به بنی اسرائیل گفت: آیا غیر خدا را که هیچ گونه شایستگی برای پرستش ندارد به عنوان معبود برایتان طلب کنم، در حالی فقط خداست که شما را بر جهانیان روزگارتان برتری داد؟!!

ای بنی اسرائیل یاد کنید هنگامی که شما را از چنگال ظالمانه فرعونیان نجات دادیم، آنان که شما را به سخت‌ترین صورت شکنجه می کردند و به شکلی گسترده پسرانتان را می کشتند و زنانتان را برای کنیزی و بیگاری کشیدن و نشستن در مرگ فرزندان زنده می گذاشتند و در این امور برای شما از سوی پروردگارتان آزمایشی بزرگ بود.

(1) - اعراف 138 - 141.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 14

و ما موسی را سی شب به میعادگاه خواندیم و آن سی شب را به ده شب دیگر تمام و کامل نمودیم.

موسی پس از وعده خدا برای این که آن ملت را در سایه نظامی متین و استوار و رشد دهنده، و تضمین کننده خیر دنیا و آخرت قرار دهد به میعادگاه رفت، که پس از پایان آن ضیافت ویژه به دریافت کتاب آسمانی تورات که حاوی همه حقایق مربوط به هدایت است نایل آید و به میان جامعه خود باز گردد و آنان را با تعلیم دادن تورات و وادار کردن به عمل به آن به سعادت دنیا و آخرت برساند.

مردی هوا پرست و گمراه کننده و تجسمی از شیطان که کوتاه بینی بنی اسرائیل را در تقاضای از موسی برای قرار دادن بتی برای آنها جهت پرستیدن دیده بود، و ضعف عقلی و فکری و ارادی آنان برای او ثابت بود، و غرق بودن آن قوم در مادیات و دلباختگی آن بی خبران به امور حسی و لذائذ ظاهری برایش ثابت بود در غیبت موسی با ساختن مجسمه گوساله‌ای از زیور آلات و طلاجات که وقتی در جهت باد قرار می گرفت صدای گاو از آن بر می خاست در معرض دید و تماشای آنان گذاشت و گفت:

هَذَا إِلَهُكُمْ وَ إِلَهُ مُوسَى!! «1»

این است معبود شما و معبود موسی!!

آن کم خردان پست، و سفیهان زشت باطن، و بی اراده‌های جاهل، و غرق شدگان در مادیت، و دلباخته‌های به امور حسی و لذائذ ظاهری که در حقیقت گوساله طلائی ساخت سامری از باطن گوساله خوی و طلا جوی آنان بیرون آمده بود به گوساله به عنوان معبود روی آورده و به پرستیدن آن مشغول شدند و

(1) - طه 88.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 15

به ستمی عظیم و ظلمی بزرگ نسبت به توحید خالص و نسبت به خود و خیر و سعادتشان تن دادند و مصداق حقیقی
 أَنْتُمْ ظَالِمُونَ شدند.

باور نکردن سخن صادقان، و گوش ندادن به موعظه و پند ناصحان، و فرار از علم و حکمت پیامبران، و بی توجهی به
 دلیل و برهان، و غرق بودن در مادیات و دلباختگی به حس و لذائذ قطعاً انسان را از خدا جدا و به گوساله پرستی در
 صورت‌های گوناگونش می‌کشاند!

«پیروی و متابعت از حسّ و ماده [که دو امر روبنایی و ظاهری و محدود و از دست رفتنی هستند] و تسلیم شدن در
 برابر آن دو انسان‌ها را در يك تناقض ویژه از جهت قول و عمل و گرفتار می‌کند، زیرا از طرفی پیروی از حس موجب
 می‌شود که مطلبی را جز آنچه حسّ بر آن دلالت دارد نپذیرند گرچه حق باشد، از طرف دیگر تسلیم در برابر ماده ایجاب
 می‌کند که عملاً آنچه را شخصیت‌های بزرگ مادی می‌خواهند یا می‌پسندند بپذیرند!

آنان هر گونه تقلیدی را در موضوعاتی که دور از حس آنان است اگر چه خوب باشد به نام این که تقلید است مذمت
 می‌کنند ولی همان‌ها هر گونه تقلیدی را که موافق هوس‌های مادی است به نام بهره‌برداری از زندگی ستایش می‌نمایند اگر
 چه عمل بدی باشد برای همین جهات است که به سختی در برابر اوامر پیامبران و درست‌کاران و علمای ربانی که آنان را
 به خیر و صلاح دین و دنیایشان دعوت می‌کنند تسلیم می‌شوند، و در برابر دعوت افراد مغرض و سرکش را خیلی زود
 می‌پذیرند! «1»

متأسفانه محاکم تفتیش عقاید در قرون وسطی که به وسیله کشیشان مسیحی برپا شد و علم و دین کلیسایی را در برابر با
 یکدیگر به جنگ و مبارزه سختی

(1) - المیزان ج 1 ص 280.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 16

کشید و در این میدان خصمانه و ظالمانه میلیون‌ها نفر عاشق علم و عالم را به فرمان کشیشان محکوم به اعدام و نابودی کرد و به تدریج جامعه اروپائی را به تسلیم شدن در برای حس و ماده وادار کرد و دانشمندان علوم مادی با قدرت تمام باعث شدند که دین کلیسایی به درون کلیسا رانده شود و قلب همگان به سوی حس و ماده جهت‌گیری نماید و تمدن غرب بر این دو پایه بناگذاری شود و در قرن هیجدهم به بعد این تمدن جدای از مسائل معنوی و اخلاقی با کمک به اصطلاح دانشمندانی چون داروین و فروید و درکایم که هر يك انسان را از يك بعد خاص آن هم به صورت افراط و تفریط نگریستند به اوج خود برسد و انسان در فضای این تمدن با همه وجودش حس‌گرا و ماده‌پرست گردد و دلایل و براهین مربوط به ماوراء حس را هر چند استوار و محکم و منطقی و عقلی باشد نپذیرد و از طرف دیگر هیچ برهان و دلیلی در موضوعاتی که متضمن لذائد مادی حسی است مطالبه ننماید و این موضوع خط بطلان بر غرائز انسانیت و احکام آن و امور فطری و یقینی کشید و معارف عالیه و اخلاق فاضله را از میان برداشت و انسانیت انسان را از او گرفت و جامعه‌ها و ملت‌ها را در معرض شدیدترین مفسد اخلاقی و خانوادگی و اجتماعی و سیاسی قرار داد!!

انسان در فضای تاریکی که بر اروپا حاکم شد از مستقل بودن نوعش، و ریشه اصیلش که از حضرت آدم و حوا که دارای مقام خلافت الهی بودند و هر دو به دست قدرت حق و اراده حکیمانه حضرت رب بی‌سابقه نر و ماده‌ای از گوهر پرارزش خاک آفریده شدند و به عنوان نوعی مستقل در میان انواع جانداران ظهور کردند جدا شد و سر از ریشه‌ای به نام میمون که سمبل بازی و بازی‌گری و دلچکی برای سرگرمی مردم است درآورد و در کنار او علمی به نام علم الانواع قرار داده شد و به دانشگاه‌ها راه یافت و با استادی دانشمندان صهیونیست مسلک

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 17

به باور دانشجویان و در نهایت به باور اکثر مردم داده شد که ریشه شما میمون و باطن و درون و روانتان که ارث از اصل و ریشه وجودتان میمون می‌برید میمون صفت است و مسئله انسانیت و اخلاق و فضیلت و شرافت و کرامت و اصول انسانی اموری اعتباری است و تکیه بر آنها غیر منطقی و محدود شدن به آنها موجب محرومیت از لذائد و به کارگیری غرائز به صورت آزاد است و سبب بی‌بهره شدن از شهوات مطلق و خواسته‌های بی‌قید و شرط است و پس از آن دورکایم به این موج کمک کرد و انسان را در همه جهات و امور معلول اقتصاد دانست، و دانش او همچو هم پالکی سابقش به دانشگاه‌ها و مراکز علمی راه یافت و اقتصاد و امور مادی محور و بنیان زندگی گشت و (لا اله الا الدلار) جای لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ* نشست و بشر را در سقوط عجیبی فرو برد و او را در لجن‌زار مادیت و پول و ابزار بدون ایمان و اخلاق به اسارت

نشانده، و بدتر از هر دوی آنان هم مسلک خطرناکشان فروید بود که چون هر دوی آنان از آئین تحریف شده یهودیت که آئینی مادی و پولی بود پیروی می کرد به عنوان روانکاو و روانشناس میدان دار تمدن غرب شد و با نوشتن کتاب و به تحریر کشیدن مطالبی که هیچ دلیل عقلی و منطقی ندارد راه انسانیت و فضایل و اخلاق و حقیقت را مسدود نمود و افکارش با هزینه های سنگین صهیونیست ها به همه مراکز علمی حتی مجامع دانشگاهی کشورهای اسلامی راه یافت و تا حدی توانست مسیر ایمانی و عقلانی بسیاری از انسان ها و شاید اکثریت آنان را در غرب و شرق عالم به سوی اسافل اعضا برگرداند و با چهره ای که کاشف از کمال آرامش درونی است! همه عظمت ها و ارزش ها به نحوی از انحاء به نام خردگرایی و حس گرایی تا حد پست ترین مرحله حیوانیت پائین بیاورد!!

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 18

البته قرن ها پیش از فروید، جلال الدین بلخی آن حکیم عارف تباه شدن موجودیت آدمی را و ساقط شدن همه ارزش ها را با این پدیده حیوانی یعنی برگشتن از اوج صعود انسانی به پست ترین نقطه نزول حیوانی که محور قرار دادن اسافل اعضا در زندگی است گوشزد نموده می گوید:

جز ذکرین دین اوئی ذکر او سوی اسفل برد او را فکر او «1»

نگاهی به وضع جوامع امروز بیندازید و در حالات و اعمال و رفتار اکثر آنان به خصوص جوامع غربی و مقلدین کورشان دقت کنید می بینید شهوت رانی بی قید و شرط، تجاوز به نوامیس به عنف و غیر عنف، روابط نامشروع زنان با زنان، مردان با مردان و زنان با یکدیگر، موج گسترده عشق های مجازی، نیمه عربی و عربیانی زنان و مردان، فیلم های محرک سینمایی و تلویزیونی و ماهواره ای، قتل و غارتگری، تجاوز به حقوق، رشوه، فساد فکری، فساد باطنی چون حسد و بخل و طمع و غرور و نفاق و ریا، زورگوئی، به استعمار کشیدن ملت ها به وسیله ی زورمندان، آدم ربائی، آدم فروشی، جاسوسی، خیانت، جنایت، بلوغ زودرس بر اثر تحریک شهوات، متلاشی شدن نظام خانواده، فرار فرزندان از خانه ها، اعتیاد به انواع مواد مخدر که هر ساعت نوعی از آن برای به دام انداختن نسل به بازار می آید و ظاهر و باطن زندگی را گرفته و دریا و صحرا و جو را به فساد و تباهی کشیده و امنیت روانی مردم را در شرق و غرب به هم زده و فضائی از شدیدترین نگرانی ها را به وجود آورده و کوس رسوائی غرق بودن در مادیات و دل باختگی به حس و لذائذ آن را در هر کوی و برزن و بلکه در هر خانه و کاشانه به صدا در آورده است!! و نزدیک است این تمدن ماشینی که بر دو پایه ماده و حس بنیان گذاری شده و به شدت از درون پوسیده بر سر

(1) - تفسیر نهج البلاغه جعفری ج 14 ص 226.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 19

صاحبانش و مقلدان آنان خراب شود و همه زیر آوار سنگین آن به دیار نیستی و نابودی رانده شوند و زمین برای زندگی صالحان و شایستگان که در میان این حیوانات انسان نما و متمدنان وحشی و میمون صفتان و غرق شدگان در مادیات و دلباختگان به لذائذ حسی به شدت در غربت و تنهایی اند بدون مزاحم باقی بماند، و چنین زمانی به زودی فرا می‌رسد و دور از دسترس نیست و حقیقتی است که قرآن مجید قاطعانه از آن خبر می‌دهد:

أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ: «1»

یقیناً همه روی زمین را بندگان شایسته ام به میراث می‌برند.

من با فروتنی و تواضع از شما مسلمانان و به ویژه پیروان مکتب اهل بیت می‌خواهم که از افتادن در دام تمدن غربی و فرهنگ‌های شیطانی آن حذر کنید و گول زرق و برق زندگی ظاهر آنان را که ملامت از فساد و تباهی است نخورید و دست از قرآن مجید که راهنمای انسان به هر خیری است بر ندارید، و از اقتدای به اهل بیت پیامبر که مصباح هدایت و کشتی نجات هستند غفلت ننمائید و دامن حیات پر قیمت خود را از آلوده شدن به مادیات صرف، و درون خود را از اسیر شدن به مکتب حس گرائی حفظ نمائید که خیر دین و دنیا آخرت شما در تمسک به قرآن و اهل بیت است و بدانید که این تمدن بدون معنویت و بریده از خدا و جدای از فرهنگ حق و خالی از حقایق و تھی از تعالیم انبیاء و امامان به زودی نابود می‌شود و دلبستگان به خود را هم نابود می‌سازد و نهایتاً به عذاب استیصال در دنیا و عذاب ابد در آخرت گرفتار می‌شود و جز روسپاهی و افتضاح برای آن و پیروانش نخواهد ماند.

(1) - انبیاء 105.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 20

آری برای محاربان با خدا و پیامبر و آنان که در زمین در همه امور زندگی به فساد و تباهی می‌کوشند جز رسوائی و خواری در دنیا و عذاب بزرگ در آخرت نیست:

ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ: «1»

برای آنان به خاطر محاربه با خدا و پیامبر و کوششان برای گستردن فساد در زمین رسوائی و خواری در دنیا و عذاب بزرگ در آخرت است.

غرق شدگان در مادیت، و دلباختگان به لذائذ حسی، و مریدان مکتب حس‌گرایی که از زندگی و حیات جز خانه و کارگاهی برای تأمین اقتصاد و معیشت نمی‌بینند، و پر کردن شکم و شهوت‌رانی و کام‌جوئی را اصیل‌ترین لذت‌ها می‌شمارند، و چشمی برای تماشای این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود ندارند، و گوش‌ی برای شنیدن صدای حق و برهان و دلیل و حکمت برای خود باقی نگذاشته‌اند، و وجودشان نیروی دفعی برای حقایق و واقعیات و امور ملکوتی و عرشی و اصول ماوراء طبیعت و حوزه جذبی برای انواع مفساد و شهوات و خیالات و اوهام‌گشته و برای مسخره کردن انبیا و اولیاء و محتویات کتاب‌های آسمانی و علمای ربانی و احکام الهی و عبادات دهانی به پهنای فلك باز کرده و به خاطر اوج بی‌خردی و دچار بودن به بیماری غفلت و بی‌خبری، خود را میزان حق و باطل هر چیزی قرار داده و بجز و لایبجز خود را در همه امور ملاک و اصل می‌دانند، بدون شك و تردید گرفتار دو بیماری بسیار مهلك و بر باد دهنده دنیا و آخرت و مخرب همه ارزش‌ها شده‌اند و به خاطر جهل مرکبشان نسبت به این دو بیماری هم در غفلت کامل به سر می‌برند از این جهت به علاج و درمان خود اقدام نمی‌کنند، بلکه خود و کوشش و کارکردشان را سالم و صحیح و خوب می‌دانند، و توجه ندارند که همه ارزیابی‌های آنان نسبت به

(1) - مائده 33.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 21

همه امور بی‌پایه و پوچ و غلط و باطل است آن دو بیماری یکی خود فراموشی و دیگر خودپرستی است.

«قل هل ننبئکم بالآخرین اعمالا الذین ضل سعيهم فی الحیاة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا، اولئک الذین کفروا بآیات ربهم و لقاءه فحبطت اعمالهم فلا نقیم لهم یوم القیامة وزنا، ذلك جزاءهم جهنم، بما کفروا و اتخذوا.»

بگو آیا شما را از زیانکارترین مردم از جهت عمل و فعالیت آگاه کنم؟ آن مردم کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا تباه شده و به هدر رفته در حالی که خیال می کنند خوب و درست عمل می نمایند، اینان کسانی هستند که آیات پروردگارشان و دیدار قیامت و محاسبه اعمال را به وسیله او منکر شدند و در نتیجه اعمالشان تباه و بی اثر است و چون همه کوششان بر باد رفته روز قیامت میزانی برای آن برپا نمی کنیم، این است وضع و حال زیانکاران به سبب آن که کفر ورزیدند و آیات من و پیامبرم را به مسخره گرفتند!

اینان به این خاطر به چنین وضع خطرناک و مهلکی دچارند که خود را از یاد برده اند که انسان هستند، و مملوک حضرت رب العزه می باشند، و مقامشان مقام خلافت الهی است و از نظر استعداد و شخصیت ذاتی از همه موجودات برترند و دنیا و متاعش و شکم و شهوت و بدن و اعضایش ابزاری برای رشد و کمال آنان به کمک هدایت الهی و آئین و فرهنگ خدائی است.

آنان بر اثر این خود فراموشی خود را بنی آدم نمی دانند آدم ابوالبشری که به عنوان خلیفه الله در زمین قرار داده شد، و ظرف علم الاسماء حضرت محبوب بود، و در ملکوت اعلا مسجود فرشتگان قرارش دادند، بلکه خود را بر اساس بافته های داروین یهودی که با هزینه های سنگین صهیونیست به باورشان دادند بنی میمون می دانند و اصل و ریشه ای به عنوان انسانیت برای خویش قائل نیستند.

آنان بر اثر این خود فراموشی اساس همه امور را و محور همه جهات زندگی را، و ستون خیمه حیات را به تعلیم درکام یهودی که با هزینه های بی دریغانه صهیونیست به باورشان دادند اقتصاد می دانند و کار و پول را ملاک و اصل

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 22

می شناسند، و حرکات و اعمال خود و اخلاق و سیاست و جنگ و حکومت را بر اساس اقتصاد و دلار نظام می دهند.

آنان بر اثر این خود فراموشی، محور همه لذت ها و اصل همه خوشی ها و عشرت ها را بر اساس تعالیم فریود یهودی که با هزینه های سخاوت مندانه صهیونیست به عنوان دانشی اصیل به باورشان دادند غریزه جنسی و عریانی و فرو رفتن در شهوات و خوش بودن به وسیله اسافل اعضا به هر شکلی که بخواهند می دانند، و پس از هشت ساعت کار برای تجدید قوا و تامین شهوات و غرائز با دوستان مرد و زنشان سانددویچی را به نیش می کشند، و گوشت پخته هر حیوان نجس

العینی چون حوك و سگ و مار و بوزینه و خرچنگ و سوسمار را به شکم می‌ریزند، و به جای آب این نعمت بزرگ الهی و سید همه نعمت‌ها آب جو و مشروبی نجس و موادی همراه با الکل را عریده جویان می‌نوشند و سپس در هم می‌لولند و هر گناه زشتی را مرتکب می‌شوند و هیچ توجهی هم به عواقب سوء اینگونه زندگی که محصولاتش از هم پاشیدن نظام خانواده، و هم جنس بازی، و زنا، محصنه و غیر محصنه و تجاوز جنسی به حیوانات و حتی به فرزندان خودشان می‌باشد ندارند، و به ذهنشان هم خطور نمی‌دهند که اینگونه غرق بودن در مادیات و دلباختگی به لذائذ حسی و زندگی را در همین امور خلاصه کردن سبب انواع بیماری‌های جسمی و روانی و عامل عقب ماندگی ذهنی و بی‌میلی به تحصیل، و علت پوک شدن بنای جامعه و نهایتاً فرو ریختن ساختمان تمدن و نابودی حیات و زندگی و بر باد رفتن سرمایه انسانیت است.

اینان در دنیای خود فراموشی که خودیت انسانی را از دست داده، و ارزش‌های اعتقادی و اخلاقی را در فضای بسیار تاریک خود فراموشی لگدکوب کرده‌اند و از خودیت خویش جز انسانی حیوان‌نما و حیوان صفت و موجودی

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 23

مسخ شده باقی نگذاشته‌اند و به خودپرستی که در حقیقت همین خودیت مسخ شده است نیز مشغول‌اند و خود و هر کس را در حول و حوش خود و حیطة تصرف خویش دارند قربانی تبهکاری خود می‌نمایند و از این شکل زندگی هم لذت برده و احساس خوشی می‌کنند!!

شارح نهج‌البلاغه علامه جعفری که برای تربیت نفوس دغدغه عجیب داشت و این فقیر کراراً دلسوزی او را نسبت به انسان‌های این زمان و پس از آن حس کرده بودم و بارها نزد من از اوضاع اسفناک انسان در غرب و شرق شکایت داشت در شرح نهج‌البلاغه در ضمن توضیح مباحثه و گفتگوی عالم نحوی و ملاح کشتی اوضاع خطرناک و خطرزای این گرفتاران به بیماری خودپرستی را توضیح می‌دهد:

«شاید به جرئت بتوان گفت که: در میان انواع جنایات نتوان جنایتی را پیدا کرد که در عین حال که دیگران را از هستی ساقط می‌نماید و خود جنایت‌کار را قربانی تبهکاری خود می‌سازد، لذیذ و خوش آیند تلقی شود مگر خودپرستی که به جهت پامال کردن همه اصول و ارزش‌های انسانی، تمامی سطوح و ابعاد خویشتن را مسموم و متورم می‌سازد.

آن یکی نحوی به کشتی در نشست، و در جای خود قرار گرفت و کشتی تدیجاً ساحل را پشت سر گذاشته و سطح پهناور دریا را پیش گرفت.

درست است که سپهر لاجوردین با ستاره‌های زرینش و دریا با آن شکوه و دیدگاه بی‌کرانه‌اش دو تماشاگهی بس عظیم‌اند که می‌توانند انسان آگاه را به درون خود رهسپار سازند و در آن فضای بی‌کران تماشاگهی عظیم‌تر از هر دو را در دیدگاه او قرار بدهند اما برای چه کسی؟ برای کسی که در پشت گردنش کورک در نیاورده باشد، که نتواند سر بلند کرده و به بالا بنگرد، و برای کسی که از حرفه

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 24

زندگی‌اش حجابی ضخیم که تار و پودش از خودپرستی‌ها رشته شده است، در برابر دیدگانش قرار نگیرد که مانع دیدن جز خود محدودش بوده باشد، برای این‌گونه اشخاص چه آسمانی! و کدامین دریائی و کدامین درونی؟!

مرد نحوی به جای تفکرات والا درباره بیکرانگی‌های فضا و آسمان و دریا و به جای اندیشه درباره فطرتی که دریا را تشکیل داده‌اند و خواه روزی به شکل بخار در آیند و جزئی از ابرها گردند و فضاها را برای انجام قانون هستی درنوردند، و یا جزئی از جویباری شوند و روئیدنی‌ها را سیراب نمایند و نهایتاً مشغول کاری بس بزرگ هستند، و به جای تامل و تحسین کشتیبان که عمری را در آموزش دریانوردی و تلاش در دریاها و گلاویزی با خطرات مرگبار سپری کرده و امروز با کمال دقت و جدیت و اهتمام انسان‌هائی را در پهنه بسیار وسیع دریا به مقصد می‌برد، آری به جای این همه تفکرات که فقط سراغ مغز انسان‌های بیدار را می‌گیرند، نخست نگاه‌های سطحی به دریا و امواج کوچک و بزرگ و فضا و آسمان انداخت، و تا حدودی با چشمانی محروم از دیدن، آنها را لمس کرد و به طور مبهم و ناچیز آنها را به رسمیت شناخت و در صدد بر آمد که لطف فرموده بپذیرد که «آسمان لاجوردین محیر العقول هست!» «دریا هم هست!» «ستارگان بی‌شمار فضائی هم وجود دارند!» «ضمناً کشتیبان هم که او و افرادی دیگر از انسان‌ها را به مقصد می‌برد هستند!» و پیش از آن که آن همه «هست‌ها» او را به خود جلب کنند و از دیدگاه آن خودپرست اهمیتی پیدا کنند ناگهان به یاد خویشتن افتاد، یعنی هستی خویشتن در دیدگاهش قرار گرفت و نخست اثبات خود را برای خویشتن آغاز کرد! مگر من نیستم؟! آری من هستم، چه فایده از این که همه کائنات عالم هستی موجودیت مرا پذیرفته‌اند و وجود من یکی از معلومات خداوندی است در حالی که این کشتیبان و کشتی نشینان نمی‌دانند که

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 25

«من هستم» و «من کیستم» که در این کشتی برای مدتی تا وصول به مقصد با آنان دمساز گشته‌ام، لذا هنوز کشتی راهی را سپری نکرده بود که مرد نحوی برای اثبات وجود خویشتن به هیجان در آمد و رو به کشتیبان نمود آن خودپرست، کشتیبان با همه قوای مغزی و اراده‌ی بارور شده که متوجه کشتی و کشتی‌نشینان و پدیده‌های دریائی و مشغول کار و

کوشش خود بود از مرد نحوی صدائی ناآشنا بگوشش رسید که گفت هیچ از نحو خواندی؟ گفت لا شاید هم اصلاً بیچاره کشتیبان نفهیمد که معنای نحو چیست؟ او با کمال صداقت و صراحت گفت: نه من نحو خوانده‌ام و آنگاه چند لحظه در فکر فرو رفت و با خویش‌ترن چنین گفت: نحو، نحو چیست؟ چون نمی‌توانست بیش از چند لحظه فکر خود را با ضرورت تمرکز قوای دفاعی برای کار کشتی‌رانی خود مشغول سازد، لذا فوراً اختیار ذهن خود را به دست گرفت و مشغول کار اصلی خود گشت که ناگهان بانگ شومی از نحوی شنید که با کبر و نخوت تهوع آوری- گفت نیم عمر و شد بر فنا بینوا کشتیبان! مرد نحوی برای اثبات وجود خویش‌ترن از راه علم نحو، نیم عمر وی را بر باد فنا داد در اینجا شما چه فکر می‌کنید؟! اگر کشتیبان مردی بود که نحو خوانده و از علوم ادبی اطلاعات مفیدی داشت و در پاسخ نحوی میگفت: آری پیش از آن که اقدام به آموزش دریانوردی و کشتیبانی نمایم از الکتاب سیبویه گرفته تا الفیه ابن‌مالمک را نزد جلال‌الدین سیوطی خوانده و خوشبختانه همه آنچه را که خوانده‌ام هم اکنون در حفظ دارم آیا فکر می‌کنید مرد نحوی می‌گفت: آفرین، سپاس خدای را که در سفر دریا با انسانی رویاروی شده‌ام که در عین حال که با فن کشتیبانی خدماتی برای مردم انجام می‌دهد در علم شریف نحو هم عالم و صاحب نظر است؟!

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 26

نه بلکه مرد نحوی که در مقابل خود، انسانی مساوی یا برتر از خود را میدید فوراً به مغزش فشار می‌آورد که یکی از مسائل مشکل نحو را بیاد آورد و کشتیبان را با طرح آن مسئله به زانو اندازد مثلاً می‌گفت: حالا که تو نحو خوانده‌ای بگو ببینم: در پاسخ آن مسئله زنبوریه باید ادا هو هی بخوانیم یا ادا هو ایاها؟ همان مسئله‌ای که سیبویه را به دیار عدم فرستاد.

اگر در این مورد هم کشتیبان پاسخ صحیحی می‌داد و می‌گفت: باید ادا هو هی بخوانیم چنان که در قرآن مجید آمده است: **فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى** مرد نحوی توانائی دیدن وجود کشتیبان را به کلی از دست می‌داد و پیش از آن که در گرداب مهلکی که فضا و دریا برای او تهیه دیده بود دست از جان بشوید خود را به دریا می‌انداخت و از شکنجه دیدن قیافه کشتیبان که به خوبی «هستی خود» را اثبات کرده بود راحت می‌گشت!

آری قانون نحس خودپرستی همین است که به ابراز هستی خویش‌ترن قناعت نمی‌ورزد و نمی‌گوید: من نحو خوانده‌ام پس هستم، که هیچ منافاتی با این ندارد که کشتیبان هم بگوید: من کشتی می‌رانم پس هستم، و آن یکی بیل می‌زند پس هست، و آن دیگری هم به وسیله علم و معرفت آیات الهی را در این دنیا می‌خواند پس او هم موجود است.

ولی چنان که بر همه روشن است در آن هنگام که یکی از وسائل زندگی جای هدف اعلای «حیات معقول» آدمی را بگیرد شناخت این که ضرب در جمله ضرب زید عمر فعل ماضی مفرد و مذکر و غایب و زید فاعل و عمر و مفعول آن است، تفسیر عالم هستی را به عهده می‌گیرد و برای حیات آدمی معنا می‌بخشد. کشتیبان از شنیدن این بانگ دلخراش که چون نحو نخوانده‌ای پس نیم عمرت بر فناست ضربه شدیدی خورد، زیرا تا آن روز چنین جمله‌ای را نه از عقل و

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 27

وجدانش شنیده بود و نه از پیامبران الهی و اوصیاء و اولیا چنین هدفی برای حیات سراغ گرفته بود، و نه از قوانین عالم وجود که هستی او را در خود جای داده و در آهنگ بزرگی که در آن قوانین نواخته می‌شود شرکت داده‌اند.

ضربه‌ای که بر کشتیبان خورده بود، شکننده و یأس‌آور بود در نتیجه - دل شکسته گشت کشتیبان زتاب شگفتا! نکند این مرد نحوی راست می‌گوید که چون من نحو نخوانده‌ام نیمی از عمرم بر باد فنا رفته است؟ اما این يك اندیشه باطل است که ذهنم را در این پهنه اقیانوس به خود مشغول داشته است زیرا برای اعلان بطلان و فنای يك لحظه از زندگی که جلوه‌گاه عظمت خداوندی است، ندائی از وجدان و عقل و منطقی بالاتر از منطقی این مرد نحوی مورد نیاز است مردی که همه هستی و عظمت‌ها و قوانین و ارزش‌ها و هدف اعلای آن را در تنظیم قالب‌های قراردادی الفاظ می‌جوید و نمی‌داند که:

او چو خود را در سخن آغشته است جج

از حکایت او حکایت گشته است.

جحضربه «نیم عمر تو شد بر فنا» که نحوی بر او وارد کرده و دل او را شکسته بود لحظاتی چند کشتیبان را در خود فرو برد، و او جز سکوت در برابر امواج طوفانی آن خود پرست چاره‌ای ندید، چونان سکوت و آرامشی که وی همواره می‌بایست در برابر امواج طوفانی دریا از خود نشان دهد دریغا! که طوفان دریا جسم آدمی را به بازی می‌گیرد، ولی طوفان درون خود پرستان ارواح انسان‌ها را شکنجه می‌دهد، او می‌توانست پاسخی قانع کننده به مرد نحوی بگوید ليك ضربه سؤال تندتر از آن بود که با گفتگو منتفی گردد. ليك آن دم گشت خاموش از جواب و به جای مرد نحوی خویشتن را مخاطب قرار داد که

بنشینم و صبر پیش گیرم جج

دنباله کار خویش گیرم حجج ج

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 28

وانگهی اگر من در اینجا برای خاموش کردن شعله‌های آتش خودپرستی این مرد حقیر و کوتاه‌بین به نزاع و جدال پردازم و او را به خطائی که در اثبات هستی خود و نفی هستی دیگران مرتکب شده است آگاه سازم، شاید کشتی زمام از دست من برآید و در نتیجه این مناقشه و بگو مگو که به برکت «نحو خوانده‌ام پس هستم و تو نخوانده‌ای پس نیستی» به راه افتاده است کشتی و کشتی نشینان و حتی خود من که کشتیبانم و بالاتر از همه این مرد نحوی را که با علم به فعل و فاعل به هدف اعلای حیات خود رسیده است به کام مرگ بسپارد پس بهتر این است که:

بنشینم و صبر پیش گیرم حجج

دنباله کار خویش گیرم چهیچ سئوالی در این دنیا بی پاسخ نخواهد ماند، اگر عامل طرح سئوال واقع جوئی و واقع‌یابی باشد حکمت و عنایت خداوندی بر این است که چون تو می‌خواهی خدا خواهد چنین حجج

حق برآرد آرزوی متقین جو به هر وسیله و مشکلی باشد خداوند به وسیله معلمان و مربیان و آیات الهی خود، انسان واقع جو را به مقصد خود خواهد رساند اگر چه با فهماندن این حقیقت به او باشد که در مسیر واقع جوئی قرار گرفتن، خود گامی بزرگ در حقیقت است و اگر سئوال برای زدن ضربه و آزار روحی یک انسان مطرح شود چنان که مرد نحوی مرتکب شد و نیم عمر کشتیبان را بدان جهت که نحو نخوانده بود به باد فنا سپرد، اگر انسان دل شکسته و رنج‌دیده از آن سئوال غرض‌آلود نتواند پاسخ آن را با زبان بدهد، دیر یا زود قانون پایدار انتقام از ستمکاران که این جهان کوه است و فعل ما ندا ج

سوی ما آید نداها را صدا

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 29

شارح امین آن است، از راه میرسد و پاسخ عملی را با ضربه شکننده‌تر از سئوال غرض‌آلود بر هستی او می‌کوبد لذا آن کشتی مقدار زیاد راه نرفته بود که - باد کشتی را به گردابی فکند - کشتی در آن گرداب به دور خود چرخیدن گرفت، از این پهلو به آن پهلو، گاهی بالا و گاهی پائین، هر لحظه به کام گرداب که بدون سر و صدا درس يموت النحوی را می‌خواند نزدیک‌تر می‌گشت.

دیوار زندگی کشتی نشینان که تا لحظاتی قبل اگر گرگ هم بودند اکنون همه آنان میشدند شکاف برداشته بود، هیچ کس سخن دیگری را نمی‌نشیند، نگاه‌ها تمرکز خود را از دست داده بودند، هر لحظه به سرعت چرخیدن کشتی به دور خود افزوده می‌گشت، نوبت پاسخ کشتیبان به آن مرد نحوی فرا رسیده بود ولی آن نحوی بینوا با سکوتی مرگبار و اضطرابی که کم‌کم حواسش را از کار کردن باز می‌داشت در مرز زندگی و مرگ به وسیله کشتی به دور خود می‌پیچید که گفت کشتیبان بدان نحوی بلند - ای مرد نحوی ای آشنا با نحو و بیگانه از خویشتن، ای بر باد دهنده نیمی از عمر من، ای خلاصه کننده همه دانستی‌ها و کردارها در نحو و قواعد آن هیچ میدانی شنا کردن بگو آیا شنا کردن را می‌دانی، آیا میتوانی با علم شناگری هستی خود را از این گرداب مهلك نجات بدهی؟ آماده باش، چنان که همه کشتی نشینان و خود من هم آماده می‌شویم به خود بیا و دست از کشتی بردار، لباس‌هایت را تا آنجا که بتوانی سبک کن و چشم از بار و توشه‌ای که با خود آورده‌ای بپوش، حرکت کن، برخیز، آیا شناگری میدانی؟ مرد نحوی بدون مراعات قوانین نحو و صرف و معانی و بیان و بدیع و اشتقاق و عروض و قافیه و فقه‌الغه و غیر ذلك.

گفت بی از من تو سباحی مجو - نه ای کشتیبان عزیز که واقعاً از زندگی خود بهترین بهره‌ها را برده‌ای، ای کشتیبان عزیز که حتی يك لحظه از عمرت را به باد

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 30

فنا ندادهای من شناگری نمی‌دانم آیا راهی، چاره‌ای داری برای من ارائه کن؟! اگر از این گرداب مرگ و غرقاب فنا نجات پیدا کنم، برای همیشه هستی خود را مرهون تو خواهیم بود اکنون چه کنم و چه خواهد شد؟!

کشتیبان کشتی آرام نمی‌گیرد و تدریجاً امواج طوفانی پیرامون گرداب وارد کشتی می‌شوند بگو ای کشتیبان عزیز چه کنم؟

کشتیبان که بنا به فتوای مرد نحوی نیم عمرش بخاطر نخواندن نحو بر باد فنا رفته بود با صدائی رسا

گفت کل عمرت ای نحوی فناست ججج

زان که کشتی غرق در گرداب‌هاست جاگر نیمی از عمر من بجهت نخواندن نحو فانی شده است اکنون کل عمر تو ای نحوی به جهت جهل تو به شنا و شناگری به پایانش رسیده است. اگر در یکی از آن روزهای گذشته لحظه‌ای از عشق به آشنائی با مسائل و قواعد نحو که فقط وسیله خوبی برای ابراز معانی است به خود می‌آمدی و عقل خود را باز می‌یافتی و با تحریک این احتمال که شاید روزی گذارت به دریا خواهد افتاد علم شناگری می‌آموختی و تمرین می‌کردی نه تنها حکم

به فَنای عمر انسان‌هایی که نَحو نمی‌دانند نمی‌کردی بلکه امروز که گرداب برای فرو بردن تو کام باز کرده است حیات خود را از مرگ نجات می‌دادی ولی هیهات که آب از سر گذشته و پیک اجل از در درآمده است» «1»

آری غرق شدن در مادیات و دلباخته شدن به حسّیات به تدریج انسان را در گرداب خود فراموشی و خود پرستی قرار می‌دهد و معبودانی هم چون گوساله سامری چون علم و دلار و قدرت و ... در قلب انسان به جای خدا می‌نشانند و از درون انسان را به پوچی و پوکی می‌برد و زمینه افتادن او را در چاه هلاکت و

(1) - تفسیر نهج البلاغه ج 14، ص 226.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 31

تیره بختی فراهم می‌آورد و دنیا و آخرت و وجود خود انسان را بر باد می‌دهد و برای آدمی چیزی جز حسرت و اندوه و پشیمانی و خزی دنیا و عذاب آخرت باقی می‌گذارد و روزی انسان را بیدار می‌کند که آن بیداری برای او کمترین سودی ندارد!

گذشت و عفو حق

راستی چه عجیب و شگفت‌آور است عظمت عفو و گذشت حق، ملتی را از چنگال ظالمانه فرعونیان و شکنجه‌های سخت آنان و قتل فرزندان‌شان و به بیگاری گرفتن زنان‌شان نجات داده، و با عنایت ویژه‌اش از میان امواج رود نیل بدون این که کمترین آسیبی به کسی برسد به سلامت به منطقه امن آورده، و این ملت از این همه نعمت چشم پوشیده و ظالمانه به بدترین انتخاب تن داده به این صورت که از خدای رحمان دست برداشته، و از الطاف و کرامات او غفلت ورزیده و به جای او گوساله‌ای را که مجسمه‌ای بیش نیست و اندکی باد در او صدا ایجاد می‌کند به عنوان معبود برگزیده و آن را پرستش و بندگی می‌کند و قیافه کربه مادی‌گری و حس‌گرایی و اقتناع آروزها و شهوات بیجای خود را نشان می‌دهد و در حالی که به خاطر انتخاب گوساله آن هم در برابر حضرت رب‌العزه و آلوده شدن به شرك که ظلم عظیم است باید به سخت‌ترین عذاب دنیا و آخرت دچار شود ولی از سوی حضرت حق با انجام مقدماتی که به صلاح آنان بود مورد عفو و گذشت قرار می‌گیرد تا پس از این عفو عملاً به شکر آن همه نعمت برخیزد و در راه سپاسگزاری قدم بگذارد! مسئله

شکر که از اهم مسائل الهی و حقیقتی واجب بر همه بندگان است به خواست حضرت حق در آیات بعد به طور مفصل مورد بحث و تحقیق قرار خواهد گرفت.

کتاب و فرقان

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 32

منظور از کتاب که پس از پایان مواعده چهل شب به حضرت موسی عطا شد قطعاً تورات است که حاوی همه مسائل لازم برای هدایت بنی اسرائیل بود.

قرآن مجید به طور مکرر تورات نازل شده بر موسی را که بخش اعظمی از آیاتش تا زمان ظهور اسلام دست نخورده باقی ماند بود و در آن آیات بشارت به ظهور رسول اسلام موج میزد مورد تصدیق قرار داد و راه هر گونه عذر و بهانه‌ای را در ایمان نیاوردن به پیامبر اسلام به روی یهود بست.

حضرت حق که نازل کننده تورات بر موسی است تورات را حاوی هدایت و نور می‌داند و آن را تا زمان مسیح که زمان نزول انجیل بود ملاک داوری همه پیامبران پس از موسی در شئون زندگی مردم می‌داند.

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا: «1»

بی تردید ما تورات را که در آن هدایت و نور است نازل کردیم، پیامبرانی که تا زمان مسیح تسلیم تورات بودند بر اساس آن در میان یهود داوری می‌کردند.

قرآن مجید به منافع عمل به کتاب‌های آسمانی اشاره می‌کند آنجا که می‌فرماید:

وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ: «2»

اگر آنان به تورات و انجیل و قرآن عمل می‌کردند بی تردید از برکات آسمان و زمین بهره‌مند می‌شدند.

عمل به تورات و انجیل با بشارت‌هایی که هر دو کتاب به رسالت پیامبر اسلام داده بودند به این بود که همه یهود و همه نصرانی‌ها نسبت به قرآن مجید که کامل‌تر از هر دو کتاب و آخرین کتاب آسمانی بود ایمان می‌آوردند تا با ایمان به قرآن به حقیقت به تورات و انجیل عمل می‌شد ولی متأسفانه احبار و رهبان و

(1) - مائده 44.

(2) - مائده 66.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 33

سرمداران یهود و نصرانیت از ایمان به قرآن امتناع کردند و زیر مجموعه‌های خود را نیز از ایمان آوردن به قرآن منع کردند و در نتیجه نه به تورات عمل کردند و نه به انجیل و علاوه بر آن به تکذیب قرآن هم برخاستند و سد راه آیندگان هم در ایمان به قرآن شدند و جهان را به وضعی که در این زمان دارد که هر گونه فسادی در آن موج می‌زند و زور قدرت ناحق به دست حکومت‌های مسیحی و پول و اقتصاد در جهان و حکومت نامشروع اسرائیل در سرزمین غصب شده فلسطین به دست صهیونیسم است دچار کردند.

قرآن مجید ملت یهود و جامعه نصرانی را بدون عمل به تورات و انجیل که آیاتش آنان را به ایمان آوردن به قرآن و پذیرفتن رسالت پیامبر دلالت می‌کند و بدون عمل به قرآن بی‌ارزش و بی‌مایه می‌داند، و مسلک آنان را صحیح و درست نمی‌داند.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُتَمِّمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ ... «1»

بگو: ای اهل کتاب شما هیچ ارزشی ندارید و بر مسلک صحیح و درستی نیستید تا زمانی که به تورات و انجیل و قرآنی که از سوی پروردگارتان نازل شده عمل کنید.

فرقان را اهل تفسیر و تحقیق و عالمان علم لغت و ادب به چند صورت معنا کرده‌اند:

دلیل قانع کننده و قطعی، «2» شکافتن دریا برای بنی اسرائیل «3» تورات کتاب آسمانی حق، «4» معجزات موسی که از همه پیامبران به خاطر رام کردن دل یهود

(1) - مائده 68.

(2) - فرهنگ نوین.

(3) - مختصر نهج البیان.

(4) - اغلب مفسرین.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 34

نسبت به فرهنگ حق بیشتر بود مانند اژدها شدن عصا، تابش نور سپید از سر انگشتان موسی، مسلط کردن طوفان و ملخ و شپش و قورباکه به فرعونیان و آلوده کردن همه متاع و وسایلشان به خون «1» که همه آنها فاصل بین حق و باطل و مایه تمیز کار درست از نادرست، و صدق از کذب، و کفر از ایمان، و معجزه از سحر بود، تورات و معجزات موسی حجت حق را بر ملت یهود تمام و کامل کرد و راه هر عذر و بهانه‌ای را در ایمان به خدا و قیامت و موسی و پیامبران پس از او بست ولی این ملت لجوج و معاند و سنگدل قدر نعمت‌های مادی و معنوی خدا را ندانستند، و از موسی و فرهنگ الهی‌اش استقبال نمودند و او را و برادرش را به شکنجه‌های عظیم روحی دچار کردند که آیات بعد به گوشه‌ای از ستم‌ها و جنایات و لجاجت‌های آنان چه در زمان موسی و چه در زمان مسیح و چه در زمان پیامبران میان موسی و مسیح و به ویژه در زمان ظهور اسلام نسبت به پیامبر اشاره می‌کند.

آنان به جای اینکه به وسیله تورات و فرقان هدایت الهی را که فلسفه نزول تورات و تجلی فرقان بود بپذیرند، **لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ** و از آثار و برکات هدایت در همه شئون زندگی در دنیا و برزخ و قیامت بهره‌مند شوند، و سعادت و خوشبختی ابدی خود را تأمین نمایند، بر اثر بیماری خطرناک مادی‌گری و دل‌بستگی به امور حسی، و غرق بودن در آمال و آرزوها و خیالات خام راه گمراهی و ضلالت را برگزیدند و مهر شقاوت و تیره‌بختی را بر پیشانی حیات خود زدند، و خزی دنیا و عذاب ابدی را برای خود خریدند!!

(1) - اعراف 133.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 35

تفسیر آیه 54

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا اِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ اِنَّهٗ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ

و به یاد آرید زمانی که موسی به قومش گفت: ای قوم من قطعاً شما به سبب معبود گرفتن گوساله به خود ظلم کردید پس به سوی آفریننده خود باز گردید و افرادی از خودتان را که به گوساله پرستی روی آوردند بکشید که این کار برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است پس خدا پس از اجرا شدن فرمانش توبه شما را پذیرفت زیرا او بسیار توبه پذیر و مهربان است.

شرح و توضیح

چند مسئله مهم از آیه شریفه استفاده می شود: 1- محبت و لطف به گناهکار پیش از امر معروف و نهی از منکر و قبل از تذکر و انتقاد 2- غیر خدا را معبود گرفتن ستم سنگین و شدید بر خویشتن است، 3- سخت ترین جریمه برای پذیرش توبه به تناسب عظمت گناه، 4- خیر بودن قتل نفس به سبب فرمان پروردگار.

محبت و لطف به گنهکار.

از تعبیر یا قوم در آیه شریفه که اضافه قوم به یاء متکلم است «ای قوم من» نشان مهر و محبت و عاطفه به گناهکار پیداست و دلیل بر این که حکم صادر شده مبنی بر قتل نفوس برای پاک کردن گنهکاران از گناه عظیم گوساله پرستی مایه از رحمت حق دارد.

علت مایه داشتن این حکم از رحمت الهی گرچه ظاهری تند و سخت دارد این است که این حکم علت تبرئه آنان از گناه شرك و نجاستشان از عذاب دائم آخرت است. خطاب محبت آمیز و دلسوزانه موسی بن عمران «ای قوم من» که آنان را به خود نسبت داده و از طردشان و راندشان به طور مطلق پرهیز نموده است درسی است به همه آمران به معروف و ناهیان از منکر و تذکر دهندگان و اهل انتقاد و سخنرانان و موعظه کنندگان و عالمان ربانی که پیش از هر سخنی و

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 36

هر کاری به گناهکار که در حقیقت چون بیماری در میان خانواده و جامعه است چهره محبت و عاطفه و مهربانی نشان دهید و از تندی با او و سرزنش و ملامتش پرهیزید و فقط و فقط حکم خدا را به او اعلام نمائید و خیر و مصلحت حکم را برای او توضیح دهید که اگر اجرای حکم برای تو آزار بدنی دارد ولی این آزار و تحمل آثار ظاهری این حکم موجب طهارت روح و باطن و پاکی پرونده تو در دنیا و سبب رهایی و نجات از عذاب ابدی دوزخ در عرصه هولناک قیامت است.

گناهکار هم نباید از حکم حق دل چرکین شود، و از قبولش و اجرایش امتناع ورزد، بلکه باید حکم خدا را در حق خودش غنیمت بداند، و یقین کند که توبه او به شرط اجرای حکم حق پذیرفته می شود و در حقیقت حکم الهی دری به سوی پاکی و طهارت و راهی به جانب بهشت و عاملی برای رهایی از جهنم است.

در این زمینه باید گفت اگر توبه ای در کار نبود، و عفو و گذشتی به میان نمی آمد و حدود قصاص و احکام مربوط به گناهکار که به ظاهر سخت می نماید وجود نداشت، هیچ گناهی از پرونده هیچ گناهکاری برداشته نمی شد و سیاهی برای پرونده و روسیاهی برای صاحبش تا ابد باقی ماند و درب نجاتی به روی او تا ابد باز نمی شد و عذاب وجدان در دنیا و آتش دوزخ در قیامت هرگز از او فاصله نمی گرفت.

پیامبران و امامان و اولیاء الهی گناهکاران را به عنوان بیماری نظر می کردند، و در صدد معالجه آنان بودند، و در برابر لجاجت و خیره سری اهل گناه تحمل و بردباری و صبر و استقامت نشان می دادند و از علاج آنان ناامید نبودند مگر این که از حضرت حق به آن مشعلداران هدایت خبر می رسید.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 37

قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ: «1»

بگو همه کاره من و تکیه گاه من خداست، سپس آنان را رها کن تا در باطل گوئی و خرافاتشان به بازی گری مشغول باشند.

ستم سنگین بر خویشتن

کافر و مشرک و فاسق و هر گنهکاری در اوج بی رحمی به خویش است، و گویا خود را دوست ندارد و نسبت به خویش از مهر و محبت خالی است، کسی که با تیشه کفر ریشه سعادت ابدی خود را از بیخ و بن برمی کند. کسی که با شرک همه ظاهر و باطن خود را به نجاست معنوی می آلودد، کسی که با فسق وجودش را از چهار چوب انسانیت خارج می کند، کسی که با آتش گناه فضایل و ارزش های خود را می سوزاند معلوم است که به خود مهر و محبت ندارد، و وجود خویش را نمی خواهد، زیرا به جای جذب فضایل محکوم رذایل شده، و به جای طلب رضایت خالقش سخط او را خواسته، و به جای بندگی حق که او را به وجود آورده و روزی داده و انبیاء را برای هدایتش فرستاده و برای نظام دادن به حیاتش کتاب نازل کرده و هشت در بهشت را به روی او باز گذاشته به بندگی شیطان این دشمن آشکار برخاسته و محور زندگی را هوای نفس قرار داده و نهایتاً از این راه ستم سنگینی بر خود روا داشته است!!

پرستش گوساله پس از این که بنی اسرائیل به نصرت و یاری خدا از شکنجه های فرعونیان رهائی یافتند و بعد از آن که آن همه معجزه از موسی دیدند و خلاصه در همه امور مورد محبت ویژه حضرت حق قرار گرفتند بدترین و زشت ترین انحراف از ریشه دارترین و منطقی ترین و مهم ترین رکن ایمانی یعنی توحید ناب و خالص است.

چه ستم سنگین و ظلم فاحشی است که انسان با چشم باز و با دیدن آیات و بینات و معجزات و با شنیدن حقایق آن هم از کلیم الله خدا را بگذارد و از

(1) - انعام 91.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 38

پرستش او دست بردارد و متوسل به گوساله شود و پیشانی در برابر مجسمه يك حیوان به عنوان بندگی به خاک ساید.

«1»

وای از این جهالت، آه از این بی خردی، امان از این آلودگی، شگفتا از این جابه جایی که معبود حق را رها کند و معبود باطل را به جای او آن هم مجسمه يك گوساله را انتخاب نماید.

آری معبود حق یعنی وجود مقدسی که خالق انسان او گزیننده او برای مقام خلافت الهی است، «2» و عطا کننده همه علم اسماء به آدم است. «3»

معبود حق یعنی وجود مبارکی که زمین را برای زندگی موجودات زنده به ویژه انسان بستری گسترده و آسمان را سقفی برافراشته قرار داد و از آسمان باران نازل کرد و به وسیله آن از محصولات گوناگون رزق و روزی قرار داد. «4»

معبود حق یعنی آن ذات مقدسی که انسان را معتدل و نیکو و آراسته و درست «5» و در گردونه احسن تقویمی «6» آفرید و آنچه را از اعضا و جوارح و نیاز داشت به او عنایت فرمود.

معبود حق یعنی آن حقیقت ازلی و ابدی که برای هدایت انسان به سوی يك زندگي پاك و سالم پیامبران را مبعوث به رسالت فرمود «7» و با آنان کتاب و میزان فرستاد «8» تا سعادت دنیا و آخرت انسان تأمین شود و همه درهای بهشت به روی او باز گردد.

(1) - بقره 21.

(2) - بقره 30.

(3) - بقره 31.

(4) - بقره 22.

(5) - انفطار 7.

(6) - تین 4.

(7) - بقره 213.

(8) - حدید 25.

معبود حق آن وجود مهربانی است که از گناهان بندگاه به شرط توبه گذشت می کند و آنان را مورد عفو و رحمت قرار می دهد «1» و از احسان و فضلش بر آنان می افزاید. «2»

معبود حق خدای بزرگی است که انسان را در همه مواقع به ویژه در شدائد و مشکلات یاری می دهد و از پاکیزه ها و نعمت های حلال روزی انسان می نماید. «3»

معبود حق نوری بی نهایت است که بدون این که انسان دارای استحقاق باشد او را غرق نعمت هائی می کند که هرگز قابل شمارش نیست، «4» و هر نعمت ظاهری و معنوی را بر او کامل می نماید. «5»

معبود حق عزیز و حکیم و رؤف و رحیمی است که به همه مؤمنان از هر روزگاری که هستند وعده بهشت ابدی که از زیر درختانش نهرها جاری است و مساکن پاکیزه در جنات عدن و روضان اکبر که همه آنها فوز عظیم است داده «6» و در وعده او هیچ تخلفی نخواهد بود. «7»

اگر کتابی به طول و عرض آفرینش با اوراقی بی نهایت بخواد حضرتش را وصف کند قطعاً به وصف در نیابد و حقیقتش به وهم ننگد، و فعال ترین عقول به گوشه ای از معرفت ذاتش دست نیابد.

امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: خدای را سپاس و ستایش که گویندگان به عرصه ستایشش نمی رسند، و شماره گران از عهده شمردن نعمت هایش بر نیابند و

(1) - نور 5.

(2) - نور 38.

(3) - انفال 26.

(4) - ابراهیم 34.

(5) - لقمان 20.

(6) - توبه.

(7) - بقره 80.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 40

کوشندگان حقش را ادا نکنند، خدائی که اندیشه‌های بلند او را درك ننمایند و هوش‌های ژرف به حقیقتش دست نیابند.

«1»

و نیز می‌فرماید: به نمانها آگاه است و از اندیشه‌ها با خبر است، به هر چیزی احاطه دارد. و بر هر چیزی غالب است و

بر همه چیز تواناست. «2»

و در خطبه‌ای دیگر می‌فرماید:

ستایش خدای را که بدون دیده شدن شناخته شده، و جهان هستی را منهای فکر و اندیشه آفریده، خدائی که همیشه قائم به ذات و دائم بوده و هست آنگاه که نه آسمانی دارای برج، نه حجاب‌هایی دارای درهای بزرگ نه شب تاریک، نه دریای آرام، نه کوه‌های دارای تنگه‌ها، نه راه پیچیده و کج نه زمین گسترده و نه مخلوقی دارای قدرت وجود داشت، اوست به وجود آورنده مخلوقات و وارث آنان، و معبود خلق و رازق ایشان، آفتاب و ماه در مسیر رضایتش در حرکت‌اند، هر تازه‌ای را کهنه می‌کنند و هر دوری را نزدیک می‌نمایند روزی‌های موجودات را تقسیم، و آثار و اعمالشان و عدد نفس‌هایشان را حساب نموده، و به خیانت چشم‌ها آگاه و به آنچه را سینه‌ها پنهان می‌کند داناست و به قرارگاهشان در ارحام و گذرگاهشان در اصلااب تا به نهایت سیر خود برسند بصیر است «3»

بنی‌اسرائیل حضرت حق را که معبود حق است، و فطرت هر انسانی به او توجه دارد، بر اساس حس‌گرایی، و تقلید مذموم، و بافته‌های خیالات و اوهام در عین دیدن آن همه لطف از خدا، و مشاهده آیات و معجزات کنار نهادند و به جای او گوساله را معبود گرفتند و به ظلمی عظیم و ستمی سنگین نسبت به خود

(1) - نوح‌البلاغه خطبه اول.

(2) - نوح‌البلاغه خطبه 85.

(3) - نهج البلاغه خطبه 89.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 41

که در حقیقت ویران کردن خانه انسانیت، و ضربه زدن به آدمیت و محروم کردن خود از سعادت دنیا و آخرت و انحراف از اصیل ترین اصل ایمانی و رکن اعتقادی است تن دادند، به همین خاطر مقدمات گذشت از آنان و پذیرش توبه آن ستم گران به متناسب آن ظلم و ستم باید فوق العاده شدید و سنگین باشد

سخت ترین جریمه

موسی به پرستش کنندگان گوساله و آنان که نسبت به وقوع چنین جنایت عظیمی بر ضد توحید سکوت کردند و از امر معروف و نهی از منکر باز ایستادند «1» البته به فرمان حضرت حق دستور توبه داد فَتُوبُوا

و بیان حد توبه و پذیرش آن را از جانب خالق توبه پذیر، آختن اسلحه و کشتن یکدیگر دانست فَافْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ که توبه از چنین گناه بزرگی و بازگشت از چنین جرم سنگینی آن هم گوساله پرستی بر ضد خدا پرستی!! جز با ریختن خون فاسد و فصد اجتماعی پذیرفته پیشگاه حق نشود.

«از نظر انقلاب درونی و پاک شدن نفوس جز تن دادن به ریخته شدن خون های فاسد و کشتن نفوسی که با شرك سرشته شده و يك سره از خدا برگشته چاره ای نیست، زیرا شرك و تقالید فاسد چون در نفوس ریشه بدواند ریشه استعداد و حرکت به سوی خیر را می خشکاند.

گناهان دیگر مانند آفت هائی است که بر میوه و برگ و پوست درخت می زند که امید تجدید حیات برای آن باقی است، ولی شرك مانند آفتی است که مغز درخت را تباه می کند پس باید از بن بریده شود تا شاید از ریشه آن شاخه های سالم بروید.

(1) - ابوالفتح ج 1، ص 195.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 42

در آیه شریفه به این حقیقت اشاره شده که در هر توبه‌ای به تناسب هر گناهی چیزی شرط می‌شود که توبه جز به آن تحقق نمی‌یابد و پذیرفته نمی‌گردد و در تحقق توبه بنی‌اسرائیل قتل نفوس شرك‌ها شرط شد **فَأَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ**.

از نکات بسیار مهم آیه و قابل توجه اینکه اسم باری که از اسمای حضرت حق است دو بار آمده. باری در يك قول به معنای جدا کننده از نقص و عیب است، که این معنا در آیه شریفه چنین به کار گرفته می‌شود:

به سوی خدائی باز گردید **فَتَوَبُّوا إِلَى بَارئِكُمْ** که شما را پاك از عیب و نقص آفرید، و درونتان را با نور فطرت منور ساخت و از طریق عقل و نبوت به بخشی از امور هستی آگاه نمود، اکنون که از این معبود حق جدا شدید و خود را از پیشگاه رحمتش محروم نمودید و به گوساله پرستی روی کردید، و از حرکت به سوی بی‌نهایت بزرگ بازمانده و قدم به جانب بی‌نهایت کوچک نهادید و وجود باطن و فطرت سالم خود را ظرف عیب و نقص و زباله‌های شیطانی چون سامری قرار دارید پس یکدیگر را با دست خودتان به قتل برسانید تا همان گونه که در سایه باریت حق بی‌نقص و عیب به وجود آمدید با توبه به شرط کشتن یکدیگر بی‌نقص و عیب به حضرت او باز گردید.

فَتَوَبُّوا إِلَى بَارئِكُمْ فَأَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارئِكُمْ

توجه به این نکته مهم برای رفع هر گونه شبهه در این حکم نیز ضروری است که خداوندی که آزاد و مختار است زندگان را پس از سرآمد اجلشان قبض روح کند و احیا و اماتة فقط و فقط در سیطره و اختیار اوست، آزاد است که به خاطر مصلحت انسان و نجاتش از شرك و رهائی‌اش از عذاب ابد به افرادی فرمان دهد که افراد آلوده به شرك را بکشند که این کشتن و کشته شدن برای آنان بهتر است.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 43

کشتار بنی‌اسرائیل به دست یکدیگر در تفاسیر و روایات به صورت‌های مختلف نقل شده از جمله:

1- بنی‌اسرائیل به موسی گفتند ما شنوا و مطیعیم ولی می‌ترسیم در اجرای این حکم چون به فرزندان و خویشان خود رسیم ما را رقت قلب و مهر و محبت به طرف خویش مانع شود، از این که فرمان حق را اطاعت کنیم، خدای متعال ابری سیاه بر آن ناحیه مسلط کرد تا فضا را غرق ظلمت و تاریکی کرد، پس تیغ‌ها از نیام بیرون کشیدند و بر یکدیگر تاختند و به کشتن مشغول شدند، پدر پسر را و برادر برادر را می‌کشت به موسی وحی شد هر کس به هر صورتی در این کار

سستی ورزد توبه او قبول نیست، از بامداد تا شبانگاه می کشتند چون روز به آخر رسید و بسیاری کشته شدند موسی و هارون را رحمت آمد تا جایی که گریستند و دست به دعا برداشتند و گفتند: یا رب بنی اسرائیل، و بنی اسرائیل هلاک شدند یا رب بقیه بقیه خدایا ماندگان را به ما ببخش!! حضرت ارحم الراحمین دعایشان را مستجاب کرد و فرمان داد ابر تیره به کناری رفت، چون روشنائی پدید شد هفتاد هزار نفر به قتل رسیده بودند. «1»

2- محدث بزرگ، عارف معارف فیض کاشانی نقل می کند:

هنگامی که موسی از میقات به میان قوم آمد پس از خشمگین شدن و عتاب به بنی اسرائیل فرمود:

به سوی باری خود توبه کنید و برای محقق شدن آن یکدیگر را بکشید، گفتند: چگونه، گفت هر يك شمشیر یا چاقویی بردارد و وارد بیت المقدس شود، زمانی که من قدم به منبر گذاشتم صورت هایتان را پوشانید تا کسی شناخته نشود، آنگاه یکدیگر را بکشید، از پی این فرمان گوساله پرستان که هفتاد هزار نفر بودند در بیت المقدس گرد آمدند و پس از آن که موسی با آنان به نماز برخاست

(1) - ابوالفتح رازی ج 1، ص 194.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 44

و به منبر رفت به کشتن یکدیگر هجوم بردند تا وحی رسید به قتال خاتمه دهید که خدا توبه شما را پذیرفت، در این واقعه ده هزار نفر کشته شدند. «1»

3- در روایت است حضرت موسی به آنان فرمان داد در دو صف بایستند، آنان غسل کردند و کفن بستند و در دو صف قرار گرفتند، آنگاه هارون با دوازده هزار نفر از آنان که دنبال گوساله پرستی نرفته بودند در حالی که خنجرهای تیزی در کف داشتند به آنان حمله بردند و زمانی که شمار کشته شدگان به هفتاد هزار تن رسید خداوند بقیه را عفو کرد و به کشته شدگان پاداش شهید عطا نمود. «2»

خیر بودن قتل نفوس در بنی اسرائیل

به طور یقین اگر مسئله توبه به شرط قتل نفوس در میان نبود، و بنی اسرائیل در پرستش گوساله پرستی می ماندند اولاً برای ابد از رحمت حق محروم می شدند، و به عرصه عفو و گذشت نمی رسیدند و ثانیاً در دنیا به عذاب های گوناگون دنیائی دچار می شدند، و ثالثاً در قیامت گرفتار عذاب ابد دوزخ می گشتند و رابعاً این بت پرستی زشت در نسلشان ادامه پیدا می کرد و به اقوام دیگر هم سرایت می نمود و ممکن بود میلیاردها نفر را در بستر روزگار از فیوضات الهیه محروم نماید، ولی باز شدن در توبه از باب لطف و رحمت خدا به روی آنان به شرط قتل نفوس گوساله پرستان به دست دیگران هم برای قاتلان خیر بود و هم برای مقتولان، برای قاتلان خیر بود زیرا برای آنان کفاره گناه سکوت در برابر آن ظلم عظیم بود، یا پاداش جهاد در راه خدا را برای آنان داشت.

و برای مقتولان خیر بود زیرا اینگونه توبه که همراه با قتل بود سبب تطهیر نفوسشان از شرک، و علت عفو و گذشت خدا از آنان و از همه مهم تر برای آنان

(1) - تفسیر صافی ج 1، 133.

(2) - نورالقلین ج 1، ص 68. حدیث 201 - مجمع البیان ج 1، ص 218.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 45

رهائی از آتش ابدی دوزخ بود علاوه بر این که این قتل برای آنان از طرف حضرت حق شهادت محسوب شد. «1»

روی این حساب این حکم گرچه ظاهری سخت و جانکاه داشت ولی از نظر باطن و معنی رحمت ویژه خدا و لطف خاص او بر گوساله پرستان بود و جای هیچ اعتراضی بر آن نیست، و باید گفت همانطوری که خدای مهربان از به وجود آوردن انسان خیر انسان را می خواهد، از کشتن او هم به عنوان متمم توبه خیر او را می خواهد، و این فرمان سخت که اجرایش آثار بسیار پر برکتی در پی داشت آزمایشی از سوی خدا بود، چنان که فرمان، قتل اسماعیل به دست ابراهیم آزمایش بزرگ برای آن پدر و پسر بود و گرچه در ظاهر انجام نگرفت ولی ابراهیم و اسماعیل به فرموده قرآن مصمم بر اجرای آن بودند و در این زمینه بسیار طاقت فرسا عاشقانه تسلیم خواسته حق شدند و خداوند مهربان همان تصمیم قاطعانه و تسلیم عاشقانه را به منزله انجام گرفتن کشتن اسماعیل به دست ابراهیم در منای عشق به حساب گذاشت.

يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ فَلَمَّا
 أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

إِنَّ هَذَا هُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ ﴿2﴾

ابراهیم گفت پسر من همانا من در خواب می بینم که تو را ذبح می کنم پس با تأمل بنگر رأی تو (در این مسئله که خواسته خدا است) چیست؟ گفت: پدرم آنچه را به آن مأمور شده ای انجام ده اگر خدا بخواهد مرا از صابران خواهی یافت.

پس هنگامی که آن دو تسلیم خواسته خدا شدند و ابراهیم جبین او را بر زمین نهاد تا ذبحش کند او را ندا دادیم ای ابراهیم خوابت را تحقق دادی و فرمان پروردگارت را اجرای کردی به راستی ما نیکوکاران را این گونه پاداش

(1) - نورالثقلین ج 1، ص 68. حدیث 201- مجمع البیان ج 1، ص 218.

(2) - صفات 102 - 106.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 46

می دهیم (که نیت و تصمیم پاک و خالصشان و تسلیم بودنشان را نسبت به فرمان خود به جای عمل می پذیریم) به یقین این همان آزمایش روشن برای ابراهیم و اسماعیل بود.

در هر صورت باید گفت این کشته شدن برای گوساله پرستان چون به فرمان خدا و در راه رضای او قرار داشت، برای آنان بهتر از ماندن و زندگی بر خلاف رضای پروردگار بود، و خدای عزیز کریم تر از آن است که مجرم را دو بار جریمه کند یکی اعدام او و دیگر سوزاندن به آتش دوزخ! با این کشته شدن که توبه ای بسیار سخت است برای آنان عفو حاصل شد و پس از عفو اهل بهشت شدند و قاتلان هم به پاداش اجرای فرمان خدا رسیدند، و در این داستان قاتل و مقتول به ثواب حق نائل گشته و به رضای دوست رسیدند.

کشف الاسرار در ذیل آیه شریفه **فَاذْبَحُوا أَنْفُسَكُمْ** مطلبی عرفانی به این صورت دارد:

«از روی باطن این خطاب با جوانمردان طریقت است که نفس خود را به شمشیر مجاهدت سر برگیرید تا به ما رسد

وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا لَنَهْدِيَهُمْ سُبُلَنَا

و نگر تا نگوئی که این قتل نفس از روی مجاهدت آسان تر است از آن قتل که در بنی اسرائیل رفت، که آن قتل ایشان خودشان را يك بار بود و از آن پس همه آسانی و آرام بود، و این جوانمردان را هر ساعتی و هر لحظه قتلی است.

و عجب آن است که ایشان هر چند آسیب دهره «1» بلا بیش بینند هر روز عاشق ترند و بر فتنه خویش چون پروانه شمع هر روز فتنه ترند «و به زبان حال با خدای مهربان خود گویند»

نور دلی ار چه جفت نارم داری ج

تاج سری ار چه خاکسارم داری

(1) - دهره: شمشیر دو دم کوچک یا داس تیز

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 47

چون دیده عزیزی ار چه خوالم داری

شادم به تو گرچه سو گوالم داری چنان استی که هر ساعت به جان این عزیزان از درگاه عزت

برید حضرت به نعت الهام پیغام میآرد که: ای جوانمرد آغاز این کار قتل است و آخر ناز، ظاهر هر سستی خطر است و باطن راز

«من احبني قتلته و من قتلته فاناديته:»

آن که عاشقم باشد او را میکشم و هر کس را بکشم خودم دیه او هستم.

گر کشته دست را دیت دنیا راست

هر کشته عشق را دیت دیدار است «1»

روح البیان بیانی لطیفتر از کشف الاسرار دارد، به نقل از تاویلات نجمید میگوید:

برای هر قومی گوسالهای است که آن را به جای خدا میپرستند: قومی گوساله مال و درهم و دنیا را میپرستند، و قومی گوساله شهوات را عبادت میکنند، و قومی گوساله مقام را پرستش مینمایند و قومی گوساله هوای نفس را که مبعوضترین گوسالهها نزد خدا است بندگی میکنند، خداوند به موسای قلب هر نیک بخت الهام میکند که بگوید:

ای قوم با معبود گرفتن گوساله به خود ستم ورزیدید پس به سوی باری خود بازگردید و توبه کنید یعنی با بریدن از ما سوای خدا به خدا رجوع کنید و این رجوع و توبه برای شما ممکن نیست مگر به قتل نفس **فَأَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ** که این قتل به کشتن هوای نفس است (هوای نفس که مجموعه خواسته‌های بی‌مهار و غیر منطقی و ضد حق است) هواست که حیات نفس دیو صفت است، به سبب هواست که فرعون ادعای ربوبیت کرد، و بنی اسرائیل گوساله دست‌ساز سامری را

(1)- کشف الاسرار ج 1 ص 197

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 48

پرستیدند، و ابلیس از سجده بر آدم که فرمان خدا بود امتناع نمود و تکبرشان داد، بازگشت به خدا کنید با یاری خواستن بر قتل نفس که نمی‌آید از هواست، با یاری و کمک خدا نفس را بکشید، کشتن فرد در ظاهر برای همه کس چه مؤمن چه کافر آسان است، ولی قتل نفس در باطن و در عرصه معنویت کاری مشکل است که جز برای خواص از بندگان حق به شمشیر صدق و به نصرت حق میسر نیست، لذا مرتبه صدیقین که هوای نفس را از میان برداشته و با کشتن نفس حیوانی به نفس انسانی و نفس مطمئنه رسیده‌اند از مرتبه شهدا بالاتر قرار داده‌اند.

این پیامبر عظیم الشان اسلام است که چون از غزوه‌ای برگشت فرمود:

«رجعنا من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاكبر:» «1»

از جهاد کوچک‌تر به سوی جهاد بزرگ‌تر بازگشتیم

این قتل نفس که در حقیقت خاموش کردن شعله خطرناک و بنیان برانداز هواست به شمشیر صدق برای شما بخت است زیرا به هر قتلی رفعت و درجه‌ای برای شما نزد خالق شماست و این شما هستید که با این کار به خدا تقرب پیدا می‌کنید و او هم با توفیق دادن به شما برای توبه و رحمت بر شما به شما نزدیک می‌شود.

چنان که فرموده:

«من تقرب الی شبراً تقریب الیه ذراعاً:» «2»

کسی که يك وجب به من نزدیک گردد من يك ذراع به او نزدیک می‌شوم «3»

پرتوی از قرآن از هر دو تفسیر گذشته استوارتر مطلب را توضیح داده: در ذیل آیه آورده: قاضی بیضاوی می‌گوید: کمال توبه شما با از میان بردن و قطع شهوات

(1) - فیض القدير ج 3 ص 109.

(2) - بخاری باب توحيد ح 6970.

(3) - روح البيان ج 1 ص 180.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 49

(ناجاست) چنان که گفته شده: کسی که نفس خود را معذب ندارد به نعمتش نرساند، و کسی که آن را نکشد زنده‌اش نمی‌گرداند.

عرفان پیشگان به حسب روشی که دارند اینگونه آیات را به عوالم معنوی و قوای نفسانی تفسیر یا تاویل می‌نمایند، این آیات صریح، با نظری که به هدایت عمومی دارد شایسته چنین تفسیرها بلکه تاویل‌ها نیست، گرچه تطبیق آیات بر قوای نفسانی که ظواهر طبیعی صورتی و مظهری از آن است از قدرت و بلاغت قرآن بدور نیست ظهور موسی مانند عقل الهی فطری است که با الهام و تأیید است خداوندی در کشور نفس طلوع نموده تا قوا و عواطف انسانی را از حکومت مستبد فرعون غضب و شهوت آزاد گرداند.

دیو غضب و شهوت، قوای منفعله نفس را در برابر دعوت عقل بسیج می‌نماید و به حکم آیات توحیدی که عقل می‌نماید تسلیم نمی‌گردد، نیروهای حق‌جو به رهبری عقل از کنار طوفانی‌های وهم و هواها و انگیزش آرزوها و وحشت‌ها می‌گذرد و به ساحل امن سرپرستی عقل می‌رسد.

مبادی شرانگیز و قوای مدافع آن محکوم و مغروق می‌شوند، همان قوای پیرو عقل هم‌گام بیگانه به یاد تن پروری‌ها و لذات از هم قدمی کامل با عقل پیشرو سستی می‌کنند و به عقب برمی‌گردند.

عقل ایمانی برای اتصال به مبدء اعلی و گرفتن دستور، از سرپرستی نفسیات و تدبیر قوای آن، چندی منصرف می‌شود، مبدء و هم‌قوا را به میل طبیعی پرستش گوساله‌طلائی که مظهر شکم خوراکی و مال پرستی است می‌کشاند و از عبادت و توجه به پرودگار غافل می‌سازد، عقل کامل و مجهز به قوانین پس از چهل شبانه روز یا چهل سال برای نجات نفسیات برمی‌گردد این همان سیر من

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 50

الحق و الی‌الخلق است، اولین دستورش توبه و بازگشت و کشتن هواهای نفسانی و از میان بردن جنبش‌های آن است.

«1»

(1) - پرتوی از قرآن 159.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 51

تفسیر آیه 55 - 56 - 57

وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ نَنْظُرُونَ

ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْعَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ.

و یاد کنید زمانی که به موسی گفتید ای موسی هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا خدا را آشکارا با چشم سر ببینیم، پس در حالی که مشاهده می کردید صاعقه مرگبار شما را گرفت.

سپس شما را پس از مردنتان برانگیختیم تا شکرگذار کنید.

و «در صحرای سوزان سینا» ابر را بر سر شما سایبان قرار دادیم و بر شما غذائی چون ترنجبین و بلدرچین نازل کردیم و گفتیم از خوراکی های پاک و پاکیزه ای که نصیب شما قرار دادیم بخورید و آنان (در تجاوز و طغیانشان و ناسپاسی و کفرانشان) بر ما ستم نکردند بلکه همواره بر خود ستم می نمودند.

شرح و توضیح

از آیات شریفه مورد بحث چند مطلب عبرت آموز استفاده می شود.

- 1- بی ادبی به حریم نبوت 2- درخواست نابجا و اثر شوم آن 3- برانگیخته شدن پس از عذاب مرگ آور. 4- نزول نعمت های خاص بر بنی اسرائیل و تداوم ستم آنان.

بی ادبی به حریم نبوت

با توجه به این که بنی اسرائیل در طوفان گرفتاری ها و بلاها و شکنجه های سختی که از جانب فرعونیان متوجه آنان بود از حضرت حق شب و روز درخواست منجی داشتند و کسی جز يك پیامبر با داشتن قدرت معنوی بالا و معجزات نمی توانست قدرت فرعونیان را در هم بشکند، خداوند مهربان موسی را با مقام اولوالعزمی همراه با معجزاتی که پیش از او به ویژه هم چون عصا و تبدیل شدنش به اژدها سابقه نداشت برای نجات آن قوم فرستاد، و قوم او با چشم باز واقعیات و حقایقی را که از موسی دیدند به نظرشان نمی آمد که این امور و این قدرت معنوی به خصوص شکافتن دریا و نجات همه بنی اسرائیل و غرق شدن همه فرعونیان از غیر مقام نبوت و انسانی که مؤید به تائیدات الهی و نصرت و

یاری خداست ظهور کند، لذا ضروری و بدیهی می‌نمود که آن حضرت را در خطابات خود یا بنی‌الله، یا رسول‌الله مورد خطاب قرار دهند، ولی در این زمینه ادب انسانی و اخلاق آدمی و تربیت را رعایت نمی‌کردند و به آن حضرت که پیامبری عظیم الشان و دارای مقام کلیم‌اللهی و مرتبه و رفعت معنوی کم نظیر بود یا موسی می‌گفتند و او را در خطاب به حضرتش چون فردی معمولی از افراد خود می‌شمردند!

خداوند بزرگ این بی‌ادبی را نسبت به هیچ یک از پیامبرانش نمی‌پسندد، و گناه این بی‌تربیتی را آن قدر بزرگ می‌داند که مرتکب آن را دچار نابودی اعمال و بر باد رفتن کوشش‌های مثبت او می‌شمارد چنان که در سوره مبارکه‌ی حجرات به این حقیقت گوشزد نموده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَ لَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ: «1»

ای مؤمنان صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر نکنید و آنگونه که با یکدیگر بلند سخن می‌گوئید با او بلند سخن نگوئید مباد آن که همه اعمالتان تباه و بی‌اثر شود و خود از تباه شدن اعمالتان آگاه نشوید!

ادب و تربیت اقتضا می‌کند که انسان نام بزرگان به ویژه پیامبران و امامان و اولیاء الهی را آنگونه که با شخصیت آنان تناسب دارد به عظمت یاد کند و حریم معنوی و الهی آنان را در هر شرایطی پاس بدارد، و دیگران را نیز که آگاهی به این مسئله ندارند و به خاطر جهلشان اهل رعایت نیستند آگاه کند.

احترام و ادب به بزرگان و به ویژه مشعلداران هدایت امری لازم و نشان‌گر شخصیت و کرامت خود انسان است.

(1) - حجرات 2.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 53

بی‌ادبی و بی‌احترامی نسبت به بزرگان بخصوص اولیاء الهی حکایت از کوچکی و عیب و نقص و پوکی انسان دارد.

من در عنفوان جوانی در کتابی در رابطه با زندگی حضرت امیرالمؤمنین (ع) که نام آن کتاب و مؤلفش را به یاد ندارم روایت بسیار مهمی در باب ادب و احترام به بزرگان از قول حضرت زینب کبری علیهاالسلام دیدم که ای کاش متن عربی روایت و سند و مدرکش و کتابی که نقل کرده بود در گوشه‌ای از دفاترم که نکته‌های مهم را ضبط می‌کردم و اکنون که این سطور را می‌نویسم به دوازده دفتر رسیده ضبط می‌کردم تا در این اوراق می‌آوردم و از این جهت متأسف و اندوهناکم، ولی برای پندگیری طایفه مداح و سخنرانان مذهبی که بعضی از آنان گاهی نام اولیاء الهی را بدون رعایت احترام ادب به زبان جاری می‌کنند و شخصیت آن مقربان درگاه خدا را لحاظ نمی‌نمایند مضمون آن روایت را که در ذهنم مانده نقل می‌کنم.

زینب کبری سلام الله علیها آن خزانه دانش و آگاهی و علمی که همه یافته‌هایش را به فرموده حضرت سجاد (ع) بدون واسطه معلم از حضرت حق دریافت کرده بود می‌فرماید سی و چند سالی که من و برادرم حضرت حسین (ع) معاصر با پدرمان امیرمؤمنان بودیم من با دو دیده خود می‌دیدم که هر گاه پدرم می‌خواست برادرم حضرت حسین را صدا بزند اگر نشسته بود تمام قد از جا بر می‌خاست و حالت احترام به خود می‌گرفت، سپس با صدائی آرام و حاکی از دریائی از ادب می‌گفت: یا ابا ابا عبد الله!!

شما به آیات قرآن مجید دقت کنید و خطابات قرآن را به انسان و به پیامبران و به اولیاء عظام حق ببینید که چه دریائی از ادب و احترام در آن خطابات موج می‌زند.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 54

حضرت حق گاهی در خطاب به گنهکارانی که امید توبه و انابه و بازگشت و جبران گذشته به آنان می‌رود خطابی در کمال مهر و محبت و اوج رأفت و عاطفه دارد:

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ:

بگو: ای بندگام که با ارتکاب گناه بر خود تجاوز کار بوده‌اید از رحمت خدا نومید نشوید!

به راستی شگفت‌آور است که عده‌ای نمک خورده او و نمکدان شکسته، و آنان که از همه نعمت‌های حق بهره‌ور شدند ولی نمک بخرامی کردند، نان او را خوردند و از دشمن او شیطان اطاعت کردند نه این که آنان را طرد نمی‌کند و چهره خشونت به آنان نشان نمی‌دهد، و بر شخصیت آنان ضربه نمی‌کوبد بلکه با کلمه زیبای عبادی که با یای متکلم آمده

می خواهد بگوید از من جدا نیستید و من هم از شما جدا نیستم بلکه شما بندگان من هستید، مباد این که از رحمت من ناامید شوید!!

چه درس عجیبی و چه موعظه و پند شگرفی، و چه تعلیم برزگوارانه‌ای برای همه که در همه موارد ادب و تربیت را رعایت کنند و با زبانی نرم و پر از محبت و با حفظ احترام افراد با افراد سخن بگویند.

انسان اگر به عظمت نعمت زبان و آثار پر فایده این نعمت آشنا باشد، هرگز آن را در گناه و توهین به شخصیت مردم و تحقیر انسان‌ها به کار نمی‌گیرد.

امیرالمؤمنین (ع) زبان را نمایاننده ده ارزش و امر مثبت در وجود انسان می‌دانند، چنان که در روایتی از حضرت نقل شده:

«ایها الناس فی الانسان عشر خصال يظهرها لسانه: شاهد یخبر عن الضمیر، حاکم یفصل بین الخطاب، و ناطق یرد به الجواب، و شافع یدرک به الحاجة، و واصف یعرف به الاشیاء، و امیر یامر بالحسن، و واعظ ینهی عن القبیح، و معز تسکن به الاحزان، و حاضر تجلی به الضعائن و موق تلتذ به الاسماع:» «1»

(1) - روضه کافی 28.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 55

مردمان در انسان ده خصلت است که زبان آشکار کننده آنهاست: گوهی است که از باطن انسان خبر می‌دهد، داوری است که میان مردم به داوری می‌نشیند، گوینده‌ای است که پاسخ می‌دهد، واسطه‌ای است که خواسته‌ها به وسیله او به دست می‌آید، وصف کننده‌ای است که هر چیز به او شناخته می‌شود، فرمانروایی است که به کار نیک فرمان می‌دهد، پندآموزی است که از کار زشت باز میدارد، تسلیت دهنده‌ای است که آتش اندوه‌ها را خاموش می‌کند، وسیله حاضری است که کینه‌ها را می‌زداید، و ابزار جالبی است که گوش‌ها از آن لذت می‌برند.

زبان از مقام با عظمتی برخوردار است که امیرمؤمنان آن را مغز و لب انسان می‌داند:

«الانسان لبه لسانه، و عقله دینه و مروته، حیث یجعل نفسه» «1»

مغز آدمی زبانش، و عقل وی دینش، و جوانمردی اش این که خود را در کجا قرار می دهد.

روایتی عجیب در باب حفظ ادب و احترام از رسول خدا به این مضمون روایت شده است:

«لا تحقرن احداً من المسلمین فان صغیرهم عند الله کبیر:» «2»

هیچ يك از مسلمانان را كوچك و ناچیز مشمارید که خردسالان آنان هم نزد خدا بزرگ اند!

و درباره‌ی احترام و ادب به جوانان فرمود:

«اوصیکم بالشبان خیراً» «3»

من همه شما مسلمانان را نسبت به جوانان سفارش می کنم که با آنان با نیکی رفتار کنید و شخصیتشان را گرامی و محترم بدارید.

و از حضرت صادق (ع) در همین زمینه روایت شده است:

«من اتاه اخوه المسلم فاکرمه فانما اکرم الله عزوجل:» «4»

(1) - آثار الصادقین ج 20 ص 137.

(2) - مجموعه. ورام، ج 1 ص 31.

(3) - شباب قریش ص 1.

(4) - وسائل ج 11 کتاب امر بمعروف ص

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 56

کسی که برادر مسلمانش را که نزد او آمده احترام کند جز این نیست که خدا را احترام کرده است.

در هر صورت بنی اسرائیل به مقام شامخ حضرت موسی بن عمران اسائه ادب داشتند و به سبب این بی ادبی خود را از فیوضات خاصه حضرت حق محروم نمودند:

از خدا جوئیم توفیق ادب ج

بی ادب محروم ماند از فیض رب جی ادب تنها نه خود را داشت بد جبلکه آتش در همه آفاق زد جاز ادب پر نور گشته این فلك جاز ادب با عز و جاه آمد ملك

درخواست نابجا و اثر شوم آن و برانگیخته شدن پس از مردن

بنی اسرائیل پس از فراغت وضع از گوساله پرستان و جریمه سنگین آنان مأموریت یافتند که آیات تورات و احکام آن کتاب آسمانی را به اجرا بگذارند، ولی نمایندگان و سردمداران و نخبگان آنان که بنا بر آیات سوره‌ی مبارکه اعراف هفتاد نفر بودند بر اساس مکتب حس گرائی که آثارش از آمیزش با مصریان در آنان مانده بود و بر پایه جهل و عناد و از همه بدتر تردید و شك در نبوت موسی در کمال بی ادبی و بی شرمی به موسی گفتند: ای موسی ما تورات را به عنوان وحی و کتاب آسمانی برای تو نمی پذیریم و به خاطر تو به آن ایمان نمی آوریم مگر اینکه خدا را آشکارا با چشم سر ببینیم!

آن بی خبران خدا را موجودی فیزیکی و شبیه به مخلوق و محدود به جهات و حدود فرض کردند، و در این مسئله از خیال و گمان و ظن و وهم پیروی نمودند، و توجه نکردند که آفریننده موجودات و به وجود آورنده مخلوقات در هر چیزی فوق موجودات و شبیه به چیزی نیست، و آن که مشابحت با مخلوقی

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 57

دارد خود مخلوق است، و به گمان این که حضرت او دارای جسم است و قابل مشاهده برای باور کردن تورات و نبوت موسی تقاضا کردند که خدا را آشکارا با چشم سر ببینند و در این دیدار به آنان بگویند که تورات نازل شده من است تا با تحقق این دیدار مؤمن واقعی شوند!!

و شاید هم ملحدان و منکران روزگار ما که می گویند: موجود حقیقی است که آن را با چشم ببینیم و با دست لمس کنیم و با شامه ببوییم و با ذائقه بچشم و با گوش صدایش را بشنویم، و در آزمایشگاه و زیر تیغ جراحی آن را لمس کنیم و گرنه آنچه با چشم دیده نمی شود، و با دست لمس نمی گردد، و با شامه بویش حس نمی شود و با ذائقه چشیده نمی گردد و با گوش صدایش درک نمیشود و در لابراتوار و آزمایشگاه و زیر تیغ جراحی نمی آید پس وجود خارجی ندارد تابعان

بنی اسرائیل حس گرا و لجوج و معاند زمان موسی و روزگاران پس از او باشند، و بعید هم نیست که همین طور باشد زیرا الحاد و انکار در این قرون نزدیک به سردمداری یهود و به ویژه صهیونیسم از آنان در دنیا رواج پیدا کرد.

این بی‌خبران ملحد و منکران لجباز توجه ندارند که ندیدن با این چشم محدود که ملاک و میزان مطلق بر اثبات و نفی هر چیزی نیست دلیل بر نبود موجود غیر قابل رؤیت با چشم نیست، و این سخن و ادعا از حکمت و منطق و عقل و برهان هیچ بهره‌ای ندارد و جز مطلبی چوب انداز و بدون ریشه که با هزاران دلیل به چاه بطلان در افتاده چیزی نیست.

این درخواست ناجبا یعنی رؤیت حق با چشم و پافشاری بر آن مانند گوساله پرستی اقتضای کیفر سنگینی کرد، آنان با چشم خود صاعقه مرگبار و لرزاننده زمین و زمان و آتش‌زا را دیدند که غرش کنان به سوی آنان حمله آورد و پیش

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 58

از آن که بتوانند از آن عذاب ناگهانی بگریزند و مأمنی پیدا کنند آنان را گرفت و به کام مرگ فرو برد.

موسی (ع) که با يك دنیا شگفتی با این حادثه روبرو شد غرق در اندوه و تأسف گشت و از این که مبادا در نابودی آنان مورد تهمت بنی اسرائیل قرار گیرد و جان خود و اهلش به دست آن نابکاران به معرض نابودی و هلاکت آید از حضرت حق درخواست زنده شدن آن مردگان کیفر دیده را کرد و خدای مهربان هم دعای آن بنده خالص و عبدمخلص را اجابت فرمود و با اراده و قدرتش جان از دست رفته آنان را به اجسادشان بازگرداند به امید این که پس از این زنده شدن به شکر همه نعمت‌هایی که به آنان داده شده بود اقدام کنند.

از دیگر آیات قرآن به ویژه آیات سوره بقره و سوره اعراف استفاده می‌شود که بنی اسرائیل پس از این حادثه نه این که در مقام شکر بر نیامدند بلکه بر کفران خود نسبت به همه نعمت‌ها افزودند و مستحق داغ ذلت و بیچارگی تا پایان این جهان و مستحق عذاب آخرت بدون نهایت و مدت شدند.

قرآن مجید در زمینه رؤیت می‌فرماید:

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ: «1»

دیده‌ها که بسیار بسیار محدود است و جز رنگ و جسم و امور فیزیکی چیزی را نمی‌بینند او را که وجودی بی‌نهایت و غیر محدود و غیر مشابه با اشیاء است در نمی‌یابند ولی او دیده‌ها را در می‌یابد و او لطیف و آگاه است.

امیرمؤمنان که موحدی ناب و خالص و آگاهی بی نظیر و عارفی بی بدیل و پس از پیامبر در رأس همه خدا شناسان جهان است در وصف حضرت الله می فرماید:

«الَّذِي لَيْسَ لِيَصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ، وَ لَا نَعْتُ مَوْجُودٌ، وَ لَا وَقْتُ مَعْدُودٌ وَ لَا اجَلٌ مَمْدُودٌ فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ، وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ نَنَاهُ وَ مَنْ نَنَاهُ فَقَدْ جَزَّأَهُ، وَ مَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهَّلَهُ،

(1) - انعام 103.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 59

وَ مَنْ جَهَّلَهُ فَقَدْ اءِشَارَ اِلَيْهِ. وَ مَنْ اءِشَارَ اِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ، وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ، وَ مَنْ قَالَ فِيمَ؟ فَقَدْ ضَمَّنَهُ، وَ مَنْ قَالَ عِلَامَ؟ فَقَدْ اءِخْلَى مِنْهُ. كَائِنٌ لَا عَنْ حَدِّ مَوْجُودٍ لَا عَنْ عَدَمٍ: «1»

وجودی است که اوصافش در چهارچوب حدود ننگند، و به ظرف وصف درنیاید، و در مدار وقت معین و معدود و مدت محدود قرار نگیرد، پس هر کس خدای منزّه و پاک از هر عیب و نقص را با صفتی وصف کند او را با قرینی پیوند داده، و هر که او را با قرینی پیوند زند دوتایش انگاشته و هر که دوتایش انگارد دارای اجزایش دانسته، و هر که او را

دارای اجزاء بداند حقیقت او را نفهمیده، و هر که حقیقت او را نفهمیده برایش جهت اشاره پنداشته، و هر که برای او جهت اشاره پندارد محدودش شمرده، و هر که محدودش بداند چون معدود به شماره اش آورده، و کسی که گوید در چیست، حضرتش را در ضمن چیزی آورده، و آن که گفت بفرز چیست آن را خالی از او تصور کرده، ازلی است و چیزی بر او پیشی نگرفته، و نیستی بر هستی اش مقدم نبوده.

قطعاً موسی که چون دیگر پیامبران توحید و خداشناسی از ارکان دینش بوده گرچه به اجمال آن را به بنی اسرائیل تعلیم داد و تا حدی آنان را در مرز توحید قرار داد، ولی آن سبک مغزان این امر محال را درخواست کردند و بر آن پافشاری ورزیدند، و عجیب این است که این درخواست کنندگان هفتاد نفر مؤمن انتخاب شده بودند و از زمره کسانی که به دنبال گوساله پرستی نرفتند! وقتی اینان اینگونه از آب درآمدند حساب کنید توده عوام بنی اسرائیل چگونه بودند و جاهل و عناد و

لجاحت و حس گرائی آنان چه بر سر موسی (ع) آورد، و آن پیامبر بزرگ از آراء و عقاید و خیالات و کردار و اعمال آن ملت عنود و لجوج چه کشید؟!!

نزول نعمت‌های خاص بر بنی اسرائیل

(1) - نهج البلاغه، خطبه اول.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 60

ابر رقیق سایه انداز و نعمت ماده‌ای شیرین شبیه ترنجبین و سلوی که پرنده‌ای با گوشت لذیذ است سه نعمتی است که خدای مهربان با عطای آنها بر بنی اسرائیل منت نهاد و مایه آرامش آنان در چهل سال زندگی در صحرای سینا بود.

علت سرگردانی و بقای سال‌ها طولانی در صحرای سینا این بود که بنی اسرائیل پس از عبور داده شدن از دریا و نجات از دو حادثه گوساله پرستی و صاعقه از جانب موسی فرمان یافتند وارد بیت المقدس شوند و با عمالقه که گروهی کفرپیشه و ستمکار بودند بجنگند، ولی آنان در پاسخ موسی گفتند:

إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ: «1»

ما هرگز وارد آنجا نخواهیم شد، پس تو و پروردگارت بروید و با آنان بجنگید که ما تا پایان کار در همین مکان نشسته‌ایم!

کلام فوق‌العاده بی‌ادبانه این ملت را خطاب به موسی دقت کنید: «تو و پروردگارت» گویا حضرت رب‌العزه را پروردگار خود نمیدانستند و از مالکیت و ربوبیت او بیرون میزیستند، راست بمتأور است که انسان در همه امورش از آثار ربوبیت حق بفرماند باشد ولی او را ربّ و مالک خود نداند!!

موسی که از این پاسخ، قلبش به شدت آزرده شده بود، و به آزار جانکاه و دردآوری گرفتار آمده بود به درگاه حضرت حق عرضه داشت:

قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَ أٰجِحِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ الْفٰسِقِينَ: «2»

پروردگارا من جز بر خود و برادرم تسلطی ندارم، پس میان ما و این گروه نافرمان و بدکار جدائی اندازد.

خداوند باز همانند کیفر دادن به حرم گوساله پرستی، و کیفر دادن به درخواست رؤیت به حرم این نافرمانی هم آنان را جریمه کرد و فرمود:

(1) - مائده 24.

(2) - مائده 255

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 61

فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ: «1»

این سرزمین مقدس به کیفر نافرمانی از فرمان حق تا چهل سال بر آنان حرام شد، در طول این مدت در سرزمین سینا سرگردان خواهند بود پس بر این گروه نافرمان و بدکار غمگین مباش.

بنی اسرائیل که از گرمای بیابان سینا و در مضیقه قرار گرفتن نسبت به غذا به جان آمدند به موسی متوسل شدند و بازاری و خواری از او خواستند به حالشان ترحم آورد.

حضرت حق که مهلت دادن به گناهکار سنت و روش اوست و نیز به درخواست عبد صالحش ابری را که مانع از نفوذ حرارت و از نمونه سحاب ثقال و باران‌زا نبود، و رطوبتی معتدل همراه خود داشت و به تعبیر قرآن «غمام» که ابری رقیق و دارای آن اوصاف است بر سر آنان سایبان قرار داد که تا زمانی که در آن بیابان گرم‌آسا سرگردان‌اند در سایه لطف او از گزند حرارت زیاد و گرمای طاقت فرسا در امان باشند، این چنین ابری آن هم با توجه به جمله **ظَلَّلْنَا** که از ماده تظلیل و از باب تفعیل است و دلالت بر مبالغه و کثرت را می‌رساند برای آنان به عنوان سایبان گسترده و پیوسته مقرر می‌گردد تا متی دیگر از جانب حضرت ارحم‌الرحمین به سوی آنان باشد.

قرطبی در کتاب الجامع الاحکام القرآن برای من معانی متعددی ذکر می‌کند از جمله: آنچه را خداوند بدون به کار رفتن رنج و زحمت به بنده‌اش عطا می‌نماید، و بنی اسرائیل در آن بیابان در آن مدت طولانی از جمله نعمت‌هایی که بی‌زحمت رنج

از حضرت حق دریافت کرد ندنبا؟ به نظر اکثر مفسران ماده‌ای شیرین شبیه‌ترنجبین بود و مرغی که از آن به عنوان مرغ سمایی یاد شده که در زبان ترکی بلدرچین و در فرهنگ خراسانیان کرک نامیده شده، و بنا به گفته بسیاری از

(1) - مائده 26

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 62

مفسران پرنده‌ای است از گنجشک بزرگ‌تر و از کبوتر کوچک‌تر به شکل مرغ سمایی.

در هر صورت بنی اسرائیل چهل سال به کیفر نافرمانی از موسی، و توهین به او و به حضرت رب در بیابان سینا سرگردان بودند، و بنا بر مهلت حق به گناهکار و دعای موسی و خلاصه باز هم لطف و رحمت حضرت رب زندگی را در سایه سه نعمت دیگر مانند سایه غمام و ماده‌ای شیرین هم چون عسل و پرنده‌ای چون مرغ سمایی گذراندند، نسبت به دو نعمت من و سلوی هم به آنان فرمان داده شده که از این دو نعمت پاکیزه به اندازه بخورید و از زیاده روی و اسراف پرهیزید و از آنها ذخیره نکنید که خبیث و آلوده و فاسد می‌گردد و نهایتاً خوردنش حرام می‌شود، ولی این قوم لجوج باز هم از فرمان حق سرپیچی کردند، در خوردن اسراف ورزیدند. و دو ماده پاکیزه را که طاقت ماندن در طولانی مدت نداشت و فاسد شدنی بود ذخیره کردند و از ذخیره فاسد شده و خبیث که خوردنش در فرهنگ حق حرام است خوردند و به این صورت با محروم کردن خود از شهرنشینی و نظم و انضباط در طول چهل سال و اسراف در خوردن و شکستن ممنوعیت ذخیره کردن من و سلوی بر ضد خود من به ستم مستمر و پیوسته دادند، در صورتی که به خیال باطلشان گمان می‌کردند که به ما ستم ورزیدند **وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ**.

این بخش از آیه دلالت دارد که سود طاعت و زیان معصیت بازگشت به مطیع و عاصی دارد و ساحت کبریا و ذات مقدسی که غنی و بی‌نیاز است هیچ نفعی از طاعت مطیعان نمی‌برد و عصیان عاصیان کمترین زیانی به آن قدرت بی‌نهایت و آن وجود شکست ناپذیر نمی‌رساند.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 63

با توجه به این که ساحت مقدس حق از ظلم کردن و مورد ظلم واقع شدن میراست معمای **وَ مَا ظَلَمُونَا** را چگونه باید حل کرد؟

در ذیل آیه روایتی بسیار مهم از حضرت موسی بن جعفر به این مضمون نقل شده است:

«ان الله اعز و امنع من ان يظلم او ينسب نفسه الى الظلم و لكنه خلطنا بنفسه فجعل ظلمنا ظلمه و ولايتنا ولايته ثم انزل بذلك قرآناً على نبيه فقال: و ما ظلمونا و لكن كانوا انفسهم يظلمون قال الراوى قلت: هذا تنزيل؟ قال نعم:» **«1»**

خداوند قویتر و شکست‌ناپذیرتر از این است که بر او ستم شود و یا خود را مظلوم معرفی کند ولی در این زمینه ما را از خود محسوب داشته و ستم بر ما را ستم بر خود و ولایت ما را ولایت خود قرار داده است سپس قرآنی بدین ترتیب بر پیامبر خود نازل کرده و فرموده:

وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ.

راوی می‌گوید: عرض کردم این تنزيل است فرمود آری

المیزان در ذیل این روایت می‌گوید: این که حضرت می‌فرماید خدا منیع‌تر از آن است که بر او ستم شود ناظر به جمله **وَ مَا ظَلَمُونَا** است، و این که می‌فرماید ما را از خود محسوب داشته یعنی ما سلسله ائمه و اوصیا و انبیا را از خود محسوب کرده است و این که راوی می‌گوید عرض کردم این تنزيل است فرمود آری، جهتش این است که نفی کردن مطلبی از شخص یا چیزی در این گونه موارد در صورتی صحیح است که لااقل احتمال اثبات آن مطلب در میان باشد لذا هرگز نمی‌گوئیم دیوار نمی‌بیند یا مظلوم واقع نمی‌شود، چون جای احتمال آن نیست روی این جهت نفی وقوع ستم بر خدا صحیح نیست چون کسی احتمال چنین چیزی را نمی‌دهد تا نفی کند مگر این که پای نکته مزبور به میان آید و گفته شود خداوند در اینجا خود و اولیائش را یکی حساب کرده و منظورش نفی

(1) - کافی ج 1، ص 435.

ستم از آنها است «1» و ما ظَلَمُونَا در آیه یعنی بنی اسرائیل به موسی و هارون و پیامبران پس از آن دو ظلم نکردند بلکه پیوسته به خود ستم ورزیدند و آثار این ستم که محرومیت از نعمت‌های حق در دنیا و دچار شدن به عذاب ابد قیامت است گریبانگیر خود آنان است.

در پایان شرح و توضیح آیه 57 توجه به دو نکته بسیار مهم لازم است: یکی این که از دو بار عَلَیْكُمْ و جمله کُلُوا مِنْ طَیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ استفاده می‌شود که خطاب آیه شریفه به یهود زمان پیامبر است در صورتی که آنان شاید صحرای سینا و من و سلوی را به عمر خود ندیده بودند، و دیگر این که از ما ظَلَمُونَا به بعد بازگشت از خطاب به غیبت است.

شاید نکته عدول از خطاب به مخاطب و بیان وضع ستم کار به صورت غائبانه «وماظلمونا» اشاره به این داشته باشد که خیانت‌های عظیم شما به مردم و عصیان‌های سنگین شما به ویژه در امور معنوی از قبیل تحریف تورات، و انکار نبوت پیامبر، و نپذیرفتن قرآن مجید اقتضا می‌کند که شایسته خطاب حق نباشید.

و نکته خطابات جملات اول آیه که همه متوجه یهود زمان پیامبر است: ظَلَلْنَا عَلَیْكُمْ، أَنْزَلْنَا عَلَیْكُمْ، کُلُوا مِنْ طَیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ اعلان به این حقیقت باشد که اینان هم در روش و منش مانند اسلافشان بنی اسرائیل‌های زمان موسی هستند: اول این که در مسئله توحید انحراف در عقیده دارند دوم راضی به کردار گذشتگان از خود می‌باشند سوم خدا را شبیه مخلوق محدود و مجسم می‌دانند، چهارم به نزول تورات از جانب خدا شك و تردید دارند، پنجم برای موسی بن عمران به عنوان رسول الهی احترام قائل نیستند و در حقیقت باید گفت: اینان مصداق این دو روایت هستند که از رسول خدا و علی (ع) نقل شده:

(1) - المیزان ج 1، ص 254.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 65

«من تشبه بقوم فهو منهم:» «1»

کسی که خود را به قومی شبیه کند از آنان است

«الراضی بفعل قوم کالداخل فیه معهم:» «2»

خوشنود به کردار قومی مانند این است که با آنان در آن کار همراه بوده است.

(1) - نوح الفصاحه ص 583، حدیث 2828.

(2) - نوح البلاغه، حکمت 146.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 66

تفسیر آیه 58-59

وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُولُوا حِطَّةً نَعْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ

و یاد کنید هنگامی را که فرمان دادیم به این شهر «آباد پر نعمت و با برکت» در آئید و از نعمت‌هایش هر چه که خواستید فراوان و گوارا تناول کنید و از دروازه آن فروتنانه و خاضعانه وارد گردید و بگوئید: خدایا خواسته ما ریزش گناهان ماست تا گناهاتان را بیامرزیم و مسلماً به نیکوکاران بیفزائیم.

ولی ستم‌کاران سخنی را که به آنان گفته شده بود به برنامه‌ای دیگر تبدیل کردند ما هم بر ستمکاران به سبب آن که همواره نافرمانی می‌کردند عذابی سخت از آسمان فرود آوردیم.

شرح و توضیح

دو آیه شریفه به چند حقیقت اشاره دارد: 1- فرمان ورود به شهری آباد و پر نعمت. 2- ورود خاضعانه و متواضعانه. 3- غفران و آمرزش 4- گروه محسنان. 5- تبدیل خواسته حق به خواسته دیگر. 6- نزول عذاب به سبب فسق پیوسته.

ورود به شهری آباد و پر نعمت

بنی اسرائیل پس از چهل سال سرگردانی در بیابان که جز ریگ و خاک و هوای گرم و سرد و بادهای موسمی آزار دهنده چیزی نداشت، و اقتضا می کرد که آن قوم به صورت پراکنده و فردی و نامنظم و با دلهره و اضطراب زندگی کنند و از بسیاری از نعمت های مادی و معنوی محروم باشند، باز هم برای اتمام حجت مورد لطف و منت خدا گرفتند، و به کیفر و جزای گناهان آنان که چهل سال سرگردانی در بیابان بود خاتمه داده شد، فرمان یافتند که وارد شهری آباد، پر نعمت و با برکت شوند و در آنجا سکونت گزینند، و از مواهب شهرنشینی که همراه با انواع وسایل معیشت از قبیل خانه و مدرسه و معبد و تعاون و قانون و تجارت و کسب و گرد هم بودن افراد است بهره مند شوند، و زمینه رشد عقلی،

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 67

علمی، جسمی، معنوی، اخلاقی، کرامت و شرافت در اختیارشان باشد، و بتوانند اهداف عالی انسانیت را تحقق بخشند و از خود ملتی آگاه، رشید، عاقل، و دین دار به وجود آورند، و گذشته زشت خود را با تواضع به حق، و پیروی از فرهنگ الهی و توبه واقعی جبران نمایند و آینده ای پاک و درست و سود بخش و محکم و استوار از برکت دینداری و عبادت و بندگی و توحید خالص و ناب بسازند.

خدای مهربان به آنان چنان که به آدم و حوا فرمان داد:

يا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا: «1»

به بنی اسرائیل فرمان داد وارد شهری بهشت مانند که پر نعمت و پر برکت بود وارد شوند و دستور و فرمان مهربانانه و رحیمانه و حکیمانه به آنان داد: از نعمت های آن شهر هر گونه و هر چه بخواهید فراوان و گوارا و با خاطری آسوده بخورید و به کار گیرید تا بر قدرت و قوت شما برای عبادت رب و خدمت به خلق بیفزاید.

او فرمان به خوردن و مصرف کردن و به کار گرفتن نعمت خود را برای شکم چرانی، و شهوت رانی و ذخیره کردن و مال اندوزی نمی دهد، که این گونه فرمان فقط شایسته شیطان و هوای نفس است، خوردن و مصرف نمودن نعمت ها برای اهدافی بسیار عالی و نتایج بسیار با ارزش است، انسان لازم است بخورد و بیاشامد و با مصرف کردن نعمت ها انرژی کسب کند و قدرت و قوت بگیرد، تا آن انرژی و قدرت و قوت را در راه مشروع و طریق مثبت هزینه کند و بدین وسیله رشد و کمال و سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین نماید.

(1) - بقره 35. ای آدم تو و همسرت در این بهشت سکونت گزینید و از هر جای آن که خواستید فراوان و گوارا بخورید.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 68

اگر هدف انسان از خوردن و به کار گرفتن نعمت و مصرف آن به خصوص در زندگی شهرنشینی که در هر نوع کار مثبت و عمل خیر و عبادت و خدمت به روی انسان باز است، و زمینه هر نوع رشد و تکامل و تربیت و تزکیه فراهم است، باید بداند که شهرنشینی اقتضا می کند که «درهای آرزوهای گوناگون چون مقام و جاه و شهوات و تنوع در غذا و لباس و خانه و انواع مدپرستی و شرکت در جلسات گناه و بازیگری و ورود به هر فسق و فجور و گناه و معصیت به روی نفس هواپرست آدمی باز شود و مقتضیات شهرنشینی مانند شجره منهیة خوی‌های پست مانند حرص را برانگیزد و راه‌های تجاوز به حقوق همگان و ستم پیشگی را آسان نماید و در اثر آن روح و جسم وارد چاه انحطاط و پستی و اخلاق حیوانی گردد، و فرد و خانواده و اجتماع از زندگی فطری به سقوط افتد و همه احساسات و قوای انسانی و ادراکات او جاذب گناه و خطا گردد.

پس کسی که علاقه دارد در زندگی شهری و محیط اجتماعی و منطقه پر نعمت و پر برکت و محلی که همه وسائل معیشت به راحتی در دسترس است فطرت و هویت و وجود خود را از سقوط به اسفل سافلین حفظ کند باید مانند سربازی که انواع دشمنان در میانش گرفته‌اند و او را به محاصره درآورده‌اند پیوسته هوشیار و مراقب باشد، هوشیار حق و توجه به مراقبت او و خضوع و فروتنی کامل در برابر حضرت او و فرهنگش که همان حقیقت سجده است، و فرو ریختن گناهان و آثار شومش از خود به وسیله توبه و استغفار حقیقی که تلفظ به صیغه لفظی آن استغفرالله دلالت بر واقعی بودن و جدی بودن آن دارد.

پس خوردن و مصرف کردن نعمت به خاطر عبادت رب و خدمت به خلق با فرمان اباحه‌ای که خداوند از باب لطف و رحمت و کرمش داده **فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا** و رجوع مستمر به خدا برای زدوده شدن آثار گناه باید به صورت کاری ضروری و لازم و واجب مورد توجه شهرنشینان باشد تا از عذاب خدا و انتقام سهمگین آن منتقم در امان باشند و روزگار خود را در امنیت و

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 69

سلامت به سر برند، که شکر نعمت یعنی هزینه کردن آن در عبادت رب و خدمت به خلق مانع از عذاب و بلا و سبب ازدیاد نعمت و مایه سلامت و امنیت است.

ما يُفَعِّلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ وَ كَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا: «1»

اگر شما سپاسگزار نعمت‌های بی‌شمار حق باشید و به حوزه ایمان واقعی درآئید خدا را با عذاب شما چه کار؟ خدا همواره پاداش دهنده به اعمال نیک و داناست.

حضرت صادق (ع) از رسول خدا روایت می‌کند که آن حضرت فرمود:

«الطاعم الشاكر له من الاجر كاجر الصائم المحتسب، و المعافي الشاكر له من الاجر كاجر المبتلى الصابر، و المعطى الشاكر له من الاجر كاجر المحروم القانع:» «2»

کسی که نعمت خدا را مصرف می‌کند و سپاسگزار آن نعمت است پاداشش هم چون پاداش روزه‌داری است که با نیت صادقانه و فقط برای خدا روزه گرفته است.

و آن که از هر جهت سالم است و سپاسگزار سلامت خویش است، پاداشش چون پاداش مبتلا به مصائبی است که بر مصائب به خاطر خدا صبر می‌ورزد.

و آن که از جانب خدا به او نعمت عطا شده و سپاسگزار نعمت است پاداشش چون پاداش محروم قانع است که در عین محرومیت و رنج و سختی خود را از گرفتار شدن به حرام حفظ می‌کند و به قضای الهی راضی است.

عایشه در یکی از شب‌هایی که پیامبر در اطاق او بود عبادت عظیم و باکیفیت پیامبر را مشاهده کرد و مشقتی که حضرت در تحمل بندگی به خود می‌داد، گمان کرد این عبادت و بندگی چنان که در قرآن آمده سبب محو سیئات است و پیامبر برای محو سیئات این گونه تن به عبادت داده، خبر نداشت که عبادت نوعی کامل از شکر و سپاس حق است به حضرت عرضه داشت:

(1) - نساء 147.

(2) - بحار ج 71 ص 22 حدیث 1- کافی ج 2 ص 94.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 70

خدا که تو را در گذشته و آینده مورد مغفرت قرار داده اینهمه عبادت برای چه؟!

حضرت در پاسخ او فرمود:

«یا عایشه الا اکون عبداً شکوراً؟» «1»

آیا من بنده بسیار شکرگزار نباشم:

یعنی عایشه عبادت اثرش منحصر در محو سیئات نیست بلکه عبادت آن هم از هم‌چو منی که در اوج عصمت از گناه است اوج شکر و سپاسگزاری خداست.

حضرت مسیح به مرد کوری گذشت که علاوه بر کوری به سه بیماری جزام، برص، و فلج دست و پا دچار بود، از او شنید خدا را به این صورت شکر می‌کند:

«الحمد لله الذی عافانی من بلاء ابتلی به اکثر الخلق فقال (ع) ما بقى بلاء لم یصّبک قال: عافانی من بلاء هو اعظم البلاءیا و هو الکفر:»

خدائی را شکر می‌کنم که مرا از بلائی که اکثر مردم به آن مبتلایند در سلامت نگاه داشت، عیسی به او گفت: ای مرد بلائی نمانده که به تو نرسیده، گفت: مرا از بلائی که از بزرگ‌ترین بلاهاست و آن کفر و ناسپاسی همه نعمت‌ها است سالم قرار داده عیسی دست به بدن او گذاشت از برکت دست و نفس مسیح خدا او را شفا داد، چهره‌اش نیکو شد، بدنش سالم گردید، با عیسی همراه شد و با او خدا را عبادت می‌کرد. «2»

ورود خاضعانه و متواضعانه

شاید بتوان گفت: بسیاری از مفسران فریقین منظور از باب را که به معنای در یا دروازه است، دروازه ورودی شهر یا در آن گرفته‌اند، در، یا دروازه‌ای که از آن به شهر اریحا یا به شهر بیت المقدس وارد می‌شدند، و چون کوتاه بود و باید کوه کبر متکبران با ورود از آن به حال سجده و نهایت تواضع و فروتنی متلاشی

(1)- کافی ج 2 ص 95- بحار ج 71 ص 24 حدیث 3.

(2)- بحار ج 71 ص 33.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 71

می شد فرمان یافتند که از آن دروازه وارد شوند **وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا** و اندکی از مفسران باب را به معنای حوزه توحید و نبوت و ولایت و خلاصه فرهنگ الهی و راه و روش حق گرفته‌اند که دروازه ورود انسان به تربیت و رشد و کمال و سعادت دنیا و آخرت است، که اگر انسان نسبت به آن تواضع و فروتنی کند و به عبارت دیگر خاضعانه و خاشعانه آن را بپذیرد و فروتنانه به اجرای آن که رعایت عملی حقوق حق و حقوق خلق است اقدام نماید همای سعادت بر سر او نشیند، و دنیا و آخرتش آباد گردد، و منبعی از خیر و شرف و صدق و صداقت و صفا و وفا شود، و اگر نسبت به آن کبر ورزد و گردن‌کشی کند و از قبول آن و عمل به حقایقش امتناع ورزد هم چون ابلیس که سر از سجده یعنی تواضع در برابر فرمان حق باز زد به عذاب الهی دچار شود، و دنیا و آخرتش بر باد رود و مهر شقاوت و ذلت و مسکنت بر پیشانی‌اش ثبت گردد و به افتضاح و رسوائی و دردهای غیر قابل علاج گرفتار آید.

باب به این معنا در روایات و دعاها و معارف اسلامی زیاد آمده است.

از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده است:

«رأیت رسول الله أخذاً بید علی بن ابیطالب و هو یقول:

هذا امیر البرره، و قاتل الفجره، منصور من نصره، مخذول من خذله ثم رفع بها صوته: انا مدینه الحکمة و علی بائها فمن اراد الحکمة فلیات الباب:» «1»

رسول خدا را دیدم دست علی بن ابی‌طالب را گرفته بود و می‌فرمود: این امیر نیکوکاران است، و قاتل بدکاران است، پیروز است کسی که او را یاری دهد، شکست خورده و منکوب است کسی که او را رها کند، سپس صدایش را به این

حقیقت بلند کرد: من شهر حکمت و علی باب آن شهر است، کسی که حکمت بخواد باید از طریق باب آن علی وارد شود.

(1) - بحار ج 40 ص 201 ح 3 و 4.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 72

حضرت رضا از پدران علیهم السلام روایت می کند که پیامبر (علیهما السلام) فرمود:

«انا مدینة العلم و علی بابها:» «1»

من شهر دانشم و علی باب آن شهر است.

شیخ مفید که از اعظام علمای شیعه و مورد توجه دانشمندان فریقین است در کتاب با ارزش ارشاد روایت می کند که پیامبر فرمود:

«انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیقتبه من علی:» «2»

من شهر دانشم و علی دروازه آن شهر است پس کسی که دانش می خواهد از علی بیاموزد.

صدوق که روایات بی سندش را هم چون روایات با سند پذیرفته اند در روایت بسیار مهمی که دارای سند قابل توجهی است از سعید بن جبیر از ابن عباس از پیامبر روایت فوق العاده با ارزشی را نقل می کند که در آن به خسران و زیان و بدبختی متکبران نسبت به باب علم پیامبر تصریح شده است، پیامبر خطاب به علی (ع) فرمود:

«یا علی انا مدینة الحکمة و انت بابها و لن توتی المدینة الا من قبل الباب، و کذب من زعم انه یجبنی و یغضک لانک منی و انا منک، لحمک من لحمی، و دمک من دمی، و روحک من روحی، و سریرتک سریرتی، و علانیتک علانیتی، و انت امام امتی، و خلیفتی علیها من بعدی، سعد من اطاعک، و شقی من عصاک، و ربح من تولاک و خسر من عاداک، و فاز من لزمک، و هلك من فارکک، مثل الائمة من ولدک بعدی مثل سفینة نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق، و مثلکم مثل النجوم کلما غاب نجم طلع نجمه الی یوم القیامة:» «3»

یا علی من شهر حکمتم و تو باب و دروازه آن شهری، هرگز به مدینه درآیند جز از طرف دروازه، و دروغ می گوید کسی که گمان می کند مرا دوست دارد و دشمن تست، زیرا تو از منی و من از تو، گوشت تو از گوشت من است، و خون تو از خون من است، و روح تو از روح من است، و پنهان تو از پنهان من

(1) - بحار ج 40 ص 201 ح 3 و 4.

(2) - ارشاد 15.

(3) - جامع الاخبار 15 - بحار ج 40 ص 203 ح 9.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 73

است، و آشکار تو از آشکار من است. و تو امام و پیشوای امت و پس از من جانشین و خلیفه من در میان آنان هستی، سعادت مند است کسی که از تو اطاعت کند، و بدبخت و شقی است کسی که نسبت به تو عصیان ورزد، سود برده کسی که تو را دوست دارد، و سرمایه وجودی خود را تباه نموده آن که با تو دشمن است، ملازم تو کامیاب و جدای از تو هلاک و نابود است، مثل تو و مثل امامان از فرزندان پس از من مثل کشتی نوح است که همراه آن اهل نجات و متخلف از آن غرق شده در دریای بدبختی است، و مثل شما مانند ستارگان است هر گاه ستاره ای غروب کند ستاره ای تا روز قیامت طلوع می کند.

از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده است:

«نخن الشعار و الخزنة و الابواب لا تؤتی البيوت الا من ابوابها فمن اتاها من غیر ابوابها سمی سارقاً.» «1»

ما اهل بیت نشانه و علامت هدایت، و خزانة و درهای دانشیم، به خانه ها جز از درهای آن نیابند، کسی که از غیر درهای خانه ها وارد شود دزد نام گذاری شده.

از امیرالمؤمنین و حضرت باقر (ع) روایت شده:

«نَحْنُ بَابُ اللَّهِ وَ بَيْتُهُ الَّتِي يُؤْتِي مِنْهُ، فَمَنْ تَابَعَنَا وَ أَقْرَبَ بَوْلَاتِنَا فَقَدْ أَتَى الْبَيْتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَ مَنْ خَالَفَنَا وَ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرِنَا فَقَدْ أَتَى الْبَيْتَ مِنْ ظُهُورِهَا:» «2»

ما اهل بیت باب خدا و بیوتی هستیم که از آن به عرصه حق و سعادت درآیند، پس کسی که تابع ما باشد و به رهبری و امامت و ولایت ما اقرار کند از در خانه‌ها به خانه‌ها درآمده، و کسی که با ما مخالفت کند و غیر ما را بر ما برتری دهد از غیر درها وارد خانه‌ها شده و به مقصود نمی‌رسد.

در دعای ندبه آمده:

«این باب الله الذی منه یؤتی؟»

کجاست باب خدا که از آن به سوی خدا می‌آیند.

(1) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 2، ص 276 - نهج البلاغه عبده ط مصر. 297.

(2) - بحار ج 40، ص 205.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 74

در زیارت جامعه آمده:

«و باب المبتلی به الناس:»

شما ای اهل بیت باری هستید که مردم به وسیله آن از جانب خدا آزمایش می‌شوند، هر که در معالم دینش و آموختن احکام از شما تابع شما شد از آزمایش سرافراز بیرون آمده و اهل نجات است، و هر کس با شما مخالفت کرد و دین و احکام را از غیر شما گرفت به حوزه دین در نیامده و در آزمایش سرافراز نگشته و شکست خورده است.

با توجه به این روایات و دعاها و زیارت و معارف الهیه که کلمه باب را در نبوت و ولایت و معالم دین به کار گرفته‌اند شاید بتواند گفت منظور از باب در آیه مورد بحث **وَ ادْخُلُوا الْاَبَابَ سُجَّدًا** دین خدا باشد که خدا به بنی اسرائیل فرمان داده

متواضعانه و فروتنانه وارد دین شوید و آن را با جان و دل بپذیرید و عاشقانه به آن عمل کنید، و گرنه با يك سجده فیزیکی به هنگام ورود به يك دروازه مادی و ظاهری سعادت دنیا و آخرت انسان تأمین نمی‌شود، و به رشد و کمال و تربیت مورد نظر خدا نمی‌رسد.

غفران و آمرزش

هدف از کلمه «حطه» در آیه شریفه درخواست جدی و حقیقی از پروردگار عالم برای آمرزش و غفران گناه و ریخته شدن آثار شوم آن از نفوس و پاک شدن آئینه قلب و جان از زنگار و گرد و غبار معاصی و خطاهاست نه استعمال لفظ حطه بر زبان، که استعمال و تکرارش کاری بسیار آسان است و ترك آن و تبدیلیش به کلمه دیگر باز با زبان زبانی و ضرر قابل توجهی ندارد.

در این بخش از آیه با خالی کردن ذهن از ذهنیات و پیش فرض‌ها و با نگاه به آیه با چشم عقل و با توسل به روایات اهل بیت این معنا به دست می‌آید که حضرت حق از باب لطف و رحمتش از بنی اسرائیل خواسته نسبت به گناهان

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 75

گذشته خود، که گوساله پرستی و سکوت در برابر گوساله پرستان، و آزار دادن به موسی و مخالفت با او و ناشکری و ناسپاسی آنان نسبت به نعمت‌های مادی و معنوی حق بوده با توسل به توبه و انابه و استغفار جدی که دارای شرایطی ویژه است ریزش گناهان و آمرزش و غفران را از حضرت حق بخواهند و به منطقه پاکی و سلامت و صفای درون و امنیت خاطر و طهارت جان و قلب درآیند و خدا هم گناهان و خطاهای آنان را با توجه به همه شرایط توبه بیاموزد:

نَغْفِرُ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ.

پس گفتن لفظ حطه و استعمال آن فقط به زبان مطرح نبوده چون سودی ندارد و ترك آن لفظ هرگز کسی را مستحق عذاب سختی که با کلمه رجز نشان داده شده نمی‌نماید.

باید مرحله ترك عبادت از ترك توبه و استغفار واقعی باشد و تبدیلیش به برنامه دیگر تبدیل توبه و عبادت به گناه و معصیت در هنگام سکونت در شهر باشد بحث مفصل توبه در آیات مربوط به آدم و حوا گذشت و نیازی به تشریح و توضیح آن در این بخش نمی‌بینم.

ولی گنهکاران لازم است بدانند که اگر به توبه واقعی توفیق یابند با توجه به آیات قرآن و روایات که توبه جدی و واقعی را زمینه ساز اعتقاد نیک و نیت پاک و اعمال صالح و به ویژه اخلاق حسنه می‌دانند کرم و رحمت و لطف و عنایت و مخصوص عشق و محبت خدا آنان را فرا خواهد گرفت.

برخی از مفسران حطه را به معنای کلمه طیبه توحید یعنی **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ*** دانسته و با تکیه و با تکیه بر روایتی از ابن عباس این معنا را مورد توجه قرار داده‌اند.

بی‌تردید هنگامی به دنبال کسب معرفت و آگاهی و شنیدن دعوت پیامبران و امامان و درک معارف آنان خورشید توحید ناب و خالص در عمق قلب طلوع کند، انسان را از عبادت شیطان و بت‌های جاندار و بیجان و از تعلقات غیر

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 76

منطقی به کالای زندگی زودگذر، و از جولان شهوات و هوای نفس و از غفلت و بی‌خبری نجات می‌دهد و به حوزه خلوص و اخلاص، صفا و وفا و عبادت و بندگی عارفانه و عاشقانه و توجه به آخرت می‌کشاند و آراسته شدن به این حقیقت که مهم‌ترین رکن فرهنگ الهی است سبب می‌شود که همه گناهان گذشته مورد آمرزش و مغفرت قرار گیرد و آثار و تبعات شوم آن از وجود انسان زدوده گردد و آدمی به نقطه رضای حق و استحقاق قطعی بهشت عنبر سرشت برسد.

«نعم فلا اله الا الله كلمة حق من قالها سعد و عز و من استكبر عنها شقى و ذل و لا اله الا الله حده لا شريك له كلمة خفيفة على اللسان ثقيلة في الميزان بها رضی الرحمن و سخط الشيطان:» **«1»**

آری در نهایت **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ*** کلمه حق و استواری است که هر کس آن را از روی اعتقاد قلبی و ایمان واقعی و جدی بر زبان جاری کند خوشبخت و سعادتمند و عزیز شده، و هر که نسبت به حقیقت آن تکبر ورزد و به آن معتقد نباشد و ایمان نداشته باشد تیره‌بخت و ذلیل گشته این کلمه حق که شعار توحید و رکن اصیل فرهنگ الهی است گفتنش به زبان بسیار آسان ولی در مرتبه عمل بسیار سنگین است، با عمل به لوازم آن که حداقل ادای همه واجبات بدنی و مالی و حقوقی و ترک همه محرمات ظاهری و باطنی و نفی هر بت بی‌جان و جاندار است خدا از انسان خوشنود، و شیطان از آدمی خشمگین می‌شود، فلاح و رستگاری قطعاً در آراسته شدن درون به توحید و آراسته شدن برون به عمل به فرمان‌های خداست.

کتاب با عظمت ثواب الاعمال در رابطه با کلمه طیبه توحید روایات بسیار با ارزشی را به این مضمون نقل می‌کند:

(1) - بحار ج 91 ص 48 بخشی از دعای عید قربان

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 77

رسول بزرگوار اسلام فرمود:

«ثمن الجنة لا اله الا الله»

ارزش و بهای بهشت لا اله الا الله است

بی تردید مراد نبی اسلام لفظ لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ* نبوده، لفظ و استعمال ترکیبی از حرف که عبارت از کلمه است قابل برابری با بهشت نیست، این حقیقت توحید است که جلوه‌اش در قلب و نفی غیر خدا در اعتقاد، و عمل به لوازم این رکن استوار فرهنگ الهی ثمن بهشت است.

اگر کافری به اختیار خود بدون کمترین اعتقاد به خالق هستی، و با داشتن صدها بت در آستین، روزی هزار بار بگوید لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ*، آیا ذکر او که ابداً رابطه قلبی با آن ندارد و به لوازم آن پای بند نمی‌باشد. و حرکاتش چه در باطن چه در ظاهر مخالف با خواسته‌های خداست ثمن بهشت است؟

و عامل نجات کافر بی اعتقاد در دنیا و آخرت و سبب خوشبختی اوست؟!!

در همان کتاب از حضرت باقر (ع) از رسول خدا روایت می‌کند که: آن حضرت فرمود:

«لیس شیء الا و له شیء یعد له الا الله عزوجل فانه لا یعد له شیء، و لا اله الا الله فانه لا یعد لها شیء...»

چیزی نیست مگر آن که برای آن هموزنی است مگر خدای عزوجل که او را هموزنی نیست، و کلمه توحید که برای آن هم یقیناً هموزنی وجود ندارد.

تلفظ این شعار در صورتی قیمت دارد که خبر دهنده از اعتقاد یقینی قلب به حضرت حق و شئون او باشد، و ظاهر باطن را نشان دهد، و در همه امور زندگی انسان خدا محوری نقش اول را بنمایاند.

چنان که صدوق در ثواب الاعمال از رسول خدا (علیهما السلام) روایت می کند:

«من قال لا اله الا الله مخلصا دخل الجنة و اخلاصه بما ان يحجزه لا اله الا الله عما حرم الله:»

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 78

کسی که مخلصانه لا اله الا الله بگوید قطعاً وارد بهشت می شود و اخلاص ورزی به این حقیقت به این است که او را از آنچه خدا حرام نموده بازدارد.

و آن حضرت در روایت بسیار مهمی فرموده:

«لا يزال لا اله الا الله ترد غضب الرب جل جلاله عن العباد ما كانوا لا يباليون ما انتقص من دنياهم اذا سلم دينهم فاذا كانوا لا يباليون ما انتقص من دينهم اذا سلمت دنياهم ثم قالوها ردت عليهم و قيل كذبتهم و لستم بها صادقين:»

کلمه توحید پیوسته خشم حضرت رب جل جلاله را از بندگان باز می گرداند، در صورتی که از کم شدن دنیایشان چنانچه دینشان سالم بماند پروا نداشته باشند، ولی اگر از کم شدن دینشان به قیمت سلامت ماندن دنیایشان پروا نکنند، آنگاه لا اله الا الله بگویند گفتارشان به آنان باز گردانده می شود و گویندشان دروغ گفتید و نسبت به توحید صادق و راستگو نبودید.

با توجه به این روایات و امثال آنها که در کتاب های معتبر و با ارزش نقل شده اگر منظور از حطه کلمه توحید باشد یقیناً توحید عملی است که تلفظ به آن نشان دهنده تجلی آن در قلب و عمل است نه فقط گفتن **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ*** آن هم بدون اعتقاد که هیچ دردی را در دنیا و آخرت دوا نمی کند.

آری گفتن آن **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ*** به حقیقت **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ*** است که برای انسان حقیقتش جنبه حصن حصین داشته باشد، حصنی که انسان را از نفوذ وساوس شیطان و خناس گری خناسان، و اثرگذاری فرهنگ مشرکان گذشته و زمان حاضر، و مجذوب شدن نسبت به انواع مفساد و شهوات حرام، و سستی در عبادت و بندگی و نهایتاً از عذاب دنیا و آخرت حفظ نماید، چنان که حضرت رضا در روایت سلسله الذهب در شهر نیشابور به این معنا اشاره کردند:

آن حضرت از پدرانیش از رسول خدا، از جبرئیل از حضرت حق روایت کرد:

«كلمة لا اله الا الله حصني فمن دخل حصني امن من عذابي فلما مرت الراحلة نادانا بشروطها و انا من شروطها:» **1**

(1) - عیون اخبار الرضا ج 2 ص 135 - بحار ج 49 ص 123 ح 4.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 79

کلمه لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ* حصار و قلعه محکم من است، هر کس وارد حصار من شود از عذابم ایمنی یابد، راوی می گوید هنگامی که شتر حمل کننده حضرت حرکت کرد همه ما مشایعت کنندگان را مورد خطاب قرار داد و فرمود: توحید همراه با شرائطی است که من از شرایط آن هستم.

این جمله به این معناست که توحید ناب خالص و معرفت به حق به آن معنائی که هست و شناختن احکام او و خواسته هایش جز از طریق ولایت و امام معصوم که عارف به حق و مبلغ واقعی فرهنگ اوست به دست نمی آید.

این حدیث شریف از نظر سند که در دو کتاب عیون اخبار الرضا و امالی طوسی نقل شده دارای بهترین و متین ترین و صحیح ترین سند است.

از نظر دلالت راه را می نمایاند که راه درست و صحیح فقط راه توحید است و تنها راه نجات همین راه است.

از نظر ظرافت راهنما را می نمایاند که راهنمای راه توحید رهبر معصوم و پیشوای برگزیده خداست که بدون او انسان راه را پیدا نمی کند و بی راهنمایی او گمراهی و به کثر راه افتادن قطعی است.

و عمده مسئله در این زمینه اقتدای به امام معصوم است که بی تردید تحقق اعتقاد صحیح و عمل صالح بستگی به این اقتدا و متابعت دارد.

گروه محسنان

این طایفه که به شدت مورد لطف و عنایت حضرت حق هستند، از اعتقاد صحیح و متین، و از نیتی پاک و صادقانه و از عمل صالح و اخلاق حسنه و نیکی به دیگران برخوردارند، و در حقیقت رنگی از اخلاق حضرت حق را با خود دارند، و در همه زمینه های زندگی از تعادل و میانه روی کمترین انحرافی ندارند.

علت رسیدن آنان به این مقام والا و محقق شدن به عنوان محسن این است که با بهره‌گیری از معرفت و آگاهی و رشد عقلی همه وجود خود را عاشقانه و صادقانه تسلیم حضرت حق کردند.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 80

به غیر او دل ندادند، به غیر او دل نبستند، جز در راه او که صراط مستقیم است قدم نهادند، و جز از خواسته‌های او پیروی نمودند، و کسی را در تمام زمینه‌های زندگی و حیاتشان بر او ترجیح ندادند، و در همه موارد نسبت به حضرت او ثابت قدم ماندند، و تحت تأثیر غیر او قرار نگرفتند، و هر چه انجام دادند محض جلب رضا و خوشنودی او انجام دادند و توحید ناب را محور زندگی قرار داده و هر بت جاندار و بیجانی را از خود راندند و دفع کردند.

قرآن در این زمینه می‌فرماید:

وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ: «1»

و هر کس همه وجود خود را به سوی خدا کند و تسلیم حق شود فقط او محسن است، با این تسلیم به محکم‌ترین دستگیره چنگ زده است و سرانجام همه کارها فقط به سوی خداست.

بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ: «2»

آری کسانی که همه وجود خود را تسلیم خدا کنند فقط آنان محسن هستند برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته و مناسب است، نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند.

قرآن مجید کراراً محسنان را مورد عشق و محبت خدا قلمداد کرده می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ: «3»*

بی‌تردید خدا محسنین را دوست دارد.

قرآن مجید به این نکته بسیار مهم توجه می‌دهد که خدا با اهل تقوا که متصف به صفت محسن هستند معیت دارد:

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ: «4»

(1) - لقمان 22.

(2) - بقره 112.

(3) - بقره 195 - آله عمران 134 و 148 - مائده 13 و 93.

(4) - نحل 128.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 81

بی تردید خدا همراه کسانی است که پرهیزکاری پیشه کرده و همان کسانی که به حقیقت محسن هستند.

خداوند در قرآن مجید وعده قطعی داده که به قدرت و قوت و عظمت و آبرو و پاداش محسان بیفزاید:

وَسَيَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ: «1»

و یقیناً به محسنین می افزایم.

قرآن مجید محسان را متصف به انفاق در گشایش و تنگ دستی و آراسته به فرو خوردن خشم در پیش آمده های خشم برانگیز و اهل گذشت از همه مردم می داند.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالصَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ: «2»

آنان که در گشایش و تنگدستی انفاق می کنند، و خشم خود را فرو می برند و از مردم گذشت می نمایند محسن هستند و خدا محسان را دوست دارد.

قرآن مجید پاداش محسان را بهشت ها می داند و ابدی بودنشان را در آن مقام های بلند مرتبه اعلان می کند.

فَأَتَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ بَاطِرٍ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ: «3»

پس خدا به پاس سخنان صادقانه آنان (که نشان از عقاید پاکشان و اعمال صالحشان و تعهدهای استوارشان دارد) بهشت‌هایی به آنان پاداش داد که از زیر درختانش نهرها جاری است در آن جاودانه‌اند و این است پاداشت نیکوکاران. خداوند رحمت و مهر خود را به محسنان نزدیک می‌داند:

إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ. «4»

(1) - اعراف 161.

(2) - آل عمران 134.

(3) - مائده 85.

(4) - اعراف 56.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 82

بی‌تردید رحمت خدا به محسنین نزدیک است.

خداوند مهربان کراراً در قرآن مجید پاداش محسنان را ضامن شده و اعلان داشته که پاداش محسنان را ضایع نخواهم کرد:

فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ: «1»

بی‌تردید خدا پاداش محسنان را ضایع نخواهد کرد.

حضرت حق در قرآن مجید محسنان را به بهشت و رضوان و عاقبت به خیری و فرجام نیک بشارت داده است:

وَ بَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ: «2»

ای رسول من محسنین را بشارت و مزده ده.

محسنان که در همه زمینه‌های زندگی و حیات نسبت به خود و دیگران اهلی نیکی و خیر هستند به تعریف و توصیف حق در شب معراج خطاب به رسول حق در آمده و درباره‌ی آنان گفته شده:

«یا احمد ان اهل الخیر و اهل الآخرة رقیقة و جوههم، کثیر حیاهم، قلیل حمقهم، کثیر نفعهم، قلیل مکرهم، الناس منهم فی راحة و انفسهم منهم فی تعب، کلامهم موزون، محاسبین لانفسهم، متعبین لها، تنام اعینهم و لا تنام قلوبهم، اعینهم باکیة، و قلوبهم ذاکرة، اذا کتب الناس من الغافلین کتبوا من الذاکرین، فی اول النعمة یحمدون و فی آخرها یشکرون، دعاءهم عند الله مرفوع و کلامهم مسموع...» «3»

ای احمد بدستی که اهل خیر و اهل آخرت چهره‌ای مهربان و نرم دارند، از حیاء بسیار برخوردارند، فساد عقل و رأیشان فوق‌العاده اندک و مکریشان بسیار کم و ناچیز است.

مردم از ناحیه آنان در راحت و خود آنان از ناحیه خودشان به خاطر عبادت رب و خدمت به خلق در زحمت و مشقت هستند، کلامشان با ارزش است، حسابگر وجود خویش‌اند، خود را برای هر کار مثبت و خیری به زحمت می‌اندازند، چشمانشان می‌خواهد ولی دلهایشان نمی‌خواهد، دیدگان‌شان گریان

(1) - هود 115.

(2) - حج 37.

(3) - بحار ج 7 ص 24.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 83

است، دلهایشان غرق ذکر خدا و قیامت است، هنگامی که مردم در پرونده غافلان نوشته می‌شوند، آنان در پرونده ذاکران ثبت می‌گردند، در ابتدای نعمت خدا را ستایش می‌کنند و در پایان آن به شکر می‌نشینند، دعایشان نزد خدا مرفوع و سخنشان مورد پذیرش است.

تبدیل خواسته حق به خواسته دیگر

حضرت حق از بنی اسرائیل خواست که فروتنانه وارد دروازه منطقه مقدس شوند یا به معنای دیگر از آنان خواست که نسبت به توحید و نبوت و تورات و خلاصه آئین الهی و فرهنگ حق که دروازه ورود به رشد و کمال و تربیت و فلاح و سعادت دنیا و آخرت است نهایت فروتنی و تواضع نشان دهند و تواضع به آن هم در گرو پذیرفتن دین و ملزم بودن به لوازم آن و عمل به دستورات و فرمان‌ها آن با حالتی مخلصانه و عاشقانه است، و نیز از آنان خواست نسبت به گناهان گذشته خود توبه جدی کنند و غفران و آمرزش بخواهند تا خدا هم آنان را مورد مغفرت و آمرزش قرار دهد.

آنان عمل به آئین الهی و تن دادن به دستورات حق و توبه و رجوع به خدا را با گناه و معصیت و هوا و هوس و آرزوهای بیجا و حرص و طمع که در صورت قرار نداشتن در مدار تقوا بر اثر شهرنشینی و وسائل پر فریب و غرورش عارض انسان می‌شود جابه‌جا کردند، این جابه‌جائی و تبدیل خوبی‌های اصیل به زشتی‌های خطرناک و مهلك از سنگین‌ترین گناهانی است که به دست بشر انجام گرفته و می‌گیرد و گاهی آثارش يك جامعه یا نسل‌هائی را در تاریخ تحت تأثیر قرار می‌دهد!

این جابه‌جائی کار ستمکاران است و چون پس از اتمام حجت خدا و نزول وحی و بعثت پیامبران و ثبوت ولایت اولیا و با چشم باز انجام می‌گیرد انجام دهنده را مستحق عذاب استیصال در دنیا و عذاب دردناک ابدی در آخرت

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 84

می‌نماید و از این که دو بار جمله ظَلَمُوا در آیه شریفه تکرار شده می‌فهمیم که عذاب الهی چه در دنیا و چه در آخرت ویژه این قبیل ستمکاران از مردم است، و این قانون یعنی عذاب ستمکاران قانونی است که استثنا نمی‌پذیرد و صیادی است که در هر روزگای صید خود را به دام می‌اندازد و هر گونه راه فراری را به روی او می‌بندد و روزنه‌ای برای دفع آن نمی‌گذارد.

وَ أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَیْسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ: «1»

و ستمکاران را به کیفر آن که همواره نافرمانی می‌کردند به عذابی سخت گرفتیم.

فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوَقِهِمْ وَ آتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ: ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِبُهُمْ
.... «2»

پس خدا بنیانشان را از پایه و اساس ویران کرد، و سقف خانه‌هایشان را از بالای سرشان بر آنان فرو ریخت و از جایی که درک نکردند عذاب به سویشان آمد سپس روز قیامت رسوایشان می‌کند.

نزول عذاب به سبب نافرمانی پیوسته

گاهی انسان بر اثر جهل، غفلت، غلبه هوا و هوس، فریب کاری دیگران به معصیتی مبتلا می شود ولی پس از پایان معصیت به پشیمانی و ندامت می نشیند و از حضرت حق عذرخواهی می کند و به جبران گناه بر می خیزد و خلاصه به توبه و انابه و جلب رحمت و مغفرت موفق می گردد، چنین گناهکاری البته از دایره ای استحقاق عذاب خارج می شود و مورد لطف و محبت حق قرار می گیرد.

ولی گاهی انسانی یا خانواده ای یا جامعه ای آلوده به گناه می گردد، و در معاصی و فسق و فجور غرق می شود و بر تداوم گناهش و مخالفت با حق اصرار می ورزد و اندیشه و فکری نسبت به عواقب خطرناک گناه نمی کند، و نیتی هم

(1) - اعراف 165.

(2) - نحل 26-27.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 85

برای قرار گرفتن در فضای توبه ندارد، و با غرور و کبر در برابر حق می ایستد و حتی انحراف فکری اش به جایی می رسد که کارهای زشت خود را خوب و پسندیده می انگارد، چنین فردی یا خانواده ای یا جامعه ای پس از پایان مهلت الهی که در آن مهلت می توانستند در مقام توبه و انابه در آیند و به تدارک گذشته برخیزند و آینده را به صورت آینده ای پاک و نورانی پی ریزی کنند مستحق کیفر و عذاب الهی در دنیا و آخرت می شوند.

در میان امت های گذشته بسیاری از امت ها فقط و فقط بخاطر تداوم دادن به گناهانشان و روی گردانی از توبه و اصلاح نفوسشان و توجه نمودن به موعظه و پند و نصیحت دلسوزانشان هم چون بنی اسرائیل زمان موسی و پس از او مستحق عذاب استیصال شدند، عذابی که برای دفع و رفع آن چاره ای نیافتند و بناچار در گردونه عذاب افتادند عذابی که نظم و انضباط زندگی آنان را به هم ریخت و آرامش و سکونت باطن آنان را نابود کرد و قدرت و قوتشان را بر باد داد و نگرانی و ضعف و دلهره بر آنان حاکم کرد و گاهی سالیانی طولانی در آن عذاب و به فرموده قرآن و رجزی که از ناحیه حق به عنوان کیفر گناهان مداومشان بر آنان نازل شد دست و پا زدند، و فریاد و ناله کشیدند، ولی از آن خلاصی نیافتند و

احدی را هم برای یاری خود پیدا نکردند، تا با ذلت و خواری و ضعف و زبونی و افتضاح و رسوائی به کام مرگ در افتادند و از گلوی مرگ به معده دوزخ و عذاب ابد رهسپار شدند.

جابجا کردن و تبدیل حق به باطل در امت اسلام

در آیات مورد بحث خواندید که بنی اسرائیل توجه به خدا و عبادت معبود حق را به توجه به گوساله و عبادت معبود باطل تغییر دادند که برای این جابجائی و تغییر و تبدیل که محصول پستی روح و ضعف عقل و حس گرائی مستحق کیفری سخت چون کشتن یکدیگر شدند، و نیز خواندید که پس از ورود به شهر

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 86

برای شهرنشینی بعد از چهل سال سرگردانی در بیابان فرهنگ خدا و توحید ناب و توبه و استغفار را به فرهنگ هوا و هوس و عصبان و معصیت و کبر و طغیان در برابر حق تغییر داده و جابه جا کردند و بر آن هم اصرار ورزیدند تا دچار نزول رجز شدند یعنی عذابی که شیرازه زندگی آنان را از هم گسیخت و صفا و صمیمیت را نابود کرد، و وحدت آنان را از میان برد و ستمکاران از آن قوم را به ضعف و زبونی و دلهره و ناآرامی و بیماری و ناتوانی نشانید و به تدریج آنان را دل مرده و خسته و ناامید و بدبخت نمود و از رسیدن به آنچه که در سایه فرهنگ الهی می توانستند به آن برسند مأیوس و ناامید کرد.

چنین تبدیل و تغییری هم در صدر اول اسلام برای امت اسلام با دستیاری منافقین مکه و مدینه، و اهل هوا و هوس و آنان که حق را در هیچ زمینه ای تحمل نداشتند و هنوز عادات و رسوم جاهلیت و روش و منش پدران بت پرستان از درونشان ریشه کن نشده بود و خوی جاه طلبی و کبر و غرور بر قلبشان حکومت داشت پدید آمد و امت را از آن روز تا به امروز گرفتار تبعات و آثار شوم و نتایج تلخ آن کرد و از امروز تا روز برقراری حکومت عدل جهانی هم گرفتار خواهد داشت.

اگر خدا بخواهد در ضمن شرح و توضیح آیه سوم سوره مبارکه مائده که بخشی از آن مربوط به حادثه بسیار بسیار عظیم مفید غدیر و نصب امیرمؤمنان به ولایت و امارت و حکومت بر جامعه اسلامی برای رسیدن جامعه به اوج ارزش و رشد و کمال و یافتن سعادت دنیا و آخرت است به طور مفصل به حادثه بسیار بسیار دردناک پس از وفات پیامبر که مانع جلوه کامل و تجلی جامع حادثه غدیر و مانع برافراشته شدن پرچم اسلام در میان همه ملت ها و همه قاره ها و کل جهان تا قیامت شد اشاره خواهم کرد و شما را به گوشه هائی اندک از نتایج زیانبار

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 87

تبدیل علی (ع) و ولایت و حکومت و خلافتش و علم و معنویت و نور و نورانیت و حکمت و بصیرتش به دیگران و نهایتاً تغییر حق به غیر حق آشنا خواهیم نمود.

بی تردید شرح این مصیبت غیر قابل جبران کتابی به پهنای روزگار و اوراقی به تعداد انسان‌های پس از وفات پیامبر تا قیامت نیاز دارد.

اوصاف امیرمؤمنان در آیات مربوط به ایمان و عمل صالح و اخلاق و جهاد و انفاق و ایثار و امثال آن بیان شده تا جائی که نه فقط شیعه بلکه منصفان از دانشمندان اهل سنت به این که امیرمؤمنان مصداق اتم و اکمل این آیات است در کتاب‌های معتبرشان اقرار و اشاره کرده‌اند و برخی از آنان کتاب‌هایی به عنوان (الآیات النازلة فی علی) نوشته‌اند.

سلمان و مقداد و ابوذر روایت کرده‌اند که: مردی بر علی بن ابیطالب فخر کرد، هنگامی که رسول خدا از این جریان با خبر شد به علی (ع) فرمود تو بر ملت عرب و مراتب و کمالات او فقط به یک روایت بسیار مهم که دانشمند بزرگ اهل سنت معروف به حجة الاسلام ناصر بن ابی المکارم المطرزی الخوارزمی صاحب کتاب الغرب و المغرب و الايضاح فی شرح المقامات بعد از ذکر مقدمه‌ای با سلسله سندی متین نقل کرده اکتفا می‌کنم:

او می‌گوید این روایت را حسن بن عطاء همدانی از اخطب الخطباء موفق بن احمد مکی خوارزمی، از سید مرتضی ابوالفضل الحسین از سید ابوالحسن علی بن ابی طالب حسینی شیبانی، از ابو النجم محمد بن عبدالوهاب از ابوسعید محمد بن احمد بن حسین نیشابوری از محمد بن علی بن جعفر ادیب از معافا بن زکریا از محمد بن احمد بن ابی التلج از حسن بن محمد بن بصری، از یوسف بن

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 88

موسی القطان از جریر از لیث، از مجاهد از ابن عباس نقل می‌کند که او گفته: پیامبر فرمود:

«لو ان الغیاض اقلام و البحر مداد و الجن حساب و الانس کتاب ما احصوا فضائل علی بن ابیطالب!!» «1»

اگر همه درختان قلم شوند و همه دریاها مرکب گردند و همه جن به حسابرسی اقدام کنند و همه انسان‌ها به نوشتن اقدام نمایند نمی‌توانند فضائل و ارزش‌های علی بن ابی طالب را بشمارند!!

پیامبر خدا وجود مبارک امیرمؤمنان را که جامع همه کمالات و ارزش‌ها و خزینه همه فضائل و حقایق بود به فرمان حق نه از نزد خود به مقام خلافت از خود و ولایت بر امت تا قیامت انتخاب کرد، تا در سایه بصیرت و دانش و عدالت، و مدیریت و اخلاص و ایمان و جهاد و عمل او درخت اسلام در سرزمین فطرت ناس ریشه‌دارتر گردد و مردم با استفاده کردن از همه ارزش‌های او به رشد عقلی و روحی و تربیت اسلامی و انسانی و کمالات و سعادت دنیا و آخرت برسند و يك پارتی و وحدت امت با يك كتاب و يك قبله و يك آئین آئینی که جلوه وحی و نبوت و ولایت است حفظ شود و شعاع این ولایت و تربیت شده‌هایش به تدریج به ملت‌های هم‌جوار جزیره العرب و از آنان به دیگر جوامع و ملل برسد و زمانی نگذرد مگر این که از برکات آن ولایت و زعامت و رهبری آسمانی و امامان بعد از او در فضائی از امنیت و جاذبه‌های پر قدرت معنوی اسلام ناب و خالص همه ملت‌ها يك پارچه به اختیار خود به انتخاب اسلام برخیزند و جهان و مردمش جهان اسلامی و مردمی مسلمان و پاکدل گردند و همه در همه جهان و همه مناطق گیتی در کمال محبت به هم و تعاون و برادری و مساوات در کنار هم زندگی را بدون حکومت زر و زور و تزویر و

(1) - الطرائف 33- بحار ج 40 ص 73 ذیل حدیث 110 عدد حروف علی.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 89

خدعه و فریب و ستم و ستم‌کاری بگذرانند و از سلامت همه جانبه در زندگی و سعادت دنیا و آخرت بهره‌مند شوند، اما هزاران افسوس و با جهانی تأسف با نقشه‌های از پیش تعیین شده «1» و با کمک هواپرستان و دل‌مشغولان به دنیا در حالی که آب کفن پیامبر خشک نشده بود زیر سایبانی حصیری در منطقه سقیفه تغییر و تبدیلی انجام گرفت که روزگاران پیش از اسلام و پس از اسلام نمونه آن را ندیده، تغییر و تبدیلی که وحدت امت را شکست، و دیوار محبت به یکدیگر را فرو ریخت و حرکت اسلام ناب را متوقف کرد و سبب پدید آمدن احزاب و دار و دسته‌ها و دین‌سازان و هفتاد و سه فرقه شدن مسلمانان و تفرق و تفرقه آنان گشت، و سالی چند نگذشت که حکومت بناشده به دست پیامبر در منطقه شام تبدیل به حکومت سلطنتی و موروثی شد، و نزدیک صد سال دشمن‌ترین دشمنان اسلام یعنی حزب اموی را بر مسلمانان چیره کرد و سپس بنی‌عباس را بر امت مسلط نمود و تاکنون فرصت متحد شدن مسلمانان و برگشتشان را به اسلام ناب محمدی که پس از پیامبر از افق ولایت امیرمؤمنان و امامان معصوم طلوع داشت از دست گرفت و این فرصت سوزی و

آثار بسیار بسیار شوم و نکبت بار آن تغییر و تبدیل صدر اول اسلام بی تردید تا روز ظهور مهدی موعود و برقراری عدالت و حاکمیت اسلام ناب محمدی ادامه خواهد داشت!

همانطور که فضائل علی بن ابی طالب به فرموده پیامبر اسلام قابل شمارش نیست، آثار تخریبی آن تغییر و تبدیل هم جداً قابل احصا و شمردن نمی باشد.

کتاب‌هایی چون الغدير، النص والاجتهاد، عبقات الانوار، المراجعات، ماجرای سقیفه، گم شده‌ای در سقیفه، لماذا اخترت الاسلام، آنگاه که هدایت شدم، عدالت صحابه، معالم المدرستین، نقش ائمه در احیاء دین، صد و پنجاه صحابی ساخته

(1) - بحار ج 28 ص 85 ح 2 - تفسیر قمی ذیل آیه انما النجوى من الشيطان سوره مجادله - کافی ج 8 ص 179

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 90

شده، نقش عایشه در اسلام، و امثال اینها که برخی از آنها مانند عبقات به پنجاه جلد می رسد نشان گر فتنه‌ها و بلاها و مصائب و آثار تخریبی غیر قابل شمارش تغییر و تبدیلی است که در سقیفه انجام گرفت، در آن تغییر و تبدیل علی بن ابی طالب منبع همه فضائل و ارزش‌ها کنار زده شد، و به محرومیت از رهبری و هدایت و ولایت و کارگردانی امت بدون کم‌ترین دلیل محکوم شد، و به جای او دیگری به وسیله چند تن که از ملت اسلام هیچ گونه وکالت و نمایندگی نداشتند انتخاب شد و کار امت به جای این که در اختیار امام قرار بگیرد به دست مأموم واگذار شد مأمومی که خود او پس از نشستن به جای امام انتخاب شده خدا در برخی از پیش آمدها با صدای رسا از روی مسندی که خود می دانست حق او نبود چنان که اهل سنت نقل کرده اند به مردم گفت:

«اقیلونی اقیلونی لست بخیرکم» «1»

مرا از این مقام بردارید، مرا از این مقام بردارید من بهتر از شما نیستم.

ولی دوستش با سه شبانه روز سخن گفتن با او وی را از ترك آن منصب پشیمان و منصرف کرد «2» و آن تغییر و تبدیلی که ایجاد کردند ریشه دار شد و تاکنون منشأ بسیاری از اختلافات امت در همه امور دین و دنیا است.

ابن عباس از عبدالرحمن بن عوف در حدیثی طولانی که بخشی از آن اعتراف به این حقیقت است که عمر گفت:

«ان بیعة ابی بکر کانت فلتة فقد کانت كذلك و لكن الله وقى شرّها:» «3»

بی تردید بیعت با ابوبکر و استقرار خلافت بر او اتفاقی ناگهانی بود که بدون تدبیر و اندیشه صورت گرفت، یقیناً همین بود ولی خدا از شر این بیعت و حکومت مردم را حفظ کند!

(1) - الصواعق المحرقة 30 - الامامة و السياسة 20.

(2) - بحار ج 28 ص 201 ح 12 از فرمایشات حضرت صادق *

(3) - بخاری ج 8 ص 210 - مسند احمد بن حنبل ج 1 ص 55 - طبری ج 3 ص 203.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 91

یکی از دانشمندان بزرگ اهل سنت به نام قاضی ابوعبدالله محمد بن علی بن محمد مغازلی حدیث مفصلی را از حارثه بن زید نقل می کند که بخشی از آن به این مضمون است:

عمر به حارثه گفت در اوج بیماری پیامبر وارد بر آن حضرت شدم، دوست داشتم محضرش خلوت باشد و من آن خلوت را درک نمانم، علی بن ابی طالب (ع) و فضل بن عباس حضور داشتند، آنقدر نشستم یا ابن عباس برخاست و مجلس را ترک کرد من و علی (ع) ماندم، آنچه از حضورم نیت داشتم برای پیامبر گفتم، روی به جانب من کرد و فرمود: عمر آمدی از من بپرسی پس از من سرپرستی امت و حکومت و ولایت از کیست؟ گفتم: یا رسول الله درست گفتم حضرت به علی اشاره کرد و گفت: این وصی و خلیفه من پس از من است گفتم: ای رسول خدا صادقانه سخن گفتم پیامبر فرمود علی خزانه سر من است، هر کس از او اطاعت کند یقیناً از من اطاعت کرده است، و هر کس نسبت به او عصیان بورزد به من عصیان ورزیده و هر کس از من سرپیچی کند از خدا سرپیچی کرده است و هر که خود را بر او مقدم بدارد و نسبت به او پیشی گیرد بی تردید نبوت مرا انکار کرده و به تکذیب رسالت و پیامبری من برخاسته، سپس او را نزدیک خود برد و میان دو چشمش را بوسید، آنگاه او را گرفت و به سینه خود چسبانید سپس گفت: یا علی ولی و دوست تو و یار و مددکار تو خداست خدا دوست دارد آن که تو را دوست بدارد، و دشمن دارد آن که با تو دشمنی کند تو جانشین و

خلیفه من در امت من هستی، صدای پیامبر در این وقت به گریه بلند شد و سیل اشک از دیدگانش جاری گشت در حالی که صورت علی روی صورتش بود سوگند به کسی که با اسلام بر من منت نهاد آن ساعت آرزو کردم جای علی بودم آنگاه پیامبر روی به من کرد و فرمود:

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 92

ای عمر هنگامی که بیعت شکنان بیعت شکستند و منحرفان به انحراف نشستند و خارج شوندگان از دین از مدار دین خارج گشتند او در نبود من قیام می کند تا خدا خیر را به روی او بگشاید که او بهترین گشایندگان است.

حارثه می گوید داستانی که عمر از خودش برای من گفت برایم بزرگ و سنگین جلوه کرد به او گفتم: ای عمر وای بر تو در حالی که آن مسائل بسیار مهم را در رابطه با ولایت و رهبری و جانشینی علی از پیامبر شنیدی چگونه گروه و دار و دسته شما خود را بر او مقدم کردید و در جایگاهی که حق او بود نشستید و مقامی که ویژه او بود به خود اختصاص دادید؟! گفتم حارثه حادثه ای بود که شد گفتم: عمر این جابجائی از طرف خدا یا رسول خدا یا علی بن ابی طالب شد؟ گفت نه بلکه الملك عقیم حادثه مقام و جاه و حکومت و سلطنت این امور را برمی تابد که انسان به خاطر خدا و پیامبر و سفارشات این و آن از آن چشم پوشد ولی اقرار دارم که این حق به طور یقین از علی بن ابی طالب است. «1»

امیرالمؤمنین (ع) درباره کسانی که دست از حق برداشتند و از حقیقت چشم پوشیدند و به راه دیگر رفتند در ایامی که حق به غارت رفته او به او بازگشت می فرماید:

«رَزَعُوا الْفُجُورَ، وَ سَقَوْهُ الْعُرُورَ، وَ حَصَدُوا التُّبُورَ، لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ (عليهما السلام) مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِحْدٌ وَ لَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ إِعْدَادًا، هُمْ إِسَاسُ الدِّينِ، وَ عِمَادُ الْيَقِينِ، إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْغَالِي، وَ بِهِمْ يَلْحَقُ التَّالِي وَ هُمْ خِصَائِصُ حَقِّ الْوَلَايَةِ، وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوِرَاثَةُ، الْآنَ أَدْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ وَ نُقِلَ إِلَى مُنْتَقَلِهِ.» «2»

دانه سربچی و نافرمانی از حق را در کشتگاه دلپایشان کاشتند، و با مایه فریب و غفلت آن را آبیاری کردند، و با از دست دادن سعادت دنیا و آخرت هلاکت

(1) - روضه کافی 16.

(2) - نهج البلاغه خطبه 2.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 93

و بدبختی درو کردند، احدی از این امت در هیچ امری با آل محمد مقایسه نمی‌شوند، و آنان که پیوسته از نعمت وجود اینان و علوم و معارفشان بهره‌مندند با آنان مساوی و برابر نیستند، [پس برای بهره‌مند شدگان چه جای برتری و ترجیحی است که خود را پیشوا و امام بدانند و مردم را به سوی خود بخوانند؟!] در حالی که آل محمد پایه و اساس دین و ستون ایمان و یقین‌اند.

دور افتادگان از راه حق برای قرار گرفتن در راه حق چاره‌ای جز بازگش به اینان ندارند، و واماندگان برای جبران و واماندگی باید به ایشان ملحق شوند، ویژه‌گی‌های امامت در آنان جمع و فقط حق اینان است وصیت پیامبر وارث بردن از آن حضرت درباره آنان ثابت است، آل محمد به محمد از هر جهت نزدیک‌تر و نسبت به خلافت از او به او سزاوارترند، این امت است که به وصیت آن حضرت عمل نکرد، ارث او را پایمال نمود و تخم فساد و اختلاف در سرزمین زندگی امت پاشید، در این هنگام که بسیاری از فرصت‌ها از دست رفته حق به سوی اهلش بازگشته و به محلی که از آن خارج شده بود منتقل گردیده.

در هر صورت این تغییر و تبدیل و جابجائی که در صدر اسلام صورت گرفت: حق را محل خودش خارج کردند و غیر حق را به جای آن نهادند، امام را در صف مأمومین قرار دادند و مأموم را در منصب امام گذاشتند آثار و عوارضی از خود ظهور داد که زیان آن آثار و عوارض از پیکر اسلام و از پیکر امت زدودنی نیست، و خسارتی بر جای گذاشت که قابل جبران نمی‌باشد و زخمی بر هویت اسلام و امت زد که علاج شدنی نیست، وجود مبارك فاطمه زهرا سلام الله علیها که عارف به معارف الهی و آگاه به قرآن و اعماق آیات آن، و عالم به سنت پیامبر اسلام بود در رابطه با این تغییر و تبدیل و جابجائی بیجا و غیر منطقی دردمندانه و با اشک چشم و با دل سوخته فریاد برداشت:

«بای سند استندوا، ام بایة عروة تمسکوا، لبئس المولى و لبئس العشير، و بئس للظالمین بدلاً.»

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 94

«استبدلوا الذنابی بالقوادم، و الحرون بالقاحم، و العجز بالكاهل فتعساً لقوم یحسبون انهم یحسون صنعا الا انهم هم المفسدون و لکن لا یشعرون.» «1»

به کدام تکیه‌گاه پس از محروم کردن علی از حقش و خالی کردن منصب امامت از امام سزاوارش تکیه کردند، و با نبود علی در جایگاهش به کدام دستگیره نجات متمسک شدند؟ بد است سرپرستی که به جای علی انتخاب کردند، بد است هم‌نشین و معاشری که در این زمینه برای خویش گرفتند، برای این ستم پیشگان بد است بدلی که به جای امیرالمؤمنین برگزیدند.

سپس فاطمه مرضیه مطالب بسیار مهم خود را به کنایه بیان کرد و فرمود: پره‌ای ضعیفی که در پرواز مرغان پرنده به کار نمی‌رود، و در حرکتشان به سوی فضا نقشی ندارد به جای پره‌ای اصلی پر قدرت که پرواز پرنده در گرو آن است انتخاب نمودند یعنی افراد ناچیز و خالی از سرمایه عقلی و علمی و دور از مدیریت و مدیریت را به جای علی که عقل مجسم و علم محض و هنرمندترین مردم روزگار در مدیریت است برگزیدند. و اسب سرکش نافرمان را به جای وجود مطیع حق و وزین و سنگین قرار دادند، یعنی موجودی ترسو و بی‌خبر از حقایق و ناآگاه به امور را که تسلیم حق نیست به جای انسانی شجاع و قویدل و آگاه به همه امور نهادند و زمام حکومت و ولایت را به کسی که هیچ تخصصی در این زمینه ندارد سپردند، بار مسئولیت اسلام و امت را به جای این که بر کوهانی قوی و پر قدرت که آن را به منزل مقصود رساند بگذارند به دمی و دنباله‌ای ضعیف بستند که یک قدم هم نمی‌تواند آن را به جلو ببرد، یعنی مسئولیت اسلام و امت را که خدا و پیامبر بر دوش قوی‌ترین انسان‌های روزگار نهاده بودند با نهادن بر عهده انسانی ضعیف و ناتوان که شایسته آن نبود گذاشتند و بر این اساس باید بر این باور بود که این بار عظیم و امانت الهی هرگز به وسیله او و دستیارانش و جانشینان پس از او به منزل نمی‌رسد، بلکه از دوش

(1) - بحار ج 43، ص 168.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 95

جان ضعیف می‌افتد و غارت‌گران سنگدل میان خود تقسیم می‌کنند و هر یک حصه‌ای را به غارت می‌برند!

سپس حضرت در کمال دردمندی و رنج درونی فریاد زد: هلاکت و بدبختی باد بر قومی که با این همه زشتی فساد و ستم و افساد و تغییرات ناجما و تبدیل حق به باطل خیال می‌کنند خوب عمل می‌کنند.

در هر صورت حادثه بسیار تلخ و کوبنده و زیانباری که در میان بنی اسرئیل در جا به جایی حق به باطل پیش آمد و آنان را دچار عذاب تفرقه و پراکندگی و ضعف و زبونی و طاعون روانی کرد با کمال تأسف در این امت هم پیش آمد و سبب خسارت‌های غیر قابل جبران شد.

عابدان و زاهدان، عارفان و آگاهان گریه کردن و اشک ریختن خود را اختصاص به سحر و خلوت شب می‌دهند و سعی می‌کنند احدی از حال و راز و نیاز و مناجاتشان با خبر نشود، اینان که در شب در سجاده عبادت در اوج فرتنی و تواضع‌اند در روز شیر میدان کارزار و جهاداند و هرگز در راه خدا اندوه و غصه به خود راه نمی‌دهند، و در برابر کسی اشک نمی‌ریزند، ولی ملاحظه کنید که هواپرستان و مقیدان به قیود جاهلیت، و پاپمال‌کنندگان حق با امیرمؤمنان علی بن ابی طالب چه رفتاری کردند که عبدالملک بن عمیر که از فقهای کوفه محسوب می‌شد از عبدالرحمن بن ابوبکر، ابوبکر که مأموم بود ولی در مقام امامت نشست نقل می‌کند که عبدالرحمن گفت: من با دو گوش خودم از علی بن ابیطالب شنیدم فرمود: آنچه ما آل محمد از مردم دیدیم احدی ندید، سپس با صدای بلند گریه کرد با آن که اولیاء حق فقط در تاریکی سحر و در خلوت شب از خوف خدا ناله می‌کنند!! «1»

(1) - عنصر شجاعت جلد مسلم بن عقیل ص 327.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 96

تلخی و آثار زیانبار جابجایی و تغییر و تبدیل در صدر اول اسلام به جایی رسید که ابو عمر نهدی می‌گوید: حضرت زین العابدین که خزانه علم، کرم، هدایت، بصیرت، سخاوت، صداقت و همه ارزش‌ها بود فرمود: ابو عمر از مکه گرفته تا مدینه بیست نفر یافت نمی‌شوند که ما را دوست داشته باشند!! «1»

در این جابجایی‌ها و تغییر و تبدیل‌ها **فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ** کار امت به جایی می‌رسد که خالد بن ولید قاتل مالک بن نویره که از مؤمنان پاک دل بود و قاتل افرادی از قبیله مالک و هم بستر شده با زنان پاکدامنی که از کشته شدن شوهرانشان چند ساعتی نگذشته بود ملقب به سیف الاسلام می‌شود، و امارت ارتش را به عهده می‌گیرد، و کار امت به جایی می‌رسد که وزارت در حکومت به دست خاندان مروان لعنت شده پیامبر می‌افتد و بیت المال مسلمین به غارت می‌رود، کار امت به جایی می‌رسد که قلدران و زورگویان و ثروتمندان در کنار امنیتی که حکومت برای آنان به وجود آورده به عیش و عشرت می‌گذارند و ابوذر آن انسان والائی که خدا به او سلام رسانیده و به او بشارت بهشت داده در

تبعیدگاه بی‌آب و علف ریزه‌گرسنه و تشنه جان می‌دهد. انحراف از حق تا جائی که رشید هجری، عمرو بن حمق خزاعی، میثم تمار، حجر بن عدی و دوستانش فقط به جرم محبت علی به دار آویخته می‌شوند و به قتل می‌رسند.

این جابجائی و تغییر و تبدیل کار امت را به جائی می‌رساند که دچار انحراف فکری و حاکمیت فرهنگ اموی می‌شود و در آن فضای انحراف و حاکمیت فرهنگ شیطانی بر خود لازم و واجب می‌داند که برای حفظ حکومت یزید شرابخوار و سگ‌باز و میمون پرست و برای بقاء تسلط او بر امت به جنگ با

(1) - عنصر شجاعت جلد مسلم ص 327.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 97

ریحانه رسول خدا و جگر گوشه زهرا، و پاره تن علی مرتضی امام معصوم و پیشوای به حق امت برخیزد و او و اهل بیت و یارانش را با لب تشنه قطعه قطعه کند تا یزید و پیروانش بی‌دردسر به عیش و عشرت و غارت‌گری خود ادامه دهند، همانطور که در سطور گذشته نوشتیم شرح آثار شوم این جابجائی کتابی به پنهان‌روانگار و اوراقی به تعداد انسان‌های پس از وفات پیامبر تا قیامت نیاز دارد.

البته در آن ظلمات خوفناک و فضای پر فساد که محصول آن تغییر و جابجائی بود تعدادی اندک ثابت قدم در دین، دارنده یقین، مؤمن به حقایق، وفادار به پیامبر و اهل بیت، از جان گذشته در راه خدا وجود داشتند که پروانه‌وار گرد شمع وجود امیرمؤمنان و امامان معصوم از اولاد او پرواز معنوی داشتند و هم آنان با کمک امامان بر حقشان با مایه‌گذاران آن همه وجودشان به حفظ اسلام ناب محمدی همت گماشتند و در میان آن همه خطوط و جادهای انحرافی که محصول تلخ آن جابجائی غیر منطقی بود صراط مستقیم را با عبور از لابلای سختی‌ها، مشقت‌ها، زندان‌ها، تبعیدگاهها، و شهادت از این که زخمی بخورد و گزئی در آن راه یابد نگاه داشتند تا حجت خدا در پرتو قرآن و دانش و بصیرت و بینش و فرهنگ اهل بیت تا قیامت بر مردم تمام باشد و عذر و بهانه‌ای برای منحرفین باقی نماند.

از جمله آن پاکدلان و ایثارگران، و مؤمنان و وفاداران شخصیت کم‌نظیر شیعه عمرو بن حمق خزاعی است که در کوران سختی‌ها و مصائب و مزیقه‌ها و فشارها و حاکمیت فرهنگ تجدید شده جاهلیت در پوستین اسلام به محضر امیرمؤمنان (ع) آمد و عاشقانه به آن حضرت گفت:

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 98

من برای دریافت مال و ثروتی از دنیا نزد تو نیامده‌ام تا به من عطا کنی، به تمنای ریاست و حکومت و سلطنت نیامده‌ام تا نامم را به آن بلند آوازه نمائی، ملاک آمدنم این است که تو مولای مائی، پسر عم رسول خدائی، برای ولایت و رهبری و امامت و پیشوائی از همه مردم سزاوارتری، همسر سیده زنان جهان فاطمه‌ای، ریشه نسلی هستی که باید از پیامبر باقی و برجا بماند، در میان مهاجر و انصار صاحب سهم عظیمی در اسلام هستی.

به خدا سوگند اگر بر عهده من مسئولیت گذاری که کوه‌های عظیم و استوار را از جای برکنم و جابجا کنم و آب‌های دریاها را لبریز را بکشم، و پیوسته و دائم شمشیر در دستم باشد که دشمنان را بلرزانم و دوستت را تقویت کنم تا خدا بدین وسیله جایگاه قدمت را بالا برده و حجتت نمایان شود باز گمان ندارم از اداء حق تو آنچه بر من واجب شده همه را ادا کرده باشم.

امام او را دعا کرد و گفت: پروردگارا قلب او را منور دار، و در صراط مستقیم پایدار و ثابت قدم نگاهش دار. «1»

(1) - عنصر شجاعت جلد مسلم ص.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 99

تفسیر آیه 60-61

وَ إِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ

وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِيهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ وَ الْمَسْكَنَةُ وَ بَأُؤْ بِعَصَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ

و یاد کنید آنگاه که موسی برای قومش از خدا درخواست آب کرد، پس گفتیم عصایت را به این سنگ بزن، در نتیجه دوازده چشمه از آن جوشید به طوری که هر گروهی از دوازده گروه بنی اسرائیل چشمه و آبشخور ویژه خود را شناخت به آنان گفته شد از روزی خدا بخورید و بیاشامید و تبهکارانه در زمین فتنه و آشوب برپا نکنید.

و یاد کنید زمانی که گفتید: ای موسی ما هرگز بر يك نوع غذا شکیبائی و صبر نمی‌ورزیم بنابراین از پروردگارت بخواه تا آنچه از زمین می‌رویاند از سبزی و خیار و سیر و عدس و پیازش را برای ما آماده کند. موسی گفت: آیا شما تبدیل آنچه را که پست‌تر است به جای آنچه که بهتر است می‌خواهید، (اکنون که چنین درخواست ناروایی دارید) به شهری فرود آئید که آنچه خواستید برای شما آماده است.

و داغ خواری و بیچارگی بر آنان زده شد و سزاوار خشم خدا شدند، این خواری و بیچارگی و قطعی شدن خشم حق بر آنان به سبب آن بود که همواره آیات خدا را تکذیب می‌کردند و وحی را وحی نمیدانستند و پیامبران را به ناحق می‌کشتند، همه این جنایات به خاطر این بود که از فرهنگ من سرپیچی نمودند و پیوسته از حدود حق تجاوز می‌کردند.

شرح و توضیح

از دو آیه شریفه چند مطلب استفاده می‌شود: 1- معجزه موسی 2- تقسیم عادلانه 3- نهی از سرکشی و فساد 4- زشتی عافیت طلبی و تن‌پروری 5- نتیجه شوم عصیان و تجاوز

معجزه موسی

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 100

شاید با توجه به آیاتی که سرگذشت پر از حادثه و پر از عصیان و طغیان اکثر بنی اسرائیل را بیان می‌کند و نیز دقت در ترتیب حوادث زندگی این قوم بتوان گفت: زمانی که جمعیت کثیر و پر نفرت یهود که بنا به گفته مفسران و تاریخ نویسان در آن زمان حدود هفتاد هزار نفر بوده پس از ورود به قریه‌ای که در آیات گذشته به آن اشاره شد به خاطر کثرت قوم و نیاز فراوان آنان، با کم آبی مواجه شدند و نسبت به خود و حیوانات و احشام و مرکب‌های سواری‌شان از نظر آب این

ماده حیاتی و برترین نعمت دنیا و آخرت دچار مضیقه و سختی شدند، و از آنجا که می دانستند به خاطر کثرت گناهان و تجاوزات و ستم کاری هایشان آبرویی در پیشگاه خدا ندارند و دعایشان مستجاب نمی گردد و رجزی که بر آنان نازل شده نتیجه شوم طغیان و عصیانشان می باشد دست تمنا به سوی عبدصالح خدا و بنده خالص حضرت رب پیامبر عظیم الشان حضرت موسی دراز کردند و ملتسمانه از او خواستند که از خدا بخواهد مشکل کم آبی آنان را حل کند و آنان را از مضیقه و سختی برهاند، البته آنان فراوانی آب را با توجه به رفتار و منششان به هدف رنگین تر کردن سفره زندگی و پر کردن شکم، و رفاه و عیش و نوش می خواستند، لذا در آیه شریفه درخواست آب به موسی نسبت داده شده که درخواستش جنبه عبادت و معنویت داشت و دعایش از باب دلسوزی و ترحم به تشنگان و مهرورزی به حیواناتشان بود و نیز به خاطر این که شاید با دعایش و مستجاب شدنش از بیماری حس گرائی بنی اسرائیل بکاهد و آنان را از طریق سیراب کردنشان به وسیله معجزه از شك و تردید نسبت به قدرت حق و نبوت خود نجات دهد و برآید و اعتقادشان به حقایق بیفزاید.

لذا با خلوصی کامل و قلبی پاک، خضوع و خشوعی عارفانه و با صدق نیت و به عنوان عبادت که همه و همه بخشی از شرایط دعاست دست نیاز به درگاه

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 101

بی نیاز برداشت و از حضرت ارحم الراحمین که می دانست دعای دعا کننده واجد شرایط را برمی گرداند درخواست آب کرد. از جانب حضرت حق به موسی فرمان داده شد که با عصایش همان عصائی که به اذن خدا تبدیل به مار عظیم می شد و بر صدق نبوت او دلالت داشت به تخته سنگی معین که به اراده خدا می توانست از دل آن دوازده چشمه جاری شود و دوازده قبیله و احشامشان را از تشنگی نجات دهد بزند.

موسى با دست موسوی اش که نور و قدرت از قلب پر از ایمانش می گرفت و کاربرد آن عصا به خاطر اتصال به آن دست مخصوص بود عصا را بلند کرد و بر تخته سنگ زد و بدون معطلی «فَأَنْفَجَرَتْ» دوازده چشمه همسان و هم اندازه آب جوشید تا دوازده قبیله هر يك به طور مساوی از چشمه مربوط به خود که به آن آگاهی داشت استفاده کند.

زده شدن عصا بر تخته سنگ و جوشیدن دوازده رشته آب که از معجزات ویژه موسی به حساب می آید نعمتی بود که حضرت حق به بنی اسرائیل ارزانی داشت تا با دقت در آن و تعقل و اندیشه نسبت به آن از غفلت و بیتوجهی به حقایق

بدرآیند و در مرحله اول قدرت بی‌نهایت حضرت حق را درک کنند، و در مرحله دوم نبوت موسی را تصدیق نمایند و اگر نسبت به قدرت حق و نبوت موسی تردید و شکی دارند از برکت این معجزه تردید و شکشان زدوده شود، و قلبی پر از ایمان و اعتقاد و یقین پیدا کنند، و از پرتو آن ایمان و یقین به عمل صالح و اخلاق حسنه و رفتاری مناسب انسانیت دسترسی پیدا کنند، تا سعادت دنیا و آخرتشان تأمین گردد و به رضا و لقای حق و بهشت جاوید برسند، آیا بنی‌اسرائیل با دیدن این معجزه که تحولی عجیب در زندگی مادی آنان ایجاد کرد و با دیدن معجزات پیش از این معجزه به حضرت حق و اوصاف جمال و

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 102

جلالش و به نبوت موسی بن‌عمران و به تورات ایمان آوردند؟ پاسخ این پرسش را باید در آیات بعد مورد دقت قرار دهید.

تقسیم عادلانه

از آنجا که آب مایه حیات و زندگی است، و املاک و زمین‌های قابل کشت با بودن آب ارزش و قیمت دارند، و محصولات لازم جز با آب و آبیاری به دست نمی‌آید، و هر چراگاهی و مرغزاری و باغ و گلستانی سرسبزی و نشاط و رشد و علف دهی و سبزه دهی و میوه‌دهی‌اش بستگی به آب دارد، و افزون شدن ثروت و مال وابستگان به املاک و سرزمین‌های کشاورزی به سیراب نگاه داشتن منطقه‌های زراعت و سیراب نگاه داشتن احشام و دام‌هاست، و هر صاحب ملکی که دستی در زراعت دارد، و هر صاحب دامی که گذران زندگی‌اش بستگی به چراگاه سرسبز و دارای آب است و ممکن است زیاده خواهی و آز و طمع او در به دست آوردن آب بیشتر برای زراعت و کشت و محصول فراوان‌تر مایه زورگوئی و نزاع و جنگ و دعوا و اختلاف با طرف‌های مقابلش شود و از این طریق به جان و مال مردم تجاوز و تعدی گردد و چه بسا خون‌ریزی شود بهترین راه جلوگیری از این امور به این است که آب رودخانه‌ها و چشمه‌ها و قنات‌ها که به سوی زمین‌های کشاورزی هدایت می‌شوند از جانب اهل حل و عقد و عاقلان قوم نسبت به کشاورزان و زمین داران عادلانه تقسیم شود تا هر کسی به تناسب ملک و املاکی که در بخش کشاورزی در اختیار دارد آب مورد نیازش تأمین شود، بر این اساس حضرت حق از طریق عصای موسی از تخته سنگ معین به عدد قبائل بنی‌اسرائیل دوازده چشمه که همه آب مساوی داشتند جاری ساخت تا عدالت در آب رسانی به همه قبائل رعایت شود و موردی برای نزاع و اختلاف و جنگ قبیله‌ای پیش نیاید و جان و مال و ملک مردم محفوظ بماند، و فضای امنیت و آرامش که از اعظم نعمت‌های الهی است بر زندگی آنان حاکم

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 103

باشد، شاید که با معجزه روان شدن آب از دل سنگ خارا، به صورت دوازده آبشخور و تقسیم عادلانه‌اش، و فراوان شدن کشت و زراعت از برکتش بنی‌اسرائیل را به ایمان و یقین و باور کردن قدرت حق و نبوت موسی و نهایت به نقطه تسلیم شدن در برابر حق و انجام عبادت حق و خدمت به خلق برساند.

نهی از سرکشی و فساد

در پایان آیه شریفه بنی‌اسرائیل را از سرکشی و فساد و طغیان و افساد که از مصادیق بارز و خائمان سوزش اختلاف و ناسازگاری با یکدیگر و جنگ و خونریزی و نهایتاً تباه شدن جان و مال و ناتوان شدن بنیه جامعه و از دست رفتن اتحاد و وحدت است اکیداً نهی می‌کند آنجا که می‌فرماید:

از همه نعمت‌هایی که به شما عطا کرده‌ام یا به سبب این دوازده چشمه روان به دست شما می‌رسد بخورید و مصرف کنید و تبه‌کارانه و از روی فساد در زمین فتنه و آشوب برپا نکنید.

به حکم عقل و فطرت و بر اساس فرمان‌های دینی باید از همه نعمت‌های حق و خوردنی‌ها و آشامیدنی‌های حلال برای برپائی و قوام معیشت استفاده کرد و از انرژی‌های به دست آمده آن که در بدن ظهور می‌کند به عبادت و خدمت و همه امور خیر و کارهای مثبت برخاست، و منبعی از خوبی و برکت شد و در يك کلمه حق نمک خورده شده را ادا کرد.

و از هزینه کردن انرژی‌های به دست آمده از خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها در گناه و معصیت و به ویژه در نزاع و اختلاف و کشمکش و جنگ و جدال و خونریزی پرهیز کرد که این امور مورد نهی حق و اموری زشت و خائمان برانداز و پایمال کردن حق نمک الهی و کمال نامردی و ناجوانمردی و در حقیقت آتش زدن به خرمن انسانیت و ویران کردن کاخ آدمیت و ایجاد زحمت و مزاحمت برای مردم به ویژه بی‌گناهان است: **وَ لَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ.**

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 104

شما کافی است به آثار بسیار اسفناک و خائمان‌سوز اختلافات صدر اول اسلام به ویژه اختلافاتی که پس از بیعت مردم با امیرمؤمنان صورت گرفت و منشأی جز هواپرستی و جاه‌طلبی و مادی‌گری نداشت بیندازید تا شومی گناه اختلاف و خسارت غیر قابل جبران نزاع و کشمکش را در هر امتی و در هر زمان و روزگاری درک کنید.

امیرمؤمنان درباره بیعت شکنان منطقه بصره که بیعت شکنی آنان با طرح و نقشه طلحه و زبیر و عایشه صورت گرفت و به شکستن وحدت ملت اسلام منتهی شد و دنبال آن برای دشمنان سوگند خورده قرآن و جامعه اسلامی یعنی امویان زمینه

ایجاد جنگ صفین و نهروان و نهایتاً منجر به شهادت امیرمؤمنان و محروم شدن مردم آن روزگار و پس از آن تا قیامت از دریای بی پایان علم و حکمت و بصیرت شد می فرماید:

«فقدموا علی عمالی و خزان بیت مال المسلمین الذی فی یدی و علی اهل مصر کلهم فی طاعتی و علی بیعتی، فشتتوا کلمتهم و افسدوا علی جماعتهم و وثبو علی شیعتی فقتلوا طائفة منهم غدرأ و طائفه عضوا علی اسیافهم فضاربوا بها حتی لقوا الله صادقین:» «1»

طلحه و زبیر پیروانشان که از بیعت من سر باز زدند و عهد خود را نسبت به من شکستند و از ملت جدا گشتند بر کارگزاران از جانب من عثمان بن حنیف و دیگران، و بر خزانه داران بیت المال مسلمین که در اختیار من بود و بر مردم شهری که همه مطیع و پیرو من و در مدار بیعتم بودند وارد شدند و میانشان اختلاف انداختند اتفاق و اتحادشان را بر ضد من به پراکندگی تبدیل کردند و جمعی از آن مردم را به شکستن بیعت وادار نمودند و بر پیروانم هجوم برده گروهی از آنان را به حيله و به ناحق کشتند و گروه دیگری از شیعیانم با آنان همراه با شمشیرهایشان به شدت زد و خورد کردند تا صادقانه و با نیت و

(1) - نهج البلاغه خطبه 208.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 105

اعتقادی پاک به ملاقات خدا شتافتند. یقیناً اگر اصحاب جمل بیعت امام به حق و پیشوای عادل و چراغ هدایت و حقیقت دین را نشکسته بودند، شیعیان بی گناه در بصره به شمشیر ستم کشته نمی شدند، زنانشان بیوه نمی گشتند، اطفالشان به خاک یتیمی نمی نشستند، دلهایشان بریان و جگرهایشان کباب و اشک مظلومانه شان بر رخسار معصومشان جاری نمی شد، و سپس آتش جنگ زبانه نمی کشید و صدها تن از دو لشکر به قتل نمی رسیدند، و نیروی جامعه به ضعف و ناتوانی کشیده نمی شد، و زمینه برای جنگ صفین و کشته شدن هزاران نفر فراهم نمی گشت، و کار به جنگ نهروان و نهایتاً به شهادت امیرمؤمنان و افتادن حکومت و سرپرستی مسلمانان به دست امویان منافق و ضد حق و پدید آمدن فرهنگ اموی تعطیل حدود و احکام اسلام و ظهور عالمان درباری و توجیه گر حکومت ستم، و دستبرد به اصول اسلام و تخریب عقول، و تهدید پاکان و نوشته شدن هزاران کتاب به ظاهر اسلامی و به باطن اموی مسلک کشیده نمی شد، و

زمینه برای حکومت عباسیان منافق‌تر از بنی‌امیه فراهم نمی‌گشت، و جایی برای یورش مغول و تیموریان و بتدریج فراهم آمدن زمینه ورود استعمارگران به مناطق اسلامی و مسلط شدنشان به جان و مال و فرهنگ مردم و معادن و ثروتشان به وجود نمی‌آمد، من همه این بلاها و مصائب و زبونی‌ها و ستم‌ها و ظلم‌ها و غارت‌گری‌ها و رو در رو بودن مسلمانان با یکدیگر و گسترش کینه‌ها و تعصبات جاهلی و بیجا را محصول اختلاف اندازی اهل سقیفه و تکمیل آن به وسیله اصحاب جمل به ویژه طلحه و زبیر و عایشه می‌دانم و بر اثباتش دلیل‌های محکم و استوار و متین دارم که اگر عمرم کفاف دهد در بررسی کاملی که در تاریخ صدر اول اسلام و حوادث بسیار تلخ و آثار شومش خواهم داشت هر موضوعی را با دلیل استوار و محکمش به تحریر خواهم کشید.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 106

در هر صورت اختلاف و ناسازگاری غیر منطقی و نامعقول که گاهی میان مردم پیش می‌آید، و اختلاف هواپرستان و جاه‌طلبان امت با اهل خدا و مردان حق و حقیقت آثار شومش و خسارت‌های غیر قابل جبران قابل شماره نیست.

چنانچه کسی بگوید در روایتی از رسول اسلام آمده:

اختلاف امتی رحمة

: اختلاف امت من رحمت است، اگر کلمه اختلاف در این روایت به معنای تردد و رفت و آمد مثبت باشد جایی برای پذیرفتن روایت وجود دارد و اگر به معنای پراکندگی و چند دستگی و ضد اتفاق و اتحاد باشد به دلایلی مردود و بوی جعل و ساختگی بودن از آن می‌آید، و نسبت دادن آن به پیامبر رحمت و منادی وحدت جز افترا و تهمت به آن حضرت که گناهی بزرگ است چیزی نیست علاوه بر این که متن روایت با توجه به این معنا با صریح آیات قرآن از جمله **وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا** صد در صد تضاد و مابینت دارد و دلیل بر ساختگی بودن آن است.

از حضرت باقر (ع) درباره‌ی ناسازگاری دو روایت مهم نقل شده:

«من قسم له الخرق حجب عنه الايمان:» «1»

کسی که ناسازگاری بهره‌اش شود ایمان از او در حجاب رود.

و آن حضرت از پیامبر روایت می‌کند:

«لو كان الخرق خلقا يرى ما كان شيعى مما خلق الله اقبح منه:» «2»

اگر ناسازگاری موجودی قابل دیدن شود، چیزی در میان مخلوقات خدا زشت تر از آن نباشد.

اتحاد و وحدت صف پولادینی است که با هجوم هیچ حادثه‌ای در هم نمی‌شکند، و ساختمان محکم و استواری است که با کلنگ هیچ دشمنی فرو

(1) - کافی ج 4 ص 10 باب خرق حدیث 1-2.

(2) - کافی ج 4 ص 10 باب خرق حدیث 1-2.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 107

نمی‌ریزد، و سد با بنیانی است که با هیچ عاملی از جا در نمی‌آید، و شجره طیبه‌ای است که شاخ و برگش زرد و خشک نمی‌گردد.

می‌گویند مردی دوازده پسر داشت نزدیک مرگش همه آنان را کنار بسترش خواند به هر يك چوبی خشک داد و گفت آن را بشکنید و آنان هم چوبی که در دست داشتند شکستند سپس به هر يك دو چوب داد و گفت بشکنید و آنان هم با مایه گذاشتن زور بیشتر شکستند، تا دوازده چوب را با رشته‌ای به هم بست و گفت آن را بشکنید ولی هیچ کدام موفق به شکستن دوازده چوب به هم پیوسته نشدند، آنگاه روی به آنان کرد و گفت: اگر پس از مرگ من جدای از هم گردید و هر کدام مکتب تک‌روی پیشه گیرید دشمن به آسانی به شما چیره می‌شود، اگر دست در دست هم نهد و با هم متحد باشید و يك پارچگی خود را حفظ کنید قطعاً هیچ دشمنی با همه قدرتی که دارد نمی‌تواند بر شما چیره گردد.

گر چه قرآن برای هدایت ناس و همه انسان‌ها در هر روزگاری نازل شده و مربوط به طایفه‌ای خاص نیست و نمی‌تواند و نباید بر پایه مشرب خاصی اعم از مشرب ادیب، فیلسوف، متکلم، عارف، دانشمند علم طبیعی تفسیر شود، ولی گاهی مطالبی ذوقی نه به عنوان تفسیر از بعضی مشرب‌ها به ویژه عرفان در سایه بعضی از آیات نقل شده که دارای جاذبه معنوی و دلیل بر بعضی از حقایق روحی و بیشتر جنبه زنگ بیدارباش و هدایت به پاره‌ای از مطالب باطنی دارد.

در پرتو این آیه شریفه در تأویلات نجمیه آمده:

روح انسانی و صفاتش در جهان قلب به منزله موسی و قوم اوست، روح در هویت ذاتش از خدا درخواست مایه‌ای دارد که آتش عطش او را بنشانند و از آن مایه که در حقیقت حکمت و معرفت است سیراب گردد.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 108

او از سوی حضرت حق مأموریت می‌یابد که عصای **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ*** را بر قلب که به خاطر دوری از حق، و آلوده شدنش به رذایل چون سنگ شده یا سخت‌تر از سنگ گشته بزند تا از آن دوازده چشمه حکمت و معرفت به عدد حروف **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ*** که دوازده حرف است جاری گردد، و دوازده سبط وجود که پنج حس ظاهر و پنج حس باطن و قلب و نفس است هر یک به فراخور ظرفیتشان از آن چشمه‌های معنوی استفاده کنند و از تبهکاری و عصیان و فساد که محصول روگردانی از حق و ترک اوامر و احکام او و میل به شهوات غیر منطقی است در امان بمانند.

زشتی عافیت‌طلبی و تن‌پروری

با توجه به نجات بنی‌اسرائیل از چنگال فرعونیان و عبور از میان امواج رود نیل در کمال سلامت و آزاد شدن از چهل سال بیابان‌گردی، و به دست آوردن نعمت شهرنشینی، و روان شدن دوازده چشمه آب که منشأ برکات و منبع نعمات بود، می‌بایست این قوم با تنظیم امر معیشت و همدلی و تعاون با موسی بن‌عمران و عمل به احکام تورات خیمه عزت خود را برپا کنند، و با روی آوردن به کارهای مثبت، و عبادت و بندگی و صداقت و درستی دنیای خود را بسازند، و به آباد نمودن آخرتشان اقدام کنند، ولی از همراهی با موسی و فرمان بردن از دستورات او و عمل به کتاب خدا عصیان ورزیدند و با بدبینی و بدگمانی به او با حضرتش به مناظره و مجادله و گفتگوی بی‌منطق پرداختند و چنان که در سفر خروج باب 17 نقل شده بر ضد او برآشفتند و گفتند: روی چه حسابی ما را از مصر بیرون آوردی، آیا اراده داشتی همه ما و اولاد ما را از تشنگی نابود کنی؟ و تا جایی بدخوئی کردند که موسی به درگاه حضرت حق عرضه داشت: خدایا با این مردم چکنم؟! بهمین زودی سنگسارم می‌کنند!!

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 109

در عین این همه خیره‌سری و لجاجت و بهانه‌گیری به بهانه جدیدی متوسل شده که نشان از مادیگری و شکم‌پروری و عافیت‌طلبی و سستی و ضعف اراده آنان داشت، و نشان می‌داد که این قوم مردمی انگلی و مفت‌خور و یاوه‌گویند و قدر نعمت‌های خدا را ندارند و از هدایت و تقوا و شکرگزاری گریزان‌اند.

به موسی گفتند: از پروردگارت بخواه برای ما از محصولات زمین از سبزی و خیار و عدس و پیاز و بیرون آرد!

آری با بی‌شرمی از موسی و خدا درخواست رویاندن محصولات زمینی کردند تا به سفره‌ای متنوع و موادی گوناگون برسند و از مصرف کردن غذاهای ساده و طبیعی صحرا و نهایتاً محصولات لبنی که یک جور و یک نواخت بود بدرآیند.

محصولات لبنی ساده که اغلب سفره بیابان‌گردان و صحرانشینان است و عادت به آن تقویت‌کننده روح قناعت و ضامن سلامت بدن در سایه تلاش و کوشش بیابان‌نشینی و صحراگردی است یقیناً زمانی که با محصولات زمینی بر اساس ذوق هنر آشپزی ترکیب گردد، به غذاهای رنگارنگ و خورش‌های لذیذ، و سفره‌های آن چنانی تبدیل می‌شود و بازار تفنن و تنوع در غذا داغ می‌گردد، و زمینه شکم‌بارگی و سوراخ‌چرانی و چشم‌هم‌چشمی فراهم می‌آید.

«شروع شهرنشینی و تشکیل جمعیت شهری چنانچه از مبادی شهوات و تامین لذات، و توجه همه جانبه به شکم و شهوت آغاز شود لازمه‌اش پس از مدتی اندک هبوط و سقوط قوای معنوی و عقلی و جسمی از بلندی با ارزش محیط زندگی فطری بدوی است، زیرا زندگی بیابان و دور از غوغای شهر از هر جهت محفظه‌ای طبیعی است که عقل فطری و نفسیات و جسم را از آفت‌ها ننگه میدارد و قوای فطری را پرورش می‌دهد، در بیابان عقل فطری روبروی نظام خلقت است و جسم از نور و هوا و غذاهای طبیعی تغذیه می‌کند و بند و قید قوانین و

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 110

حدود محدودش نمی‌نماید و هر فرد و قبیله‌ای پیوسته هشیار دشمن و مالک نفس و مدافع حق خود می‌باشد.

مردم و قبائل صحرانشین و بیابان‌گرد مانند شهرنشینان بیچاره عیال و انگل دیگری نیستند، خوی‌های بد و مسری و بیماری‌هایی که از تفنن و شکم‌خوارگی در شهرها شایع است در حریم حیات صحرا نشینان راه ندارد به این خاطر این گونه مردم بهتر و بیشتر قابل تربیت و هدایت‌اند، چنان‌که پیوسته پیامبران و مصلحین و مدافعین از حریم حق از میان آنان ظهور کرده‌اند.

ولی شهرنشین‌هایی که برای تفنن و پرخوری و تنبلی گرد هم جمع می‌شدند و نام چنین اجتماعی را تمدن می‌گذارند، جسم و روحشان ناتوان می‌گردد و همواره اندیشه و قوای عقلی‌شان در پی حیل‌های معیشت و جستن راه‌های آن بکار می‌رود، بدین جهت مغزها از ادراکات فطری تهی می‌شود و اندیشه‌های شیطانی درون آن را تارک می‌سازد و از توجه و درک هدف عالی زندگی و تشخیص خیر و صلاح باز می‌مانند و اراده‌ها در برابر قوانین و قهر حکومت‌ها که لازمه چنین زندگی است سست می‌گردد.

اینگونه شهرنشینان پیوسته در معرض تقلید و محاکات قرار می‌گیرند و به تحریک حرص و طمع و هیجان عواطف می‌جوشند و می‌خوشند و دنبال هر صدائی و از پی هر دعوت و فرهنگی می‌روند و هر روز با آهنگ هوسی دمسازند. چون در زیر سیطره و سایه قوانین و پلیس بسر می‌برند قدرت دفاع ندارند و هشیار دشمن نیستند و پیوسته در بستر راحت بی‌خیالی می‌لند.

هر چه قدرت مقاومت و اراده و جسم این شهرنشینان ضعیف‌تر می‌گردد، در زنجیرهای بندگی که به صورت قوانین و برای سلطه هیئت حاکمه و اربابان

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 111

استعمارگرشان است بیشتر در می‌آیند، تا جائی که باطنشان از استعداد خیر و روح عزت و شرافت و دیگر خصلت‌های آدمی تهی می‌شود، فرومایگانی می‌گردند آدم نما و جاهلانی عالم‌نما، و بیمارانی سالم‌نما و بندگانی آقا منش، و محکومینی حاکم روش، با بدن‌های بیمار و نفوسی زبون و بی‌بند و بار، چنین مردمی دشمن هر ضعیف و بنده هر قومی، و شکار هر صیاد و مسخره هر شیادند، محیطی که از چنین مردمی پدید آید جز ناتوانی و بیچارگی و زبونی نزیاید و درهای سعادت و خیر به رویشان بسته و درهای شر و فساد باز گردد.

آری شتاب‌زدگی برای رسیدن به شهوات کاذب و روی آوردن به تنوع و تفنن به چنین محیطی می‌کشاند.

شعار یهود برای رسیدن به چنین محیطی که از عواقب شومش بی‌خبر و از آثار خطرناکش ناآگاه بودند، و به هدایت موسی و روشنگری تورات هم توجه نداشتند این بود که: **لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ!!**

موسی بن‌عمران آن پیامبر بزرگ خیراندیش و عاقبت بین گفت:

أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ: که همزه در آن برای انکار و تعجب است، الذی موصوف به ادنی محیط و زندگی پست شرانگیزی را می نمایاند که از تنوع در غذا و شهوات شروع می شود، الذی موصوف به هو خیر محیط زندگی بسیط و سربلند پیشین را یادآوری می کند که منشأ هر خیری می باشد

اهبطوا مِصْرًا: بنی اسرائیل در ابتدای کار و درگیری موسی با فرعون با پیروی از هدایت آن پیامبر الهی از هبوطگاه خوف و حزن و شکنجه و اسارت مصر صعود نمودند و به بهشت امنیت و آزادی و فطرت بازگشتند، تا آن که جاذبه‌ی

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 112

شهوات دوباره آنان را پائین کشانید و با سرپیچی از هدایت حق دچار هبوط در شهر و اجتماع شرخیز گشتند.

مقصود از مصر در آیه شریفه که به صورت نکره با تنوین آمده «مِصْرًا» شهر و مجتمع وسیع است نه کشور معروف و موصوف به مصر که کنار رود نیل است، زیرا یقینی است که بنی اسرائیل دیگر به مصر معروف بازنگشتند.

موسی پس از تقاضای ناجای آنان که نشان از شکم‌بارگی و لذت‌جوئی و تن‌پروری و عافیت‌طلبی آنان داشت به آنان اعلام کرد به شهر بزرگ و مجتمع وسیع هبوط کنید که در آنجا لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ

در شهرنشینی بدون تقوا آنچه بخواهید هست و جلوی شهوات و تنوع در غذا و تفنن در زندگی باز است.

و همراه چنین زندگی نکبت‌بار و آلوده‌ای ذلت و مسکنت و خشم خداست.

در این زندگی هر چه جلوی آرزوهای فریبنده بازتر گردد، بندهای بندگی مال که وسیله آهاست و بندگی قدرتمندان و حاکمان بر نفوس محکم‌تر می گردد و شعله‌ی هدایت عقل و حرارت غیرت و مردانگی و همت خاموش‌تر، و خوی نفاق و ریا و دروغ و تملق در نفوس راسخ‌تر می شود.

ذلت چون خیمه‌ای از هر سو چنین مردمی را احاطه می کند یا چون نقش ثابت بر نفوسشان باقی میماند و به صورت ملکات و اخلاق در می آید ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ ...

چنان که دیگر شعور به عزت و سربلندی در چنین مردمی بیدار نمی گردد و چون آب راکد و ساکن مورد هر وارد و محل نشر و انتشار هر گونه بیماری

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 113

می‌شوند «و الْمَسْكَنَةُ» و درهای خیر به رویشان بسته و درهای شر باز می‌گردد تا آنجا که بحر سوی روی آرند به غضب الهی دچارند. «1»

آری روی‌گردانی از وحی، و مخالفت با پیامبران، و تبدیل امور عالی و با رفعت به امور پست و ناچیز، و روی آوردن به شکم پرستی و شهوات بی‌قید و شرط و افتادن در چاه آرزوهای بیجا و غیر معقول و خلاصه بندگی شکم و شهوت سبب دچار شدن به غضب و خشم خداست.

جامعه‌ای که نسبت به حق و پیامبران و حقوق حقه انسان‌ها عاصی است، و گوش خود را از شنیدن و پذیرش حقایق و عبرت‌ها و موعظه‌ها بسته و زبان باز و بی‌قیدی بر ضد خدا و رسولانش دارد محکوم به خشم الهی و هلاکت و نابودی و عذاب استیصال در دنیا و عذاب ابد در آخرت است.

در تمثیلات آمده: لاک پشتی در مرغزاری روزگار به خوشی می‌گذرانید، آب و هوای منطقه و سرسبزی و خرمی آن پر جاذبه بود، روزی دو لاک برای گذران امور زندگی به آن ناحیه آمدند، مدتی را در آن به سر بردند تا هوا به تدریج رو به خزان رفت و سرسبزی و خرمی منطقه به سردی و به زردی گرائید، دو لاک از آنجا کوچ کرده به منطقه گرمسیر که مناسب با گذران زندگی هر دو بود رفتند، پس از گرم شدن هوا که طاقت هر دو را طاق می‌کرد به همان منطقه بیلاقی که محل زندگی لاک‌پشت بود رفتند، چون منطقه به خزان نزدیک شد و دو لاک آماده رفتن به قشلاق شدند و لاک‌پشت هم در آن مدت با هر دو طرح رفاقت و دوستی ریخته بود و به همراهی به آنان عادت داشت از آن دو درخواست کردی که وی را نیز به همراه خود به قشلاق ببرند، دو لاک به او گفتند: تو با این قدم‌های کند و آهسته‌ای که بر میداری اگر به سوی قشلاق

(1) - پرتوی از قرآن با تلخیص و تصرف 173.

تفسیر حکیم، ج3، ص: 114

حرکت کنی تا به آنجا برسی گرما شدت گرفته و بهار خوش این منطقه آغاز شده بلافاصله باید بازگردی و چون به اینجا برسی نوبت خزان رسیده، بنابراین از این سفر چشم‌پوش ما به قشلاق می‌رویم و به محض شروع گرمای سخت به این ناحیه باز می‌گردیم.

لاکپشت به اصرار و التماس نشست و با بیان این که من فراق و دوری شما را نمی توانم تحمل کنم از آنان خواست طرحی برای بردن او در اندازند.

دو لك لك قطعه چوب كوچك و مناسبی را تهیه کردند، به لاکپشت گفتند: تو با دهانت وسط این چوب را باید محکم بگیری ما هم با پای خود دو سر چوب را می گیریم سپس با پره های قوی خود به پرواز آمده تو را همراه خود به قشلاق خواهیم برد اما باید با ما شرط کنی که دهان برای سخن باز نکنی و تا رسیدن به قشلاق تسلیم این برنامه که به خیر تست باشی تا بتوانی در کنار ما با رفت و آمد به بیلاق و قشلاق زندگی را به خوبی و خوشی بگذرانی.

لاکپشت شرط آمیخته به مصلحت آنان را پذیرفت و بنا گذاشت که تسلیم طرح و نقشه دو یار مهربان و دلسوزش باشد و از نقض عهد و شکستن پیمان بپرهیزد.

با دهان وسط چوب را محکم گرفت دو لك لك دو سر چوب را با پای گرفتند و به پرواز در آمدند، در مسیر حرکت از روی آسمان قریه ای بر چند نفر قریه نشین که کنار دیواری به بحث و گفتگو درباره کارهایشان نشسته بودند عبور کردند، قریه نشینان وقتی لاکپشت را تسلیم دو پرنده قوی پر و پر قدرت دیدند که او را با خود در فضای باز و آزاد پرواز می دهند زبان به طعن و ملامت گشودند که: سنگ پستی قوی و موجودی با داشتن همه نوع وسائل زندگی از آب و غذا و هوا در مرغزارها چرا باید در برابر دو لك لك تسلیم شود و اینان خضوع

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 115

و فروتنی نشان دهد، لاکپشت که شرط کرده بود دهان باز نکند تا به سلامت به مقصد برسد شرط را از یاد برد، و عهد استوار را شکست، و عاقبت اندیشی را به نسیان سپرد، و مصلحت خواهی دو یارش را به هیچ انگاشت، برای پاسخ به قریه نشینان دهان باز کرد ولی دهان باز کردن همان و جدا شدن از دستگیره نجات و افتادن به روی سنگ های خارای زمین و هلاک شدن همان.

آری در برابر دلسوزان و خیرخواهان و مصلحت اندیشان و به ویژه حضرت حق و پیامبران و امامان فقط گوش باشید و گوش و پذیرنده باشید و عمل نه زبان، به راهنمایی آنان توجه کنید و از آنان فرمان بپذیرید و زبان به وضع قانون به ضد قانون آنان باز نکنید و در برابر مکتب و آئین حق فرهنگ مخالف نسازید که در این صورت سقوط شما و هلاکت ابدی شما حتمی و قطعی است.

وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أُنصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ: «1»

و هنگامی که قرآن بر شما خوانده شود نسبت به آن سرا پا گوش باشید و از آوردن فرهنگی در برابر آن ساکت باشید تا مشمول رحمت شوید.

غوغای شکم پرستی و طوفان شهوت

بزرگانی از دانشمندان اسلامی هم چون ابوحامد غزالی و فیلسوف کم نظیر و محدث خبیر و عارف بصیر ملاحسن فیض کاشانی با تکیه بر آیات قرآن و روایات به زیانهای پرخوری و عادت داشتن به غذاهای متنوع و سفره‌های رنگین و اسراف و به منافع کم خوری و ساده خوری و قناعت به حلال پرداخته و در این زمینه کتاب مستقلی تدوین کرده‌اند، من به دورنمای اندک از مطالبی که از آن بزرگواران رسیده اشاره می‌کنم باشد که مطالعه کنندگان از آن بهره‌مند شوند.

(1) - اعراف 204.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 116

از قوی‌ترین عوامل هلاک‌کننده بنی آدم شهوت شکم و میل او به انواع غذاها و سفره‌های رنگین است.

به خاطر توجه نامعقول به شکم و شهوت خوردن، آدم و حوا از خانه قرار و دوام به خانه ذلت و افتقار و نیاز و احتیاج در آمدند، سببش این بود که از نزدیک شد به شجره منهیه و خوردن میوه آن نمی شده بودند ولی شهوت و میل خوردن بر آنان چیره شد، و نمی خدا را در تاریکی نسیانشان پنهان کرد تا از میوه آن درخت خوردند و زشتی بدن‌هایشان آشکار شد.

بدون تردید شکم چشمه شهوات و روئید نگاه بیماری‌ها و آفات است، زیرا شهوت جنسی و شدت علاقه و اشتیاق به عمل غریزی در زن و مرد از آثار و تبعات شهوت شکم و خوردن غذاهای رنگارنگ و متنوع است.

سپس شهوت خوردن و شدت میل به ارضاء غریزه جنسی مایه عشق شدید به ثروت و شهرت و مقام است که این امور اقتضای گسترش انواع سفره‌ها و مایه شهوات جنسی را در پی دارد، آنگاه زیاد کردن ثروت و اضافه نمودن به مقام و جاه افتادن در امور بی نتیجه و کارهای دور از عقل و احمقانه و انواع فخر فروشی‌ها و حسد و چشم‌هم‌چشمی را به دنبال می‌آورد و بی تردید از این مسائل و امور غوغای تفاخر و تکاثر و خود بزرگ بینی به وجود می‌آید و همین حالات شیطانی

است که انسان را به حسد و کینه و دشمنی و خشم می کشد و او را به چاه تجاوز به حقوق دیگران و هر منکر و فحشائی می اندازد.

همه اینها میوه بسیار تلخ آزاد گذاردن شکم و طغیان گرسنگی شکم پرست و سیری او در جهت اسراف و افراط است. اگر انسان با نیرو گرفتن از ایمان و تقوا و توجه به آخرت و دادگاه های آن و در نظر گرفتن عاقبت امور وجودش را رام گرسنگی کند و به وسیله آن راه های ورودی

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 117

شیطان را به حوزه باطن و درونش تنگ نماید نسبت به طاعت خدا و بندگی او فروتن و خاضع می شود، و راه فساد و طغیان را نمی پاید، و کارش به غرق شدن در دنیا و ترجیح دادن آن بر آخرت و دچار شدن به حرص شدید نسبت به امور مادی و تبعاتش نمی انجامد در این زمینه روایات بسیار بسیار مهمی از رسول خدا، اهل بیت طاهرینش رسیده که دانستنش بر همه واجب و لازم است.

«جاهدوا انفسکم بالجوع والعطش فان الاجر فی ذلك کاجر المجاهد فی سبیل الله و انه لیس من عمل احب الی الله تعالی من جوع و عطش:» «1»

با خالی بودن شکم از خوراکی ها و آشامیدنیها با نفس سرکش مبارزه کنید، بی تردید پاداش در این زمینه مانند پاداش جهادگر در راه خداست و یقیناً عملی در پیشگاه خدا محبوب تر از گرسنگی و عطش نیست.

«لا یدخل ملکوت السماوات قلب من ملأ بطنه:» «2»

قلب کسی که شکمش از خوراکی و غذا پر است وارد ملکوت آسمانها نمی شود.

آری پرخوری مانع صعود به آسمان حقایق و باطن امور و اسرار و رموز است.

«ان الله ینبأه الملائکة بمن قل طعمه فی الدنيا یقول: انظروا الی عبدی ابتلیته بالطعام و الشراب فی الدنيا فترکهما لاجلی اشهدوا یا ملائکتی ما من اكلة ترکها لاجلی الا ابدلته بما درجات فی الجنة:» «3»

خدا به فرشتگان به کسی که خوراکش در دنیا کم است مباحثات می کند می فرماید: به بندهام بنگرید، او را به خوراك و آشامیدنی در دنیا آزمایش کردم و او به خاطر من پرخوری و مصرف آشامیدنی زیاد را ترك كرد، فرشتگانم شاهد باشید لقمه‌ای را بخاطر من ترك نکرد مگر این که به ترك آن درجاتی را در بهشت عوض قرار دادم.

«ادیموا قرع باب الجنة یفتح، قیل و کیف ندیم قرع باب الجنة؟ قال بالجوع و الظماء:» «4»

(1) - محجة البيضاء ج 5 ص 146.

(2) - محجة ج 5 ص 147.

(3) - محجة ج 5 ص 147.

(4) - همان مدرک، ج 5، ص 150 - 151.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 118

کوبیدن در بهشت را ادامه دهید تا باز شود، گفتند: چگونه کوبیدن در بهشت را ادامه دهیم؟ فرمود به خالی بودن شکم از خوراک و آشامیدنی.

«بئس العون علی الدین قلب نخب و بطن رغیب و نعظ شدید:»

بد عامل مخربی بر ضد دین است: قلب ترسوی بی درک، و شکم پرخور، و میل شدید به ارضاء غریزه جنسی.

«ما من شیء ابغض الی الله من بطن مملؤ:» «1»

چیزی نزد خدا مبعوض تر از شکم پر خوراك نیست.

«ویل للناس من القبقین فقیل: و ما هما یا رسول الله؟ قال: الخلق و الفرج» «2»

وای بر مردم از دو قبقب گفتند: ای پیامبر خدا دو قبقب چیست؟ فرمود: شکم و شهوت.

«من شبع و نام قسی قلبه ثم قال: ان لكل شیء زكاة و زكاة البدن الجوع:» «3»

کسی که پرخوری کند و بخوابد قلبش دچار قساوت می شود، سپس فرمود: برای هر چیزی زکاتی است و زکات بدن گرسنگی است.

«شرار امتی الذی غدوا بالنعیم الذین یأکلون من الطعام الوانا، و یلبسون الوان الثیاب و یتشدقون فی الکلام:» «4»

بدان امت من کسانی هستند که غذاهای متنوع می خورند، و لباس های قیمتی رنگارنگ می پوشند و در سخن گفتن رعایت حزم و احتیاط را نمی کنند و بدون قید و بند با مردم سخن می گویند.

علاوه بر پرخوری که از علل تحریک شهوت جنسی است، زمینه های دیگری چون نظر بازی، رابطه با نامحرمان، تماشای تصاویر و فیلم های زشت نیز محرک شهوت و کشاننده انسان به انواع گناهان و لذائذ غیر مشروع است که بخواست خدا در ضمن توضیح آیات مربوطه مفصل این مسائل خواهد آمد.

نتیجه شوم عصیان و تجاوز

(1) - همان مدرک، ج 5، ص 150 - 151.

(2) - همان مدرک، ج 5، ص 150 - 151.

(3) - همان مدرک، ج 5، ص 154.

(4) - جامع الصغیر باب شین ص.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 119

بنی اسرائیل چون روی از حق و حقیقت برگرداندند، و با احکام تورات مخالفت کردند، و بی در پی به آزار موسی برخاستند، و فرهنگ الهی را به حاشیه زندگی راندند و خلاصه از شهوات بی مهار و بی قید و شرطشان در همه امور زندگی پیروی نمودند، چراغ عقل و خردشان با تندباد هوای نفس و طوفان خودپرستی خاموش شد، و به تدریج خلقیات زشت و

ناپسند طبیعت ثانوی و عادت دائمی آنان گشت و به این خاطر فطرتشان رنگ باخت و از حالات انسانی محروم شدند و در ظلمات متراکم حیوان صفتی افتادند و نهایتاً به این نتیجه شوم دچار گشتند که تکذیب آیات الهی و کفر به احکام پروردگار و بی‌اعتقادی به کتاب خدا و وحی آسمانی و انکار نبوت پیامبران فرهنگ و پیشه و کار آنان شد، و همین تکذیب پیوسته و انکار دائم عامل خوردن داغ ذلت و مسکنت و گرفتار شدنشان به خشم الهی گشت **ذَلِكَ** اول اشاره به ذلت و مسکنت آنان و خشم خدا بر ایشان است که عاملش تکذیب آیات خداست **ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ**.

و از پی افتادن در شهوات و تکذیب آیات حق به ظالمانه‌ترین کار و زشت‌ترین عمل که کشتن پیامبران است اقدام کردند، پیامبرانی که همه وجود خود را برای هدایت و نجات آنان هزینه کردند ولی آن ستم‌کاران حرفه‌ای چون پیامبر و رسولان حق را در جهت مخالف با خواسته‌ها و شهوات خود دیدند به کشتن آنان برخاستند، چنان‌که پیامبران باطن خود را که عقلشان بود کشته بودند.

این همه حالات زشت و بدکاری و کشتن پیامبران به خاطر این بود که از فرمان‌های خدا سرپیچی کردند و در چهارچوب خواسته‌های حق استقامت نمودند، و از تکالیف الهیه سر باز زدند و پیوسته به تجاوز و تعدی از مرزها و حدود الهی و حقوق مردم مشغول بودند.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 120

آری عصیان از دستورات حق، و تجاوز و تعدی دائم چنان روح را کدر، و قلب را سیاه، و نفس را چموش و عقل را خاموش، و فطرت را نابود می‌کند که نتیجه شوم و میوه تلخی از آن جز تکذیب دائمی آیات خدا و کشتن پیامبران به میان نمی‌ماند، و نتیجه شوم‌تر و میوه تلخ‌تر از آن علاوه بر عذاب استیصال در دنیا عذاب دردناک و آتش هولناک دائمی و همیشگی در عرصه‌گاه قیامت است که گرفتار آن نجاتی ندارد، و بیمار آن شفائی و درمانی نمی‌یابد.

وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَ لَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ: «1»

و هر کس از خدا و رسولش نافرمانی کند و از اجرای خواسته‌های آنان که به مصلحت دنیا و آخرت خود اوست سر باز زند و از مرزهای او که احکام و اخلاقیات و حلال و حرام است تجاوز نماید، خدا او را در آتشی در آورد که جاودانه است، و برای او عذابی خوارکننده خواهد بود.

گناه و تجاوز و تعدی چنان زشت و پلید است که گاهی نیت انجام آن هم اثر سوء و نتیجه شوم دارد.

در روایتی از پیامبر اسلام در مورد دو مسلمان که در اختلاف و برخورد شخصی به روی یکدیگر اسلحه بکشند و یکی کشته شود آمده:

هر دو در دوزخ اند، یکی از شنوندگان گفت: ای پیامبر خدا وضع قاتل روشن و معلوم است که به دوزخ وارد می شود ولی مقتول چرا؟ حضرت پاسخ داد بخاطر این که او نیز نیت و قصد داشت که طرف مقابلش را بکشد! «2»

در روایات و زیارات آمده: که خوشنود به کردارهای ناپسند و اعمال زشت دیگران هم در گناه با آنان شریک و هم چون انجام دهندگان آن است.

«فلعن الله امة قتلتك و لعن الله امة ظلمتك و لعن الله امة سمعت بذلك فرضيت به:»

(1) - نساء 14.

(2) - جامع السعادات ج 3 ص 163.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 121

لعنت خدا بر مردمی که تو را ای حسین بن علی کشتند و لعنت خدا بر جمعی که به تو ستم روا داشتند و لعنت خدا بر گروهی که حادثه قتل تو و ستم بر تو را شنیدند و به آن راضی و خوشنود بودند.

قرآن مجید بخشی از عذاب های دنیائی و مصائب و بلاها را معلول گناهان مردم میدانند:

وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ: «1»

و هر آسیب و بلائی به شما رسد به سبب گناهانی است که مرتکب شده اید و خدا از بسیاری از اعمال زشت شما هم در می گذرد.

فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ «2»

پس باید کسانی که از فرمان پیامبر سرپیچی می کنند بر حذر باشند از این که بلائی در دنیا یا عذابى دردناك در آخرت به ایشان رسد.

أَمْ يَرَوْنَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ يُمْكِنْ لَكُمْ وَ أَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَ جَعَلْنَا الْأَنْهَارَ بَحْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِدُنُوبِهِمْ وَ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ: «3»

آیا ندانسته اند که پیش از ایشان چه بسیار از ملت ها و اقوام را هلاک کردیم که به آنان در پهنه زمین نعمت ها و امکاناتی دادیم که به شما ندادیم و بر آنان باران های پی در پی و پر ریزش فرستادیم و نهرهایی از زیر پای آنان جاری ساختیم ولی ناسپاسی کردند، پس آنان را به کیفر گناهانشان هلاک نمودیم و بعد از آنان اقوامی دیگر را پدید آوردیم.

در توضیح آیات دیگر قرآن به انواع عذاب ها که محصول انواع گناهان است به خواست حق اشاره خواهد شد.

(1) - شوری 30.

(2) - نور 63.

(3) - انعام 6.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 122

تفسیر آیه 62

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

بی تردید کسانی که به ظاهر ایمان آوردند و یهود و نصاری و صابئین هر کدامشان از روی حقیقت به خدا و روز قیامت ایمان آورند و کار شایسته انجام دهند برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته و مناسب است و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین شوند.

شرح و توضیح

از آیه شریفه استفاده می شود ایمان ظاهری و بی پایه که مایه ای از معرفت و شناخت حقیقی و یقین و باور به همراه ندارد در پیشگاه حضرت حق از ارزش برخوردار نیست و سبب رفعت و مرتبه و درجه و پاداش نخواهد بود.

تظاهر به ایمان و دینداری و باور داشتن حقیقت در باطن و بی ارتباط بودن با آخرت، و خالی بودن از عمل صالح که از جلوه های ایمان قلبی و یقینی است جز نفاق و دورویی چیزی نیست.

دقت در آیاتی که پس از این در سوره های دیگر قرآن به ویژه در سوره مائده آمده است بیان گر این معناست که قوم عنود یهود که بارها از طرف قرآن مورد توبیخ و سرزنش و ملامت قرار گرفته اند، و قوم نصاری که قرآن مجید هم چون قوم یهود به آنان ایراد و اشکال دارد افتخار و مباهات می کردند که آئینشان از آئین های دیگر بهتر است و بهشت قیامت منحصرأ در اختیار آنان خواهد بود و دیگر اقوام را در آن نصیب و سهمی نیست.

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُوداً أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: «1»

(1) - بقره 111.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 123

و گفتند: هرگز کسی وارد بهشت نمی شود مگر آن که یهودی یا نصرانی باشد این است دروغها و سخنان بی پایه این دو قوم بگو: اگر در این گفتار اهل صدق و راستی هستید دلیل و برهان خود را بیاورید.

آیه مورد بحث مسلمانان به ظاهر مسلمان و یهودی و نصرانی و صابئیان را که در گذشته پیرو یکی از پیامبران چون نوح یا ابراهیم یا یحیی بودند ولی زمان نزول آیه دینشان مانند آئین یهود و نصاری آمیخته با مطالب انحرافی و بی پایه بود مورد خطاب قرار داد که عنوان ظاهر مسلمانان و یهودیت و نصرانیت و صابئیت بدون ایمان قلبی به خدا و آخرت و بدون داشتن عمل صالح کارساز نیست، و قدرت تأمین خیر دنیا و آخرت و سعادت ابدی را ندارد، و مایه رشد و کمال نمی باشد، و توان رسانیدن انسان را به مقام امنیت و آرامش ندارد.

بر همه این اقوام و اوجب و لازم است از عناوین ظاهر دست شسته و دین شناسنامه‌ای را کنار گذارده، و شعار ظاهری خالی از شعور را از خود دور کرده معرفت واقعی به خدا و قیامت را از قرآن و معلم آن محمد (علیها السلام) کسب نموده سپس اعماق قلب خود را به آن بیاریند و دلی مؤمن به خدا و قیامت پیدا کنند، ایمانی که آنان را به دایره عمل صالح و کارهای مثبت در آورد و تبدیل به انسانی جامع کمالات و فاقد عیوب و نقایص نماید، تا شایسته پادشاه مناسب در دنیا و آخرت گردند و خوف و حزن از خیمه حیات آنان رخت بندد و به جایش امید مثبت به حق و نشاط و سرور ابدی بنشیند: **وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ.**

برخی از سطحی نگران و آنان که تنها و بدون کمک گرفتن از خود آیات قرآن و روایات اهل بیت با ژست عالمانه قرآن را تفسیر می کنند و تفسیر ناجای خود را که در حقیقت تحمیل افکار و بافته‌ها و یافته‌های محدود خودشان به

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 124

آیات قرآن است به خورد عده‌ای بی خبر می دهند گفته و می گویند و نوشته و می نویسند که این آیه نشان از درستی مکتب صلح کل دارد و این که پیروان هر دینی در صورت عمل به دین خود اهل نجات‌اند و لزومی ندارد از دین خود دست کشیده به آئین اسلام که در قرآن مجید و نبوت پیامبر بزرگ تجلی دارد بپیوندند بهمین اندازه که به خدا و آخرت ایمان داشته باشند و عمل صالح بجای آورند سبب سعادت و رستگاری آنان است.

در پاسخ این یاوه گویان و بی خبران از حقایق، و تنها به قاضی رفتگان و ستم گران به آیات قرآن باید گفت:

شما پس از نزول قرآن و بعثت پیامبر اسلام که بر اساس آیات قرآن راه نجات منحصر به اسلام محمدی اعلام شد و جز آن را در قیامت از احدی نمی پذیرند چه پاسخ مثبت و منطقی برای گفتارتان دارید؟

وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ: «1»

و هر که جز اسلام دینی طلب کند و آئینی انتخاب نماید هرگز از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زیانکاران است.

شما بر خلاف آیه صریح قرآن چگونه زیانکاران واقعی را که به قضاوت حضرت حق زیانکار هستند با اصرار بر آئین تحریف شده خودشان یهودیت و نصرانیت و صابئیت اهل نجات می دانید و می گوئید موسی به دین خود، عیسی به دین خود، همه و همه از هر دین و آئینی هستند اهل نجات اند؟!

شما به تورات و انجیل دو کتاب یهودی ها و نصرانی ها و کتاب های «کیزاربا» «ادرافشادهی» «قلستا» که از کتاب های آئین صابئی است به دقت بنگرید تا برای شما روشن شود که این کتاب ها به وسیله دست های خائن تحریف شده و دلیل تحریف شدن و تغییر آیاتش مطالب بسیار بی اساس و زنده ای است که نسبت به

(1) - آل عمران 85.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 125

خدا در این کتاب ها است و معلوم است که خدای تورات و انجیل و دیگر کتاب های مشابه آنها خدای دست ساز بشر است نه خداوندی که خالق همه موجودات و دارای صفات جمال و جلال و بری از هر عیب و نقص است.

و نیز به این کتاب ها به دقت بنگرید تا معلومتان شود که در آنها سخنی از قیامت به معنای واقعی اش وجود ندارد، و دعوتی به سوی عمل صالح به معنای حقیقی اش در آنها نیست، و بر این اساس کدام یهودی و کدام نصرانی و کدام صابئی می تواند با تکیه بر کتاب موجودش مؤمن به خدا و قیامت و انجام دهنده عمل صالح شود، ایمان به خدای آن کتاب ها که خدائی دست ساز است واقعاً ایمان نجات بخش است و سبب پاداش نزد حضرت حق و عامل رفع خوف و حزن؟

ایمان به قیامت که آن کتاب ها مطرح کرده اند که هیچ شباهتی با قیامت مطرح شده در قرآن ندارد ایمان نجات بخش و سبب پاداش نزد خدا و عامل رفع خوف و حزن است!

کتاب هایی که موارد عمل صالح را بیان نکرده اند، و آیات مربوطه به آن تحریف شده و وابستگان به آنها چنان که در همه کشورها می بینید از خوردن انواع مشروبات الکلی و گوشت خوک و انواع گوشت های نجس و حرام، و روابط نامشروع و

زنا و غارت ملت‌ها و ستم و دروغ و خیانت و ... امتناع ندارند به نظر شما اهل نجات و شایسته اجر و در امان رفتن از خوف و حزن هستند؟

ای کاش برای فهم يك آیه به همان آیه بسنده نمی‌کردید و به دیگر آیات که مفسر آن آیه است مراجعه می‌کردید، و از روایات اهل بیت پیامبر هم کمک می‌گرفتید تا یافته باطل خود را بر آیه تحمیل نمی‌کردید و سبب گمراهی و

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 126

اغوی دیگران که بر اساس ساده لوحی مرید شمایند و شما نمی‌گذارید برای فهم دین به روحانیت اصیل و عالمان ربانی مراجعه کنند نمی‌شدید.

شما با این تفسیر ناروا و غلط و اشتباه خود در برابر آیات فراوانی که یهود و نصاری و پیروان دیگر ادیان را به سوی اسلام ناب قرآنی و آئین پاک محمدی دعوت می‌کند چه سخن معقول و منطقی دارید، اگر تفسیر شما نسبت به این آیه صحیح باشد که موسی به دین خود و عیسی به دین خود پس هر کس متدین به هر دینی است آنقدر که خدا و قیامت را قبول داشته باشد اهل نجات است با قسمت عمده‌ای از صریح آیات قرآن در تقابل و تضاد است، از طرفی قرآن پیروان همه ادیان را قاطعانه دعوت کند که از آئین تحریف شده خود دست برداشته به اسلام که دینی جامع و کامل است مؤمن شوید، و از طرفی هم تفسیر شما بگوید ای اهل ادیان غیر اسلام بر اساس آیه مورد بحث بر آئین خود بمانید که ماندن بر آئین خود به شرط ایمان به خدا و قیامت و داشتن عمل صالح اهل نجات و شایسته پاداش و بهشت هستید!!

به راستی این تضاد و تقابلی که از تفسیر شما به وجود می‌آید چگونه قابل حل است و این معمای پیچیده که محصول فکر علیل شما است گره‌اش چگونه گشوده خواهد شد؟!

یهود و نصاری که دو گروه معروف‌اند و نفراتشان با نفرات مکتب صابئی که تقریباً منقرض شده یا در حال انقراض‌اند اگر بر آئین صحیحی هستند و به گفته شما اهل نجات و پاداش‌اند چرا پروردگار مهربان برای حفظ امت اسلام از خطرات و مهالك به شدت مسلمانان را از رابطه با آنان و برقرار کردن دوستی با ایشان و پذیرش خواسته‌هایشان منع می‌کند، و آنان را در هیچ زمینه‌ای قابل اعتماد نمی‌داند.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 127

آنان با توجه به خالی بودن کتاب‌هایشان از حقایق اصیل، امکان ندارد مؤمن به خدا و قیامت و اهل عمل صالح باشند، چون این گونه نیستند مسلمانان باید آنان را به عنوان دشمن حق بدانند و از ارتباط تنگاتنگ با آنان پرهیزند، این فرهنگ اخلاق خداست که مسلمانان را فرمان می‌دهد با صالحان و مؤمنان و اهل صدق و صفا دوست باشید، و از دشمنان و دوستی با آنان پرهیزید، بنابر تفسیر شما اگر اهل ادیان دیگر مؤمن و اهل نجات باشند چرا خدای حکیم ملت اسلام را از دوستی با آنان بر حذر می‌دارد؟!

معلوم است که تفسیر واقعی این آیه شریفه این نیست که شما می‌گوئید، تفسیر شما تفسیر به رأی و تحمیل آراء بی پایه خویش به آیات کتاب الهی قرآن مجید است.

بنابراین باید گفت یا منظور آیه این است که اگر اهل ادیان دیگر با توجه به بشارت‌هایی که از کتاب‌های خود نسبت به ظهور پیامبر اسلام و قرآن مجید در دست دارند، اگر به همان بشارت‌ها تکیه کنند و به پیامبر و قرآن ایمان بیاورند قطعاً ایمان واقعی به خدا و قیامت و عمل صالح سرمایه آنان می‌شود و این سرمایه بی‌تردید سبب نجات و پاداش و آزادی از خوف حزن است و آیاتی از قبیل آیه زیر این معنا را تقویت می‌کند:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُثَيِّمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ ... «1»

بگو از اهل کتاب شما بر مسلك صحيح نیستید و هیچ ارزش و قیمتی ندارید تا زمانی که تورات و انجیل که آیاتش به ظهور پیامبر و آئین اسلام خبر داده اقامه کنید و به آنچه از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده که قرآن است عمل نمائید.

(1) - مائده 68.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 128

یا منظور آیه شریفه این است که هر يك از قوم يهود و نصاری و صابئین در زمان پیامبر خودشان و پس از آن با تکیه بر آیات کتابشان از روی یقین و اخلاص به خدا و روز قیامت ایمان آورده و کار شایسته انجام داده‌اند دارای پاداش مناسب‌اند و خوف و اندوهی بر آنان در قیامت نخواهد بود.

و در حقیقت آیه شریفه پاسخ به بسیاری از گرویدگان به اسلام است که می‌پرسیدند اگر عامل نجات و راه سعادت و خوشبختی فقط و فقط در گرو مؤمن بودن به اسلام محمدی است پس تکلیف گذشتگان ما چه خواهد شد؟ آیا آنان به خاطر این که عصر ظهور پیامبر و تجلی اسلام ناب را درک نکرده‌اند مستحق کیفر و عذاب‌اند؟ آیه پاسخ می‌دهد قبل اسلام هر انسانی که بر اساس دعوت انبیاء مؤمن به خدا و قیامت و دارای عمل صالح بوده اعم از یهودی یا نصرانی یا صابئی یقیناً اهل نجات است.

در هر صورت ایمان واقعی به خدا و قیامت و عمل صالح بر اساس آیات قرآن از نشانه‌های اولیاء خدا و مؤمنان صادق و مایه برتری آنان بر همه موجودات زنده عالم هستی است.

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (62) الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ: «1»

آگاه باشید یقیناً اولیاء خدا نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند، هم آنان که ایمان آورده و همواره اهل تقوا هستند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ: «2»

مسلمانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند فقط اینان بهترین مخلوقات‌اند.

(1) - یونس 62-63.

(2) - بینه 7.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 129

آیا یهود و نصاری با آن همه انحرافشان، و اعمال زشتشان و دور بودنشان از خدا و خالی بودن قلبشان از ایمان واقعی با حفظ یهودی‌گری و نصرانی‌گری می‌توانند مصداق اولیاء خدا و خیر البریه باشند، و آیه مورد بحث:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ النَّصَارَى «1»

اعلام کننده نجات آنان و سزاوار بودنشان به پاداش الهی است؟! زهی تفسیر باطل و توضیح بی‌مایه و اف برآنان که آیات کتاب خدا به نظر شخصی خود تفسیر می‌کنند.

در رابطه با آیه شریفه تفسیر جامع البیان طبری جلد اول شأن نزولی را روایت می‌کند که با این معنا منطبق است که هر کس پیش از ظهور اسلام محمدی با پیروی از پیامبرش ایمان به خدا و قیامت داشت و اهل عمل صالح بود قطعاً اهل نجات و شایسته پاداش است و بر او خوف و اندوهی نخواهد بود:

سلمان از مردم جندی شاپور بود، با فرزند حاکم زمانش پیوند دوستی استواری داشت، روزی برای خاطر صید با هم به دشت و صحرا رفتند، در آنجا به راهی برخوردند که سرگرم خواندن کتابی بود، درباره آن کتاب از او جویا شدند و او در پاسخ آنان گفت: کتابی است که از سوی خدا نازل گشته و در آن به اطاعت از خدا دستور داده شده، و از سرپیچی و نافرمانی اش نهی شده است، در این کتاب همه را از انجام زنا و دست اندازی به اموال مردم باز داشته‌اند و این همان انجیل است که بر عیسی مسیح نازل گشته است.

گفتار بی‌شائبه و صادقانه راهب بر قلب پاک سلمان و دوستش مؤثر افتاد و پس از تحقیق و تفحص به آئین راهب گرویدند، او به آنان دستور داد که از خوردن گوشت گوسپندانی که مردم آن منطقه ذبح می‌کنند به علت حرام بودنش خودداری کنند. سلمان و فرزند حاکم به تدریج از او مسائل مذهبی و حقایق

(1) - بقره 62.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 130

معنوی تعلیم می‌گرفتند تا روز عیدی پیش آمد، حاکم مجلسی در خور حکومتش تشکیل داد و از چهره‌های معروف شهر و بزرگان قوم دعوت کرد که در آن مجلس حضور یابند و از فرزندش خواست که او هم در آن مجلس شرکت نماید ولی آن جوان پاک سیرت و مؤمن به آئین مسیح از شرکت در مجلس خود را معذور دانست، هنگامی برای حضور در آن میهمانی به او اصرار ورزیدند پاسخ داد به علت حرام بودن غذایشان در آن مجلس شرکت نمی‌کند، پرسیدند چه کسی غذای ما را بر تو حرام دانسته و این فرمان را به تو داده که از غذای ما نخوری! او آن مرد راهب را معرفی کرد، حاکم راهب را به مقر

حکومت خواست و به او گفت: چون مسئله اعدام نزد ما سنگین و کار بسیار زشتی است به اعدامات فرمان نمی‌دهم ولی از منطقه ما دور شو و خیمه زندگی را در جایی غیر از این سرزمین بر پا کن.

سلمان و رفیق بزرگوارش دور از چشم حاکم و عواملش راهب را دیدار و در دیر موصل وعده ملاقات گذاردند.

پس از بیرون رفتن راهب از منطقه سلمان چند روزی به انتظار دوستش بسر برد تا آماده حرکت شود، او مشغول تهیه مقدمات سفر بود اما سلمان بیش از آن طاقت و تاب نیاورد و تنها عازم سفر شد.

سلمان خود را به دیر موصل رسانید و در آنجا به عبادت فوق‌العاده مشغول گشت، راهب که سرپرست آن دیر بود وی را از عبادت بیش از اندازه نمی‌کرد مباد آن که سلمان از توان و تاب بیفتد ولی سلمان پرسید بندگی و طاعت فراوان فضیلتش بیشتر است یا عبادت اندک؟

راهب گفت: مسلماً عبادت بیشتر پاداش بیشتر دارد.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 131

راهب دیر پس از مدتی به شوق بیت‌المقدس حرکت نمود، و سلمان را با خود به آن سرزمین پر برکت برد و به او فرمان داد روزها در مجلس درس علمای مسیحی که در آن محل منعقد می‌شد شرکت کند و کسب دانش نماید.

روزی سلمان را محزون و غصه‌دار دید، از او جویای حالش شد، سلمان در پاسخ گفت: همه خوبی‌ها نصیب پیشینیان شده که در خدمت انبیاء خدا بوده‌اند.

دانشمند دیر و راهب با انصاف به او مژده داد که در همین ایام در میان جامعه عرب پیامبری ظهور خواهد کرد که از همه پیامبران برتر است و با حزن و اندوه به سلمان گفت: من سنین پیری را طی می‌کنم و گمان ندارم بتوانم او را درک نمایم ولی تو جوانی و امیدوارم به محضر او راه یابی ولی این را بدان که آن حضرت دارای نشانه‌هایی است از جمله نشانه و علامت ویژه‌ای بر شانه‌ی اوست، آن جناب صدقه نمی‌گیرد ولی هدیه را می‌پذیرد.

در بازگشت آنان به موصل بر اثر جریان ناگواری سلمان راهب دیر را در بیابان گم کرد، دو مرد عرب از قبیله بنی‌کلب از راه رسیده سلمان را به اسارت گرفتند و به مدینه آورده او را به زنی از قبیله جهینه فروختند.

سلمان و غلام دیگر آن زن روزها نوبت به نوبت گله او را به چرامی بردند، در آن مدت سلمان مقداری پول به دست آورد و عاشقانه انتظار ظهور پیامبر اسلام را می کشید.

در یکی از روزها که در اوج انتظار بود و گله آن را می چرانید دوستش رسید و گفت: امروز شخصی وارد مدینه شده و گمان میبرد پیامبر خداست.

سلمان به رفیقش گفت: اینجا باش تا من سری به شهر بزنم و برگردم، آنگاه وارد شهر شد و در مجلس پیامبر حضور یافت و پروانه وار دور پیامبر می چرخید

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 132

و انتظار می کشید پیراهن پیامبر کنار رود و نشانه ویژه نبوت را در شانه مبارکش مشاهده نماید.

پیامبر متوجه خواسته او شد لباسش را کنار زد، سلمان نشانه را دید، آنگاه رهسپار بازار شد گوسپند و مقداری نان تهیه کرد و به محضر آن حضرت آورد، فرمود: این چیست؟ سلمان گفت: صدقه پیامبر فرمود: من به آن نیاز ندارم آن را به مسلمانان تهیدست ده تا به مصرف خود برسانند.

سلمان دوباره به بازار رفت و مقداری گوشت و نان خرید و به محضر پیامبر آورد حضرت پرسید چیست؟ سلمان گفت هدیه است حضرت فرمود بنشین سپس آن حضرت و یارانش از آن خوردند، حقیقت بر سلمان آشکار شد زیرا هر سه نشانه را یافته بود.

در این هنگام سلمان درباره دوستانش و راهبان دیر موصل سخن آغاز کرد و نماز و روزه و ایمان آنان به پیامبر و انتظار بعثت آن حضرت را بیان کرد.

کسی از حاضران به او گفت: همه آنان اهل دوزخاند، این مطلب بر سلمان سخت و گران آمد زیرا یقین داشت اگر آنان پیامبر را می یافتند و محضر نورانی اش را درک می کردند از او اطاعت و پیروی می نمودند، در اینجا بود که آیه مورد شرح و توضیح یعنی آیه 62 سوره بقره نازل شد و بیان داشت:

آنان که به آئین های واقعی ایمان درست و جدی داشته گرچه پیامبر اسلام را درک نکرده اند دارای پاداش و اجر شایسته هستند.

پس تحقیقاً یا آیه می خواهد بگوید همه مؤمنان واقعی پیش از ظهور اسلام محمدی اهل نجات و پادشاه اند، یا می خواهد بگوید برای آنان که به ظاهر مؤمن اند و یهود و نصاری و صابئان در صورتی راه نجات و سعادت باز است که

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 133

خود را از این عناوین ظاهری آزاد کنند و از طریق شریعت محمدی به خدا و قیامت ایمان آورند و به عمل صالح آراسته گردند.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 134

تفسیر آیه 63-64

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ
ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ.

و یاد کنید هنگامی که از شما به پیروی از حق پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سرتان برافراشتیم و گفتیم: آنچه را به شما عطا کرده ایم که کتاب تورات حاوی همه حقایق هدایت است با قوت و قدرت دریافت کنید و آنچه را در آن است برای اجرا نمودن به خاطر داشته باشید تا پرهیزکار شوید.

آنگاه پس از آن پیمان گرفتن از وفای به آن روی گردان شدید، و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود یقیناً از زیانکاران بودید.

شرح و توضیح

از دو آیه شریفه چند مطلب استفاده می شود: 1- پیمان گرفتن خدا از بنی اسرائیل 2- بر افراشتن کوه بالای سر بنی اسرائیل، 3- فرمان توجه به تورات و عمل به آن 4- پیمان شکنی بنی اسرائیل و فضل و رحمت حق.

پیمان گرفتن خدا از بنی اسرائیل

پیمان حق از بنی اسرائیل در حقیقت دعوت از آنان به يك سلسله مسائل اعتقادی و اخلاقی و عملی است که در تورات آمده و آنان هم پس از حوادثی به آن حضرت آراسته شدن به آن حقایق را وعده دادند.

پیمان الهی از آنان بر اساس آیات هشتاد و سه و هشتاد و چهاره سوره بقره و آیه دوازدهم سوره مائده عبارت بود از این که جز خدا را عبادت نکنند و به پدر و مادر و خویشان و ایتم و مساکین احسان کنند و با مردم با خوش زبانی سخن گویند و نماز را بر پا دارند و زکات پردازند و خون یکدیگر را به ناحق نریزند و یکدیگر را از خانه‌هایشان آواره نکنند و به همه پیامبران پیش از موسی و پس از موسی به ویژه پیامبر اسلام ایمان آورند و آنان را در همه زمینه‌ها تقویت کنند و یاری دهند و به پرداخت قرض الحسنه اقدام نمایند تا با اجرای این حقایق به

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 135

رشد و کمال برسند، و سعادت دنیا و آخرت خود را تامین نمایند و خداوند مهربان گناهانشان را ببامرزد، و آنان را به بهشت در آورد.

برافراشتن کوه بالای سر بنی اسرائیل

این مسئله هم که قطعاً جنبه اعجاز داشت سببی برای توجه دادن آنان به عظمت و قدرت حضرت حق بود به امید آن که از ترس و خوف آن باطنشان تلطیف شود و دست از لجاجت و تکبر نسبت به خواسته‌های حق بردارند و به پیمانشان عمل کنند و در راه اجرای فرمان‌های حق که به سود دنیا و آخرت خودشان بود استقامت ورزند.

این معجزه نه برای اجبار آنان به عمل به تورات بود، زیرا دین اجباری نیست و اگر بنا به گفته بعضی آن را برای مجبور نمودن آنان به گردن نهادن در برابر دین بدانیم باید اکثر معجزاتی که به دست موسی جاری شد مستلزم ایجاد اجبار بدانیم، این معجزه راه روحی و روانی و عقلی آنان را برای تسلیم شدن به حقایق هموار می‌کرد و به آنان در جهت عمل به خواسته‌های خدا و موسی آمادگی می‌داد.

به قول پرتوی از قرآن: آنچه از حالات و نفسیات یهود قرآن و تورات نقل می‌کند شاهد بر این است که ایمان محکم به دستورات و رسالت پیامبرشان نداشتند، و احساس به مسئولیت درآنان بیدار نبود، نه عقل عاقبت اندیش داشتند و نه وجدان بیدار و نه گوش شنوا، در چنین مغزهای جامد و اندیشه‌های کوتاه، پند و عاقبت‌اندیشی نیز اثر ثابت و همیشگی

ندارد، این گونه مردم را تنها از راه حس ظاهر و نشان دادن عواقب سرپیچی از دستورات میتوان برای چندی تسلیم و خاضع نمود، باید چنان هراس و منظره هول انگیزی در دلشان ایجاد کرد و در برابر چشمشان نمایاند که همیشه در خاطرشان بماند، چنان که علمای اجتماع و

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 136

تربیت معتقدند که عواقب گناهها و لغزشها را برای عامه کوتاه اندیش از مردم باید در صورت های محسوس و منظره نشان داد.

نمایاندن کوه بالای سر یهود گویا نمایش خوفناک عاقبت سست گرفتن و ترك قانون بوده تا با جای گرفتن این منظره مهیب در خاطر آنها، همه نیروی خود را برای حفظ و اجراء دستورات به کار اندازند. «1»

فرمان توجه به تورات و عمل به آن

پس از آن که آن معجزه عظیم به وقوع پیوست و بنی اسرائیل این باز قدرت حق را که نازل کننده تورات بر آنان بود در قرار گرفتن کوه بالای سرشان دیدند فرمان یافتند که تورات را با عقل و قلب دریافت کنند و نسبت به آن معرفت یابند و آنچه از مسائل اعتقادی و اخلاقی و عملی در آن است به خاطر بسپارند و با اعضا و جوارح به آن عمل کنند و به عبارت دیگر درون تاریک را با نور معارفش روشن کنند، و عقل خود را با آیاتش تقویت نمایند، و نفوس خویش را از نگار زشتی های اخلاق بزدایند و چشم و گوش و زبان و دست و شکم و شهوت و پا را در سیطره تصرف آیات آن در آورند تا با چشم به آیات و نشانه های حق بنگرند و به مطالعه حقایق برخیزند، و سحرگاهان مناجات و عباداتشان را با گریه چشم جلا و صفا دهند و دیده از بد دیدن حفظ کنند، و با گوش آیات و معارف الهی را از زبان موسی و قاریان حقیقی تورات بشنوند و مستمع تسلیمی در برابر حق باشند، و با زبان مجهولات خود را بپرسند، و پرسش های دینی و علمی و اخلاقی به میان آرند، و آن را به عنوان ابزاری مثبت در ابراز حق و امر بمعروف و نهی از منکر بکار گیرند و گمراهان را به راه راست هدایت نمایند و به تبلیغ دین خدا اقدام کنند، و با دست به نوشتن حقایق و حل

تفسیر حکیم، ج3، ص: 137

مشکل مردم، و کار خیر برخیزند، و در شکم جز حلال خدا را قرار ندهند، و شهوت را با حفظ عفت و پاکدامنی جز از طریق ازدواج مشروع بکار نگیرند و با پای، جز در راه مثبت و طریق علم و زیارت اولیاء و دیدن صلحا و رفتن به مجالس معرفت و مساجد و معابد برای عبادت گامی برندارند و روشن تر این که تورات را با قلب و باطن و با بدن و جسم در کمال قوت دریافت کند چنان که در حدیثی از حضرت صادق (ع) رسیده هنگامی که از حضرت توضیح خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ را پرسیدند که:

«أبقوة بالابدان ام بقوة بالقلوب فقال بهما جميعاً:» «1»

آیا به قوت و قدرت بدنها یا به قوت و قدرت قلبها حضرت فرمود هم با قدرت جسمانی، هم به قوت قلبی و باطنی هر دو با هم.

که البته این فرمان ویژه بنی اسرائیل نیست بلکه پیروان مکتب الهی در هر عصر و زمانی باید با درون و برون یعنی با معرفت و شناخت و عمل و اجرا کتاب خدا را دریافت کنند و با علم به آن و عمل به آن مصداق عینی آیات خدا شوند، و الا هوای نفس آنان را به اطاعت خود درآورد، و بر وجودشان لگام زند، و سوار جان و عقلشان گردد و به هر سو که خاطرخواه اوست آنان را سوق دهد.

هر که گریزد ز خراجات حق بارکش غول بیابان شود

توجه به داستان زیر که صورت و نمای کوچکی از حقیقت بالاست خالی از لطف نیست.

سلطانی نسبت به زنان و معاشرت و مجالست و هم‌خوابگی با آنان شوق و رغبت فراوانی ابراز می‌کرد، اکثر اوقات و ساعات شبانه‌روز را با آنان و در خلوت حرمسرا می‌گذرانید، وزیرش پیوسته او را از انس و معاشرت زیاد با زنان

(1) - نورالثقلین ج 1 ص 72 ح 227.

تفسیر حکیم، ج3، ص: 138

نهی می کرد تا جائی که نصیحت‌های وزیر در او مؤثر افتاد و او ساعات کمتری را مصروف زنان می داشت.

یکی از کنیزان او که سخت مورد توجهش قرار داشت علت کناره‌گیری سلطان را از انس با زنان جويا شد.

سلطان گفت: وزیرم مرا از این کار و شهوت‌رانی در حد افراط بازداشته، کنیز گفت ممکن است با بخشیدن من به او مرا در اختیارش قرار دهی تا ببینی با او چه می کنم؟

سلطان کنیز را به وزیر بخشید، کنیز پس از آن که به خانه وزیر رفت با فنونی که می دانست و با طنازی و عشوه‌گری خود را به شدت مورد توجه وزیر قرار داد، و با زیبایی خویش و دلفریبی‌اش او را مفتون خویش ساخت، وزیر که سخت نسبت به کنیز دل از دست داده بود هر چه می خواست به آن بت طناز و لعبت دل فریب نزدیک شود کنیز به او راه نمی داد و می گفت به خدا سوگند از پذیرفتن امتناع دارم مگر این که يك بار بر گردهات سوار شوم!

شعله‌های سرکش غریزه و قدرت شهوت عنان اختیار از دست وزیر ریود و او را به سواری دادن به کنیز حاضر ساخت!

کنیز که قبلاً لگام و آنچه برای يك اسب لازم بود تهیه دیده بود بر پشت جناب وزیر نهاد و در میان اطاق سوارش شد، این سوارکاری وقتی انجام گرفت که سلطان در جایگاه مخصوصی بنا به قرار از پیش تعیین شده آن وضع را مشاهده می کرد، ناگاه سلطان از محل مذکور بیرون آمد و با شگفتی به وزیر گفت: این چه بلائی است که به آن مبتلا شده‌ای تو که مر از مجالست و معاشرت با زنان نهی می کردی و آن را بر من نمی پسندیدی!

گفت پادشاهها من شما را می ترسانیدم تا به چنین بلای ناگواری دچار نگردی و اینان بر تو سوار نشوند، اینک با دیده خود چیره‌دستی اینان را دیدی که تا

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 139

جائی است که می توانند بر تمام شئون زندگی مردان مسلط گردند و بر آنان حکومت کنند!! «1»

پیمان شکنی بنی اسرائیل و فضل و رحمت حق

با پیمان استواری که از بنی اسرائیل دائر بر معرفت به کتاب خدا و عمل به آن و پیروی از دستورات موسی که مواد آن پیمان به تفصیل در آیات دیگر آمده گرفته شد و با این که آن معجزه عظیم یعنی کوه را بالای سرشان مشاهده کردند و تا اندازه‌ای دانستند که روی گردانی از برنامه‌های حق و پیمان شکنی به دلیل آن معجزه عذاب‌ی سخت به دنبال دارد باز به

پیمان شکنی برخاستند و از هوا و هوس خود و شهوات بی مهارشان پیروی نمودند، و از بکار گرفتن عقل دوراندیش امتناع ورزیدند و با کتاب خدا و موسی سر مخالفت و ناسازگاری نهادند، ولی فضل و رحمت خدا شامل آنان شد و آنان را از دچار شدن به عذاب سخت ایمن داشت و باز هم راه مهلت را برای توبه و خودسازی و برگشت به تورات و تسلیم شدن در برابر حق و ایمان به پیامبران و انجام عبادت رب و خدمت به خلق باز گذاشت، ولی آنان آن مهلت را غنیمت ندانستند و به شکستن پیمان ادامه دادند، و از اجرای آیات تورات سر باز زدند و تجاوزات از حدود الهی و عبور از مرزهای ممنوعه و ستم بر خود و دیگران را تداوم دادند چنان که در آیات بعد می خوانیم.

(1) - کشکول بحرانی 150.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 140

تفسیر آیه 65 - 66

وَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ.

فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ.

و یقیناً شما سرگذشت کسانی از خودتان را که در روز شنبه از فرمان خدا تجاوز کردند و به صید ماهی پرداختند که به آنان به خاطر تجاوزشان گفتیم: بوزینگانی رانده شده و خوار شوید.

در نتیجه آن مجازات را عبرتی برای کسانی که شاهد حادثه بودند و کسانی که پس از آنان می آیند و پندی برای اهل تقوا قرار دادیم.

شرح و توضیح

از دو آیه شریفه سه حقیقت را درمی یابیم: 1- حرمت شکنی یهود نسبت به روز شنبه روز بسیار مقدسشان 2- عذاب شدید حرمت شکنی. 3- عبرت و پند.

حرمت شکنی

شعائر الهی که از نظر معنوی و ارزش وجودی مورد توجه حضرت حق هستند و هر يك راهنمایی و نشانی برای عبادت خالصانه اند به خاطر این که اضافه تشریفی به وجود مقدس پرورگار دارند بسیار قابل احترام اند و به قول قرآن مجید بزرگداشت آن شعائر مایه در تقوای قلب دارد.

وَمَنْ يُعْظَمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ: «1»

و هر کس شعائر خدا را بزرگ شمارد بدون تردید این بزرگ شمردن ناشی از تقوی دلهاست.

دلی که از تکبر و غرور و ریا و بخل و بدبینی در سایه ایمان به خدا و قیامت و از برکت معرفت به حقایق در پوشش و حصار تقوا قرار گرفته البته صاحبش حرمت و احترام شعائر خدا را نگاه می دارد.

شعائر الهی گاهی مکانی و گاهی انسانی و گاهی زمانی است، و عظمت و موقعیت هر کدام از شعائر از توجه حضرت حق به آنها و انتخابشان برای جهت خاص نشأت می گیرد.

(1) - حج 32.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 141

تعطیل شنبه بنابر حکم تورات واجب و از شعائر ملت یهود و از دیگر فرائض آئین آنها بیشتر مورد توجه قرار گرفته است.

از خود آنان روایت شده: خداوند در روز شنبه ساختمان جهان هستی را به پایان رسانید، و بنی اسرائیل روز شنبه از مصر خارج شده و از ستمهای طاقت فرسای فرعونیان نجات یافتند، بر آنان مقرر شده بود که در چنین روزی از هر کاری دست بردارند و به اجرای شعائر الهی و عبادت پردازند و به ویژه از صید ماهی بپرهیزند.

وَ قُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَ أَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا عَلِيًّا

و به آنان فرمان دادیم در روز شنبه «از حکم حرمت صید ماهی» تجاوز نکنید و از آنان (برای اجرای احکام خود و پیروی از موسی) پیمانی بسیار محکم و استوار گرفتیم.

ولی برخی از یهود ساحل نشین که پیرو هوا و هوس و شهوات حیوانی بودند، و نمی خواستند به ارزش و عظمت احکام خدا بها دهند و همواره دنبال این بودند که به شکم و شهوت برسند و بر ثروت خود حتی با شکستن پیمان هایشان و بی توجهی به احکام الهی و دست اندازی به محرمات بیفزایند، برای سرپیچی از حکم حرمت صید ماهی در روز شنبه حيله‌ای بکار بستند و حرمت این قانون الهی را شکستند و آن این بود که چون دیدند روز شنبه کناره ساحل‌ها خلوت و دامی برای صید در کار نیست از روز قبل حوضچه‌هایی می ساختند و به دریا راه می دادند، و چون روز شنبه ماهی‌های فراوان به خاطر نبود صید به ساحل می آمدند از آب راهها به حوضچه‌ها می ریختند و آن حرمت شکنان راه بازگشت آنها را به دریا می بستند تا روز بعد به دامشان انداخته و صیدشان می نمودند.

کار آنان در مدتی طولانی ادامه یافت و حرمت شکنی‌شان پابرجا بود، به نصیحت دلسوزان توجهی نمودند، و از نهي منکر ناصحان پیروی نکردند، قانون

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 142

حق را که به مصلحت دنیا و آخرت انسان است پشت سر انداختند، شعائر الهی را ناچیز گرفتند، روز شنبه را که برای آنان به عنوان روز عبادت مقرر شده بود روز تأمین مادیت و شهوت و شکم انگاشتند.

به مهلتی که خدا برای بازگشت حرمت شکن می دهد اعتنا نکردند، مهلت پایان یافت و زمان کیفر و عذاب سخت در برابر آنهمه سرسختی و لجاجت رسید.

از رسول خدا روایت شده است:

«ان الله يمهّل الظالم حتى اذا اخذه لم يفلته:» «1»

خدا به ستم پیشه مهلت می دهد چون مهلت پایان یابد او را به عذاب سخت می گیرد و راه رهائی و نجات را بر او می بندد.

از ابن عباس روایت شده: اهل شهری که کنار ساحل می‌زیستند هفتاد هزار نفر بودند و به سه گروه تقسیم شدند: گروهی راه نافرمانی پیش گرفتند و از نگاه داشتن حرمت شنبه سر باز زدند و در آن روز به فسق و فجور و شرابخواری و گناه روی آوردند، گروه دوم آنان را نمی‌کردند و از عقوبت حق بر حذر می‌داشتند و از کارهای خلاف آنان ناراضی بودند و گروه سوم در سکوت و خاموشی نسبت به عصیان به سر می‌بردند، ابن عباس می‌گوید:

«بجی الناهون، و هلك المصطادون و لا ادری ما فعل بالساكتين:» «2»

نهی کنندگان از منکر نجات یافتند، صیادان روز شنبه هلاک شدند، و نمی‌دانم به سکوت کنندگان چه رسید.

عذاب شدید حرمت شکنی

وای از روزی که مهلت خدا نسبت به اهل فسق و فجور و حرمت شکنان پایان پذیرد و نوبت عذاب رسد، آن روز برای ستم پیشگان و اهل گناه روز بسیار

(1) - کشف الاسرار ج 1، ص 222.

(2) - همان مدرک ص 222.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 143

سختی است، تمام درهای نجات و راههای فرار بسته می‌شود و قدرت اهل گناه به صفر می‌رسد، و از طرف هیچ کس یاری نمی‌شوند و خود هم نمی‌توانند خود را یاری دهند.

امر و فرمان تکوینی خدا بر عذاب لجبازان و متکبران و حرمت شکنان فرا رسد.

فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ

فاء در قلنا که فاء تفریع است و فرمان **كُونُوا** دلالت بر سرعت فوق العاده انجام فعل و تأثیر آن حرمت شکنی در ظهور این امر و تحقیق متعلق آن است، تجاوز به حریم مقدس شعار دین آنان را زمینه داد تا به فرمان تکوینی حق به شکل بوزینگان مطرود و خوار درآمدند.

این دگرگونی صورت انسانی به صورت حیوانی که امری ظاهری بود نه باطنی چنان که از صریح آیه شریفه استفاده می شود، نتیجه تراکم ملکات حیوانی و استواری آن در نفوس یهود پیمان شکن بود که به امر تکوینی حق در ظاهر آنان نمایان شد و شکل واقعی بوزینه آن حیوان مسخره و مقلد را گرفتند.

مفسرانی که به تاویل آیه دست انداخته اند و می گویند باطن آنان مسخ شد، یا جمله را تعبیری برای سرزنش و اهانت احتمال داده اند با آیه شریفه هیچ تناسبی ندارد، علاوه بر اینکه مسخ باطن یا عنوان سرزنش اهانت مایه عبرت نمی باشد. مایه عبرت آن واقعی است که با چشم قابل مشاهده و سبب ترس انسان از افتادن در حادثه و جریانی مانند آن است.

آری بنی اسرائیل حيله گر و بازی کننده با قوانین الهی، و مقلدان هوا و هوس به ظاهر صورت و جسم به شکل بوزینه درآمدند و ایجاد این دگرگونی بر قدرت بی نهایتی که هر لحظه در عرصه گاه هستی میلیاردها دگرگونی به وجود می آورد بسیار بسیار آسان است.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 144

ترتیب های مادی و غیر دینی و شعائر قومی و ملی نمی تواند ملتی را برپا دارد، این ملت چون شعائر و نوامیس دین را رها کنند، وحدت و قدرت و معنویات خود را یکسره می بازند و چون بوزینگان ملعبه و تقلیدچی دیگران می گردند و دیگر در سرنوشت خود تأثیری ندارند و از صحنه زندگی رانده می شوند» **كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ**.

روح البیان می گوید: این بلا و خسارت پاداش کسی است که قدرشناس احسان نباشد، و آن که احسان منعم را با کفران نعمت هایش پاسخ دهد از عرصه عزت وصال به ذلت هجران و ممنوع شدن از فیوضات منعم درآید.

عقوبت امت های گذشته به عذاب خسف و مسخ بر اجسادشان بود و عقوبت و کیفر گناهان این امت بر قلوب آنان است، و عقوبت قلوب از عقوبت نفوس سخت تر و شدیدتر است.

وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ: «1»

و دلها و دیدگانیشان را که وسیله فهم و بصیرت است به کیفر گناهانشان وارونه و دگرگون می کنیم تا از اتصال به حقایق محروم شوند و از آلوده شدن به هر گناهی احساس ندامت نکنند، و به توبه و انابه باز نگردند!!

آری کسی که در خدمت حضرت ربّ ادب نوزد، و در اثناء سلوک قدم از جاده حق بیرون گذارد، و با قدم احترام و حرمت به بساط قرب در نیاید مستوجب حرمان از فیوضات، و جلب کنندهی خسارات، و مبتلای به عقوبات مولا می شود.

علامت مسخ قلب افتادن در انواع محرمات و غلطیدن در انواع معاصی، و آلوده شدن به گناهان گوناگون است.

(1) - انعام 110.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 145

خوک با ولع و حرص نجاسات و لاشه‌های گندیده را می خورد، صاحب قلب مسخ شده هم با حرص و ولع سراغ انواع گناهان و خوردن محرمات از قبیل رشوه و غصب و مشروبات الکلی و ... می رود.

نشانه مسخ قلب سه چیز است: شیرینی طاعت و عبادت را در نمی یابد، از معصیت ترس و هراس ندارد، و از مرگ دیگران و حادثه‌ها عبرت نمی گیرد.

عبرت و پند

خداوند می فرماید آن کیفر سخت و مجازات سنگین را که دگرگونی چهره انسانی خطاکاران به صورت بوزینه بود برای شاهدان حادثه و همه امت‌هایی که پس از آنان می آیند مایه عبرت و برای اهل تقوا مایه آماده سازی بیشتر برای رجوع به خدا اصلاح باطن قرار دادیم، زیرا زمینه پندپذیری در اهل تقوا آماده و فراهم است، چون خواست باطن آنان این است که به هر وسیله ممکن خود را از عذاب دنیا و آخرت حفظ کنند، و آن که چنین حالتی دارد پند و موعظه بیشتر در او مؤثر می شود.

ما اگر مانند بیداران و اهل بصیرت به جهان و دگرگونی‌ها آن، و به تاریخ انسان و حوادثی که بر آن گذشته به دقت بنگریم به این نتیجه می‌رسیم که جهان و دگرگونی‌هایش و تاریخ انسان و همه حوادثش مایه عبرت و پند است، و میتوان از هر عبرت و پندی برای خودسازی و تربیت نفس، و پختن عقل، و بیدار کردن وجدان و تقویت فطرت، و بازگشت به حق، و آراسته شدن به عبادت رب و خدمت به خلق استفاده کرد.

امور برای عبرت آموزی و پند گرفتن بسیار فراوان است، ولی عبرت گیرنده و پندآموز بسیار کم است به قول امیرمؤمنان (ع):

«ما اکثر العبر و اقل الاعتبار!»

عبرت چه بسیار است و عبرت گیرنده چه اندک!

بیداران و سالکان و حکیمان و شاعران با بصیرت از هر چیزی و از هر جریان عبرت گرفتند و برای اهلش عبرت ارائه کردند.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 146

لسان‌الغیب با تماشای گنبد حضرای فلک و هلال ماه نو عبرت می‌گیرد و عبرت می‌آموزد:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو ج

یادم از کشته‌ی خویش آمد و هنگام درو حافظ، حافظ قرآن با دیدن آب جاری در جوی عبرت می‌گیرد و عبرت می‌آموزد: بر لب جوی نشین و گذر عمر ببین جج

کین اشارت زجهان گذران ما را بس حصائب از هر مطلبی حادثه‌ای و جریانی عبرتی به دست می‌دهد: صائب مخور فریب ز ابناء روزگار

یوسف به ریسمان برادر به چاه شد

صائب از دیدن اشك كباب که به روی آتش می‌ریزد و آتش را شعله‌ورتر می‌کند پندی جانانه می‌آموزد:

اظهار عجز پیش ستم‌پیشگان خطاست

اشك كباب باعث طغیان آتش است

صائب با دیدن خار خشك و بی‌قیمت سر دیوارهای گلین می‌گوید:

من از روئیدن خار سر دیوار فهمیدم

که ناکس کس نمی‌گردد به این بالا نشیمن‌شاعری بینا برای علاج خودبینی از مردمك دیده پند و نصیحت ساخته می‌گوید: از مردمك دیده بیاید آموخت ج

دیدن همه کس را ندیدن خود را شاعری از حوادث پی در پی که در منطقه عراق به ویژه کوفه به وقوع پیوست عبرت و پند می‌سازد و همه را به بیداری می‌خواند: نادره مردی ز عرب هوشمند ج

گفت به عبدالملك از روی پند حجروی همین مسند و این تکیه‌گاه ججزیر همین قبه و این بارگاه جبودم و دیدم بر ابن زیاد ججاه چه دیدم که دو چشمم مباد ججتازه سری چون سپر آسمان طلعت خورشید ز رویش نماند

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 147

بعد ز چندی سر آن خیره‌سر ج

بد بر مختار به روی سپری‌بعد که مصعب سر و سردار شد دستکش او سر مختار شد نك سر مصعب به تقاضای کار جتا چند کند با تو دگر روزگار ججالبته در میان همه عبرت‌های روزگار از همه مهم‌تر و برای بیداری از همه قوی‌تر عذاب‌ها و بلاها و گرفتاری‌ها و سختی‌هایی است که متوجه گناهکاران و بی‌ادبان و عاصیان و خطاکاران و مبتکران مغرور و فرعون‌ها و نمرودها و ستم‌گران روزگار گردید که وضع نکبت‌بار آنان در پایان کارشان برای دیگران بخصوص هم مسلکانشان بهترین عبرت و بیدار کننده‌ترین پند است. هارون روزی بهلول را دید، به او گفت مدتی است در آرزوی دیدارت بودم، بهلول گفت: اتفاقاً من به هیچ صورت به دیدار تو مشتاق نیستم، هارون از او درخواست پند و موعظه کرد بهلول گفت: تو را چه موعظه‌ای داشته باشم و به کدام برنامه پندت دهم؟ سپس اشاره به ساختمان‌های بلند و قصرها و قبرستان کرد و گفت: این قصرها و کاخ‌های سر به فلک افراشته از کسانی است که هم اکنون در زیر خاک تیره این قبرستان اسیر و از همه جا رانده سر در خاک دارند، ای هارون چه حالی خواهی داشت روزی که برای بازپرسی و بازخواست در پیشگاه حقیقت و عدل الهی بایستی و حضرت حق به اعمال و کردارت رسیدگی کند، در کمال دقت از تو حساب بخواهد؟ و چه خواهی کرد در آن زمانی که خداوند به اندازه‌ای در حساب دقت و عدالت ورزد که حتی از عملت گرچه به اندازه هسته خرما و پرده‌ی نازکی که آن هسته را در میان گرفته و آن نخ باریکی که در شکم هسته است

و آن خط سیاهی که در کمر آن هسته است باشد بازپرسی نماید و در تمام این مدت بازخواست تو گرسنه و تشنه و برهنه و در میان جمعیت محشر روسیاه و دست خالی باشی؟!!

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 148

در چنین روزی همه به تو می خندند و بیچاره و درمانده خواهی بود، هارون از این موعظه و پند بی اندازه متأثر شد و اشک از دیده فرو ریخت، «1» ولی به خاطر تعلق افراطی اش به اموری مادی و حکومت چند روزه دنیا از آن موعظه طریقی نبست.

(1) - بملول عاقل

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 149

تفسیر آیه 47

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ.

و یاد کنید زمانی که موسی به قومش گفت: خدا به شما فرمان می دهد گاوی را ذبح کنید گفتند: آیا ما را مسخره می کنی؟ گفت: به خدا پناه می برم از این که از نادانان باشم.

شرح و توضیح

از آیه شریفه دو مطلب استفاده می شود: 1- شکستن حرمت موسی 2- جایگاه ادب در زندگی

شکستن حرمت موسی

گویا از جمله اول آیه شریفه به ویژه از کلمه «لِقَوْمِهِ» بتوان استفاده کرد که موسی به بنی اسرائیل گفته باشد یا قومی إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ... ای قوم من، ای جامعه من خدا به شما فرمان می دهد.....

این تعبیر که از مفهوم آیه استفاده می شود و به عبارت دیگر از عمق آیه شریفه بر می آید نشانگر محبت و علاقه و ارزش دهی موسی هم چون دیگر پیامبران و مصلحان واقعی به انسان هاست.

علاقه و محبتی که به پشتوانه‌ی آن از مردم جدا نمی شدند و از آنان روی نمی گردانند و بر اثر آن به کار با عظمت و بی نظیر خود دستگیری از بندگان برای نجاتشان از نکبت‌ها و تاریکی‌ها و جهالت‌ها و هدایتشان به سوی خدا و آئین الهی و هر عمل خیری ادامه می دادند و بر آن پافشاری می نمودند و به آزارها و مضیقه‌ها و مشکلات و مصائبی که از این ناحیه به آنان می رسید صبر و استقامت و شکیبایی غیر قابل وصف از خود نشان می دادند.

موسی (ع) ذبح گاو را در کلامش به بنی اسرائیل فرمان و دستور خدا اعلام می کند و می گوید: خداوند به شما امر می نماید که گاوی را ذبح کنید و هیچ قید و شرطی را هم برای گاو بیان نمی کند، اگر آنان گاوی معمولی را ذبح می کردند،

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 150

فرمان خدا را اطاعت کرده بودند، و امر حضرت حق را به اجرا گذاشته بودند و با سئوالات گوناگونشان کار را سخت و دشوار نمی کردند، اما به اختیار خودشان کار را به مضیقه و سختی کشانند و برای پیدا کردن گاو مورد نظرشان خود را در رنج و زحمت قرار دادند.

نسبت فرمان ذبح به حضرت حق که حقیقت هم داشت و به راستی فرمان خدا بود إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ برای این بود که از شك و شبهه بنی اسرائیل در رابطه با این مسئله مهم که هم برای آنان مایه تصفیة اعتقاد بود و هم مشکل بزرگی را حل می کرد جلوگیری کند و تصور نکنند موسی این مطلب را از پیش خود گفته و می خواهد آنان را به کاری معمولی وا دارد.

این گاوکشی برای این بود که «بنی اسرائیل چون سالیان دراز محکوم مصریان بودند، مانند هر قوم محکوم و زبون دیگران، خواه ناخواه اوهام و معتقدات مصریان بر آنان چیره شده بود، یکی از مقدسات مصری‌ها گاو بود، گویا احترام و تقدیس گاو در مصر مانند هند بیشتر در طبقه کشاورزان و دامداران شایع بود، چون بنی اسرائیل با این طبقه که اکثریت مردم آن سرزمین بودند آمیزش داشتند، تقدیس و پرستش گاو آنچنان سرایت کرد که بیشتر آنان عقیده یگانه پرستی و اعتقاد توحیدی پدران خود را فراموش کردند، شاید تقدیس گاو پس از خروج از مصر و زندگی طولانی در بیابان و معاشرت با

قبائل گاوپرست نیز در آنان مؤثر بوده، در هر جا و به هر طریق باشد تقدیس گاو و گوساله در نفوس آنان ریشه داشته و محبت آن قلوبشان را فراگرفته بود، چنان که در همین سوره بقره آیه 88 به آن اشاره می‌کند:

وَ أَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ.

تفسیر حکیم، ج3، ص: 151

بنابراین اتخاذ گوساله پس از چند روز غیبت موسی از جهت غفلت و پیش آمد ناگهانی یا اغفال نبوده بلکه منشأش علاقه و کشش باطنی آنان به چنین پرستشی بود.»

این گاوکشی آنهم به دست خودشان برای این بود که خاطره تقدیس و پرستش آن از ذهن‌ها و باطن‌ها زدوده شود، و اعتقادشان از آلودگی پاک گردد و تصفیه شود، و از این بت قطع گردد و متوجه خدای جهان آفرین شوند و دلی پاک از بت‌ها و صنم‌ها به سوی او برند، و آن خانه معنوی را پس از در هم شکستن بت گاو و گوساله افق تجلی توحید نمایند و در سایه ایمان خالص به حضرت حق به عبادت عارفانه و عاشقانه برخیزند.

از جهت دیگر پیش آمد قتلی که همه بنی اسرائیل را مضطرب کرد، و اوضاعشان را به هم ریخت، و امنیت خاطرشان را در معرض تهدید قرار داد و می‌رفت که به نزاع و جنگ قبیله‌ای منجر شود و آتش خانمان سوزی را شعله‌ور سازد به موسی میدان داد که فرمان خدا را درباره کشتن گاو با آن که اجرایش بر بنی اسرائیل بخاطر تقدیس گاو بسیار سخت و دشوار بود اعلام کند تا با زدن عضوی از آن به بدن مقتول حیات به او باز گردد و قاتل را معرفی کند و آتش فتنه را بخواباند، اعتراضات و سئوالات گوناگون و بهانه‌جوئی‌های عجیب و غریب که در تاریخ معروف به بهانه‌های بنی اسرائیلی شده برای این بود که شاید فرمان حق به ذبح گاو متوقف شود و راه فراری از این حکم به رویشان باز شود تا به قداست گاو به اعتقادشان تجاوز نشود و حریم مقدس گاو محفوظ بماند!!

اما فرمان الهی بدون برو برگرد باید اجرا می‌شد، و تعویق نسبت به آن جا نداشت، ولی بنی اسرائیل که دل به گاو داشتند و نمی‌خواستند دست به ذبح آن

تفسیر حکیم، ج3، ص: 152

ببرند با همان روح جمود و تعصب جاهلی و تردید و شك درباره هر دستور با زبانی تند و لحنی زننده به موسی گفتند:

أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا؟!!

و آن حضرت با لحنی آرام و زبانی ملائم و کلامی با مفهومی معنوی و عالی به آنان گفت:

من از این که از نادانان به موقعیت‌ها، و حقایق و به ویژه مقام والای انسان باشم به خدا که پناه دهنده هر پناهنده‌ای است و قدرتش نسبت به هر چیز فراگیر است پناه می‌برم.

نسبت دادن بازی گرفتن دیگران و مسخره کردن انسان به يك پیامبر آن هم سومین پیامبر اولوالعزم و دارنده مقام کلیم الهی و بنده صالح و خالص و مخلص پروردگار که منبع کرامت و بزرگی و شرف و عزت و اصالت و صداقت بود از هر نسبت ناروائی نارواتر و ناجماتر است!

به بازی گرفتن دیگران و مسخره کردن آنان کار مردم پست و فرومایه و بی‌ادب است، اینانند که دیگران را ملعبه هوا و هوس خود می‌سازند و ارزش خویش و دیگران را نمی‌شناسند.

پیامبران می‌دانند که انسان مقامی مادون حق و مافوق همه موجودات است.

پیامبران می‌دانند که انسان بنیان الله و خلیفه خدا روی زمین است.

پیامبران می‌دانند که انسان سرّ خدا و خدا سرّ انسان است، پیامبران همه استعدادها و ارزش‌های معنوی انسان را می‌شناسند، آن بزرگواران هدفی در مقام تعلیم جز شناساندن این استعدادها و ارزش‌ها و از قوه به فعلیت رسانیدن آنها ندارند، و با دستوراتی که از جانب خدا و خود ابلاغ می‌کنند می‌خواهند این استعدادها و ارزش‌ها را بالا ببرند و از سقوط نگاه دارند.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 153

آنان می‌دانند که استهزاء به انسان و به مسخره گرفتن او کاری بسیار ناروا و ناشایست است و استهزاء کردن دیگران از گناهان محسوب شده، و مقام بلند عصمت آنان امتناع از این کار داشت.

ابن عباس در ذیل آیه 49 سوره کهف:

«یا ویلتنا مال هذا الكتاب لا یغادر صغیره و لا کبیره الا احصاها» می‌گوید:

«الصغیره التبسم بالاستهزاء بالمؤمن والكبیره القهقهة بذلك» **1** و هو اشارة الى ان الضحك على الناس من الجرائم و الذنوب.»

صغیره تبسم مسخره آمیز به مؤمن و کبیره خنده قهقهه استهزائی به اوست از گفتار ابن عباس که شاگرد امام معصوم بوده استفاده می شود که خنده مسخره نسبت به مردم از جرائم و گناهان است.

مسخره کردن مردم در حقیقت کوچک شمردن آنان و سبک انگاشتن ایشان و فرومایه دیدن آنان است.

آیا چنین کاری آهم بر پیامبری معصوم و دلسوز و علاقه مند به هدایت همه انسانها سزاوار است؟!

ولی بنی اسرائیل بی تربیت، و آلوده به تردید و شك در نبوت موسی، با توجه به حسن گرائی و سبک مغزی که حاکم بر آنان بود مقام موسی را که مقامی عرشی و الهی بود تا حد يك دلقك و بازی گر پائین آوردند و در ارتباط با فرمانی که موسی از جانب خدا به آنان ابلاغ کرد گفتند:

أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا؟!!

جایگاه ادب در زندگی

ادب زمینه ساز رشد و بستر آراسته شدن انسان به تربیت اسلامی و سبب آبرو و احترام انسان نزد خدا و میان مردم است.

ادب به کوچک و بزرگ چه در گفتار و چه در کردار عامل جلب فیوضات الهی و سبب سعادت و خوشبختی، و ضامن خیر دنیا و آخرت انسان است.

(1) - محجة البيضاء ج 5 ص 236.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 154

از رسول خدا و امیرمؤمنان و دیگر امامان در این زمینه روایات بسیار مهمی رسیده که توجه به آنها و فراگیری آنها جداً بر هر مسلمان و بلکه هر انسانی لازم و واجب است.

رسول خدا فرمود:

«الحرمت التي تلزم كل مؤمن رعايتها و الوفاء بها: حرمة الدين، حرمة الادب، و حرمة الطعام:» «1»

حرمت‌هائی است که رعایت و وفای به آنها بر هر مؤمنی لازم است: احترام به دین، حرمت ادب، و حرمت غذا.

از امام موحدان امیرمؤمنان روایت شده است:

«ما هلك امرء عرف قدره:» «2»

کسی که اندازه و قدر خود را شناخت و همه جا این قدرشناسی را به کار گرفت هلاک و بی‌آبرو نشود.

«العلم وراثة كريمة، و الادب حلال حسان، و الفكرة مرآة صافية، والاعتذار منذر ناصح، و كفى بك او با لنفسك ترك ما

كرهته لغيرك:» «3»

دانش و علم میراثی گران، و ادب زینت و زیوری زیبا، و اندیشه آئینه‌ای صاف، و پوزش پندآموزی خیرخواه، و ادب تو آنچه را که برای خود نمی‌پسندی برای دیگران بکار نمی‌بندی تو را کافی و بس است.

«فسد حب من ليس له ادب:» «4»

حب و شرافت کسی که فاقد ادب است تباه و ضایع است.

«لا حب ابلغ من الادب:» «5»

حب و شرافتی رساتر از ادب نیست.

«الادب خير ميراث و حسن الخلق خير قرين:» «6»

ادب بهترین میراث و خوش خلقی بهترین همدم است.

(1) - تحف العقول 54.

(2) - بحار ج 72 ص 66.

(3) - بحار ج 72 ص 67.

(4) - تحف العقول 91.

(5) - بحار ج 72 ص 67.

(6) - تحف العقول 91.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 155

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«خمس من لم تكن فيه لم يكن فيه كثير مستمتع قيل و ما هن يا بن رسول الله؟ قال: الدين، و العقل، و الحياء و حسن الخلق و حسن الادب.» «1»

پنج چیز در هر کس نباشد، در او بهره زیادی نیست: گفتند آنها چیست؟ فرمود: دین، عقل، حیا، خوش خلقی، و ادب نیکو.

علی (ع) فرمود:

«لا غنى كالعقل، و لا فقر كالجهل، و لا ميراث كالادب، و لا ظهير كالمشاوره.» «2»

هیچ ثروتی چون عقل، و هیچ تهیدستی چون نادانی، و هیچ میرای چون ادب، و هیچ پشتیبانی چون مشورت نیست.

و نیز آن حضرت فرمود:

«انکم الی الکتساب الادب احوج منکم الی اکتساب الذهب و الفضته.» «3»

به راستی شما به تحصیل ادب نیازمندتر از کسب طلا و نقره هستید.

موسی (ع) که منبع ادب و کرامت بود از تهمت که به او زدند به خدای قادر پناه برد و به آنان گفت:

أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ

آری تمسخر و استهزاء جز از مردم بیادب و نادان صادر نمیشود، استهزاء به غیر یا استهزاء به خلقت اوست یا به کاری از کارهای وی مسخره کردن کیفیت خلقت مردم هیچ جایگاهی در عقل و منطق ندارد، و اما فعل غیر اگر قبیح و نادرست است واجب و لازم است او را نسبت به زشتی کردارش بیدار کنند و با امر بمعروف و نهی از منکر از انحراف فعلی نجاتش دهند در هر صورت استهزاء گناه سنگینی است که جز از مردم جاهل و نادان صادر نمی شود.

(1) - بحار ج 72، ص 73.

(2) - بحار ج 1، ص 95.

(3) - غرر الحکم. ج 1 ص 303.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 156

ذبح بقره فلسفه و هدفی بسیار عالی داشت، بنی اسرائیل بی توجه به آن هدف به موسی توهین روا داشتند، حضرت حق که فرمان به ذبح از پیشگاه مقدسش صادر شده بود اراده داشت تا با ذبح گاو به دست بنی اسرائیل که محبوب آنان و در نظرشان مقدس بود به توحید خالص برگردند، و به عرصه توبه و انابه از آلودگی باطن درآیند، و ریشه ارادت و وابستگی به گاو به عنوان موجودی مقدس و معبود و مورد پرستش از سرزمین قلب آنان کنده شود، تا با زدوده شدن غبار شرك باطنشان آماده تجلی توحید ناب شود، و نیز مشکل قتلی که برای آنان پیش آمده بود برطرف گردد، ولی آنان از طرفی موسی را متهم به بازیگری با دیگران و به مسخره گرفتن افراد نمودند و از طرف دیگر با سئوالات گوناگون درباره گاو که چگونه باشد، چه رنگی او را پوشانده باشد، و کار را بر خود سخت نمودند و خدا هم کار را بر آنان به خاطر لجبازی و اصرار بر پرسش های بیجا که در حقیقت به خیال خودشان راه فراری برای انجام نگرفتن ذبح بود سخت گرفت.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 157

تفسیر آیه 68-69-70-71

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْهَا تَسُرُّ النَّاطِرِينَ

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهُ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ

قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبْحُوهَا وَ مَا كَادُوا يُفْعَلُونَ

گفتند: از پروردگارت بخواه برای ما روشن سازد که آن گاو چگونه گاوی باشد، گفت: خدا می فرماید: آن گاوی است نه پیر از کار مانده نه جوان نارسیده بلکه گاوی میان این دو نوع گاو است پس آنچه را به آن فرمان داده اند انجام دهید. گفتند: از پروردگارت بخواه برای ما بیان نماید رنگ آن چگونه است؟ گفت: خدا می فرماید: گاوی است زرد رنگ که بینندگان را شاد و مسرور می کند.

گفتند: از پروردگارت بخواه برای ما روشن سازد نهایتاً آن گاو چه گاوی است؟ زیرا این گاو بر ما مبهم و مشابه شده و اگر خدا بخواهد به شناخت آن هدایت خواهیم شد.

گفت: خدا می گوید: گاوی است که نه رام است تا زمین را شخم زند و نه زراعت را آبیاری نماید، از هر عیبی سالم است، و رنگی مخالف رنگ اصلی در او نیست، گفتند: اکنون حق را برای ما آوردی، پس آن را ذبح کردند در حالی که مایل نبودند فرمان خدا را اجرا کنند.

شرح و توضیح

در میان سئوالات گوناگون یهود از موسی چند بار غرور و کبر این قوم عنود و به طور مکرر بی حرمتی به حریم حضرت حق به چشم می خورد، که دلالت بر انحراف اخلاقی و عملی بنی اسرائیل و نهایت بی ادبی و بی تربیتی آنان دارد.

تکرار دو بار «لنا» در آیه 68 دلیل بر غرور و کبر و خود بزرگ بینی این قوم است که حکایت از فساد اخلاق آنان دارد، جمله **ادْعُ لَنَا رَبَّكَ** ای موسی به پروردگارت بگو که نشان می دهد حضرت رب را فقط رب موسی می دانستند و میان خود و رب جدائی قائل بودند، و گویا ربوبیت حضرت حق را نسبت به

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 158

خود قبول نداشتند حکایت از انحراف اعتقادی و بی ادبی آنان نسبت به پروردگار دارد. در بخش آخر آیه که موسی به آنان می فرماید آنچه را فرمان یافته اید انجام دهید، ولی آنان از انجام فرمان حق سر باز زدند و باز سئوالات بیجای خود را دنبال کردند حکایت از بی دینی و بی ایمانی و عدم احترام آنان به قانون الهی دارد، تکرار دو بار «لنا» و **يك بار ادْعُ لَنَا رَبَّكَ** در آیه شریفه 69 باز دلیل بر کبر و غرور خود بزرگ بینی آنان و بی حرمتی به حضرت حق و بی ادبی نسبت به موسی دارد، و ادامه سوال نشان از فرار آنان برای اجرای فرمان خداست.

تکرار دو بار **لنا** و **يك بار ادْعُ لَنَا رَبَّكَ** در آیه 70 باز هم بیانگر اخلاق و اعتقاد فاسد و انحراف عملی آنان است، و جمله **إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ** بیانگر توهین به حضرت موسی است که اگر خدا برای ما نوع آن گاو را روشن کند ما راه را خواهیم یافت ولی بیان تو قاصر از راهنمایی ماست و بلکه سخنان تو گمراه کننده است!! جمله **الآنَ جِئْتُ بِالْحَقِّ** در آیه 71، اکنون حق را برای ما آوردی نشان گر این معناست که گویا موسی پیش از این با آوردن عصا، و شکافتن دریا، و ارائه تورات و دیگر معجزه ها حق را نیاورده بود فقط روشن کردن اوصاف گاو در مکتب او حق بوده!! این برخورد نیز کمال بی ادبی آنان را نسبت به موسی و نداشتن ایمان نسبت به معجزات آن حضرت را نشان می دهد و در پایان آیه می گوید: گاو را بالاخره ذبح کردند ولی به خاطر قداست بی مبنائی که گاو نزد آنان داشت مایل به انجام این کار نبودند، که عدم تمایلشان به ذبح گاو نشان می دهد که هنوز ریشه گاو و گوساله پرستی در باطن آنان فعالیت داشت و گاو نزد آنان بر فرمان خدا و فرهنگ موسی مقدم بود!!

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 159

وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَاذَّارْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ

فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

و یاد کنید هنگامی که کسی را کشتید و درباره (قاتل او که از کدام قبیله دوازده گانه بنی اسرائیل است) به نزاع و ستیز برخاستید و خدا آشکار کننده چیزی است که پنهان می داشتید.

پس گفتیم پاره‌ای از آن گاو ذبح شده را به مقتول بزنید تا زنده شود و قاتل را معرفی کند، خدا مردگان را اینگونه زنده می کند و نشانه‌های قدرت و ربوبیت خود را به شما می نمایاند تا بیندیشید.

شرح و توضیح

از دو آیه شریفه چند مطلب قابل استخراج است: 1- قتل نفس 2- ظهور پنهانی‌ها به اراده حق. 3- زنده شدن مردگان به خواست خدا. 4- زمینه‌های تعقل و اندیشه.

قتل نفس

کشتن انسان و ریختن خون او به ناحق و براساس ستم و ظلم، و نشانیدن خانواده‌هایی بی گناه به داغ و عزای او از گناهان کبیره و معاصی بزرگ است و برای شفای زخم داغ دیدگان دارویی وجود ندارد و چه بسا پدران و مادران و همسران و یتیمان که پس از مقتول به رنج‌های فراوان، و افسردگی و درماندگی، و مشکلات گوناگون و اختلالات روانی دچار شدند که همه و همه نشانگر عظمت گناه قتل و جنایت نسبت به انسانی مظلوم و بی گناه است، و بسیار پیش آمده که قتل بی گناهی سبب اختلاف و نزاع و ستیز سنگین میان خانواده‌ها و قبائل شده و به کشتارهای زیاد به عنوان انتقام و زخمی شدن و مجروحیت افراد کشیده شده و خلاصه موجی سنگین از فتنه و فساد به وجود آورده است.

قرآن مجید گناه قتل به ناحق را بسیار سنگین دانسته تا جائی که می فرماید:

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 160

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا ... «1»

به این سبب بر بنی اسرائیل لازم و مقرر نمودیم که هر کس انسانی را جز برای حق قصاص، یا بدون آن که فساد در زمین کرده باشد به قتل برساند، چنان است که همه انسان‌ها را کشته است.

و درباره کشتن مؤمن به ناحق و از روی عمد می فرماید:

وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا: «2»

و هر کس مؤمنی را از روی عمد به قتل برساند کیفرش دوزخ است که در آن جاودانه خواهد بود و خدا بر او خشم گیرد، و وی را لعنت کند و عذابی بزرگ برایش آماده نماید. راستی چه گناه سنگینی است گناه قتل مؤمن که چهار کیفر به دنبال دارد، دوزخ، خشم خدا، لعنت حق، عذاب بزرگ.

از رسول خدا و اهل بیت در این زمینه روایات مهمی رسیده است، رسول خدا می فرماید:

«و الذی نفسی بیده لو ان اهل السماوات و الارض اجتمعوا علی مؤمن او رضوا به لادخلهم الله النار:» «3»

سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر همه اهل آسمانها و زمین بر کشتن مؤمنی اتفاق کنند یا به قتل او رضایت دهند، خدا همه آنان را قطعاً به آتش درآورد.

و از آن حضرت روایت شده:

«لا يزال قلب العبد يقبل الرغبة و الرهبة حتى يسفك الدم الحرام فاذا سفكه نكس قلبه صار كانه كثير محم اسود من الذنب لا يعرف معروفاً و لا ينكر منكراً:» «4»

پیوسته قلب عبد شوق به عبادت و ترس از گناه و کیفرش را می پذیرد تا خون محترمی را بریزد و انسان بی گناهی را به قتل برساند، چون این گناه بزرگ را

(1) - مائده 32.

(2) - نساء 93.

(3) - امالی مفید 126.

(4) - تفسیر معین 113.

تفسیر حکیم، ج3، ص: 161

مرتبک شود قلبش واژگون می شود و بر اثر آن گناه چون کوره حدادی سیاه گردد، آن زمان است که خوبی را خوبی نمی داند و از بدی احساس نفرت نمی کند.

«لزوال الدنيا جميعاً اهون على الله من دم يسفك بغير حق:» «1»

نابودی همه دنیا نزد خدا آسان تر از ریخته شدن خونی به ناحق است.

حضرت صادق (ع) می فرماید:

«ان اعنى الناس على الله من قتل غير قاتله و من ضرب من لم يضربه:» «2»

متجاوزترین مردم بر خدا کسی است که انسان بی گناهی را به قتل برساند، و کسی که او را مورد ضرب قرار نداده بزند.

و نیز حضرت فرموده:

«من قتل نفسه متعمداً فهو في نار جهنم خالداً فيها:» «3»

کسی که عمداً خودکشی کند در آتش دوزخ جاودانه است.

داستان قتل نفس محترمه در بنی اسرائیل

این داستان با تکیه بر روایات و تاریخ به دو صورت نقل شده است:

1- یکی از ثروتمندان بنی اسرائیل که صاحب ثروت فراوان و انبوه بود، وارث بری جز پسری عموی خود نداشت عمرش طولانی شد، پسر عمو هر چه انتظار مرگ او را کشید که پس از مرگش به ثروتش برسد خبری نشد، لذا نقشه کشید او را به قتل برساند، و نهایتاً به دور از چشم مردم او را کشت و جنازه اش را در میان راه گذاشت، و با ناله و فریاد به نزد موسی آمد که نزدیک مرا کشته اند.

2- قاتل با مراجعه به عموی خویش از دخترش خواستگاری می کند عمو به او پاسخ منفی می دهد، و دخترش را به جوانی پاک و نیک سیرت عقد می بندد، جوان شکست خورده تصمیم به کشتن عمو می گیرد و او را از پای درمی آورد،

(1) - الرغیب و الرهیب ج 3، ص 396.

(2) - وسائل ج 19، ص 6.

(3) - وسائل ج 19، ص 13.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 162

آنگاه شکایت واقعه را نزد موسی می برد و از او می خواهد که قاتل عمویش را پیدا کند.

از آنجا که قتل نفس در بنی اسرائیل بسیار سنگین بود و مجهول بودن قاتل سبب شد که هر قبیله ای ماجرای قتل را به عهده قبیله دیگر بیندازد و مسئله را از خود دفع کند زمینه نزاع و خونریزی گسترده فراهم شد، لذا نزد موسی آمدند و از آن پیامبر بزرگ حکمیت در آن وضع مبهم را درخواست کردند که حاضر حق فرمان ذبح گاوی را به آنان داد، و آنان هم با سئوالات بیجا و غیر منطقی و بهانه تراشی های غیر معقول برنامه را به گاوی منحصر و گران قیمت رسانیدند و گرچه به فرموده قرآن مجید میلی به کشتن گاو نداشتند، ولی ناچاراً برای دفع فتنه عظیم میان دوازده قبیله بنی اسرائیل تن به اجرای فرمان دادند.

عیاشی در تفسیرش از حضرت رضا (ع) روایت می کند که در جستجوی گاو مورد نظر برآمدند و آن را نزد جوانی از بنی اسرائیل یافتند و از او خواستند که گاوش را به آنان بفروشد و او هم به قیمت پر کردن طلا در پوستش اعلام فروش کرد!

خریداران که چاره ای جز خرید نداشتند و برای دفع فتنه عظیم باید به این خرید تن می دادند نزد موسی آمدند و از قیمت سنگین گاو شکایت کردند، موسی به آنان گفت: چاره و گریزی نیست آن را بخرید.

عده ای از رسول اسلام درباره این خرید و فروش و به ویژه قیمت سنگین پرسیدند حضرت فرمود: جوانی بنی اسرائیل نسبت به پدرش بسیار نیکوکار بود، جنسی را خرید که برای او سود فراوان داشت نزد پدر آمد تا کلید صندوق پول را از او بگیرد و به فروشنده جنس بپردازد، ولی پدر را در حالی که کلید زیر سرش بود در خواب خوش یافت، از این که او را بیدار کند کراهت داشت، خرید آن جنس پرسود را رها کرد، هنگامی که پدر بیدار شد ماجرا برایش گفت،

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 163

پدر او را مورد نوازش و تمجید و تحسین قرار داد و گاو مورد نظر را به او بخشید و گفت این به جای سودی که از دست رفت آنگاه پیامبر فرمود:

«انظروا الی البر ما بلغ باهله:» «1»

با دقت عقلی به نیکی بنگرید که اهلش را به کجا می‌رساند و با او چه می‌کند!!

ظهور پنهانی‌ها به اراده حق

البته این پنهان و غیب و راز و سری که در معارف و در گفته‌ها و در کتاب‌ها مطرح است نسبت به ما که دارای دانشی بسیار محدود و منظرگاهی معلوم و مرزبندی شده داریم و از دیدن پشت پای خود عاجز و هیچ اشرافی بر یک لحظه از آینده نداریم و در یک کلمه مخلوق ضعیف، ذلیل، مسکین و مستکین هستیم و با کمترین حادثه همین دانش اندک بودید محدود را از دست می‌دهیم به عنوان غیب و پنهان صحیح است، ولی نسبت به وجود مقدسی که ازلی و ابدی و ذاتی بی‌انتها و غیر محدود و آفریننده ملک و ملکوت و بالا و پستی، و سماوات و ارض و میلیارها سجای و کهکشان و منظومه و ثابت و سیار، و مخلوقات گوناگون در عرصه‌گاه هستی و خیمه حیات است، صحیح نیست، برای او غیبی و پنهانی و سر و رازی وجود ندارد آنچه هست و آنچه موجود است با هر هویت و حیثیتی، با هر وجودی و موجودیتی، با هر باطن و ظاهری، و مقید به هر زمانی، گذشته، حال، آینده نزد او حاضر است و حضرتش به همه امور گذشته و فعلی و آینده او آگاه و دانا و عالم و بصیر است.

وَ إِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ «2»

و همه بدون استثنا نزد ما حاضرند.

يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا وَ هُوَ الرَّحِيمُ الْعَفُورُ: «3»

(1) - جمع البيان ج 1، ص 257.

(2) - یس 32.

(3) - سبا 2.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 164

خدا میداند آنچه را در زمین فرو می‌رود، و آنچه از آن بیرون می‌آید، و آنچه از آسمان فرود می‌آید، و آنچه در آن بالا می‌رود و او مهربان و بسیار آمرزنده است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ: «1»

دانان هر پنهان است در آسمانها و زمین هم‌وزن ذره‌ای از او پوشیده نیست و نه کوچک‌تر از آن و نه بزرگ‌تر از آن هست مگر این که در کتابی روشن «که صفحه بی‌نهایت علم اوست» ثبت است.

إِنِّي يَزِيدُ عِلْمَ السَّاعَةِ وَ مَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا وَ مَا تَحْمِلُ مِنْ أَنْثَىٰ وَ لَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ: «2»

آگاهی و دانش به قیامت [و این که چه زمانی برپا می‌شود و چه خواهد شد] فقط ویژه اوست، و میوه‌ها از غلافهایشان بیرون نمی‌آیند، و هیچ ماده‌ای حامله نمی‌شود و وضع حمل نمی‌کند مگر به آگاهی او.

وَ عِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٍ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ: «3»

کلیدهای غیب و آنچه پنهان است نزد اوست، و کسی آنها را جز او نمیداند، و به آنچه در خشکی و دریاست آگاه است، و هیچ برگی نمی‌افتد مگر آن که آن را میداند و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ‌تر و خشکی نیست مگر آن که در کتابی روشن [که صفحه بی‌نهایت علم اوست] ثبت است.

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید:

«كُلُّ شَيْءٍ خَاشِعٌ لَهُ وَ كُلُّ شَيْءٍ قَائِمٌ بِهِ، غَنَىٰ كُلُّ فَقِيرٍ، وَ عَزَّ كُلُّ ذَلِيلٍ، وَ قُوَّةُ كُلِّ ضَعِيفٍ، وَ مَفْرَعُ كُلِّ مَلْهُوفٍ، مَنْ تَكَلَّمَ سَمِعَ نُطْقَهُ، وَ مَنْ سَكَتَ عَلِمَ سِرَّهُ، وَ مَنْ عَاشَ فَعَلَيْهِ رِزْقُهُ، وَ مَنْ مَاتَ فَإِلَيْهِ مُنْقَلَبُهُ ... كُلُّ سِرٍّ عِنْدَكَ عَلَانِيَةٌ، وَ كُلُّ غَيْبٍ عِنْدَكَ شَهَادَةٌ: «4»

(1) - سبا 3.

(2) - فصلت 47.

(3) - انعام 59.

(4) - خطبه 107، نصح البلاغه.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 165

هر چیزی برای او خاشع و فروتن است، و هر چیزی بر پای به اوست، ثروت هر تهیدستی است، و عزت هر خواری است، و نیروی هر ناتوانی است، و پناهگاه هر دل سوخته و محزونی است، هر کس سخن بگوید سخنش را می شنود، و هر کس ساکت باشد راز و باطنش را می داند، و آن که زندگی می کند رزقش بر عهده اوست، و آن که می میرد بازگشتش به سوی اوست، خدایا هر پنهانی نزد تو آشکار است، و هر غیبی و نهانی نزد تو حاضر و مشهود است.

و نیز آن حضرت فرموده:

«لا يعزب عنه عدد قطر الماء و لا نجوم السماء.» «1»

شماره قطره‌های همه آب‌های جهان هستی، و عدد همه ستارگان آسمان‌ها از او پوشیده نیست.

او عدد قطرات باران، تگرگ، برگ درختان، دانه‌ها و حبه‌های نباتات، شمار میوه‌ها، عدد مخلوقات و هر چیزی را بدون استثناء می داند، او به بنی اسرائیل اعلام می کند خدا چیزی را که پنهان می داشتید آشکار می کند او که به تمام جریانات هستی، و حوادث گذشته و آینده، و تعداد همه موجودات آگاه است و چیزی از او پنهان نیست و پنهان نمی ماند معرفی قاتل مقتول با زنده کردن مقتول به وسیله عضوی از گاو ذبح شده برایش کاری بسیار بسیار سهل و آسان است.

علم هر چیزی و دانش و آگاهی به باطن و ظاهر هر امری و هر حقیقتی نزد اوست.

در تعقیب نماز عشا به نقل مفاتیح الجنان از قول معصوم (ع) می خوانیم:

«اللهم انه ليس لي علم بموضع رزقي، و انما اطلبه بخطر على قلبي فاجول في طلبه البلدان فانا فيما انا طالب كالحيران لا ادرى افي سهل هو ام في جبل ام في ارض ام في سماء ام في برّ ام في بحر و على يدي من و من قبل من و قد علمت ان علمه عندك و اسبابه بيدك.»

(1) - نهج البلاغه خطبه

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 166

من از جایگاه روزی خودم آگاه نیستم، رزقم را به خیالی که بر قلبم می گذرد می طلبم، در به دست آوردنش دور شهرها می گردم، نهایتاً من در آنچه خواهان آن هستم مانند شخصی متحیر و سرگردانم که نمیدانم روزی من در صحراست یا در کوه، در زمین است یا در آسمان، در خشکی است یا دریا، و به دست کیست و نزدیکست و به یقین و بدون شك و تردید می دانم که علم و دانش آن نزد توست و اسباب روزی من در اختیار توست.

امیرالمؤمنین (ع) می فرماید:

«يعلم عجيب الوحوش في الفلوات، و معاصي العباد في الخلوات، و اختلاف الحيتان في البحار الغامرات، و تلاطم الماء بالرياح العاصفات:» «1»

فریاد حیوانات وحشی را در بیابان، و گناهان بندگان را در پنهانیها و رفت و آمد ماهیان را در دریاها عمیق، و تلاطم آبها را با بادهای وزنده می داند.

زنده شدن مردگان به خواست خدا

این مسئله بسیار مهم گرچه تا اندازه‌ای در توضیح آیه شریفه بیست و هشتم سوره بقره گذشت، ولی به خاطر ارزش اعتقادی آنان و آثاری که بر آن مترتب است بخواست خدا در آیات دیگر در حد لازم تفسیر خواهد شد و به صحنه‌هایی از آن در عالم طبیعت و در قیامت کبری اشاره می شود.

زمینه‌های تعقل و اندیشه

اندیشه و تفکر در مخلوقات و مصنوعات حق، و عظمت هستی و قوانین حاکم بر آن، و تعقل در ساختمان آسمانها و زمین و ساختمان نباتات و حیوانات و ساختمان شگرف و اعجاب‌انگیز بدن و حالات روانی انسان برای رسیدن به خالق هستی و ایمان و اعتقاد به او و صفات و افعال حضرتش از اعظم عبادات و مهم‌ترین حرکات معنوی است.

اندیشه سبب رشد و کمال، تربیت، دست یافتن به حقایق، تغییر مجهولات به معلومات، پختگی عقل و ضامن خیر دنیا و آخرت انسان است.

(1) - نهج البلاغه خطبه 198.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 167

حضرت حق در قرآن و پیامبر بزرگ اسلام و اهل بیت جابه‌جای هستی، و هر يك از مخلوقات، و جریاناتی که بر پهن دشت خلقت و بر حیات انسان می‌گذرد موردی برای تعقل و اندیشه قرار داده‌اند، و از همه خواسته‌اند که در همه امور عقل خود را بکار بیندازند و از این مسیر قدرت و ربوبت و رحمت و لطف حضرت حق را دریابند و در برابر حضرت او سر تعظیم فرود آورند، و به پیشگاه مقدسش فروتنی آورند و پیشانی عبادت و تواضع و بندگی بر خاک نهند و با قرار دادن خود در مدار اجرای فرمان‌های حکیمانه‌اش به برپا کردن خیمه حیات طیبه برخیزند، و آخرت خود را آباد نمایند و منبعی و کانونی از خیر و برکت شوند.

آیات قرآن مجید در رابطه با ارزش عقل، خردورزی، تعقل و اندیشه در حقایق و منافع و اثرات تعقل و تفکر به تدریج در ضمن صفحات آینده مورد توضیح قرار خواهد گرفت.

در این بخش به گوشه‌ای از روایات این باب اشاره می‌شود.

رسول خدا می‌فرماید:

«ما قسم الله للعباد شیئاً افضل من العقل، فنوم العاقل افضل من سهر الجاهل و اقامة العاقل افضل من شخوص الجاهل

«...» «1»

خداوند بر بندگانش چیزی را برتر از عقل تقسیم نکرده، خواب عاقل از بیداری جاهل بهتر، و ماندنش در يك محل از سفر نادان برتر است.

«اذا بلغكم عن رجل حسن حالٍ فانظروا في حسن عقله فانما يجازي بعقله:» «2»

هر گاه خبر نیکی حال شخصی به شما رسید، در نیکی عقلش بنگرید، که فقط به عقلش او را پاداش می دهند.

امیرالمؤمنین (ع) در روایاتی در این زمینه می فرماید:

«كثرة الصواب ينبئ عن وفور العقل:» «3»

(1)- کافی، ج 1 ص 12 ح 11.

(2)- کافی، ج 1 ص 12 ح 11.

(3)- غرر الحکم، ج 2، ص 100.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 168

درستی و کار صحیح فراوان از فراوانی عقل گزارش می دهد.

«من غلب عقله شهوته، و حلمه غضبه، كان جديراً بحسن السيرة:» «1»

کسی که خرد و عقلش بر شهوتش، و حلم و بردباری اش بر خشمش چیره شود، شایسته‌ی خوش رفتاری در همه امور است.

«الکيس من كان يومه خيراً من امسه:» «2»

هوشیار و زرنگ کسی است که امروزش بهتر از دیروزش باشد.

«العاقل يطلب الكمال، الجاهل يطلب المال:» «3»

خردمند در مسیر به دست آوردن کمال و نادان دنبال یافتن ثروت است.

«الحلم غطاء ساتر، و العقل حسام قاطع، فاستر خلل خلقك بحلمك، و قاتل هواك بعقلك:» «4»

بردباری پرده‌ای است پوشاننده، و عقل شمشیری است برنده، پس کاستی‌های اخلاقت را با بردباری بپوشان، و هوای نفست را با عقل بمیران.

«العاقل يتغظ بالآداب، و البهائم لا تتعظ الا بالضرب:» «5»

خردمند با آداب پند می‌پذیرد، ولی چهارپایان جز با کتک پند نمی‌پذیرند.

خداوند همه نشانه‌های عظمت و قدرت و ربوبیتش را تا جایی که شایسته و درخور انسان است ارائه می‌دهد تا این موجود والا و صاحب عقل و خرد، اندیشه و تعقل کند و به تعمق بنشیند و خود را از برکت اندیشه و تعقل و به حسنات بیاراید و از زشتی‌ها مصون بدارد، **وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.**

(1) - غرر الحكم، ج 1، ص 221.

(2) - مستدرک نهج البلاغه، 179.

(3) - غرر الحكم، ج 1، ص 33.

(4) - نهج البلاغه حکمت 38.

(5) - نهج البلاغه نامه 31.

تفسیر آیه 74

ثُمَّ قَسَتْ فُلُوبَكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقُّ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

سپس دل‌های شما پس از آن همه معجزات سخت شد مانند سنگ بلکه سخت‌تر، زیرا پاره‌ای از سنگ‌هاست که از آنها نهرها می‌جوشد، و پاره‌ای از آنها می‌شکافد و آب از آن بیرون می‌آید و پاره‌ای از آنها از ترس خدا از بلندی سقوط می‌کند و خدا از آنچه انجام می‌دهید بی‌خبر نیست.

شرح و توضیح

آنچه در آیه شریفه باید محور شرح و توضیح قرار گیرد قلب است، قلبی که با تواضع و خشوعش و با بیم و خشیتش که نتیجه ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه است جذب کننده همه فیوضات الهی و عنایات ربانی است، قلبی که با غرور و کبرش، و فساد و رذالتش که نتیجه بی‌ایمانی و حس‌گرایی و لذت‌جوئی و زشتی‌های اخلاق و اعمال است مانع و حاجب و سدّی در برابر فیوضات الهی و عنایات ربانی است، و زمینه‌ساز شقاوت ابدی و هلاکت دائمی و سزاوار شدن انسان به عذاب دنیائی و آخرتی است.

آری چنین قلبی از نظر قرآن قلب قاسی و سیاه و هم‌چون سنگ، سخت بلکه سخت‌تر از آن است.

صاحب چنین قلبی تا مرحله جمادی سقوط می‌کند و به عبارت دیگر برای همیشه از دریافت معارف و حقایق و پند و موعظه محروم می‌شود.

ارائه معجزات و آیات به وسیله انبیا به انسان برای این است که عقل و قلب از حالت سکون و ایستائی برآیند و با فعال شدنشان از برکت معجزات و آیات انسان را در راه معرفت و حکمت و عمل و رشد و کمال قرار دهند و از ذلت و پستی و خواری و بدبختی برهانند، هنگامی که قلبی در برابر این همه معجزات و

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 170

آیات اثر نپذیرد و منفعل نشود و از سکون در نیاید روشن است که چون سنگ بلکه سخت‌تر از آن است.

بی تردید اگر بنا بود کوهها در برابر چیزی فروتن و در هم ریزند و با آن صلابت و سختی از هم بپاشند، با نزول آیات خدا بر آنها خاضع و فروتن شده و از هم می پاشیدند، ولی قلب بسیاری از یهود بر اثر سیاه کاری های مداوم و زشتی اخلاق، و غرور و تعصب و نژادپرستی و حس گرائی نه این که در برابر آیات الهی و معجزات پیامبران نرم نشد، بلکه خود را به مثابه سنگ و بلکه سخت تر از آن نشان داد!!

به قول خذیفه بن الیمان که از چهره های با کرامت و گرانقدر صدر اول اسلام است:

سفره فتنه ها را بر دلها باز گسترانند چنان که حصیر را بر زمین گسترانند، هر دل که به فتنه ها مایل باشد و آنها را جذب کند نقطه سیاهی بر آن زند، و هر دل که فتنه ها را دفع کند و با آنها از در سازش در نیاید و به دفع آن و انکار و تکذیب همت گمارد نقطه نورانی و سپید بر آن زند، پس دلها بر دو نوع است: یکی از صلابت ایمانی سپید که هیچ فتنه ای را نپذیرد، و دیگر سیاه خاك آلود و هم چون کوزه ی سرنگون که در آن چیزی از آب نماند، چنین دلی هیچ خیر و طاعت قبول نکند و صدق و صفائی و ثواب و حسنه ای در آن نماند. «1»

اگر از پاره ای از سنگها نخرها می جوشد، و پاره ای از آنها می شکافد و آب از آن بیرون می آید، و پاره ای از آنها از ترس خدا از بلندی سقوط می کند، به خاطر این است که در ذات آن سنگها موجی از شعور و درك فرمان خدا وجود دارد، و تأثر و انفعال توأم با شعور آنها همان خشیت و تسبیح و حمد و فرمانبری

(1) - کشف الاسرار، ج 1، ص 234.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 171

آنهاست که قوم عنود یهود در تبه کاری و فسق و فجور و لجاجت و سر باز زدن از حقایق کار خود را به جائی رسانیدند که از مقدار شعور جمادی هم خود را محروم ساختند و به اندازه فروتنی سنگی که بر پایه شعورش از خشیت حق از بلندی فرود می افتد در برابر معجزات و آیات الهی فروتنی و نرمی نشان ندادند!

بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَانُتُونَ: «1»

آنچه در آسمانها و زمین است مخلوق و مملوك اویند و همه در پیشگاه او مطیع و فرمانبردارند.

و يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ الْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ: «2»

و رعد همراه با سپاس نسبت به خدا تسبیح می گوید، و فرشتگان نیز از بیم حق تسبیح گوی او هستند.

وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ ظَلَاهُمْ بِالْعُدُوِّ وَ الْأَصَالِ: «3»

کسانی که در آسمانها و زمین هستند از روی میل و رغبت و اجبار و کراهت و نیز سایه‌هایشان بامداد و شامگاه برای خدا سجده می کنند.

لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ: «4»

اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم قطعاً آن را از ترس خدا فروتن و از هم پاشیده می دیدی.

قلب یهود به دنبال تجاوزات و ستم کاری‌ها و موضع گرفتن در برابر پیامبران، و شکستن مرزهای اخلاقی و دچار بودن به انحرافات عملی از قابلیت افتاد، و معجزات و آیات بر آن اثر نگذاشت و با داشتن چنین قلبی به خواری دنیا و عذاب آخرت گرفتار شدند.

«این دل‌ها سخت‌تر از سنگ خارا است، نه پذیرای حق و نه دارای حیات معنوی و کمال عقلی است.»

(1) - بقره 116.

(2) - رعد 13.

(3) - رعد 15.

(4) - حشر 21.

نه از درونش عواطف و خیر می جوشد، نه پند و حکمت و عبرت از راه گوش و چشم به ضمیر و وجدان خشک و مرده‌ی آنان راه می یابد، نه در برابر عظمت و قدرت و آیات محسوس سر فرود می آورد با آن که سنگ‌های سر برافراشته کوهستان در برابر قدرت و قهر آیات خدا فرو می ریزد.

قرآن با این تشبیه و تمثیل مراتب و درجات و اقسام قساوت آن قلوب را نمایانده است، وجه اشتراک این قلوب با سنگ، مردگی و جمود و فقدان قابلیت کمال و تکامل است، با مقایسه با سنگ و فرق با آن سه صورت یا سه درجه قساوت را می رساند:

- 1- از دل و باطن سنگ‌ها چه بسا آب می جوشد و نهر جاری می شود ولی این قلوب قاسیه جوشش درونی ندارد.
- 2- سنگ از تأثیر عوامل خلقت شکافته می شود و از آن آبجائی بیرون می آید ولی مواضع و عبرت‌ها به دل‌های اینان راه نمی یابد و از آن خیری ترشح نمی کند.
- 3- سنگ‌ها در برابر قهر خداوند سر فرود می آورند ولی دل‌های اینان در برابر عظمت و آیات حق خضوع نمی کند. سختی دل‌های مردمان تا این حد، از جهت سرشت آنان نیست، این آثار اعمال است که دل‌های قابل را از قابلیت می اندازد و مسخ می نماید. «1»

قرآن و قلب منفی

کتاب خدا قلب را که اختیار ساختنش با حقایق الهیه، و پرداخت و تصفیه کردنش با انوار ملکوتیه به دست خود انسان است، و تخریبش با اعمال ناشایست، و اخلاق ناپسند، و تاریک نمودنش با خواسته‌های بی جا و آمال و آرزوهای غیر منطقی و شهوات حرام بر عهده‌ی خود آدمی است. از هر جهت مورد توجه و بحث

(1) - پرتوی از قرآن، ج 1، ص 202.

قرار داده، و در این زمینه آیات عجیبی که فوق العاده قابل دقت است ارائه نموده، و همگان را به اندیشه و تفکر در آن آیات دعوت نموده است.

تفکر و اندیشه که عبادتی بس بزرگ، بلکه از افضل عبادات است از حقایقی است که مورد توجه فرهنگ الهی است، و همه مردم به آن ترغیب و تشویق شده‌اند تا از این طریق به واقعیات دست یابند، و به سفر معنوی موفق شوند، و به درک امور و مسائلی که در زندگی دنیا و آخرتشان کاربرد دارد نایل گردند.

تعطیل تفکر و اندیشه از اعظم گناهان و اکبر کبائر و موجب تیره‌بختی و شقاوت، و بسته شدن درهای فیوضات الهی در دنیا و آخرت به روی انسان است.

برترین منبعی که حاوی پربهترین حقایق هستی، و واقعیات زندگی و مواعظ و حکمت‌ها، و پندها و عبرت‌ها، و بیانگر حقوق و مسئولیت‌ها و روشن‌گر حلال و حرام و لطائف اخلاقی است قرآن مجید است، که اندیشه در محتویات آن، و تفکر در آیاتش آدمی را از نقطه ذلت به اوج عزت و از پستی شقاوت به قله سعادت، و از حیوانیت به انسانیت، و از ظلمت به نور و از باطل به حق، و از نادانی به علم و بصیرت، و از نادرستی به درستی می‌رساند.

اندیشه در قرآن و تفکر در آیات آن در صورتی میسر است که درهای دل، و ابواب قلب به روی حقایق باز باشد، و این مایه‌ی کمال آلوده به لجن گناه و بسته در پرده‌ی معصیت، و فرو رفته در ظلمات فسق و فجور نباشد و از هر طرف قفل‌های خطرناک معاصی و رذائل، و حالات شیطانی، و صفات ابلیسی بر درهای آن آویخته نشده باشد.

اگر درهای قلب که منافذ ورود فیوضات و الهامات، و حقایق ملکوتیه است با چنان قفل‌هایی بسته باشد در حقیقت طریق تفکر و اندیشه که عاملی به سوی

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 174

رشد کمالات است به روی انسان مسدود می‌باشد، و آدمی از همه خیرات و حسنات و فیوضات دنیائی و آخرتی حضرت رب العزه محروم خواهد بود.

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا: «1»

آیا در قرآن اندیشه نمی‌کنند؟ نه! چون فرو رفته در غفلت‌اند اندیشه نخواهند کرد بلکه عدم اندیشه آنان به خاطر این است که بر دلایشان قفل‌هایی است، که درهای این صندوق الهی و معنوی را بسته نگاه داشته و از ورود فیوضات و الهامات و انوار حقایق محروم نموده است.

عقل و فطرت و وجدان و پاکان جهان، و اهل فهم و بصیرت انسان را به پذیرش و قبول آیات و احکام و خواسته‌ها و فرمان‌های الهی که سراسر علم و حکمت و نور و زمینه‌ساز سعادت ابدی انسان است دعوت می‌کنند، سرسختی نسبت به این دعوت و عصیان و لجاجت در برابر این درخواست، و گفتار بی‌منطق و بی‌پایه و یاهو در برابر هدایتگران کمال بی‌انصافی و ناجوانمردی و نشانه بسته بودن درهای قلب به وسیله قفل‌های غفلت و جهل و نسیان و بی‌توجهی است.

طبع قلب که از اصطلاحات قرآن مجید است به معنای مهر خوردن بر قلب و کور شدن چشم باطنی است، از عذاب‌های دنیائی خداست که نهایتاً سبب عذاب آخرت است و این عذاب دنیائی زمانی بر انسان نازل می‌شود که انسان در برابر معجزات، و آیات خدا، و نبوت پیامبران و امامت امامان بایستد و از قبول حقایقی که موجب رشد و کرامت اوست عصیان بورزد، و نسبت به حق و فرمان‌های او سرکشی کند، و از آراسته شدن به ایمان سر باز زند، و به سعادت و خوشبختی خود با اختیار خودش پشت‌پا زند، در این صورت است که صاحب قلب مهر خورده از فهم حقایق و قبول واقعیات و تسلیم در برابر حق محروم می‌شود، و

(1) - محمد 24.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 175

قدم در مسیر هلاکت ابدی می‌گذارد و بی‌بهره از الطاف و احسان و رحمت خدا می‌گردد.

تِلْكَ الْقُرَى نَقِصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ: «1»

این شهرهاست که بخشی از داستان‌هایش را برای تو بیان می‌کنیم، و بی‌تردید پیامبران‌شان برای آنان دلایل روشن آوردند، ولی آنان بر آن نبودند که به حقایقی که پیش از آمدن آن دلایل تکذیب کرده بودند ایمان بیاورند، خدا این گونه بر دل‌های کافران [به کیفر عناد و عصیان‌شان] مهر می‌زند.

قلب و گوش و چشم ابزار معرفت و شناخت حقایق و وسایلی برای آراسته شدن به تربیت و رشد و کمال، و زمینه‌هایی برای رسیدن به مقام قرب و خوشنودی پروردگارانند، ولی گروهی از مردم قلب را در عشق شهوانی به دیگران به کار می‌گیرند، و از گوش برای شنیدن حقایق استفاده نمی‌کنند، و چشم را برای چشم‌چرانی و تماشای ظاهر جهان مصرف می‌کنند، و از این سه وسیله بسیار مهم هیچ‌گونه استفاده معنوی و انسانی نمی‌برند، نهایتاً به کیفر این خیره‌سری و طغیانشان به ختم قلب و گوش و پرده و حجابی بر چشم که از عذاب‌های الهی است گرفتار می‌آیند، و از هر چه که به سود آنان است محروم می‌شوند.

خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ هُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ: «2»

خدا [به کیفر طغیان و عصیانشان] بر دل‌ها و گوششان مهر زده و بر چشم‌هایشان پرده‌ای است که فروغ هدایت را نمی‌بینند و برای آنان عذابی بزرگ است.

(1) - اعراف 101.

(2) - بقره 7.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 176

آنان که راه هدایت را در حالی که می‌شناسند رها کرده و برای چند روز لذت‌گرایی و تجاوز و ظلم و آزاد زیستن در فضای هر فسادى به راه گمراهی و انحراف می‌روند، و از همه حقایق معنوی و الهی و انسانی که هر کدامشان در رشد و تربیت انسان نقشی محوری دارند غفلت می‌ورزند و حسنات باطنی و ظاهری را به فراموشی می‌سپارند به کیفر این انحراف وحشتناک و غفلت خطرناک قلبی خالی از قدرت درک و چشمی کور از واقعیات و گوش‌های کر در برابر صدای حق پیدا می‌کنند و خود را سزاوار آتش دوزخ می‌کنند:

وَ لَقَدْ دَرَأْنَا لِحَبَنَّهُمْ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ هُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ هُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ هُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا
أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ: «1»

و محققاً بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم [زیرا] آنان را دل‌هائی است که به وسیله آن معارف الهی را نمی‌فهمند، و چشم‌هائی است که به وسیله آن نشانه‌های حق را نمی‌بینند، و گوش‌هائی است که به وسیله آن سخن حق را نمی‌شنوند آنان در دوری از هدایت تشریحی مانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند و هم اینان‌اند که بی‌خبر و غافل از معارف و آیات خدایند.

گردش و سفر در مناطق مختلف زمین و دیدن آثار حضرت حق، و نشانه‌های عبرت‌آموز، و زمینه‌های پند و موعظه، و نشست و برخاست با اهل دانش و فضیلت که دیدارشان موجب بیداری و بصیرت است، قلب‌ها را زنده می‌کند و به تعقل می‌نشانند، و گوش را آماده شنیدن حقایق می‌نماید، ولی گروهی از مردم سفرهای گوناگون می‌کنند ولی از سفرهای خود جز عیش و نوش و لذت ظاهری چیزی نصیب آنان نمی‌شود، و عقلشان در همان مرحله کودکی باقی می‌ماند، و گوششان هزینه صدای هدایت نمی‌گردد و نهایتاً به کوردلی که زیان‌بارترین مصیبت است دچار می‌شوند:

(1) - اعراف 179.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 177

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ: «1»

آیا در زمین گردش نکرده‌اند تا برای آنان دل‌هائی بیدار و بینا پیدا شود که با آن بیندیشند یا گوش‌هائی که با آن صدای هدایت را بشنوند حقیقت این است که دیده‌های ظاهر کور نیست بلکه دل‌هائی که در سینه‌هاست کور است.

شجره طیبه ایمان به آخرت در سرزمین دل هر کس برآید از میوه‌ها و محصولات بسیار شیرینش این است که قلب را در برابر یاد خدا مسرور و شاد می‌کند، و رغبت و شوق به سوی حق را زیاد می‌نماید، این سرور و شادی و رغبت و شوق محرك انسان به سوی عمل صالح و هر کار خیر و شکل‌گیری از خواسته‌های پروردگار است، ولی آنان که ایمان به آخرت ندارند و زندگی را جز زندگی چند روزه دنیا نمی‌دانند و مانند حیوانات غرق در شکم چرانی و لذت جوئی جسمی هستند ابداً میل و رغبت ندارند که نام حضرت حق را که خالق و رازق و احسان‌کننده به آنان است بشنوند و اگر بشنوند

دلشان غرق نفرت می شود، ولی هنگامی که از معبودان باطلشان که هیچ نقشی در حیات آنان ندارند یاد شود قلبشان به سرور و شادی می نشیند!!

وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ: «2»

و هنگامی که خدا به وحدت و یگانگی یاد می شود [و نامی از معبودان باطلشان به میان نمی آید] دل های کسانی که به آخرت ایمان ندارند دچار نفرت می شود و چون یادی از معبودان باطل و ضد حق به میان می آید ناگاه مسرور و شاد می شوند!!

گاهی مردم از بی حسد به مقام معنوی مردان الهی، و کبر در برابر حق، و عشق به پیمودن راه ضلالت و آزاد بودن در هر گناه و فساد، چون در برابر سخن

(1) - حج 46.

(2) - زمر 45.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 178

حق قرار می گیرند به قلب خود تهمت زده به گوینده کلام بیدار کننده می گویند: دل ما در پوشش ضخیمی است به این خاطر سخن شما را درک نمی کنیم و خواسته شما را نمی فهمیم اینان که هنوز در مرز قبول هدایت قرار دارند به دروغ از قلب خود خبر می دهند، قلبشان حق را می فهمد ولی بخاطر پای بندی به شهوات به چنین بهانه واهی و پوچی متوسل می شوند و از پذیرفتن هدایت و قرار گرفتن در راه سلامت امتناع می ورزند:

وَ قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ: «1»

و گفتند: دل های ما در پوشش و حجاب است به این علت کلام حق را نمی فهمیم ولی چنین نیست که می گویند بلکه خدا به سبب کفرشان آنان را از رحمتش طرد کرده در نتیجه از پذیرفتن حق خودداری می کنند، پس اندکی ایمان می آورند. قلبی که از بی عصیان و رذایل نفسی و زشتی های اخلاق و کبر و غرور دچار انحراف از هدایت می شود صاحبش در

مسائل الهی و به ویژه آیات قرآن دخالت بی‌جا می‌کند و به تأویلات باطل در آیات خدا دچار می‌شود و از این طریق به برافروختن آتش فتنه در میان جامعه دست می‌یازد تا بر پیکر اعتقاد مردم و وحدت و یک‌پارچگی آنان زیان وارد نماید.

فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَنْجٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ: «2»

دل‌هایی که دچار بیماری ترس از دشمن و نفاق و دورویی است سبب می‌شود که صاحبانشان از تکیه بر اهل ایمان و یک‌روئی با آنان دوری‌گزینند و به خیال خود برای امان ماندن از آسیب‌رسانی دشمن به دشمن تکیه‌کنند و عمله و پادوی آنان گردند و نهایتاً به زیان اهل ایمان تغییر جهت دهند و خشم خدا و اهل ایمان را برای خود فراهم نمایند، اینان توجه ندارند که خدا در همه جا و در

(1) - بقره 88.

(2) - آل عمران 7.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 179

همه امور با مؤمنان است و درهای خزائن لطف و رحمتش به روی آنان باز است و به دشمن جز با نظر نفرت و کینه نمی‌نگرد و هر راه و طریقی را به روی دشمن می‌بندد و او را و عواملش را به خسارت ابدی و عذاب همیشگی دچار می‌کند:

فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ: «1»

کسانی که در دل‌هایشان بیماری ترس و دورویی است می‌بینی که در دوستی با یهود و نصاری شتاب می‌ورزند و [بر پایه خیال باطلشان که مبدا اسلام و مسلمانان تکیه‌گاه استواری نباشند] می‌گویند: می‌ترسیم آسیب و گزند ناگواری به ما برسد [پس باید برای دوستی به سوی یهود و نصاری بشتابیم] امید است خدا از سوی خود پیروزی یا واقعیت دیگری به سود مسلمانان پیش آرد تا این بیماردلان بر آنچه در دل‌هایشان پنهان می‌داشتند پشیمان شوند.

قلب بنا به فرموده قرآن مرکز فهم حقایق و گوش برای شنیدن واقعیات و صدای حق است، انسان اگر نسبت به حق دچار کبر گردد و در برابر حق قد علم کند، و سینه سپر نماید و در فساد و طغیان و معصیت دست و پا بزند مایه معنوی قلب را که زمینه فهم حقایق است از دست می‌دهد و قلبی چون قلب حیوان پیدا می‌کند، و مایه شنوائی صحیح را از دست می‌دهد و گوش‌ی چون گوش خر برای او باقی می‌ماند، از دست رفتن قلب و گوش انسانی کیفر طغیان و معصیت و کبر و قد علم کردن در برابر حق است، چون به این کیفر گرفتار آید هر معجزه‌ای یا آیه‌ای از آیات حق را ببیند ایمان نمی‌آورد و به حقیقت گرایش پیدا نمی‌کند، بلکه در برابر معجزات و آیات به ستیزه و مجادله برمی‌خیزد و سخنان بی‌منطق می‌گوید و حقایق را در کمال بی‌شرمی انکار می‌کند:

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِنْ يَرَوْا كَلِمًا آيَةً لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ: «2»

(1) - مائده 52.

(2) - انعام 25.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 180

گروهی از آنان به سخنان گوش می‌دهند و ما به کیفر لجاجت و کفرشان بر دل‌هایشان پوشش‌هایی قرار دادیم که آن را نفهمند، و در گوش‌هایشان سنگینی نهادیم تا نشنوند، و اگر همه معجزات و آیات حق را ببینند باز هم ایمان نمی‌آورند تا آنجا که وقتی به محضرت می‌آیند با تو گفتگوی بی‌منطق و ستیزه می‌کنند آری کافران از روی نفهمی و عناد می‌گویند این قرآن جز افسانه‌های پیشینیان نیست!!

خیانت به امانت‌های حق و ظلم و زورگویی به مردم، و ادامه گناه و معصیت سبب انواع عذاب‌ها در همین دنیاست، و فلسفه عذاب در این دنیا این است که مردم با دچار شدن به آن به فروتنی نسبت حق و تضرع و زاری به پیشگاه خدا برخیزند تا عذاب از آنان برداشته شود و در فضای فروتنی و تواضع به حق به زندگی و حیات پاک برسند و در رفاه و امنیت قرار گیرند.

برخی از عذاب‌ها چنانکه در آیات قرآن گوشزد شده عبارت است از قحطی، خشک سالی، بیماری‌های فراگیر، ضعف و زبونی، تسلط اشرار بر امت، طوفان، سیل، زلزله، مرگ ناگهانی و ولی هنگامی که تراکم گناهان و تداوم معاصی، و دوری از حق دل را سیاه و سنگ مانند کرد، انسان در برابر بلاها و آسیب‌ها به فلسفه عذاب پی‌نمی‌برد و در اسارت عذاب می‌ماند تا به هلاکت ابدی و شقاوت همیشگی بنشیند.

فَلَوْ لَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَ لَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَّ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: «1»

پس چرا هنگامی که عذاب ما به آنان رسید فروتنی و زاری نکردند؟ سببش این بود که دهایشان سخت شد و شیطان اعمال ناپسندی که همواره مرتکب می‌شدند در نظرشان آراست.

(1) - انعام 43.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 181

بیماری عظیم و خطرناک نفاق و دورویی زمانی که بر قلب حاکم شود، انسان را در میان امت دچار فتنه‌گری، جاسوسی به نفع دشمن، مکر و حيله، و دروغ‌گوئی و یاوه‌سرائی می‌کند، و برای به دست آوردن متاعی اندک و مالی ناقابل به هر گناه معصیتی می‌کشاند، این بیماری اگر با توبه و انابه و اتصال به ایمان واقعی درمان نشود سبب می‌گردد که در باطن انسان آلودگی روی آلودگی قرار گیرد و نهایتاً از انسان دیوی مهیب و خطرناک به وجود آورد، و همه درهای رحمت و فیوضات و عنایات حق را به روی آدمی ببندد:

وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ: «1»

اما کسانی که در دل‌هایشان بیماری نفاق است پس پلیدی بر پلیدی‌شان افزود و در حالی که کافر بودند از دنیا رفتند. ایمان به آخرت که از راه مطالعه در معارف الهیه و آیات قرآن و روایات و دقت در منش پیامبران و امامان تحقق می‌یابد، و باور کردن حقایق آن روز چون مواقف پنجاه‌گانه، محاسبات، پرونده، پاداش، کیفر، صراط، بهشت، دوزخ دل را از حالت جمود و سختی بیرون می‌آورد و به آن رقت و صفا می‌دهد، و نسبت به آنچه در زندگی ضروری نیست زهد و

بی‌رغبتی می‌بخشد، و آن را کانون مهر و عاطفه و محبت قرار می‌دهد، و به خشوع و فروتنی می‌آراید، ولی هنگامی که بر اثر کثرت گناه روی دل از آخرت برگردد، و از باور و قبول قیامت خالی شود، و در پوشش خطرناک غفلت قرار گیرد به انکار حقایق برمی‌خیزد و صاحبش را دچار خوی استکباری می‌کند، در نتیجه بر ضد حقایق حرکت می‌نماید و آزادانه به هر جنایت و خیانت و زورگوئی و ظلمی دست می‌یازد.

فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ﴿2﴾

(1) - توبه 125.

(2) - نحل 22

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 182

پس کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند دل‌هایشان به انکار حقایق دچار می‌شود و به مسند استکبار می‌نشینند.

مطالعه در حقایق، و فهم معارف، و گوش سپردن به سخنان حکیمانه پاکان فهم و درک و حسّ انسان را جهت می‌دهد تا امور را به صورت صحیح و درست دریابد و از اشتباه نگری و به غلط نظر کردن به امور در امان باشد.

انحراف در فهم و درک، و اشتباه حس کردن امور حالتی بسیار خطرناک، و مسئله‌ای بسیار زیانبار است، که بنیان سعادت را ویران و کاخ انسانیت را خراب، و بنای اخلاق را در هم می‌ریزد، و انسان را به هر عمل ناپسندی آلوده می‌کند و این همه نتیجه و محصول تلخ فرو رفتن قلب در بی‌خبری و غفلت بسیار عمیق است.

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي عَمْرَةٍ مِنْ هَذَا وَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ: ﴿1﴾

کافران تکالیف الهیه و مسئولیت‌های دینی و وظائف انسانی را به اشتباه بیش از اندازه گنجایش و ظرفیت خود می‌دانند ولی چنین نیست بلکه دل‌هایشان از این حقیقت که همه تکالیف هماهنگ با گنجایش و ظرفیت و سعه وجودی انسان است در بی‌خبری عمیقی است و برای آنان غیر از این بی‌خبری اعمال زشت و ناپسندی است که همواره آنها را انجام می‌دهند.

ایمان حقیقی رشته‌ای است که دل‌های مؤمنان واقعی را به هم پیوند می‌دهد، و آنان را چون دانه‌های تسبیح، در يك صف متحد و متفق و منسجم می‌سازد، ظاهر و باطنشان را يك نیرو نشان می‌دهد، و نمان و آشکارشان را چون يك جسم واحد به دیده و چشم تجلی می‌دهد، غم‌خوار یکدیگر و پشتیبان هم و همه با هم دست واحدند، وحدت و اتفاق و اتحاد و هم‌بستگی منش آنان، و دفاع از یکدیگر روش آنان و خلاصه هزاران روح و قلب در يك جسم واحدند.

(1) - مؤمنون 63.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 183

ولی دشمنان خدا و مؤمنان، و کافران و منافقان، و مشرکان و فاسقان گرچه به صورت صفی متحد و جامعه‌ای واحد به نظر می‌آیند ولی در باطن نسبت به یکدیگر نظر خوشی ندارند، و هر يك برای تأمین منافع نامشروع خود بدون توجه به دیگر افرادی که هم مسلك اویند خاطری پریشان و دغدغه‌ای سخت دارد و از اینکه با ضربه خوردن به دوستانش به منافع شخصی خود برسد هیچ امتناعی ندارد و در يك کلمه جسم‌های بی‌دینان در صفی واحد کنار یکدیگر و دلها جدا و متفرق و پراکنده از هم است.

تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا و قُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ: «1»

آنان را متحد و همدست می‌پنداری در حالی که دل‌هایشان نسبت به یکدیگر جدا و پراکنده است زیرا آنان گروهی هستند که در حقایق تعقل نمی‌کنند.

گناهان و معاصی و فسق و فجور دل را چرکین و آلوده به زنگار می‌کنند و در نتیجه راه تعقل را بر انسان می‌بندند و آدمی را وادار می‌کنند که به انکار حقایق برخیزد و در برابر حق موضع‌گیری مستکبرانه کند و دریاوار دروغ بگوید و افتراء و تهمت بزند:

إِذَا تَنَلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ: «2»

هر گاه آیات ما را بر هر متجاوز گناه پیشه بخوانند گوید: افسانه پیشینیان است!! این چنین نیست که می گویند، بلکه سبب تهمتشان به قرآن این است که گناهای که همواره مرتکب شده اند بر دل هایشان چرک و زنگار بسته که حقایق را افسانه می پندارند.

قرآن و قلب مثبت

قلبی که در این دنیا آراسته به توحید و ایمان به حقایق و یقین به آخرت است، و نیز قلبی که افق طلوع نور نبوت و خورشید هدایت و شمس ولایت

(1) - حشر 14.

(2) - مطففین 13 - 14.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 184

است، و نسبت به حق در قله فروتنی و خشوع و تضرع و زاری قرار دارد، و از عشق و محبت به واقعیات هستی و امور معنوی لبریز است و به خاطر تأمین سعادت دنیا و آخرت از رذایل و زشتی‌هایی چون نفاق، حسد، بخل، حرص، کبر، غرور، ریا، کینه، پاک است، قرآن مجید آن قلب را با صفت سلیم یاد کرده و چنین قلبی را در قیامت کبری و محشر عظمی نفع رسان به صاحبش می‌داند، و گوهر گرانی که در بازار آخرت از طرف خداوند در برابر بهشت خریداری می‌شود.

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ (88) إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ: «1»

روزی که هیچ مال و اولادی سود نمیدهد، مگر کسی که دلی سالم [از رذایل و آلودگی‌ها و آراسته به ایمان] به پیشگاه خدا بیاورد.

دلی که به خدا و اولیاء عظامش و آیات کتابش، و حقایقی که در زندگی جنبه کاربردی مثبت دارد روی کرده و به آنچه غیر خدا و بی‌ارتباط به خداست پشت نموده و صاحبش را با کمک فرهنگ الهی به سوی مقام قرب و لقاء و به جانب رضایت حق میبرد، به راستی پاداشی جز بهشت عنبر سرشت ندارد:

وَ أُرْلَقَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ مَّنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْعَلِيمَ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ: «2»

و بهشت را به پرهیزکاران نزدیک می‌کنند بی آن که فاصله‌ای با آنان داشته باشد، به آنان می‌گویند این همان است که در دنیا به شما وعده داده شد، این جایگاه رفیع برای هر کسی است در دنیا به سوی خدا باز می‌گشته و حافظ و نگهبان عهد و پیمان الهی و حقوق خدا و مردم بوده است، همان کسی که در نمان از خدای رحمان می‌ترسید و دلی رجوع‌کننده به سوی خدا آورده است.

عبرت آموختن و پند گرفتن از سرگذشت‌های شیرین و مثبت و تلخ و منفی ملت‌ها گذشته آثار تربیتی شگرفی در وجود انسان دارد، سرگذشت‌ها برای

(1) - شعراء 88-89.

(2) - ق 31-33.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 185

مطالعه کنندگان و شنوندگان زنگ بیدارباش و هشدار بی‌س مؤثر در حیات آدمیان است، سرگذشت‌ها درس زندگی برای قافله انسانی است، انسان‌ها می‌توانند از امور مثبت زندگی گذشتگان و خصلت‌های منفی و روش‌های غلط آنان پند گرفته خود را به جهات مثبت که منبع منافع است بیارایند، و خیمه حیات را از جهات منفی که مایه زیان و خطر است پاک نگاه دارند، این همه در صورتی است که انسان به جریانات حیات گذشتگان بیندیشد و علل پیروزی و شکست آنان را با عمق قلب که از وسایل درک و فهم است دریابد، و به داستان شیرین و تلخ پیشینیان برای درس گرفتن گوش بسپارد، و شنیده‌ها را فراگرفته با آن برخورد صحیح نماید.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ «1»

بی‌تردید در سرگذشت پیشینیان مایه پند و عبرتی است برای کسی نیروی درک و فهمش زنده و در کار است، یا با تأمل و دقت به سرگذشت‌ها گوش فرا می‌دهد در حالی که حاضر به شنیدن و فراگیری شنیده‌های خود باشد.

قلبی که مطمئن به ایمان است، و به زلف حقیقت گره خورده، و افق طلوع توحید، و در حال یقین به آخرت است، و در هیچ شرایطی حاضر به جدائی از حق نیست، اگر در محاصره دشمنان برای مصلحت برتر از آنچه در دل دارد بیزاری جوید و خود را از دست دشمنان با این نقشه و طرح برهاند تا به اسلام و اهل ایمان خدمت بیشتر نماید نه این که گناهکار نیست بلکه مورد رحمت خدا و تدبیرش پذیرفته و خودش معذور است.

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ: «2»

(1) - ق 37.

(2) - نحل 106.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 186

هر کس پس از ایمان آوردنش به خدا کافر گردد [البته به عذاب دنیا و آخرت گرفتار آید] مگر کسی که در محاصره دشمن و فشار و آزار او به اقرار به کفر و دست برداشتن از حق مجبور گشته ولی قلبش مطمئن به ایمان است، که او را در این زمینه حرج و گناهی نیست، زیرا اقرار او به کفر و دست برداشتنش از حق زبانی و ظاهری بوده و خللی در ایمانش ایجاد نشده است.

ایمان واقعی به پروردگار و روز قیامت آثار عجیبی در باطن و ظاهر انسان دارد، ایمان جدی و حقیقی خورشیدی است که انسان را در گردونه رشد و کمال قرار می دهد و وی را به سوی عبادت و خدمت به خلق به حرکت و میدارد، و نظمی استوار بر زندگی حاکم می کند و از انسان کوهی از وقار و وفا و صفا و درستی و صدق و امانت می سازد و از همه بالاتر این که دل انسان را برای دریافت حقایق و فیوضات ربانیه و الهامات الهیه هدایت می کند:

وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ: «1»

و هر کس مؤمن به خدا شود خدا قلبش را [به سوی حقایق و فیوضات و ثبات در ایمان] هدایت می نماید.

اضطراب و ناامنی درونی بیماری خطرناک و حالت بسیار شومی است که زیانهای سختی در ناحیه جسم و روان ببار می‌آورد و چه بسا دنیا و آخرت انسان را از دست می‌گیرد.

اضطراب و ناامنی موجب بسیاری از امراض، و بن‌بست‌ها و سبب ناامیدی و حرمان و مورث رنج و آزار اطرافیان و گاهی علت مرگ ناگهانی و محروم شدن از حیات و زندگی است.

داروی این بیماری خطرناک که باید قلب آن را مصرف کند و به درمان و شفا برسد و از برکتش اضطراب و ناامنی از خیمه وجود انسان رخت بر بندد، و آدمی را در آرامش و امنیت قرار دهد تا در سایه آن بتواند به راحتی مسیر زندگی را با

(1) - تغابن 11.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 187

حرکات مثبت طی کند، و به مقاصد عالی دست یابد، و سعادت دنیا و آخرتش را تأمین نماید یاد خداست.

توجه قلب به خدا که منبع همه خیرات و برکات و حلال همه مشکلات، و شفابخش همه بیماری‌ها، و نجات دهنده گرفتاران از گرفتاری‌ها، و فریادرس بیچارگان، و آمرزنده گناهان، و فیض بخش به محتاجان و نیازمندان است عامل آرامش درون و امنیت باطن و ضامن خیر دنیا و آخرت آدمی است.

أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ: «1»

آگاه باشید دلها فقط به یاد خدا آرامش می‌یابد.

برترین مرتبه ایمان، ایمانی است که در سرزمین قلب ثابت و استوار باشد و در برابر طوفان حوادث و مصائب و بلاها و سختی‌ها و مشکلات ضربه و زبانی نبیند، ایمانی که در دنیا و آخرت همراه انسان باشد، و آدمی در همه لحظات از منافع آن بهره‌مند، و همواره مورد توجه و عنایت خدا باشد و هر لحظه بر ارزش معنوی انسان بیفزاید.

کسی که خواهان چنین ایمانی برای قلب خود است باید علاوه بر عبادت خدا و خدمت به خلق به طور پیوسته و مداوم، از دوستی و هم‌گرایی با دشمنان خدا گرچه از نزدیک‌ترین خویشان و اقربایش جدا باشد جداً بپرهیزد و تلخی جدا زیستن از آنان و فرهنگشان را بر خود هموار نماید.

لَا يَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿2﴾

گروهی را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند نمی‌یابی که با کسانی که با خدا و پیامبرش دشمنی و مخالفت دارند دوستی برقرار کنند، گرچه پدرانشان یا

(1) - رعد 28.

(2) - مجادله 22.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 188

فرزندانشان یا برادرانشان یا خویشانانشان باشند، اینانند که خدا ایمان را در دل‌هایشان ثابت و پایدار نموده و به روحی از جانب خود نیرومندشان ساخته، و آنان را به بهشت‌هایی که از زیر درختانش نهرها جاری است در می‌آورد، در آنجا جاودانه‌اند خدا از آنان خوشنود است و آنان هم از خدا خشنودند اینان حزب خدا هستند، آگاه باش که بی‌تردید حزب خدا همان رستگارانند.

بررسی آیات شریفه قرآن در رابطه با قلب به طور گسترده و تحقیق در آثار قلب مثبت و عوارض قلب منفی کاری بس سنگین و بی‌تردید نیازی به دانشی وسیع و زمانی طولانی دارد به این خاطر از ادامه آن صرف نظر نموده و رشته بحث را در این مسئله به روایات استوار و حکیمانه پیامبر و اهل بیت طاهرینش می‌سپارم.

قلب در آئینه روایات و معارف الهیه

شرافت و برتری انسان که به وسیله آن فوق همه موجودات قرار می گیرد بی تردید از برکت استعداد او نسبت به معرفت و شناخت حضرت حق است، شناختی که جمال و کمال و افتخارش در دنیا و توشه و ذخیره اش در آخرت است.

انسان با قلبش برای شناخت حق و معرفت به حضرت او مستعد و آماده می شود نه به عضوی از اعضایش، عالم و آگاه به حق و عامل برای خدا قلب است نه دیگر نواحی وجود انسان.

کوشای به سوی حق و نزدیک شونده به حضرت دوست و کشف کننده آنچه نزد خدا و در حریم اوست قلب است.

اعضا و جوارح پیروان و خادمان و فرمانبرداران قلب هستند و جایگاهشان جایگاه ابزار و آلات است که قلب آنها را به کار می گیرد.

موقف قلب نسبت به اعضا و جوارح موقوف مالک نسبت به برده و ارباب نسبت به رعیت و صنعت گر نسبت به ابزار است.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 189

قلب هرگاه از غیر حق خالی و سالم باشد مقبول خداست، و چون غرق در امور غیر حق باشد محبوب از حضرت محبوب است، آنچه از عبد خواسته اند در حقیقت از قلب خواسته شده، و مخاطب به تکالیف و مسئولیت ها قلب است، پاداش و کیفر مربوط به اوست، قلب است که چون از رذایل تزکیه شود آماده قرار گرفتن در مقام قرب می شود، و چون به زشتی ها آلوده گردد، و در چاه عیب و نقص افتد، گرفتار محرومیت از رحمت حق شود.

در حقیقت مطیع خدا اوست و اوست که انوار عبادات را بر دیگر اعضا و جوارح می تاباند و پخش می کند، و بی تردید عصیان گر واقعی بر خدا اوست که آثار زشتی ها را بر اعضا و جوارح جاری می کند.

خوبی ها از افق وجود انسان به نورانیت او آشکار می گردد، و زشتی ها از شومی تاریکی او بر انسان ظاهر می شود، زیرا از کوزه همان برون تراود که در اوست.

قلب است که هرگاه انسان به حقیقت آن آگاه گردد و او و شعورش را بشناسد خود را شناخته، و چون خود را بشناسد خدا شناخته است، و اگر نسبت به آن جاهل باشد قطعاً به غیر آن جاهل تر است و یقیناً انسان بدون شناخت قلب نه خود را شناخته و نه خدا را و نه غیر خدا را.

متأسفانه اکثر مردم به قلب و شئون قلب خود ناآگاهند، و بین آنان و قلبشان حایل و حاجب قرار دارد و نشانه قرار داشتن حایل این است که به مشاهده حقیقی قلب و مراقبت از او و درک صفاتش، و کیفیت زیر و رو شدنش در دست قدرت خدا و این که چراگاهی میل به اسفل سافلین و زمانی رغبت به اعلا علیین دارد موفق نمی‌شوند.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 190

آری کسی که قلبش را نشناسد و به شئون و صفات آن عارف نشود تا به مراقبت و رعایت او برخیزد، و حقایقی که از خزائن ملکوت بر او ظاهر می‌شود و می‌درخشد رصد کند از کسانی است که به بیماری خود فراموشی که از بدترین بیماری‌ها است دچار آمده «1» چنان که حضرت حق می‌فرماید:

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ: «2»

و مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند پس خدا هم آنان را دچار خود فراموشی کرد، اینان همان بیرون رفتگان از مدار انسانیت‌اند.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«ان للقلب اذنين فاذا هم العبد بذنب قال له روح الايمان: لا تفعل و قال له الشيطان: افعل و اذا كان على بطنها نزع منه روح الايمان:» «3»

برای قلب دو گوش است، زمانی که انسان آهنگ گناه کند روح ایمان به او می‌گوید انجام نده و شیطان به او می‌گوید به گناه برخیز چون با گناه درآمیزد روح ایمان از او کنده می‌شود.

از رسول خدا روایت شده:

«في الانسان مضعة اذا هي سلمت و صحت سلم بها سائر الجسد، فاذا سقمت سقم لها سائر الجسد و فسد و هي القلب:» «4»

در انسان پاره‌گوشتی است چون سالم و صحیح باشد دیگر اعضاء جسد در پرتو سلامت او سالم است، و هنگامی که بیمار باشد به خاطر او دیگر اعضاء بدن بیمار و فاسد است و آن پاره‌گوشت قلب است.

و نیز از آن حضرت نقل شده:

«اذا طاب قلب المرء طاب جسده، و اذا خبث القلب خبث الجسد:» «5»

هنگامی که قلب انسان پاک و پاکیزه باشد جسم و بدنش پاک است، و چون قلب آلوده باشد جسد هم آلوده خواهد بود.

(1) - محجة البيضاء، ج 5، ص 3 بحار ج 70، ص 34.

(2) - حشر 19.

(3) - کافی ج 2، ص 267.

(4) - بحار ج 70، ص 50، حدیث 4.

(5) - خصال ج 1، ص 18.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 191

امیرالمؤمنین (ع) به فرزندش فرمود: پسرم

«ان من البلاء الفاقة و اشد من ذلك مرض البدن و اشد من ذلك مرض القلب، و ان من النعم سعة المال و افضل من ذلك صحة البدن و افضل من ذلك تقوى القلوب:» «1»

از مصائب رنجها فقر و تهیدستی است و بدتر از آن بیماری بدن و سخت تر از آن بیماری قلب است، و از نعمت‌ها گشایش و سعه مالی است و بهتر از آن سلامت بدن و برتر از آن تقوای قلب است.

از حضرت باقر (ع) نقل شده است:

«القلوب ثلاثة: قلب منكوس لا يعثر على شيء من الخير و هو قلب الكافر، و قلب فيه نكتة سوداء فالخير و الشر فيه يعتلجان فما كان منه اقوى غلب عليه و قلب مفتوح فيه مصباح يزهر فلا يطفأ نوره الى يوم القيامة و هو قلب المؤمن:»
«2»

قلبها سه نوع است: قلبی است واژگون که بر چیزی از خیر پی نمی برد و آن قلب کافر است، و قلبی است که در آن نقطه سیاهی وجود دارد که خیر و شر در آن در تلاطم اند، پس هر کدام از خیر و شر نیرومندتر گردد بر دیگری چیره می شود، و قلبی گشاده است که در آن چراغی درخشانده است و نورش تا قیامت خاموش نمی گردد و آن قلب مؤمن است.

حضرت صادق (ع) از پدرانیش از پیامبر روایت می کند:

«من علامات الشقاء جمود العين و قسوة القلب و شده الحرص فی طلب الرزق و الاصرار علی الذنب:» «3»

از نشانه های بدبختی چشم بی اشک و سنگدلی، و حرص شدید در طلب رزق و پافشاری بر گناه است.

و نیز آن حضرت به امیرالمؤمنین فرمود:

«یا علی اربع خصال من الشقاء: جمود العين و قساوة القلب و بعد الامل و حب البقاء:» «4»

چهار خصلت از تیره بختی است: چشم بی اشک، و سنگدلی، و آرزوهای غیر قابل دسترسی، و عشق به ماندن در دنیا است.

(1) - امالی طوسی ج 1، ص 146.

(2) - بحار ج 50، ص 51، ج 9.

(3) - خصال ج 1، ص 115.

(4) - بحار ج 70، ص 52، حدیث 12.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 192

از امیرمؤمنان (ع) روایت شده:

شگفت‌ترین چیزی که در انسان است قلب اوست و برای قلب موادی از حکمت و اضدادی خلاف حکمت است، اگر امید و دلگرمی نسبت به دنیا برای آن پیش آید طمع او را به خواری می‌نشانند، و اگر طمع او را به جنب و جوش و دارد حرص او را به هلاکت دچار می‌کند، و اگر ناامیدی و یأس بر او چیره شود غصه و اسف او را می‌کشد، و اگر خشم و غضب به او برسد غیظ سنگین بر او حمله‌ور گردد، و اگر خود را به خوشی و رفاه خوشبخت ببیند تحمل سختی و بلا را فراموش می‌کند، و اگر ترس و بیم به او برسد، پرهیز و حذر او را گرفتار می‌کند و اگر امنیت به او فراخی و وسعت ندهد غفلت او را می‌ریاید، و اگر نعمت بر او تازه شود رشک و حمیت او را می‌گیرد و اگر مصیبتی به او برسد بی‌تابی او را رسوا می‌کند، و اگر ثروتی جمع کند ثروتمندی او را به طغیان آرد، و اگر تهیدستی او را بگذرد بلا او را سرگرم مشغول سازد، و اگر گرسنگی او را بی‌تاب کند ناتوانی او را از پای اندازد، و اگر پرخوری کند سیری بیش از اندازه وی را افسرده نماید، هر کوتاهی برای او زیان‌آور، و هر زیاده‌روی برای او مفسده‌انگیز است. «1»

حضرت صادق (ع) به مردی فرمود: فلانی بدان و آگاه باش که جایگاه قلب نسبت به بدن جایگاه امام و پیشوا نسبت به مردم است که اطاعت از امام بر مردم واجب است، آیا نمی‌بینی همه اعضاء سپاهی برای قلب هستند و ترجمان وضع او، و اداکننده خواسته‌های او.

دو گوش، دو چشم، بینی، دهان، دو دست، دو پا و عضو شهوت، قلب هرگاه آهنگ نظر کند انسان دو چشم خود را می‌گشاید، و هرگاه قصد شنیدن نماید دو

(1) - علل شرایع ج 1، ص 103.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 193

گوش برای شنیدن تحریک می‌شود و راه‌های شنیدن باز می‌گردد، و چون آهنگ بو کشیدن کند با بینی استشمام می‌کند و چون اراده سخن گفتن نماید با زبان سخن می‌گوید، و چون نیت حرکت کند دو پا به حرکت می‌آید، و هنگامی که

قصده شهوت نماید عضو شهوت به حرکت می آید، همه اعضا و جوارح از جانب قلب کار می کنند، اینگونه شایسته است که از پیشوا اطاعت شود زیرا فرمان ویژه اوست. «1»

از حضرت سجاد (ع) روایت شده:

برای انسان چهار چشم است: دو چشم است که به وسیله آنها کار دین و دنیایش را نظر می کند و دو چشم است که امور آخرتش را به وسیله آن دو ملاحظه می نماید، هرگاه خدا خیری برای بنده اش بخواهد دو چشم قلبش را می گشاید پس به آن دو چشم غیب و آخرت را می نگرد، و اگر غیر آن را بخواهد دو چشم قلب را وا می گذارد. «2»

حضرت صادق (ع) می فرماید پدرم همواره می فرمود:

«ما شیئ افسد للقلب من الخطیئة ان القلب لیواقع الخطیئة فما تزال به حتی تغلب علیه فیصیر اسفله اعلاه و اعلاه اسفله:» «3»

چیزی برای قلب فاسد کننده تر از گناه نیست، بی تردید قلب به گناه می افتد و همواره به آن ادامه می دهد تا جائی که پستش برتر، و برترش پست می شود.

از حضرت موسی بن جعفر (ع) به روایت علی بن جعفر نقل شده:

«اوحی الله عزوجل الی موسی (ع) یا موسی لا تفرح بکثرة المال و لاتدع ذکری علی کل حال فان کثرة المال تنسی الذنوب و ان ترک ذکری یقسی القلوب:» «4»

(1) - بحار ج 70، ص 52.

(2) - خصال ج 1، ص 114.

(3) - بحار ج 70، ص 54.

(4) - بحار ج 70، ص 55.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 194

خدا به موسی وحی فرمود: ای موسی به فراوانی ثروت شادمان نباش، و یادم را در هیچ حالی ترك نکن، زیرا فراوانی ثروت گناهان را از یاد می برد، و ترك یادم دلها را گرفتار قساوت می کند.

از امیرمؤمنان روایت شده:

«ما جفت الدموع الالقسوة القلب، و ما قست القلوب الا لكثرة الذنوب.» «1»

چشمها از اشک خشک نشد مگر به خاطر سنگدلی و قلبها سیاه و سخت نشد مگر بخاطر گناهان.

در کتاب فقه الرضا روایت شده:

«ان الله في عباده آنية و هو القلب، فاحبها اليه اصفها و اصلبها و ارقها، اصلبها في دين الله و اصفها من الذنوب و ارقها على الاخوان.» «2»

برای خدا در بندگانش ظریفی است و آن قلب است، محبوبترین قلب نزد خدا صافترین و سختترین و نرمترین آنها است، سختترینش در دین، و صافتر و پاکترینش در گناهان و نرمترینش نسبت به برادران.

از رسول خدا روایت شده در مناجاتی که حضرت داود با خدا داشت گفت:

«الهي لكل ملك خزانة فاین خزانتيك؟ قال جل جلاله: لي خزانة اعظم من العرش و اوسع من الكرسي و اطيب من الجنة و ازین من الملكوت، ارضها المعرفة، و سماءها الايمان، و شمسه الشوق، و قمرها المحبة، و نجومها الخواصر، و سبحانها العقل، و مطرها الرحمة، و ثمارها الطاعة، و ثمرها الحكمة، و لها اربعة ابواب: العلم والحلم والصبر والرضا الا وهي القلب.» «3»

خدایا برای هر پادشاهی خزانه‌ای است، خزانه تو کجاست؟ خدای بزرگ فرمود: برای من خزانه‌ای است بزرگتر از عرش، وسیعتر از کرسی، پاکیزه‌تر از بهشت، و زیباتر از ملکوت، زمینش معرفت، آسمانش ایمان، خورشیدش شوق، ماهش محبت، ستارگانش مطالب استوار در ذهن، ابرش عقل، بارانش رحمت، میوه‌هایش طاعت، محصولش حکمت است، برای آن چهار در است: علم، بردباری، صبر و رضا است بدانید که آن خزانه قلب است.

(2) - بحار ج 77، ص 56، حدیث 26.

(3) - بحار ج 70، ص 59، به نقل از غوالی الثالی.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 195

و حوب حفظ قلب از نفوذ شیطان

ابوحامد غزالی در احیاء العلوم و محدث بزرگ و فیلسوف عالی قدر در کتاب پر قیمت محجة البیضاء درباره قلب گفته‌اند:

بدان که مثل قلب مثل قلعه‌ای استوار است، و شیطان دشمنی است که می‌خواهد وارد این قلعه شود و آن را تملك نماید و بر آن چیره گردد، و حفظ این قلعه از هجوم دشمن ممکن نیست جز به پاسداری از درهای قلعه و روزنه‌های ورودی‌اش و کسی که درهای ورودی این قلعه را نمی‌شناسد قدرت پاسداری از درهای آن را ندارد.

حفظ قلب از فساد شیطان واجب است و اجبی بر هر انسان مکلف و چیزی که جز به آن نمیتوان به واجب رسید قطعاً واجب است، انسان به دفع شیطان قدرت پیدا نمی‌کند مگر درهائی که شیطان از آن وارد می‌شود بشناسد، پس شناخت درهای ورودی شیطان واجب است و این درها و منافذ ورود شیطان صفات منفی و ناپسند آدمی است که زیاد و فراوان است و ما در این بخش به درهای بزرگ و عظیمی که شیطان از آنها به قلب وارد می‌شود اشاره می‌کنیم.

از درهای عظیمی که ورود شیطان را به قلب میسر می‌کند حرص و حسد است، هر گاه انسان به چیزی حرص و میل شدید بورزد این صفت ناپسند او را کور و کر می‌سازد مگر نه این است که پیامبر اسلام فرمود:

«حبك الشيء یعمی و یصم:» «1»

عشق‌ورزی‌ات به چیزی تو را کور و کر می‌کند.

نور بصیرت در وجود انسان حقیقی است که درهای ورودی شیطان را می‌شناسد، هنگامی که حرص و حسد این نور را بپوشاند نور بصیرت از دیدن و شناخت باز می‌ماند و فرصت برای شیطان فراهم می‌گردد پس هر چه که حریص

(1) - محجة البيضاء، ج 5، ص 58.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 196

را به شهواتش برساند نزد او زیبا جلوه می دهد گرچه از قبیل منکر و فحشا باشد، در فضای کوردلی است که انسان منکر را منکر و فحشا را فحشا نمی بیند بلکه منکر و فحشا به نظر او زیبا و نیکو می آید و به این خاطر به سوی آن و برای به دست آوردن آن حرکت می کند.

روایت شده زمانی که نوح در کشتی قرار گرفت و از هر نوع موجود به همان گونه که فرمان یافته بود يك جفت در آن قرار داد، فردی مسن را در کشتی دید که او را نشناخت، به او گفت برای چه و چگونه در این کشتی وارد شدی؟ گفت برای ضربه زدن به قلب یارانت آمده ام تا دلشان با من و بدنشان با تو باشد! نوح گفت: ای دشمن خدا بیرون شو که تو از درگاه حق رانده شده ای، ابلیس گفت: پنج چیز است که به وسیله آنها مردم را هلاک می کنم من سه چیز آن را به تو می گویم و دو چیز آن را پنهان می دارم، خدا به نوح وحی کرد به سه چیز از آن پنج چیز نیازی نداری او را فرمان ده که دو مرحله ی آن را برایت بگویم، پس نوح به او گفت: آن دو چیز چیست؟ گفت: دو وسیله ای است که مرا انکار نمی کنند و از من برای هلاک کردن مردم تخلف نمی نمایند، مردم را حرص و حسد به هلاکت نشانید، بر اثر حسد بود که من به لعنت دچار شدم و شیطان رجیم گشتم، و اما حرص صفتی بود که توانستم به وسیله آن درخت ممنوعه را بر آدم حلال کردم و با بیرون شدنش از بهشت به مقصودم رسیدم. «1»

از درهای بزرگ و خطرزائی که شیطان میتواند از آن وارد قلب گردد و بر آن چیره شود و هر گونه که بخواهد این عضو حساس را جهت دهد خشم و شهوت است، خشم دیوی قاتل و غولی کشنده برای عقل است هنگامی که سپاه عقل ناتوان شود سپاه شیطان هجوم می کند، و هر گاه انسان دچار خشم شود شیطان با او به بازی می نشیند چنان که کودک با توپ سرگرم بازی می شود.

(1) - محجة البيضاء، ج 5، ص 58.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 197

در روایت آمده ابلیس با موسی دیدار کرد و به او گفت: خدا تو را برای ابلاغ پیام‌هایش برگزید و با تو سخن گفت، من از مخلوقات خدایم که گناهی مرتکب شدم علاقه دارم توبه کنم برای من نزد خدا شفاعت کن که توبه‌ام را بپذیرد موسی گفت از خدا برای تو درخواست پذیرش توبه می‌کنم، بر این اساس موسی برای ابلیس درخواست قبول توبه کرد، خطاب رسید درخواستت برای ابلیس پذیرفته است او را فرمان ده بر قبر آدم سجده کند، موسی ابلیس را دید و به او گفت از تو خواسته‌اند به قبر آدم سجده کنی تا توبه‌ات پذیرفته شود، ابلیس از سجده بر قبر آدم امتناع کرد و تکبر ورزید و از فرمان حق دائر بر سجده بر قبر آدم خشمگین شد و گفت: من در حالی که آدم زنده بود به او سجده نکردم، اکنون به قبر او سجده کنم!!

سپس به موسی گفت: تو به خاطر این که برای من نزد خدا شفاعت کردی بر من حق پیدا کردی پس لازم است تو را هشدار دهم که مرا در سه موقعیت به یاد داشته باش تا به وسیله من دچار هلاکت نگردی، هنگام خشم توجه داشته باش که وجودم در قلبت و دو چشمم در دو چشم توست، چون خود را از خشم و آثارش حفظ کنی قلبت را از من خالی و دو چشمت را از دو چشم من آزاد نموده از هلاک شدن در امان می‌مانی، من هنگام خشم تو و غضبت چون خون در همه وجودت در حرکت و رفت و آمدم.

و نسبت به من در هنگام جنگ حق علیه باطل توجه داشته باش که در آن موقعیت من سراغ فرزند آدم می‌آیم و فرزندان و همسرش و اهلش را بیادش می‌اندازم تا از جهاد دلسرد گردد و به جنگ پشت کند.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 198

و تو را از نشست و برخاست و خلوت کردن با زن نامحرم بر حذر میدارم زیرا من او را نزد تو فرستاده‌ام و تو را به جانب او گسیل داشته‌ام «1»

شیطان در این داستان به شهوت و خشم و حرص اشاره کرده زیرا فرار از جهاد بر پایه حرص بر دنیاست، و امتناع از سجود بر آدم منشأ حسد است که از بزرگترین درهای ورودی او به باطن انسان است.

برخی از انبیاء به ابلیس گفتند: به چه چیز بر فرزندان آدم چیره می‌شوی؟ گفت: آنان را هنگام خشم و خواسته‌های بی‌مهار به اسارت می‌گیرم.

از درهای ورودی شیطان به قلب انسان عشق آدمی به آراستن خویش به لباس و جمع کردن انواع اثاث چشم‌گیر برای زندگی و ساختن خانه زیبا و مزین به انواع وسایل و گچ‌بری و آئینه کاری و وسائل گوناگون روز است، ابلیس چون این امور را بر قلب انسان چیره و حاکم می‌بیند در قلب تخم‌گذاری نموده و تولید جوجه می‌کند تا لشگری از خود فراهم آورده و همه نواحی قلب را تسخیر کند، او همواره انسان را وسوسه نموده و دعوت می‌کند که خانه‌اش را به هر صورت ممکن آباد سازد و نوسازی نماید و سقف و دیوارش را به انواع زینت‌ها بیاراید و هر چه میتواند به بنای آن اضافه کند و بدن را به لباس‌های گوناگون بیاراید و بهترین مرکب‌ها را فراهم نماید و با دل انسان کار می‌کند که این راه را بدون بازگشت تا پایان عمر ادامه دهد و در این زمینه از وضعی به وضع دیگر منتقل گردد تا عمرش سر آید و اجلش برسد و او هم‌چنان در راه شیطان و اسیر هوا بماند!!

از درهای عظیم دیگر که راه ورود ابلیس به باطن است سیری و پرخوری است گرچه غذای پاک و حلال باشد، قطعاً سیری و پرخوری به شهوات به ویژه

(1) - محجة البیضاء، ج 5، ص 50- الدر المنثور، ج 1، ص 5- بحار، ج 14، ص 634.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 199

شهوت جنسی نیرو می‌دهد و مسلماً شهوات اسلحه شیطان است که با آن انسان را به اسارت در آورده بر او چیره می‌گردد.

در روایت آمده: ابلیس در برابر یحیی (ع) آشکار شد و یحیی قفل‌های زیادی را نسبت هر چیز در او دید پرسید این قفل‌ها چیست؟ گفت اینها شهوات است که به وسیله آنها بلا و زخم بر بنی آدم می‌زنم، یحیی گفت در این قفل‌ها برای من هم سهمی هست؟ ابلیس گفت: چون شکم از غذا سیر کنی و پرخوری نمائی تو را نسبت به نماز و ذکر ثقیل سنگین نموده و زمین‌گیر می‌کنم، یحیی گفت برای من در پرخوری زبانی غیر این هست؟ گفت: نه یحیی گفت: به خدا سوگند بر عهده‌ی من است که هرگز شکم را از غذا سیر نکنم، ابلیس هم گفت: به خدا سوگند بر من است که هرگز مسلمانی را نصیحت نکنم. «1»

از درهای ورودی شیطان به قلب طمع به مردم است، هنگامی که طمع بر قلب چیره گردد، ابلیس پیوسته ظاهرسازی و خودآرائی را در برابر کسی که آدمی به او طمع دارد در نظرش نیکو جلوه می‌دهد تا جائی که انواع ریا و پوشانیدن حقیقت و جلوه دادن غیر آنچه را که در انسان است به انسان تحمیل می‌کند در حدی که مورد طمع را به صورت معبود در قلب انسان می‌آراید و در این مرحله است که آدمی پیوسته در اندیشه محبوب نمودن خویش در برابر طرف برمی‌آید و این که از هر راه ممکن خودش را به گردونه آن محبوبیت درآورد و کمترین حال او این می‌شود که طرف خود را به آنچه در او نیست و سزاوارش نمی‌باشد ستایش کند و مدح و تعریف نماید، و با او به قیمت ترك امر به معروف و نهي از منکر نرمی به خرج دهد و در مقام سازش برآید.

دیگر درهای ورودی شیطان به قلب عجله و شتاب‌زدگی در امور و دوری از اندیشه در عاقبت کار و اجتناب از تفکر در برخوردهاست.

از رسول خدا روایت شده:

(1) - بحار ج 14، ص 620.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 200

«العجلة من الشيطان و التأني من الله عزوجل:» «1»

شتاب ورزی از شیطان و درنگ و تأمل از خداست بر انسان لازم است که انجام همه امور و کارهایش را بر اساس بصیرت و معرفت قرار دهد و بصیرت و معرفت نیازمند تأمل و مهلت است و شتاب و عجله فرصت بصیرت و آگاه شدن را به نسبت به هر کاری و عاقبت آن از انسان سلب می‌کند، در فضای شتاب و عجله است که شیطان از جائی که انسان پی نمی‌برد شر و زیانش را رواج داده و وارد حوزه حیات و زندگی آدمی می‌کند.

در روایت آمده هنگامی که عیسی به دنیا آمد همه شیاطین نزد بزرگشان ابلیس آمدند و گفتند: همه بت‌ها به صورت واژگون شده‌اند، گفت در مکان شما حادثه‌ای اتفاق افتاده، همه جا را گشت ولی چیزی نیافت تا دید عیسی به دنیا آمده و فرشتگان الهی اطراف او جمع‌اند، به سوی شیاطین بازگشت و گفت شب گذشته پیامبری به دنیا آمده، زنی در دنیا حامله

نشد و وضع حمل نکرد مگر این که من نزدش حاضر بوده‌ام جز این مولود، پس از این زمان از این که مردم بت‌ها را به عنوان معبود پرستند ناامید باشید اگر می‌خواهید بنی‌آدم را بفریبید از جانب شتاب و عجله نزد آنان آئید!

از درهای بزرگی راه ورود شیطان به قلب است و دری از آن عظیم‌تر نیست ثروت و مال و پول و منال است و به دنبال آن اثاث و ابزار زندگی و مرکب و محل کسب و مغازه و کارخانه و خانه قصر مانند و باغ و امثال آن.

در این زمینه‌ها هر چه که مازاد بر نیاز و احتیاج باشد همان جایگاه شیطان و مرکز استقرار او و کمین‌گاهش برای صید آدمی است.

کسی که به اندازه کفاف و به مقدار احتیاج و گذران امور زندگی‌اش دارد خیالش راحت و نفسش آرام و قلبش فارغ از هم و غم است، اگر بر فرض يك میلیون تومان به طور ناگهان پیدا کند صدها رشته خواسته و شهوت از قلبش

(1) - محجة البيضاء ج 5، ص 60.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 201

برانگیخته می‌شود که هر خواسته و شهوتی برای تحققش نیاز به يك میلیون تومان دیگر دارد، اینجاست که آن يك میلیون اولیه برای او کافی نیست بلکه خواستار چند میلیون است تا خانه‌ای اشرافی بخرد، و آن خانه را از اثاث و ابزار مناسب آن پر کند، و کارگر و کارمند برای اداره امور خانه و بیرون استخدام نماید، و بدن خود و اهل و عیالش را با لباس‌های فاخر و گران قیمت پوشاند که هر يك از اینها برنامه دیگری را می‌طلبد که در چهارچوب زندگی نهایت ندارد، و از این طریق است که انسان دچار غفلت و نسیان و دور شدن از عبادت و بندگی می‌شود و چون قارون غرق در مادیت می‌گردد و عاقبت در هاویه و عمق دوزخ افتاده و همه درهای نجات به رویش مسدود می‌شود!

از ثابت نامی روایت شده: هنگامی که پیامبر عزیز اسلام معبوث به رسالت شد ابلیس به لشگریانش و شیاطین زیر مجموعه‌اش گفت: حادثه‌ای به وقوع پیوسته بنگرید چیست آنان روانه شدند و به جستجو برآمدند سپس نزد او برگشته و گفتند: چیزی به دست نیاوردیم، ابلیس گفت: من برای شما خبر حادثه اتفاق افتاده را می‌آورم رفت و برگشت و گفت محمد (علیهما السلام) معبوث به رسالت شده پس شیاطین زیر دستش را سراغ اصحاب پیامبر فرستاد وی آنان ناامید از

فریب دادن یاران پیامبر بازگشتند و به ابلیس گفتند ما تاکنون چنین قومی را نیافته بودیم که به آنان هجوم بریم و در گناه را به رویشان باز کنیم ولی آنان به نماز برخیزند و زحمات ما را نابود سازند، ابلیس گفت آنان را مهلت دهید شاید دنیا به آنان رو کند و شما از طریق آن به فریب آنان موفق گردید.

از دیگر درهای بزرگ که راه ورود شیطان به باطن انسان می باشد بخل و ترس از تهیدستی است که این دو صفت بسیار مذموم انسان را از اتفاق و صدقه و کار خیر

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 202

باز می دارد و آدمی را به ثروت اندوزی و انباشته کردن مال و منال می کشاند و نهایتاً مستحق عذابی می کند که قرآن به ثروت اندوزان وعده داده است.

از قول شیطان نقل شده که در مسئله بخل و خوف از فقر آدمیان بر من چیره نشده اند تا از دام من بگریزند و نسبت به سه چیز هرگز بر من چیره نخواهند شد هنگامی که از آنان بخواهم ثروت را از طریق نامشروع به دست آورند، و در غیر طریق صحیح انفاق کنند، و از پرداخت حقوق مالی باز ایستند.

از آفات بخل و حرص پای بندی به مراکز تجارت و بازارها برای جمع کردن ثروت و هزینه کردن همه عمر در این مورد است.

ابو امامه از رسول خدا روایت کرده: هنگامی که ابلیس را به زمین فرود آوردند گفت پروردگارا مرا در زمین جای دادی و مطرود و رحیم نمودی برای من خانه ای قرار ده خطاب شد حمام، گفت درخواست مجلس و محفلی دارم خطاب شد بازارها و راهائی که در آن جمعیت گرد می آید، گفت: طعامی مقرر کن خدا فرمود آنچه نام خدا بر آن برده نشود، گفت درخواست آشامیدنی دارم خدا پاسخ دهد هر نوع مستکننده، گفت موزن و اعلامکنندهای می خواهم، خطاب رسید وسائل نوازندگی و آلات موسیقی، گفت کتابی که بر مردم بخوانم، حضرت فرمود شعر و ترانه گفت مکتوب و نوشته ای برایم قرار ده خطاب رسید خال کوبی بر بدنها، گفت سخنی برایم مقرر فرما، خدا فرمود دروغ و کذب، گفت دامهائی برایم قرار ده خطاب رسید زنان بیتقوا و بیپروا که با عشوه و ناز عقل مردان را می ربایند.

مؤمن واقعی و مسلمان حقیقی و اهل الله کسی است که در این چند روزه عمر کوتاهش با توجه به خدا و لحاظ کردن قیامت به کمک عمل به احکام الهی و رعایت تقوا تمام درهای ورودی شیطان و وسوسه های او را به قلب ببندد و پیوسته

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 203

این درها را بسته نگه دارد تا قلب از آفات شیاطین در امان بماند و از این طریق خیر دنیا و آخرت انسان تأمین شده به خواست خدا به سعادت ابدی نائل گردد.

مدعی دینداری بخصوص کسی که خود را پیرو اهل بیت می داند، و شعار تشیع می دهد باید عمل و حرکات و منش و اخلاق و اطوارش این ادعا را تصدیق کند، اگر کسی مدعی مذهب اهل بیت باشد ولی اعمال و حرکاتش با اعمال و حرکات اهل بیت هماهنگ نباشد قطعاً در ادعایش کاذب و راه نجات بر او بسته است.

تشیع و دینداری با ادعا و گفتار تنها قابل قبول نیست، ادعای سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و علی بن ابی رافع و امثال اینان در شیعه بودن که عملشان با گفتارشان یکی بود ادعائی صادق و سخنی راست و درست است ولی کسی که ادعای دینداری و تشیع می کند ولی در عمل پیرو ابلیس و دنباله روی شیاطین و رنگ گرفته از مکتب یهود و نصرانیت و شکل گرفته از بیدینان است ادعایش در دنیا و در دادگاههای آخرت قابل قبول نخواهد بود زیرا دینداری و شیعه بودن به عمل است نه به لقلقه زبان.

مذهب اهل بیت که شاخه‌های پرمحصول درخت نبوت‌اند ترکیبی از عقاید حقه، و اعمال صالحه و اخلاق حسنه، و صلاح و سداد و عفت و اجتهاد و قناعت و کرامت و عبادت ربّ و خدمت به خلق و اجرای امر بمعروف و نهی از منکر و نیت پاک و تبلیغ دین و هدایت مردم به سوی خدا و روشن نگاه داشتن مشعل درستی و راستی و صدق و صداقت است، هرکس به اندازه گنجایش وجودیاش پای بند به این حقایق باشد، و در برابر هجوم فرهنگ بیگانه خود را حفظ کند، و خویش را از افتادن در دام ابلیس و جنودش نگاه دارد قطعاً در ادعای دینداری و به ویژه تشیع راست گفتار و در دنیا و آخرت اهل نجات و

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 204

همراه با سعادت و سلامت و امنیت همه جانبه و اهل بهشت است، در هر صورت موفقیت انسان در همه امور، و نجاتش از همه شرور در گرو قلب سالم و دل مملو از ایمان و داشتن عمل صالح می باشد، و جز این راه نجاتی برای احدی وجود ندارد

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 205

تفسیر آیه 75

أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ

آیا شما اهل ایمان انتظار دارید که آن سخت دلان دعوت شما را به سوی اسلام بپذیرند؟! در حالی که گروهی از آنان کلام خدا را همواره می شنیدند، سپس بعد از آن که معنا و مفهومش را درک می کردند به سبب دنیا طلبی و امور مادی به دل خواه خود تغییرش را می دادند در صورتی که می دانستند به کلام خدا و به مردم جویای حق خیانت می کنند.

شرح و توضیح:

پیامبر اسلام و مردم مؤمن با توجه به این که یهود دارای کتاب آسمانی و علم دین بودند، انتظار شدید و امید فراوان و طمع سخت داشتند که آنان پیش از هر طایفه‌ای از طوایف ساکن در مدینه و اطراف آن و به شتاب و سرعت دعوت به اسلام و هدایت به قرآن را قبول کنند و در این زمینه کمترین عناد و لجاجتی نشان ندهند، ولی حضرت حق با بیان اوضاع یهود و موضع گفتنشان در برابر حق، و تکبر و نفاقشان، و سرسختی نشان دادنشان نسبت به آیات خدا و عدم توجهشان به معجزات و دلایل، و این که این طایفه موسی را بسیار آزرده و از عمل به تورات روی گرداندند و نسل‌های بعدشان پیامبران را کشتند و تا زمان بعثت پیامبر اسلام همواره در ظلم و خیانت و جنایت و همدستی با دشمنان حق بسر بردند، یکباره پیامبر و اهل ایمان را از تسلیم شدن این قوم به اسلام و قرآن، و پذیرش دعوت آن ناصحان و دلسوزان نا امید و مأیوس نمود.

قرآن مجید به پیامبر و مؤمنان که به شدت در دعوتشان به اسلام و هدایتشان به حق و قبولاندن واقعیات به یهود حرص می زدند و با همه وجود مشتاق بودند که این گروه به اسلام گرایش پیدا کنند و حق را بپذیرند، و در زمره مؤمنان قرار گیرند و به سعادت دنیا و آخرت برسند و همای خوشبختی را در آغوش گیرند، سابقه نکبت بار و قلب سخت‌تر از سنگ و پرونده سیاه و پر از جنایت یهود را متذکر می

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 206

شود و امید آنان را به نا امیدی تغییر می دهد و آن خیرخواهان را نسبت به حزن و غصه فراوانی که برای گمراهان داشتند تسلیت و دلداری می دهد.

بیان سرگذشت پر از ظلم و جنایت یهود در طول تاریخ در آیات پیش از آیه مورد بحث یعنی آیات 40 تا 74 برای بیان فلسفه و علت فراری بودن آنان از حق و عدم تمایل به اسلام و عدم پذیرش قرآن و نبوت پیامبر بزرگوار است.

از قومی که با دیدن آن همه معجزات شگفت انگیز و شنیدن آیات الهی حتی در کوه طور بدون واسطه فرشته و در دست داشتن انواع نعمت‌ها به کفر گرائیدند، و گوساله را به جای خدا به عنوان معبود انتخاب کردند و نسبت نادانی به موسی دادند، و آن بزرگ مرد ملکوتی و عرشی و هم سخن با خدا را مسخره کردند و پس از او از پاسخ به دعوت دیگر پیامبران خودداری نمودند، چه انتظار و امیدی باید داشت که به آسانی به نبوت پیامبر ایمان آورند و قرآن مجید را به عنوان وحی آسمانی بپذیرند، و به حقیقت مسلمان و مؤمن گردند؟!!

آنان نه از روی سهو و نسیان و جهل و نادانی بلکه از علم و عمد کلام خدا را که در آن حلال و حرام بیان شده بود و به وضوح اوصاف پیامبر در آن آمده بود از نظر معنا و مصداق تحریف کردند و تغییر دادند تا به درآمد دنیائی و کسب مال و ثروتشان و حفظ دیگر یهودی‌ها در جهل و غفلتشان و متولی بودنشان نسبت به کینه‌ها لطمه‌های وارد نشود و به این خیانت عظیم و تصرف ناجاییشان در امور دینی واقف و آگاه بودند، و می دانستند که با تحریف معنوی و ظاهری کلام خدا اکثر یهود تا قیامت از هدایت محروم و از دست یابی به حق ممنوع و از یافتن راه سعادت باز می مانند، ولی بخاطر منافع مادی خود به این خیانت عظیم و جنایت بزرگ یعنی تحریف کلام خدا و بازداشتن مردم از اتصال به حق تن دادند و شقاوت ابدی، و تیره بختی دائمی و عذاب جاودانه قیامت را برای خود خریدند.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 207

مسئله تحریف در موارد دین، و تغییر مفاهیم شرع، از گناهان بسیار بزرگی است که توبه از آن مشکل و کاری است که دیگران را از ورود به گردنه حق و درک حقیقت باز می دارد، و آنان را در چاه ضلالت و گمراهی نگاه میدارید و از دست یافتن به سعادت ابد محروم می نماید.

باید به این مسئله توجه داشت که دین پذیری و حقیقت خواهی، و اثر گرفتن از موعظه و پند و پای بند شدن به حقایق و التزام عملی به احکام الهی نتیجه دو واقعیت است:

1- قلب بیدار 2- گوش شنوا چنان که در قرآن مجید بیان شده:

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْفَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ: «1»

یهود در همه زمان‌های پیش از بعثت پیامبر و در عصر ظهور رسول بزرگ اسلام قلبشان هم چون سنگ و سخت‌تر از آن بود لذا با این که حقایق را می فهمیدند **مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ** از قبول آن امتناع می ورزیدند، و بر اثر کثرت گناه و تداوم آن گوش شنوا را از دست داده و گوش‌ی چون گوش حیوانات پیدا کرده بودند به این خاطر از شنیدن صدای حق و ندای اهل حقیقت کر بودند و از تسلیم شدن در برابر دعوت پیامبر و مؤمنان امتناع داشتند.

یهود بر اثر عمای قلب و کری گوش، و تاریکی باطن، و حجاب‌های ظلمانی که در این روزگار هم همین گونه‌اند به تحریف حقایق و تغییر و تبدیل معانی و مفاهیم آیات خدا در تورات و حتی تحریف لفظی کتاب دست می بردند و آنچه را برابر با خواسته‌های نامشروعشان بود بر صفحات می نوشتند و به عنوان تورات بر مردم تحمیل می کردند و حتی از نیرنگ زدن و فریب و حيله برضد غیرخودشان به ویژه مؤمنان ابدأ امتناع نداشتند تا جائی که صاحب جواهر فقیه

(1) - ق 37.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 208

بزرگ شیعه از تاریخ نویسی مشهور روایت می کند که گفته: «در زمان یکی از حاکمان از یهود خیر جزیه خواستند، آنان مکتوبی به امضای معاویه پسر ابوسفیان و معاذبن جبل ارائه کردند که براساس آن پیامبر اسلام آنان را از جزیه معاف کرده بود، پس از تحقیق و بررسی معلوم شد که در زمان نوشته شدن این قباله، معاویه در مکه بوده و هنوز با فتح مکه به نفاق و اسلام ظاهری روی نیاورده بود و جریان فتح خیر مربوط به پیش از فتح مکه بود و نیز روشن شد که معاذبن جبل نیز يك سال پیش از فتح از دنیا رفته بود و بدین وسیله آشکار شد که این قباله به نام رسول بزرگوار اسلام و با امضای معاویه و معاذ به دست یهودیان خیر جعل شده است از این رو حاکم مملکت با آشکار شدن این مسأله از آنان جزیه گرفت. «1»

با توجه به آیات گذشته به این آیه شریفه یعنی آیه هفتاد و پنج سوره بقره: **أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ** که گروهی از یهود را محرف معانی و مفاهیم حقایق و حيله گر و فریبکار و حس گرا و قلبی پول پرست، و قاتل، و مسخره کننده پیامبران، و نیرنگ زننده و جعلکننده اسناد می داند بر مسلمانان به ویژه دولت‌های اسلامی واجب است از دوستی و معاشرت با آنان و داشتن روابط تجاری و سیاسی بپرهیزند و آنان را در همه زمینه‌ها دشمن خدا و خود بدانند و نیز از یاران آنان یعنی

مسیحیان اروپا و آمریکا که در این چند قرن اخیر سبب تقویت این قوم عنود و منشأ وجود دولت نامشروع اسرائیل بودند حذر کنند که هرگونه روابط با آنان موجب خشم و غضب خدا و زیان‌های غیرقابل جبران به جامعه اسلامی است.

(1) - تسنیم، ج 5، ص 276 - جواهرالکلام، ج 21، ص 235.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 209

تفسیر آیه 76 - 77 - 78 - 79

وَ إِذَا لَفُوا الدِّينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَا بِعَضُّهُمْ إِلَىٰ بَعْضِ قَالُوا أَمْحَدُّونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ

وَ مِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ

و هنگامی که با مؤمنان دیدار کنند می گویند ما ایمان آوردیم، و چون با یکدیگر خلوت میکنند از روی اعتراض و ایراد به یکدیگر می گویند چرا حقایقی را که خدا در تورات درباره پیامبر اسلام برای شما بیان کرده به مؤمنان می گوئید تا روز قیامت با این حقایق در پیشگاه پروردگارتان برضد شما استدلال کنند آیا اندیشه نمی کنید که نباید زمینه استدلال برضد خود را در اختیار مؤمنان گذارید؟!!

آیا آن سخت دلان نمی دانند که خدا آنچه را پنهان می دارند و آنچه را آشکار میکنند میدانند؟!!

و گروهی از یهود بیسوادانی هستند که باورشان به تورات جز به بافته‌های دروغی که عالمان خائن یهود به عنوان تورات ارائه کرده‌اند نیست و در امر دین اتکایشان جز به ظن و گمان نمی باشد.

پس وای بر کسانی که با دست خود نوشته‌های را می نویسند سپس می گویند: این نوشته از سوی خداست تا با این کار زشت و خائنانه بهائی اندک به دست آورند، پس وای بر آنان از آنچه دست‌هایشان نوشت و وای بر آنان بخاطر رشوه گیری و بدعت گذاری آنان.

شرح و توضیح:

از آیات شریفه مورد بحث چند مطلب استفاده می شود: 1- برخورد منافقانه گروهی از یهود با اهل ایمان 2- اعتراف به حقیقت و عدم تسلیم به آن 3- اعتقاد یهود برجهل خدا نسبت به آنها 4- کتمان کردن حقیقت 5- علم خدا به همه آنها و آشکارها 6- زشتی باورکردن سخن دروغگویان و تهمت زندگان 7-

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 210

زشتی اتکاء به گمان و خیال 8- وجوب تحصیل علم و یقین 9- زشتی دین فروشی 10- عذاب دین فروشان.

برخورد منافقانه یهود با اهل ایمان

مسئله نفاق و منافق و زیان‌های غیرقابل جبران دورویی و یکی نبودن ظاهر با باطن و هماهنگ نبودن سیرت با صورت در آیات اوائل سوره مبارکه بقره به طور مفصل مورد بحث قرار گرفت، لذا در این بخش از تفصیل آن صرف نظر نموده به صورتی مختصر به آن اشاره می کنم.

اگر دل انسان بر پایه ایمان و اخلاق انسانی، و خصائص ملکوتی و انصاف و میانه روی استوار و ثابت نباشد، هر لحظه با طوفانی مخرب، و آمالی بیپایه، و حملات هوا و هوس به طرفی میل پیدا می کند و حالات مثبتش به حالات منفی تغییر می یابد، و دگرگونی‌های زیان آور به بالا و پائینش میبرد و لحظه به لحظه به شکلی در می آورد و انسان و دنیا و آخرتش را به دنبال خود میبرد و نمی گذارد در معرض رحمت و الطاف حق قرار گیرد، و از فیوضات الهیه و عنایات ربانیه بهره مند گردد و به سعادت ابدی بیندیشد، و نظم و انضباطی هماهنگ با فرهنگ الهی در شئون ظاهر و باطن خود برقرار نماید.

قلب هرجائی و دل خالی از انصاف شاگردی است که در کلاس توحید، و مدرسه نبوت، و فضای اعتدال و میانه روی حاضر نمی شود، و ثبات و قراری در امور مثبت ندارد، و اگر هم در کلاس توحید و مدرسه نبوت حضور یابد جمعیت

خاطر پیدا نمی کند و از تحت پریشانی و اضطراب به زیر نمی آید، و به توحید و ایمان و قبول نبوت و یقین به آخرت متصل نمی گردد و دمی آرامش نمی یابد و هر چیزی و هر حقیقتی را فقط و فقط برای ارضای هوای و هوس و شهواتش می خواهد و صاحبش را برای جلب خوشنودی ارباب کفر و شرک هزینه می کند و بیباکانه او را به هر گناهی آلوده می نماید، و برای ضربه زدن به اهل ایمان وادار می کند.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 211

پیامبر بزرگوار اسلام درباره قلبی که بنیانش به توحید و یقین به آخرت و ایمان به نبوت استوار و محکم نیست در روایاتی می فرماید:

«لقلب ابن آدم اسرع تقلباً من القدر اذا استجمعت غلیبا:» «1»

هر آینه دل آدمیزاد از دیگ در حال جوشیدن تغییر پذیرتر است.

«ان قلب ابن آدم مثل العصفور ينقلب في اليوم سبع مرات:» «2»

دل آدمیزاد هم چون گنجشک، هفت بار در روز دگرگون می شود و تغییر پیدا می کند.

«انما مثل القلب مثل ريشة بالفلاة تعلقت في اصل شجرة يقلبها الريح ظهراً لبطن:» «3»

داستان قلب مانند پری است که در بیابانی از شاخه درختی آویزان شده که باد بیابانی هر لحظه آن را به این سود و آن سو می کند.

«مثل القلب مثل ريشة بارض تقلبها الريح:» «4»

حکایت دل مانند پری روی زمین است که بادها آن را جابهجا می کند.

گروهی از یهود زمان پیامبر به خاطر دنیاپرستی، و آلوده بودن به هوا و هوس، و مکتب خطرناک حس گرائی و برای ارضاء آمال و آرزوهای باطلشان و این که هم از اسلام و هم از کیش خودشان بهره مادی و نفع ظاهری ببرند، و با نگرانی سخت و دهره شدید از اینکه اسلام با پیشرفت محیرالعقولش وضع مکتبها و آئینهای گذشته را در هم ریزد و در همه شئون پیش افتد و آنان در فضای عقب ماندگی بمانند و دنباله رو شوند و دچار اقلیت و خواری گردند از روی مصلحت اندیشی نسبت به زندگی و مکتب خویش چون با مؤمنان دیدار می کردند اعلام می داشتند که ما به آنچه شما ایمان

آوردید ایمان آوردیم، و گواهی می دهیم که پیامبر شما در همه امورش صادق و درست کردار و گفتارش محکم و استوار است و ما او را با توجه به همه اوصافش که در آیات تورات که کتاب دینی

(1) - نهج الفصاحه، 548.

(2) - نهج الفصاحه، 550.

(3) - نهج الفصاحه، 550.

(4) - نهج الفصاحه، 551.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 212

ماست بیان شده شناخته ایم و بر خود با تکیه بر آیات تورات واجب دیده ایم که به او ایمان آورده، و نبوت او را بپذیریم و تسلیم او شویم.

اعتراف به حقیقت و عدم تسلیم به آن

سنگدلان یهود و صاحبان قلب بیمار، و دل‌هایی که به وسیله بادهای هوا و هوس و طوفان مادیگری و حسن گرائی با تکیه بر آیات تورات به اوصاف پیامبر آگاه بودند، و آن اوصاف را در حد کمال در حضرت او مشاهده می کردند، و حق بودن نبوت او را لمس می نمودند، و به آن نزد مؤمنان اعتراف داشتند، ولی پس از آن که با یکدیگر به خلوت می نشستند و به گفتگو می پرداختند، آنان که در میانشان نفوذ بیشتری داشتند و به تورات آگاه‌تر بودند، و خود را متولی دین و کنیسه و کارگردانی قوم یهود می دانستند به اعترافکنندگان به حقیقت در نزد مؤمنان حمله کرده و از روی انتقاد به آنان می گفتند آیا آنچه را خدا در تورات از اوصاف محمد و نبوت او بیان نموده و باب چنین علمی را به روی شما گشوده نزد مؤمنان به محمد و اهل اسلام اقرار و اعتراف می کنید تا روز قیامت این اعتراف شما به حقیقت بر ضد شما که می خواهید یهودی بمانید به کار گرفته شود و مؤمنان در دادگاه قیامت با شما محاجه کنند و نزد خدا گواهی دهند که اینان به اوصاف محمد به عنوان پیامبر بر حق بر اساس آیات تورات اعتراف و اقرار نمودند ولی به ظاهر اسلام را پذیرفتند و به باطن یهودی ماندند، آنگاه شما را محکوم به عذاب کنند!!

بر شماست که به ظاهر اظهار ایمان کنید ولی در باطن یهودی بمانید تا مؤمنان بر شما به عنوان هم کیش خودشان اعتماد کنند، و اطمینان نمایند، و شما بتوانید با جلب اعتماد آنان به اسرار آنان آگاه گردید، و خبرهایشان را نزد ما آورید، و به جاسوسی بر ضد آنان برخیزید و با این برخورد ظاهری هم جیب خود را از آن طرف پر کنید و هم کیسه خود را از این طرف پر نمائید.

آیا اندیشه نمی کنید که آنچه را از اوصاف پیامبر در باطن خود می دانید اگر آشکار کنید خدا به آن عالم می شود، و در قیامت بر علیه شما حکم می راند، بر

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 213

شما لازم است اسرار و مسائل را برای این که خدا آنها را نفهمد و به آنها آگاه نگردد در باطنتان حفظ کنید!!

اعتقاد یهود بر عدم آگاهی خدا به امور پنهان

این بخش از آیه شریفه که از زبان یهود روایت شده این معنا را نشان می دهد که عالمان و سران یهود و مدعیات تولیت کنیسه ها و متولی گری امور این قوم بر این اعتقاد بودند که اسرار و امور نمان تا زمانی که به وسیله آنان اظهار نشود، و آشکار نگردد از حضرت حق پنهان می ماند و خدا به آن آگاه نمی شود!!

آن بیخردان جاهل که خوی حس گرائی بر آنان حاکم بود، و خود را از ملکوت هستی و حقایق غیبی، و شناخت اوصاف حق و کمالات بینهایت پروردگار دور نگاه داشته بودند و جز به شکم و شهوت و غرایز حیوانی خود فکر نمی کردند و هر چیزی را برای رسیدن به مال دنیا و ارضاء شکم پرستی خود می خواستند، حضرت حق را هم چون خود می پنداشتند که تا ثمانی آشکار نگردد، و سرّی فاش نشود، و غیبی به ظهور نیاید به آن آگاه نمی شود، روی این حساب به مقلدان میمون صفت خود سفارش می کردند از اظهار آنچه در درون دارید پرهیزید که کتمانش به صلاح شما و اظهارش با معلوم شدن نزد خدا به زیان شماست!!

کتمان کردن حقیقت

حقایقی که بر انسان از طریق تعقل و مطالعه، یا از راه شنیدن از متخصصان و محققان، یا از مسیر وحی و کتابهای آسمانی معلوم و آشکار می شود، و آدمی نسبت به آنها آگاه می شود، و لازم است آن حقایق در راه تحقق سعادت دنیا و آخرت خویش و دیگران بکار گرفته شود، کتمانش و پنهان نگاه داشتنش حرام و موجب زیان و خسارت در دنیا و آخرت است، و در این زمینه گوش دادن به

تفسیر حکیم، ج3، ص: 214

فرمان کسانی که انسان را به پنهان نگاه داشتن حقایق می خوانند گناه بزرگ و معصیتی سنگین است.

ولی گروهی از یهود بر اساس جمود ورزیدن به امور ظاهری، و تقلید کورکورانه از رؤسا و علمان دنیاپرستان که دین خدا و تورات را در راه اعمال قدرت و نفوذ کلام و حفظ مقامشان به کار می گرفتند و از این راه به نان و نوا و ارضاء خواسته‌های نامشروعشان دست می یافتند به کتمان حقیقت روی می آوردند و خود را به ارتکاب این گناه سنگین آلوده می کردند و از این طریق درهای سعادت را به روی خود می بستند، و به رسانیدن رؤسا و علمای یهود به خواسته‌های نامشروعشان و آرزوهای شیطانی و کارهای ابلیسی و بستن راه خدا به روی مردم کمک می کردند.

کتمان حقیقت سبب زیان‌ها و خسارت‌های غیرقابل جبران به خود و دیگران و علت دور شدن انسان از رحمت و مغفرت خدا و عامل پایمال نشدن حقوق شرعی و مادی مردم است.

علم خدا به همه نمانها و آشکارها

دست خائنان، و هوا و هوس مادی گران، و اندیشه انحرافی کج اندیشان آیات توحید تورات را تحریف، و مفاهیم حقایق را تغییر داده بود، و بر این شجره طیبه که اصل هرچیز و اساس و بنیان هستی است پیرایه‌های زیادی بسته و تأثیرگذاری آن را در زندگی به تعطیلی و نابودی کشیده بود، تا جائی که یهود خدا را در علم و آگاهی مانند خود پنداشته و او را بیخبر و ناآگاه از غیب و پنهان و اسرار هستی می پنداشت.

این بیخبران بیخرد و حسن گرایان پول پرست به این معنا توجه نداشتند که وجود مقدسی که هستی و موجوداتش را آفریده، و این بنای عظیم را به وجود آورده، و هر موجود زنده‌ای را به تناسب وجودش روزی بخشیده، به تمام شئون

تفسیر حکیم، ج3، ص: 215

ظاهر و باطن آنان آگاه است و اصولاً در حریم حضرت او غیب و نهانی و سرّ و رازی وجود ندارد، غیب و پنهان به تناسب وجود ما که وجودی بسیار محدود است، و به تناسب دانش ما که بسیار بسیار اندک است معنا می دهد نه نسبت به حضرت او که در ذات و صفات بینهایت و احاطه علمی و قیومی اش ظاهر و باطن هر چیزی را فرا گرفته و دژهای در جهان هستی چه ظاهرش و چه باطنش از حضرت او غایب و پنهان نیست و دانش و آگاهی اش همه چیز را به تمام هویت و خصوصیت فرا گرفته است.

در این زمینه به چند جمله از نوح البلاغه اکتفا می‌کنم تا خوانندگان عزیز به دورنمایی از علم و آگاهی حق واقف شوند و معلومشان گردد که یهود نسبت به حضرت حق گرفتار چه اندیشه‌های انحرافی و باطلی هستند و زندگی نکبت بارشان بر این اندیشه‌های انحرافی و باطل بنا گذاشته شده، و به این خاطر از خائنان و ظالمان و کج اندیشان و باطل‌گرایان صف اول روزگارانند.

«الا ان الله قد كشف الخلق كسفة لا أنه جهل ما اخفوه من مصون اسرارهم و مكنون ضمائرهم و لكن ليلوهم «ايهم احسن عملاً» فيكون الثواب جزاءً والعقاب بواءً» «1»

آگاه باشید که خداوند همه اسرار درون و حالات نهانی خلق را (با آنچه از امور دینی که با زبان پیامبران آنان را مکلف به انجام آن ساخت) ظاهر و آشکار ساخت، این آشکار نمودن نهان‌ها نه بخاطر این بود که او به چیزهایی که مردم در درون خود نهان دارند آگاهی نداشت، بلکه برای آزمودن بندگان بود که عمل کدامیک بهتر است تا ثواب پاداش نیکوکاران و عقاب کیفر بدکاران باشد.

«الباطن لكل خفية، الحاضر لكل سريرة، العالم بما تكن الصدور و ما تخون العيون.» «2»

(1) - خطبه 144.

(2) - خطبه 13.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 216

خدائی که آگاه به هر امر پنهان، و شاهد و حاضر هر سرّ و راز است، به آنچه سینه‌ها آن را در خود نگاه می‌دارند داناست، و به آنچه چشم‌ها خیانت می‌ورزد عالم است.

«عالم اذ لامعلوم، و رب اذ لامرئوب و قادر اذ لامقدور.» «1»

او دارای دانش بینهایت و علم گسترده بیحد بود زمانی که چیزی موجود نبود تا علم به آن چیز وجود داشته باشد، و مالك و مری بود در آن هنگام که هنوز پرورش یافته‌ای به وجود نیامده بود، و قدرت بینهایت داشت آن زمان که خلقی وجود نداشت تا قدرت درباراه آن به کار رفته باشد.

«لايعزب عنه عدد قطر الماء، ولا نجوم السماء ولا سوا في الريح في الهواء ولا ديبب النمل على اصفاء، ولا مقييل الذر في الليلة الظلماء، يعلم مساقط الاوراق و خفي طرف الاحداق:» «2»

شمار قطره‌های باران، و ستارگان آسمان، و ذرات گرد و غباری که باد آنها را در هوا پراکنده می کند، و نیز صدای بسیار آهسته حرکت مورچگان بر روی سنگ صاف و جای استراحت مورچه‌های بسیار ریز در شب تاریک از نظرش پنهان نیست و همه را می داند و به همه این امور آگاه است.

«فسبحان من لا يخفى عليه سواء غسق داج، ولا ليل ساج في بقاع الارضين المتطأطئات، ولا في يفاع السفح المتجاورات، و ما يتجلجل به الرعد في افق السماء، و ما تلاشت عنه بروق الغمام و ما تسقط من ورقة تنزيلها عن مسقطها عواصف انواء و اخطال السماء و يعلم مسقط القطرة وقعرها و مسحب الذرة و مجرّها و ما يكفي البعوضة من قوتها و ما تحمل انثى في بطنها:» «3»

از هر عیب و نقصی منزّه و پاک است وجود مقدسی که نه سیاهی ظلمت بسیار تاریک و نه شب ساکن و آرام «که موجودات زنده در آن آرامش می یابند» در بلندی‌ها و پستی‌های زمین و در بلندی کوه‌هایی که مجاور یکدیگرند از او پنهان نیست و غرشی که رعد در کرانه آسمان پدید می آورد، و آنچه از برق‌هایی که از ابر می جهد و در کرانه آسمان متلاشی و ناپدید می گردد، و هر

(1) - خطبه 152.

(2) - خطبه 178.

(3) - خطبه 182.

برگ درختی که بادهای شدید برخاسته از منازل دور آن را از شاخه‌ها فرو می ریزد و نیز ریزش قطرات باران از آسمان از علم و آگاهی او پنهان نمی باشد.

محلی که قطره‌های باران از آن فرو می ریزد و جایی که قطره‌های باران در آن فرو می افتد، و منطقی‌های که مورچه بسیار ریز از آن دانه به لانه خود می کشد، و هر چه از خوراک پشه که گرسنگی او را برطرف می سازد و آنچه جنس ماده در شکم خود دارد همه و همه را می داند و به غیب و نمان آنها و به ظاهر و آشکارشان دانا و علم فراگیر و احاطه همه جانبه دارد.

این فرازها گوشه‌های از دیدگاه امام علی (ع) نسبت به علم خدا به ظاهر و باطن هستی، و نمان و آشکار موجودات است که اگر این فرازها همراه آیات قرآن و روایاتی که از پیامبر و اهل بیت در معتبرترین کتاب‌های شیعه آمده يك جا جمع شود و تفسیر گردد کتابی ارزشمند همراه با مجلدات زیاد خواهد شد، به راستی اگر آگاهی خدا به همه هستی و غیب و نمانش نبود، و علم حضرت او به تك تك موجودات و شئون و خواسته‌هایشان احاطه نداشت اداره امور موجودات پهن دشت هستی امکان داشت؟!!

ننگ و نفرین بر یهودی باد که علم خدا را محدود می داند و امور پنهان را از او مخفی به حساب می آورد، و دانش حضرت او را چون دانش بشری ضعیف و ناتوان قلمداد می کند و عقیده دارد که باید رازها و اسراری که آشکار شدنش بر ضد آنان بکار گرفته می شود ظاهر نکرد که مبدا خدا از آنها آگاه شود و بر او معلوم گردد تا با پنهان ماندنش از عقوبت و عذاب عدم تسلیم به حق در امان بمانند!!

دانش غیب و آگاهی به امور پنهان اصالتاً ویژه خداست و حضرت حق هر کس را لایق و شایسته بداند رشته‌های یا رشته‌هایی را به او عطا می کند.

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا (26) إِلَّا مَن ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ ... «1»

(1) - جن 26- 27.

خدا دانای غیب و نهان و اسرار و رازهاست و هیچ کس را بر غیب خود آگاه نمی کند مگر پیامبرانی را که برای آگاه شدن از غیب به اراده حکیمانه اش برگزیده است.

با توجه به این آیه شریفه قرآنیه وقتی پیامبران و براساس روایاتی که نشان می دهد امامان معصوم و اولیاء الهی هرکدام به اندازه سعه وجودی خود از امور پنهان خبر داده اند به طریق اولی روشن است که احاطه علمی حق به همه موجودات و ظاهر و باطنشان امری مسلم و حقیقی قطعی و واقعی ثابت و استوار است.

در قرآن مجید است که عیسی به بنی اسرائیل می گفت:

وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ: «1»

و شما را به اذن خدا از آنچه می خورید و آنچه در خانه هایتان ذخیره می کنید آگاه می سازم.

به خواست خدا در توضیح آیات مربوط به غیب و این که حضرت حق گروهی از فرستادگانش را برای عطا نمودن این دانش به آنان انتخاب کرد بحث مفصلی خواهد آمد و در آن فصل به امور پنهانی که پیامبر اسلام و امامان نسبت به اشخاص و پدید آمدن تحولات در زمان های بعد از خودشان خبر داده اند و نشان می دهد که آن بزرگواران به توفیق حق از امور پنهان آگاهی داشتند اشاره خواهد شد.

نه تنها پیامبران و امامان از امور پنهان و اسرار و رازها به اذن حق آگاه بودند، بلکه برخی از اولیاء الهی که با ترك همه گناهان ظاهری و باطنی و انجام همه فرائض و آراسته بودن به ارزش های اخلاقی به مقامات بلند و درجات عالی

(1) - آل عمران 49.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 219

رسیدند تا حدی بر باطن امور آگاهی داشتند که به نمونه هایی از آگاهی های آنان هم اشاره خواهد شد.

خبرهای غیبی پیامبران و امیرالمؤمنین

در این بخش به چند روایت که پیامبر و امامان در آنها از تحولات و اوضاع زمان‌های پس از خود به ویژه آخر الزمان که طلوعه‌اش در زمان نوشتن این تفسیر آشکار شده اکتفا می‌کنم.

شیخ بهائی در کتاب اربعین ص 133 حدیث 18 از رسول خدا روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: زمانی بر مردم بیاید که برای صاحب دینی دینش سالم نماند مگر آن که از سر کوهی به سر کوه دیگر فرار کند و از سوراخی به سوراخی، مانند روباه که بچه‌هایش را با خود برداشته به جایی می‌برد بگریزد، گفتند چنین زمانی کی خواهد آمد؟ فرمود: هنگامی که مرد به معیشتش و ابزار زندگی‌اش جز به وسیله معصیت خدا نرسد، پس در آن زمان است که ترك ازدواج و عزیب زیستن حلال خواهد بود، گفتند: شما ما را به ازدواج فرمان می‌دادید فرمود آری ولی هنگامی که آن روزگار پیش آید هلاک و نابودی دین و ارزش‌های اخلاقی مردان به دست پدران و مادرانش خواهد بود، و اگر پدر و مادر در میان نباشند به دست همسر و فرزندانش انجام می‌گیرد، و اگر همسر و فرزند نداشته باشد به دست خویشان و همسایگانش خواهد بود، گفتند این هلاکت چگونه اتفاق می‌افتد؟ فرمود: او را به تنگی معیشت و مضیقه در زندگی سرزنش نموده و نهایتاً به امور مادی طاقت فرسا وادارش میکنند تا این که تن به کارهایی دهد که آن کارها هلاکش نمایند.

آیا در روزگار فعلی چنین اتفاقی که پیامبر از آن خبر داده به وقوع نپیوسته؟ آیا بسیاری از مردان برای فرار از سرزنش دیگران، خود را به حرام‌های مالی و عملی آلوده نمیکنند؟!

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 220

و نیز از آن حضرت روایت شده که فرموده:

زود است بر امت من زمانی برسد که از عالمان دین چون فرار گوسپند از گرگ فرار کنند، چون این برنامه پیش آید خدا آنان را به سه چیز مبتلا کند:

اول: برکت را از اموالشان بردارد.

دوم: حکومت ستمکاری را بر آنان چیره سازد.

سوم: از دنیا بیایمان به آخرت وارد شوند! «1»

از رسول الهی روایت شده:

«ستكون عليكم ائمة يملكون ارزاقكم، يحدونكم فيكذبونكم، و يعملون فيسيئون العمل، لا يرضون فيكم حتى تحسنوا قبيحهم، و تصدقوا كذبهم فاعطوهم الحق مارضوا به فاذا تجاوزوا فامن قتل على ذلك فهو شهيد:» «2»

در آینده رهبرانی بر شما حکومت میکنند که روزی‌هایتان را تصرف میکنند و در مالکیت خود قرار می دهند، با شما در امورتان سخن به دروغ می گویند، بد عمل میکنند، از شما خوشنود نشوند تا کارهای بدشان را نیک بدانید و دروغشان را تصدیق نمائید، پس زمانی که به حق گردن نهند شما نیز حقشان را عطا کنید، ولی اگر تجاوز نمودند هر که برای پیش گیری از تجاوزشان کشته شود شهید است.

آیا اکثر حکومت‌های گذشته که پس از پیامبر بر امت مسلط بودند، و اغلب حکومت‌های این روزگار به صورتی که پیامبر خبر داده‌اند نیستند؟

آیا گفتار پیامبر که خبر از آینده امت بوده از اخبار غیبی و از معجزات رسول خدا نیست؟

امیرالمؤمنین (ع) در روایتی از آینده بعد از خودش چنین خبر می دهد:

(1) - جامع الاخبار 130.

(2) - نهج الفصاحه 50، حدیث 207.

تفسیر حکیم، ج3، ص: 221

بر مردم زمانی برسد که کارشان در امر فحشا اوج گیرد و آن را پیشه خود قرار دهند، حرمت ارزش‌ها در آن روزگار پایمال گردد، و زنا علنی شود، خوردن مال و ثروت ایتام را به ناحق حلال شمارند، و ربا خواری نمایند، کم فروشی در کالا و متاع بر آنان حاکم گردد، و مسکرات را با تغییر اسم بر خود حلال کنند، رشوه حرام را با نام هدیه قبول نمایند، و به اسم امانت خیانت ورزند، مردان شبیه زنان، و زنان به شکل مردان درآیند، حدود نماز را سبک انگارند، و برای غیرخدا به حج روند، هلال شب اول ماه خود را دوشبه نشان دهد و گاهی هم از دید مردم مخفی گردد به طوری که اول ماه رمضان به عنوان این که اول ما نیست روزه نگیرند و آخر آن را که روز عید است روزه دار باشند در این هنگام بترسید، بترسید که

مبادا خدا فرصت توبه را از شما سلب کند، زیرا پس از وقوع این امور مرگ‌ها به سرعت و شتاب گریبان مردم را بگیرد، تا جایی که مردم به ناگهان بمیرند به صورتی که صبح سالم باشند، و شب دفنشان کرده باشند، یا شب زنده باشد، و صبح مرده، پس زمانی که روزگار اینگونه باشد واجب است پیش از آن که بلا فرا رسد وصیت را مقدم بدارید «1»

خبرهای غیبی حضرت موسی بن جعفر

از عبدالله بن سنان روایت شده که برای هارون الرشید لباس‌های قیمتی و با ارزش آوردند و او همه آنها را به وزیرش علی بن یقطین بخشید و از میان آن لباس‌ها لباسی روباز از پوست خز و طلا باف بود که به لباس شاهان شباهت داشت.

علی بن یقطین که از شیعیان مخلص موسی بن جعفر بود همه آن لباس‌ها را به انضمام اموالی بسیار برای آن حضرت فرستاد، امام آن لباس روباز گران قیمت

(1) - بحار، ج 69، ص 303.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 222

را که دراعه می گفتند توسط شخصی امین و راز نگاهدار برای علی بن یقطین فرستاد، علی بن یقطین از پس فرستادن دراعه به شك افتاد و سبب برگردانده شدن آن را ندانست، حضرت به او نامه‌ای نوشتند و تذکر دادند دراعه را حفظ کن و از منزل بیرون نبر زیرا زمانی به آن نیازمند خواهی شد، او هم پس از نامه امام به حفظ لباس همت گماشت.

علی بن یقطین پس از مدتی بر یکی از خادمان خود خشم گرفت و او را از خدمت معزول نموده از دستگاه خود بیرون راند، آن خدمتکار نزد هارون به بدگوئی از علی بن یقطین پرداخت، و از او سخن چینی و سعایت کرد و گفت: علی بن یقطین عقیده مند به امامت موسی بن جعفر است و خمس درآمد خود را همه ساله برای او می فرستد و در فلان روز دراعه پر قیمت تو را برای امام خود فرستاد!

هارون فوق العاده خشمگین شد و گفت باید این مسئله را روشن سازم، چنانچه وزیر من شیعی و با دشمن من در ارتباط باشد او را به عقوبت سختی مبتلا کنم، در همان وقت دنبال علی بن یقطین فرستاد، هنگامی که به دربار آمد گفت: آن

دراعه‌های را که به تو بخشیدم چه کردی؟ علی بن یقطین گفت در خانه است و آن را در پارچه‌های پیچیده‌ام و هر صبح و شام پارچه را باز کرده و به آن نظر می‌کنم و از باب تبرک آن را می‌بوسم، هارون گفت هم اکنون آن را نزد من بیاور.

علی بن یقطین یکی از خادمان خود را فرستاد و گفت وارد فلان اطاق شود و دراعه‌های پیچیده در پارچه در فلان صندوق است فوراً آن را بیاور، غلام رفت و دراعه را آورد، هارون هنگامی که دراعه را در پارچه و عطرالود دید خشمش فرو نشست و گفت: آن را به منزل خود برگردان، من دیگر سخن کسی را درباره تو

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 223

می‌پذیرم، سپس جایزه فراوانی به او داد و دستور داد غلام سخن چین را هزار تازیانه بزند و بیش از پانصد تازیانه به او زنده بودند که از دنیا رفت. «1»

میثم تمار و خبر از آینده

سالی که حضرت حسین (ع) از مدینه عازم مکه و از مکه به کربلا رهسپار شد، میثم در همان سال به مکه مشرف گشت.

میثم همان سال خدمت ام سلمه همسر بزرگوار پیامبر رسید، ام سلمه پرسید کیستی؟ گفت: میثم تمار سلمه گفت: به خدا سوگند بسیار شنیدم که رسول خدا در دل شبهای تاریک از تو یاد می‌کرد و تو را به امیرالمؤمنین سفارش می‌نمود.

میثم جویای حال حضرت حسین شد، ام سلمه گفت: به یکی از باغستان‌های خود رفته، میثم گفت هنگامی که بازگشت سلام مرا به او ابلاغ کن و به آن حضرت بگو در آینده نزدیک در پیشگاه خدا یکدیگر را دیدار خواهیم کرد.

ام سلمه مقداری عطر از کنیز خود خواست و به او گفت محاسن میثم را خشبو کن، میثم گفت: تو صورت مرا خوشبو کردی، ولی طولی نخواهد کشید که همین محاسن در راه دوستی شما اهل بیت به خون آغشته می‌شود، ام سلمه گفت: حضرت حسین تو را بسیار یاد می‌کند.

میثم گفت: من هم همواره یاد اویم ولی پون شتاب دارم نمی‌توانم توقف کنم، من و آن حضرت را کاری در پیش است که به آن خواهیم رسید، در این هنگام از نزد ام سلمه خارج شد، در بیرون سرای مشاهده کرد ابن عباس روی زمین نشسته گفت: ای پسر عباس از تفسیر قرآن هرچه می‌خواهی از من بپرس، من قرآن را نزد امیرالمؤمنین فرا گرفته‌ام و تأویل آیاتش را از او شنیده‌ام، ابن عباس دوات و صفحهای را خواست، سپس از میثم می‌پرسید و می‌نوشت تا آن که گفت: ای

پسر عباس حال تو چگونه خواهد بود هنگامی که ببینی مرا با نه نفر دیگر به دار آویخته باشند، ابن عباس پس از شنیدن این سخن صفحه را پاره کرد

(1) - اعلام الوری.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 224

و گفت: تو جادوگری و اهل کهانت و سحری، میثم گفت صفحه را پاره نکن اگر آنچه گفتم دروغ از آب درآمد آنگاه پاره کن. «1»

خبر دادن پیامبر از راز میان دو نفر از دشمنان

وهب بن عمیر با صفوان بن امیه در حجره نشسته بودند، وهب که از دشمنان پیامبر بود به صفوان که هم کیش و هم عقیده‌اش بود گفت:

«لولا عیالی و دین علی لاحببت ان اکون انا الذی اقتل محمداً لنفسی!»

اگر مسئولیت عیالم را نداشتم و دینی که بر عهده دارم دوست داشتم با دست خود پیامبر را می کشتم و شما را از بند تبلیغات او نجات می دادم.

صفوان گفت: با چه نقشهای این کار را عملی می کنی و چگونه دست به اقدام می زنی؟ پاسخ داد من مردی شجاع و دلاورم، او رامی فریسم و سپس ضربهای به او می زرم آنگاه بگوئهای فرار می کنم که هیچ کس مرا نیابد.

صفوان گفت: نگهداری از عیالت با من و ادا کردن قرضت بر عهده من، هان برخیز و دنبال این کار برو تا ببینم درچنته ادعایت چه داری؟

وهب شمشیر خود را تیز کرد و سمّ کشنه بیالود و به قصد مدینه از مکه خارج شد.

هنگامی که وارد مدینه شد عمر بن خطاب از دیدن حالت و وضع او اندیشناک گشته به اهل ایمان و یاران پیامبر گفت: وهب بن عمیر به مدینه آمده، از وضع او دلم به شك و تردید افتاده، من او را مردی غدار می بینم، اطراف پیامبر را خالی مگذارید که مبدا آسیبی به آن حضرت رسد.

پیامبر میان اصحاب نشست به بود که وهب وارد شد و به رسم جاهلیت گفت: **انعم صباحا یا محمد!**

حضرت فرمود:

«قد ابدلنا خیراً منها - السلام - ما اقدمك»

(1) - منتهی الآمال، ج 1، ص 217.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 225

خدا به جای این جمله بهتر از آن را که سلام است به ما عنایت کرده، چه سبب شد به مدینه آمده ای؟ گفت: آمده ام تا اسیران را از شما بخرم و آزاد نمایم، حضرت فرمود، شمشیری که در میان داری چیست؟ گفت: ای محمد روز بدر نیز آن را همراه داشتم و ما را از آن پیروزی ظفر است، حضرت فرمود:

«فما شیئی قلت لصفوان و انما فی الحُجر:»

تو با صفوان هنگامی که در حجره بودید چه قرای گذاشتی و چه امری را بر عهده گرفتی؟!

وهب گفت: آه من چه گفتم؟ حضرت گفتار خود را تکرار کرد وهب گفت:

«قد كنت تخبرنا بخبر اهل السماء فنكذبك فارك تحدثنا بخبر اهل الارض! اشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله:»

تو ما را از ملکوت عالم خبر می دادی ما تو را تکذیب می کردیم اکنون می بینم از اسرار ما زمینیان خبر می دهی معلوم است که در نبوت راستگویی من به وحدانیت خدا و رسالت تو شهادت می دهم و ایمان می آورم.

آنگاه به رسول خدا گفت عمامه خود را از باب تبرک به من ببخش حضرت عمامه خود را به او بخشید، سپس راهی مکه شد. «1»

در هر صورت وقتی پیامبران و اولیاء الهی به خاطر ایمان و تقوای بینظیرشان به توفیق حق و به اذن رب از اسرار و امور غیبی آگاه باشند، بر حضرت حق که خالق آنهاست و علم و آگاهی اش بینهایت و نسبت به ظاهر و باطن هستی و همه موجوداتش فراگیر است همه چیز روشن و معلوم و برای او غیب و سرّ و رازی وجود ندارد و برخلاف عقیده باطن و سخیف یهود آنچه را انسان پنهان می دارد و آشکار می کند می داند و بر دقائق امور آگاهی کامل دارد.

زشتی باور کردن سخن دروغگویان

پلیدی و قبح دروغ و افترا بر کسی پوشیده نیست، دروغ در حقیقت فریب دادن مردم و سخن گفتن به باطل است.

(1) - کشف الاسرار میدی، ج 1، ص 242.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 226

دروغ نشانه ضعف ایمان یا بیایمانی و زبونی و پستی و علامت نبود شخصیت و کرامت انسانی است.

قرآن مجید به خاطر عظمت و شدت زشتی این گناه آلودگان به آن را در دایره لعنت شدگان قرار داده است.

ثُمَّ نَبْتَلِهِمْ فَنَجْعَلَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ: «1»

پیامبر اسلام به مسیحیان نجران که منکر نبوت حضرت بودن فرمود:

بیائید یکدیگر را نفرین کنیم، پس لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم، از آیه شریفه استفاده می شود که اهل دروغ مستحق لعنت خدا هستند.

درباره زشتی دروغ روایات فراوانی در کتابهای باارزش حدیث آمده که به بخشی از آن اشاره می شود:

از رسول خدا روایت شده:

«كبرت خيانة ان تحدث احاك حديثا هو لك مصدق وانت به كاذب:» «2»

خیانت بزرگی است که با برادر دینی ات سخن بگوئی سخنی که مورد باور و تصدیق او قرار بگیری در حالی که به او دروغ می گوئی.

«من اعظم الخطايا اللسان الكذب:» «3»

زبان بسیار دروغگو داشتن از بزرگ ترین گناهان است.

«اياكم والكذب فانه يهدى الى الفجور و هما في النار:» «4»

بر شماست که از دروغ پرهیزید، زیرا دروغ شما را به کارهای زشت می کشاند و دروغ و کارهای زشت سبب ورود به دوزخ است.

«اياكم والكذب فان الكذب لا يصلح لابلجد ولا بهزل، ولا يعد الرجل صبيه لا يفى له وان الكذب يهدى الى الفجور وان الفجور يهدى الى النار وان الصدق يهدى البر وان البر يهدى الى الجنة:» «5»

(1) - آل عمران 61.

(2) - تنبيه الخواطر 92.

(3) - نهج الفصاحه 558.

(4) - الرغيب والزهب، ج 3، ص 592.

(5) - نهج الفصاحه، 558 - 559.

از دروغ پرهیزید، زیرا جدی و شوخی دروغ روانیست و انسان نباید به کودک خود وعده دروغ بدهد، دروغ آدمی را به بدکاری و بدکاری به دوزخ می کشاند، و راستی و صدق انسان را به نیکی و نیکی نیز به بهشت رهنمون می گردد.

«علیکم بالصدق فانه باب من ابواب الجنة وایاکم والکذب فانه باب من ابواب النار:» «1»

راستی پیشه کنید زیرا درستی دری از درهای بهشت است، و از دروغ پرهیزید، زیرا دروغ دری از درهای دوزخ است.

«ویلاً للذی یحدث فیکذب فیضحک به القوم، ویل له ویل له:» «2»

وای بر کسی که سخن دروغ گوید تا مردم را بخنداند، وای بر او، وای بر او.

امیرالمؤمنین (ع) در روایاتی می فرماید:

«اذا کذب العبد کذبة تباعد الملك منه مسيرة ميل من نتم ما جاء به:» «3»

هنگامی که انسان دروغی بگوید، فرشته الهی به اندازه یک میل بخاطر بوی بدی که به سبب دروغ تولید کرده از او دور می شود.

«الکذب باب من ابواب النفاق:» «4»

دروغ دری از درهای دورویی و نفاق است.

«الصدق امانة والکذب خیانة:» «5»

راستی نشانه امانت، و دروغ علامت خیانت است.

«تحفظوا من الکذب فانه ادنی الاحلاق قدراً و هو نوع من الفحش و ضرب من الدناءة:» «6»

خود را از دروغ حفظ کنید زیرا پست ترین مورد اخلاقی، و نوعی از زشتی و بخشی از پستی است.

حضرت باقر (ع) فرمود:

«ان الله عزوجل جعل للشر اقبالاً وجعل مفاتيح تلك الاقفال الشراب والکذب اشر من الشراب:» «7»

(1) - نهج الفصاحه، 558 - 559.

(2) - نهج الفصاحه 559.

(3) - شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 357.

(4) - تنبيه الخواطر 92.

(5) - بحار، ج 72، ص 261.

(6) - بحار، ج 78، ص 63.

(7) - بحار، ج 72، ص 236.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 228

همانا خدای عزوجل برای شر قفل‌هائی قرار داده، و کلید این قفل‌ها شراب مستکننده است و دروغ از شراب بدتر است.

با توجه به این روایات باید گفت سخن دروغ‌گویان از هیچ نظر ارزش ندارد، و شناخت دروغ‌گویان هم کار مشکلی نیست، و براین اساس باور کردن سخن دروغ‌گویان و تصدیق نمودن آنان، و زندگی را بر پایه دروغ ایشان جهت دادن کاری بسیار زشت و موجب افتادن انسان در خسارت، و درو شدنش از کرامت و هدایت است، با این همه گروهی از یهود که از سران خود شناخت داشتند، و عالمان خود را به مادی‌گری و مایل به پرکردن جیب و شکم خود می‌دیدند، و اوصافی را که با تکیه بر آیات تورات در پیامبر مشاهده می‌کردند مورد انکار آنان ملاحظه می‌کردند دروغ‌های آنان را تصدیق نموده، و از ایمان به پیامبر امتناع کرده و انسانیت خود را زیر پای سران و عالمانشان قربانی می‌کردند و میکنند.

زشتی اتکاء به گمان و خیال

به راستی تکیه کردن بر گمان و خیال که پایه عقلی و منطقی ندارد کاری ناپسند و زشت است، پیروی از گمان و خیالی که علمیت و عینیت ندارد تباه کردن زندگی، و ضایع نمودن عمل، و بریاد دادن کوشش، و درود به خسارتی سنگین و زبانی عظیم است.

کتاب خدا در این زمینه آیات بسیار قابل توجهی دارد که دانستن آن آیات و نکاتش برهمگان لازم است.

و لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا: «1»

و از چیزی که به آن علم نداری و عینیت و حقیقتش بر تو روشن نیست، بلکه برگرفته از شنیده‌ها و ساده نگری‌ها و خیالات و اوهام است پیروی مکن، زیرا

(1) - اسراء 36.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 229

گوش و چشم و دل که ابزار علم و شناخت واقعی‌اند مورد بازخواست و سؤال هستند.

از رسول خدا روایت شده:

«اذا حسدتم فلا تبغوا واذا ظننتم فلا تحققوا واذا وزنتم فارحجوا»

هنگامی که دچار حسد شدید تجاوز به حقوق محسود نکنید، و هرگاه گرفتار گمان و ظن و خیال و وهم شدید آن را حقیقت مپندارید، و چون چیزی را وزن کردید اضافه بدهید.

فرعون نسبت به موسی بن عمران که پیامبر اوالوالعزم حق و دارای معجزات استوار بود دچار خیال و ظن گشت و همان خیال و ظن او را به هلاکت رسانید، او با دیدن معجزات بینظیر موسی باید حساب معجزات را با سحر و جادو جدا می کرد و میان آن دو به قبول تفکیک تن می داد، ولی به خیال و گمانش که هیچ پایه علمی و منطقی نداشت تکیه زد و معجزه را از دریچه خیال و گمان نوعی سحر پنداشت و تصور کرد با به میدان کشیدن ساحران، فرستاده حق را دچار

شکست می کند ولی با رو در رو قرار دادن ساحران و موسی نقشه اش نقش بر آب شد، و تدبیرش باطل گشت او بر ضد موسی با کمال بیشرمی خطاب به ساحران گفت:

إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ: «1»

ای جادوگران موسی بزرگ شماست که جادوگری را به شما آموخته است!

او به خیال و گمان خود موسی را با آن همه معجزات و بینات جادوگر و معلّم جادوگری پنداشت و تا لحظه هلاکتش در خیال و گمان واهی خود غوطه ور بود.

قوم هود نسبت به نبوت و تبلیغات هود که پیامبری از پیامبران حق بود و جز اصلاح قوم عاد نظری نداشت و باهمه وجود دلسوز امت بود متکی به خیال

(1) - طه 101.

تفسیر حکیم، ج3، ص: 230

واهی و ظن باطن بودند و براساس گمان و خیالشان هود را که در صف اول عاقلان و راستگویان قرار داشت سبک مغز و دروغگو می انگاشتند:

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ: «1»

سران و اشراف و ثروتمندان قومش که کافر بودند گفتند: ما تو را در سبک مغزی و نادانی می بینیم و تو را از دروغگویان می پنداریم!!

کافران قوم نوح که بدون دلیل و منطق و بدون آگاهی و علم برگمان و خیال تکیه داشتند براساس گمان بیپایه و باطلشان خطاب به نوح و مؤمنان گفتند:

مَا تَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِّثْلَنَا وَ مَا تَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادْيِ الرَّأْيِ وَ مَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنْظُرُكُمْ كَادِبِينَ: «2»

ما تو را جز بشری مانند خود نمی بینیم و کسی را جز فرومایگان که نسنجیده و بدون اندیشه از تو پیروی کرده باشد مشاهده نمی کنیم، و برای شما هیچ برتری و فضیلتی بر خود احساس نمی نمائیم، بلکه همه شما را دروغگو می پنداریم.

راستی گمان و خیال با انسان چه می کند، و چه خسارت سنگینی بیار می آورد، و چگونه سعادت دنیا و آخرت انسان را به باد می دهد، و عمر را به تباهی می کشد، کدام زبان از این بالاتر که پیامبر اولوالعزم و مؤمنان به او دروغگو خوانده شوند، و عاقلان و خردمندان به نظر سبک مغزان آیند!!

اهل گمان و خیال در برابر وحی و همه پیامبران، و اولیاء الهی موضع گیری مخالف دارند و هزاران دلیل و برهان را نادیده گرفته و بر اعتقاد خود که متکی به خیال واهی و گمان باطل است اصرار و پافشاری می ورزند، و حاضر نیستند از گمان دست برداشته و به علم و آگاهی که میوه شیرین دلایل و بینات و نظرات ارزشمند است تکیه کنند.

وَ قَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ: «3»

(1) - اعراف 66.

(2) - هود 27.

(3) - جاثیه 24.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 231

و اعتقادشان براین است که زندگی و حیاتی جز همین زندگی و حیات دنیای ما نیست، همواره گروهی از ما می میریم و گروهی زندگی می کنیم و فقط روزگار ما را هلاک می کند آنان را نسبت به اعتقادی که دارند یقین و علم استواری نیست، آنان فقط حدس و گمان می زنند!

وَ إِنْ تُطِيعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ: «1»

اگر از بیشتر مردم روی زمین پیروی کنی و به فرهنگ‌ها و آراء و خواسته‌هایشان گردن نهی تو را از راه خدا گمراه میکنند، آنان فقط از گمان و پندار که پایه علمی و منطقی ندارد پیروی میکنند و تنها به حدس و گمان تکیه میزنند.

توهم و خیال، و حدس و گمان که اساس و ریشه علمی ندارد، و برهیچ برهان و دلیلی استوار نیست وقتی مهار زندگی را به دست گیرد، و شکل دهنده حیات انسان شود، بدون تردید فضای زندگی و عرصه حیات را انباشته از انحرافات و کج فهمی‌ها و کژ راه‌ها می‌کند، و زمینه تولید انواع فساد و معصیت و ظلم و ستمگری و جنایت و خیانت را فراهم می‌سازد، و متأسفانه در همه دوره‌های حیات اکثریت مردم با خیال پردازان و گرفتاران به حدس و گمان بوده، و پیروی از آنان سبب گمراهی و دور شدن از راه خدا و محرومیت از درک حقایق، و موجب خسارت‌های غیرقابل جبران است.

إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ ... «2»

این بتان که شما آنها را به عنوان شریک خدا گرفته اید، چیزی جز نام‌های بیمعنا و بیمصدق که شما و پدرانتان براساس حدس و گمان نام‌گذاری کرده

(1) - انعام 116.

(2) - نجم 23.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 232

اید نیستند خدا بر حقانیت آنها هیچ دلیلی نازل نکرده است، این بت پرستان فقط از گمان و پندار بیپایه و هواهای نفسانی پیروی میکنند در حالی که برای نجاتشان از این گمان‌های بیپایه و پندارهای بیاساس از سوی پروردگارشان برای آنان هدایت آمده است.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنثَى (27) وَ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً: «1»

بی تردید کسانی که به آخرت که يك حقیقت مسلم و واقعی منطقی و بر پایه دلیل و برهان استوار است ایمان ندارند فرشتگان را که موجوداتی نیرومند و ملکوتی و مجری فرمان‌های حق در عرصه هستی هستند در نامگذاری به نام زن نامگذاری میکنند، آنان در این زمینه متکی به علم و معرفت و آگاهی و بصیرت نیستند، آنان فقط از حدس و گمان پیروی می‌کنند و یقیناً گمان به انسان برای دریافت حق هیچ سودی نمیدهد و حدس و ظن هرگز جای علم و یقین و آگاهی و بصیرت را نمی‌گیرد.

وَجُوبُ تَحْصِيلِ عِلْمٍ وَ يَقِينٍ

در فرهنگ پاك اسلام تحصیل علم و معرفت به ویژه معرفت دینی برای خداشناسی، و یقین به آخرت و فهم حلال و حرام و درك مسائل با ارزش اخلاقی و دانشی که سعادت دنیا و آخرت انسان را تأمین نماید از اوجب واجبات و از مهم ترین فرائض است.

علم و معرفت نور و روشنائی و چراغ پرفروغ ملکوتی است که انسان از برکت آن به حقایق اصیل هستی متصل می‌شود، و به آداب با منفعت آراسته می‌گردد، و در گردونه عبادت خدا و خدمت به خلق قرار می‌گیرد، و چشمهای سودمند و منبعی پرخیر، و موجودی با ارزش می‌گردد.

(1) - نجم 27 - 28.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 233

مسئله علم و عالم و متعلم و شئون هر يك از این سه حقیقت به طور مفصل در توضیح **عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا** در سوره بقره گذشت، در این بخش فقط به چند روایت بسیار مهم که در آن باب نیاوردم اشاره می‌کنم:

از رسول خدا روایاتی به این مضمون در این زمینه نقل شده است:

«افضل الاعمال العلم بالله ان العلم ينفعك معه قليل العمل و كثيره وان الجهل لاينفعك معه قليل العمل ولاكثره.» «1»

برترین کارها شناخت خداست، کار عالمانه و کوشش آگاهانه چه اندک و چه بسیارش برای تو مفید است ولی کار از روی نادانی و جهل کم و زیادش برای تو سود ندارد.

«ضالة المؤمن كلما قيد حديثاً طلب اليه آخر:» «2»

دانش گم شده مؤمن است که هر لحظه از پی آن است، هرگاه سخنی بیاموزد و علمی فراگیرد علم دیگری مطلوب او شود.

«العلم حياة الاسلام و عماد الايمان ومن علم علماً اتم الله له اجره ومن تعلم فعمل علمه الله ما لم يعلم:»

دانش مایه حیات اسلام و ستون و پایه دین است، هرکس علمی فراگیرد خداوند پاداشش را کامل می کند، و هرکس دانش بیاموزد و به آن عمل نماید خداوند به او آنچه را نمی داند یاد می دهد.

«العلم ميراثي و ميراث الانبياء قبلي:» «3»

دانش میراث من و میراث پیامبران پیش از من است.

«العلم افضل من العبادة وملاك الدين الورع»

دانش برتر از عبادت است و معیار دین داری ورع و تقواست.

«خَيْرُ سليمان بين المال والملك والعلم فاختر العلم فاعطى الملك والمال لاخياره العلم:» «4»

(1) - کنز العمال، ج 10، ص 144، حدیث 28731.

(2) - کنز العمال، ج 10، ص 143، حدیث 28724.

(3) - نخب الفصاحه، ص 472، ح 2497.

(4) - الجامع الصغير، ج 1، ص 634.

تفسیر حکیم، ج3، ص: 234

حضرت سلیمان در قبول مال و پادشاهی و دانش مخیر شد، او دانش را انتخاب نمود، به خاطر این که دانش را انتخاب کرد پادشاهی و مال هم به او عطا شد.

«إيماناً شيعى نشأ فى طلب العلم والعبادة حتى يكبر اعطاه الله يوم القيامة ثواب اثنين وسبعين صديقاً:» «1»

هر نوجوانی در راه تحصیل دانش و عبادت رشد نموده تا بزرگ شود، خداوند در قیامت پاداش هفتاد و دو صدیق به او عطا کند.

«سارعوا فى طلب العلم فالحدیث من صادق خیر من الدنيا وما عليها من ذهب وفضة:» «2»

در راه تحصیل دانش بشتابید، که علم از راستگو آموختن از دنیا و آنچه از طلا و نقره در آن است بهتر است.

«لیس منى الا عالم او متعلم:» «3»

جز دانشمند و دانش آموز از من نیست.

«العماء مصابیح الارض، وخلفاء الانبیا، و ورثتی و ورثة الانبیاء:» «4»

دانشمندان چراغهای زمین، جانشینان پیامبران، وارثان من و وارثان پیامبران هستند.

تحصیل علم و آگاهی آن هم تحصیلی که مبتنی بر آیات و براهین و دلایل و بینات، و تحقیقات عقلی و منطقی و استوار برحکمت و معارف حقه باشد، چراغی است که آدمی را به سوی حقایق ملکی و ملکوتی، و واقعیات ظاهری و باطنی رهنمون می گردد، و از خیالات و اوهام و حدسها و گمانهای بیاساس می رهاند و زمینه ساز خیر دنیا و آخرت می گردد، و باطن را به توحید و نور و حال و صفا می آراند، و ظاهر را به حسنات و درستیهها و اعمال صالحه زینت می دهد.

زشتی دین فروشی

(2) - کنز العمال، ج 10، ص 154، ح 28788.

(3) - الفردوس، ج 3، ص 419.

(4) - جامع الصغیر، ج 2، ص 191.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 235

اگر بنا شود همه اشیاء و حقایق از نظر ارزش ارزیابی شوند باید گفت حقیقتی باارزش تر از دین وجود ندارد.

اگر بنا شود همه اشیاء و حقایق از نظر منفعت و سود سنجیده شوند باید گفت حقیقتی در همه عرصه هستی سودمندتر از دین نیست.

اگر بنا شود نعمت‌ها از نظر منزلت و مرتبت و درجه رفعت مورد دقت قرار گیرند باید گفت نعمتی از نظر مرتبه و رفعت بالاتر و والاتر از دین نیست.

دین مجموعه‌ای از حقایق حقه، و ارزش‌های اصیل اخلاقی، و اعمال شایسته است که حضرت حق بنا بر حکمت و رحمت و لطفش نظام داده، تا به وسیله آن انسان را به اوج کمال، تربیت، انسانیت و سعادت دنیا و آخرت برساند.

دین حقیقتی است که صدویست و چهار هزار پیامبر و دوازده امام و اولیاء الهی و عالمان اندیشمند مسئول تبلیغ آن در جامعه انسانی بوده اند.

آبادی به معنای واقعی دنیا و آخرت انسان در گرو دینداری و دین‌مداری و عمل به حقایق دینی است.

انسان بدون دین چهارپائی شکم پرست، و شهوت ران، یا درنده‌های پرخشم و کینه، یا شیطانی اغواگر، یا ستمگری بیرحم، یا خائنی پست، یا جنایت کاری وقیح، یا غارت‌گری بیرحم، یا فرعون زشت، یا قارونی بخیل، یا بلعمی دنیا پرست است.

خشوع درون، تواضع بیرون، نورانیت قلب، صفای باطن، محبت و عشق، آرامش و بردباری، حوصله و تحمل، درستی و صدق، امانت و کرامت، عبادت رب، خدمت به خلق، نفس مطمئنه و راضیه و مرضیه، معرفت و بصیرت و دیگر ارزش‌ها همه و همه محصول دین و دینداری و ایمان و یقین است.

باغستان طبیعت شجره طیبه‌های چون دین ندارد، گلستان هستی گلی دائمی و خوشبوتر از دین ندارد، دریای آفرینش گوهری پرقیمت‌تر از دین ندارد، دین مایه سعادت دنیا و آخرت و رهایی و نجات انسان از پیش آمدهای خطرناک و

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 236

سبب مصون ماندن انسان از ضربه‌های هولناک هوای نفس و شیاطین درونی و برونی، و خسارت‌های غیرقابل جبران است.

انسان از هنگام ولادت محجوب به حجاب‌هایی است که هر يك مانعی از تابش نور ملکوتی و فیض ربانی و تحقق علل سعادت در وجود انسان است.

هر حجابی که کنار زده شود نور قوی تری تجلی کرده و به سوی ذات و عمق باطن انسان در حرکت خواهد آمد، این جریان معنوی و حقیقت ملکوتی آدمی را تجلی گاه صفات و اسماء حق می‌کند و زمینه ظهور مقام خلافت الهی را فراهم می‌نماید.

تنها نیرو و قدرتی که می‌تواند حجاب‌ها را از چهره جان بردارد و پرده‌ها را از روی قلب کنار بزند، و باطن را از خسارت‌های آنها نجات دهد دین است و دین، و جز دین نیروئی که بتواند چنین خدمت عظیمی به انسان بنماید وجود ندارد.

هنگامی که از برکت دین و دینداری حجاب جسم، حجاب غرائز، حجاب شهوات، حجاب حس گرائی، حجاب منیت، حجاب خودفراموشی از میان برداشته شود نور حق از افق قلب طلوع می‌کند و همه فضای دل و عرصه گاه باطن را می‌گیرد، و شرح صدر، و بردباری باطن، و تحمل بسیار بالا که از اعظم نعمت‌های الهی است برای انسان حاصل می‌شود، و پس از شرح صدر حقایق اشیاء برآدمی منکشف و به این نتیجه می‌رسد که هرچه خدا به وسیله وحی اعلام نموده و آنچه را پیامبران عظام او آورده‌اند نظام اتم تشریحی و سبب خیر دنیا و آخرت است، و برای او یقین حاصل می‌شود که راه واقعی برای رسیدن به کمالات و آداب و کرامات و خوشنودی حق و بهشت عنبرسرشت فقط و فقط صراط مستقیم الهی است.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 237

نتیجه این شرح صدر و انشراح باطن و تابش نور پاک شدن قلب از لوث صفات ذمیمه و اوصاف بهیمی، و حالات شیطانی است که هر کدامشان می تواند علّتی برای خواری دنیا و خذلان آخرت، و شقاوت ابدی و بدبختی همیشگی و هلاکت سرمدی گردد.

این نور زداینده شرك، ریا، نفاق، عجب، غرور، کینه، خودپسندی، پستی و ... سایر رذایل و آلودگی هاست.

أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِإِسْلَامٍ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ: «1»

آیا کسی که خدا سینه اش را برای پذیرفتن اسلام گشاده است و بهره مند از نوری از سوی پروردگار خویش است مانند کسی است که سینه اش از پذیرفتن اسلام تنگ است؟

چون نور صفات با ارزش و ملکات فاضله، و اخلاق انسانی به نور معرفت اضافه گردد، انسان مصداق نور علی نور می شود.

البته هنگامی که حجابها برداشته شود و نور در عرش جان تجلی نماید خاصیت این نور بازکردن جلوی پای انسان برای رفتن به سوی مقام لقا و قرب و وصال است، و خاصیت دیگرش چون بر صراط قیامت بگذرد خاموش شدن آتش دوزخ به احترام اوست صراطی که هنگام از آن این آواز را بشنود:

«جُزِيَا مُؤْمِنٍ فَا نَورِكَ اطفأهِي»

ای مؤمن بگذر که نورت شعله های من را خاموش کرد.

هنگامی که قلب مملو از این نور شود، و غرق صفا و سلامت گردد نتیجه اش این می شود که انسان نسبت به همه فرمان های حق کمر اطاعت برندد، و از همه منهیات و محرمات اجتناب نماید، و هر عبادتی را آنگونه که شایسته است انجام دهد، و از خدمت به خلق خدا ابداً دریغ نرزد.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 238

در این صورت است که قلب آماده انشراح بیشتر می گردد، و یقین و معرفت افزون شود، و این معرفت و یقین او را بر عبادت و اخلاص بیشتر وادار کند، و همینطور معرفت و یقین از پس معرفت و یقین و عمل و اخلاص از پس عمل و اخلاص تا جائی که فقط خدا داناست

یهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام و یخرجهم من الظلمات الی النور باذنه ویهدیهم الی صراط مستقیم: «1»

خدا به وسیله آن نور کسانی را که از خوشنودی او پیروی کنند به راههای سلامت راهنمایی می کند، و آنان را به توفیق خود از تاریکی های جهل و کفر و شرک و نفاق به سوی روشنائی معرفت، ایمان، و عمل صالح بیرون می آورد و به جانب راه راست هدایت می کند.

گاهی با پیش آمدن جریانی برای گروهی که منافع مادی در آن است، و راهی برای شکم چرانی و شهوت رانی و رسیدن به آنها را جز از طریق دین فروشی و کتمان حقیقت و گمراه نگاه داشتن مردم نمی توانند تأمین کنند صبر و تحمل را از دست داده، و نسبت به آخرت سست شده و زر و زیور دنیا بر چشم قلبشان حجاب می اندازد و آنان را به بازار دین فروشی و تبدیل کفر به ایمان و عوض کردن آخرت به دنیا می کشاند.

از مصادیق قطعی این گروه سردمداران مذهبی و عالمان یهود و نصاری هستند که برای حفظ شئون ظاهری، و جلب منافع مادی، و باز بودن میدان شکم پرستی اوصاف پیامبر را نزد عوام ملت خود منکر شدند، و راه ایمان آوردن آنان را به پیامبر اسلام که سبب سعادت دنیا و آخرتشان بود مسدود کردند، و دچار گناه بسیار عظیم صدّ عن سبیل الله شدند و با گرفتن اندکی پول و به تعبیر قرآن

(1) - مائده 16.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 239

ثمن قلیل دین خود را که ارزشش مافوق ارزشها بود به مشتری پست و فتنه گر و تهیدستی چون شیطان و هوای نفس فروختند:

اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: «1»

آیات خدا را در برابر بهائی اندک فروختند، در نتیجه مردم را از راه خدا باز داشتند همانا بد است آنچه را همواره انجام می دادند.

وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئْسَ مَا يَشْتَرُونَ: «2»

بیاد آرید هنگامی که خدا از کسانی که به آنان کتاب آسمانی داده شد «یعنی یهود و نصاری» پیمان گرفت که حتماً باید حقایق آن را برای مردم بیان کنید و پنهانش ننمائید پس آن عهد را ترك نمودند و به آن اعتنائی نکردند و در برابر ترك آن بهائی اندک به دست آوردند پس بد چیزی است آنچه به دست می آورند.

عذاب دین فروشان

کسانی که نسبت به نعمت با عظمت دین ناسپاسی نمایند، و ظالمانه به کفران این نعمت برخیزند، و چنین گوهر بینظیری را در برابر بهائی اندک از دست بدهند، و با این کارشان مردم را از راه خدا و حرکت به سوی کمالات و آراسته شدن به ایمان و اخلاق و عمل صالح باز دارند البته در برابر این جنایت بزرگ و خیانت عظیم مسحتق سخت ترین عذاب خواهند بود.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ هُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (174) أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَى وَ الْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ: «3»

یقیناً کسانی که آنچه را خدا از کتاب تورات و انجیل به عنوان اوصاف پیامبر اسلام و حلال و حرام نازل نموده از بیسوادان یهود و نصاری به سود خود پنهان میکنند و در برابر این پنهان کاری بهائی اندک به دست می آورند جز آتش به شکمهای خود نمی ریزند و خدا در روز قیامت با آنان سخن نمی

(1) - توبه 9.

(2) - آل عمران 187.

(3) - بقره 174 - 175.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 240

گوید و از گناهان و زشتی‌ها پاکشان نمی‌کند و برای آنان عذاب دردناک است، اینانند که گمراهی را بجای هدایت و عذاب را به عوض آموزش خریده‌اند شگفتا چه شکیبایند بر آتش!

چه آیات عجیبی است و چه عذاب‌های سختی در آن بیان شده! لقمه‌هائی که از پول دین فروشی می‌خورند فردای قیامت همان را به صورت آتش دوزخ باید بخورند، آن روز که انسان با همه وجود به رحمت و لطف خدا نیازمند است خدا از این دین فروشان روی رحمت را برمی‌گرداند و ابداً با آنان يك کلمه سخن نمی‌گوید و پاسخ درخواست‌های آنان را نمی‌دهد!

از گناهان و زشتی‌هایشان گذشت نمی‌کند و با آنان تصفیه حساب نمی‌نماید و گناهانشان همراه با عذاب‌هائی که دارند تا ابد و بال وجود آنان خواهد بود.

به خواست خدا در توضیح آیات مربوط به عذاب دورنمائی از دوزخ را با تکیه بر روایات استوار شرح خواهم داد و در این بخش فقط به يك روایت اکتفا می‌کنم تا معلوم شود این دین فروشان خائن در قیامت به خاطر این ظلم و جنایت بزرگشان درچه موقعیتی بسر می‌برند.

انس بن مالك روایت می‌کند جبرئیل در ساعتی که در آن ساعت کسی نزد پیامبر نمی‌آمد با رنگ پریده به محضر آن حضرت مشرف شد، پیامبر به او فرمود: چه شده تو را رنگ پریده می‌بینم؟ امین وحی گفت: ای محمد در ساعتی نزد تو آمده‌ام که خدا فرمان داده به دمه‌های آتش بدمند و سزاوار نیست کسی که می‌داند دوزخ حق است و عذاب خدا بسیار سنگین و سخت می‌باشد دل خوش زندگی کند مگر این که از آن در مصونیت و امان باشد.

پیامبر فرمود: ای جبرئیل آتش را برای من وصف کن، جبرئیل گفت ای محمد هنگامی که خدا دوزخ را آفرید هزار سال آن را برافروخت پس قرمز شد، سپس

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 241

هزارسال برافروخت تا سپید گشت، آنگاه هزار سال برافروخت تا سیاه شد، سیاهی بسیار تاریک، شعله‌هایش روشنایی ندارد، و قرمزی‌اش قابل دیدن نیست.

به خدائی که تو را به حق برانگیخت اگر عذاب دوزخ به اندازه شکاف سوزنی بر دنیا افتد همه اهل دنیا را می سوزاند، به خدائی که تو را به حق برانگیخت اگر لباسی از لباس‌های اهل آتش میان زمین و آسمان آویخته شود همه اهل دنیا از بویش به کام مرگ می افتند، به خدائی که تو را به حق مبعوث به رسالت کرد اگر ذره‌ای از زنجیری که در قرآنش از آن یاد کرده روی کوهی گذارده شود آن را چنان ذوب می کند که به طبقات پائین زمین رسد، به خدائی که تو را به حق به رسالت فرستاد اگر مردی در مغرب به عذاب دوزخ معذب شود هر آینه کسی که در مشرق است از شدت آن عذاب می سوزد، حرارت آتش دوزخ بسیار شدید، و قعر آن بسیار دور و زینتش آهن گداخته، و آشامیدنی‌اش آب بسیار جوشان و چرك و خون و لباسش پاره‌های آتش است:

این گوشه‌های از عذاب خداست که دین فروشان باید تا ابد در آن اقامت کنند! «1»

(1) - علم الیقین فیض، ج 2، ص 1039.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 242

تفسیر آیه 80-81-82

وَ قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَّعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أْحَاطَتْ بِهٖ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

یهود گفتند: آتش دوزخ جز چند روزی به ما نمی رسد بگو: آیا بر این عقیده خود از نزد خدا پیمان گرفته اید که هرگز خدا از آن پیمان تخلف نخواهد کرد یا جاهلانه چیزی را به خدا نسبت می دهید، نه چنین است که می گوئید بلکه کسانی که مرتکب گناه شدند و آثار گناه سراسر وجودشان را فراگرفت آنان اهل آتشاند و در آن جاودانه اند.

و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند اهل بهشت اند و در آن جاودانه اند.

شرح و توضیح

حس برتری جوئی، و آلوده بودن به علو غیرمنطقی، و ایمان به مکتب نژاد پرستی، و رذیله خود بزرگ بینی و غرور و کبر حالات خطرناکی بود که بر قوم یهود حاکم بود و هم اکنون هم بر آنان حاکم است، بر اثر این حالات شیطانی و رذایل اخلاقی اسیر پندارها و خیالات و اوهام شدند، و در دنیای تاریک آن خیالات و اوهام فکر کردند نزد خدا از تقریبی ویژه برخوردارند، و در حریم حق عزیر الوجود هستند، و خدا نسبت به آنان نگاهی خاص دارد و برای این قوم خصوصیتی خاص قائل است لذا مطلبی را در رابطه با قیامت خود گفتند و آن این که ما قوم یهود در قیامت آن هم نه همه ما بلکه گروه گوساله پرستان جز به مدت هفت روز یا نهایتاً چهل روز در عذاب دوزخ نخواهیم ماند و پس از آن نجات یافته برای ابد در بهشت برین متنعم به انواع نعمت‌ها خواهیم بود!

این عقیده سخیف و گفتار بیمایه که فاقد هرگونه دلیل منطقی و عقلی و حجت و بینه شرعی است، چیزی جز انعکاس همان حالات شیطانی و صفات حیوانی نیست.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 243

این عقیده باطل و سخن سست، و اندیشه غلط در رابطه با موقت بودن عذاب نشان گر بدعت گزاری، و تحریف حقایق، و دروغ و افتزای بر خدا و بیخبری از واقعیات در این قوم عنود و ملت لجوج است.

عادت این قوم یاوه گوئی، گفتن سخن بیدلیل، تحریف آیات حق، افترا بر پروردگار، انکار امور مسلم، و رفتن به کثر راه، و باطل را حق جلوه دادن است.

در کدام کتاب آسمانی، و منبع وحی، و به زبان کدام يك از پیامبران این معنی اعلام شده که خدا با یهود پیمان يك طرفه یا دو جانبه بسته که آنان را در قیامت جز چند روز به خاطر گناهان و فسادها و ستم‌های دریا وارشان عذاب نمی کند؟!!

این بیخبران بیخرد و غافلان گمراه براساس کدام دلیل و برهان چنین ادعائی دارند؟

اینان با این گفتارشان دروغ و تهمت و تحریف حقایق، و بدعت‌گذاری در دین و مسائل مهم قیامت و از همه زشت‌تر انواع گناهان را سبک انگاشته و خود را هم بدون دلیل بندگان ویژه حق که نزد حق برخلاف سایر امت‌ها حساب ویژه‌ای دارند به شمار آورده اند.

اینان به آرزوهای باطل، و ساخته‌های ذهن علیل و مریض خود تکیه کرده و خیالات و اوهامی را به هم بافته و خود را از خلود در عذاب که معیارش احاطه خطیئه بر سراسر وجود انسان است مصون دانسته و اگر هم خود را مستحق عذابی بدانند برای هفت یا چهل روز بیشتر سزاوار عقاب نمی دانند.

در هر صورت معیار و میزان استحقاق عذاب و خلود در آن گناه و احاطه آثار شوم آن بر سراسر باطن و ظاهر آدمی است.

خطیئه کیفیت و حالت زشتی است که بر اثر گناه و تداوم آن سراسر وجود گناهکار را فرا می گیرد تا جائی که به انکار حقایق و جدا شدن از حضرت ربّ

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 244

العزّه و تعطیل درستی‌ها و قطع رابطه با عمل صالح و اخلاق حسنه می انجامد و نهایتاً همه درهای فیوضات و الطاف حق را به روی انسان می بندد، و وی را از توبه باز داشته به ادامه دادن گناه تا لحظه آخر عمر می کشاند، چنین انسانی نه این که به معارف الهیه و شئون دینی و مسائل مذهبی، و حقایق عملی و اخلاقی توجه نمی کند بلکه همه آنها را به تمسخر گرفته و با کبر و نخوت و غرور و منیت با آنها برخورد می کند:

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أُسَاؤُا السُّوَايَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ: «1»

آنگاه بدترین فرجام و عاقبت، عاقبت کسانی است که پیوسته مرتکب گناه شدند و این بدترین فرجام نتیجه تکذیب آیات خدا و همواره به تمسخر گرفتن آنهاست.

خودپرستان و مغروران و حس گرایان یهود برخلاف اصول مسلم وحی و حقایقی که تجربه حیات بشر آنها را به اثبات رسانیده با خیال پردازی خود فکر می کردند اعمال و افعال زشت، و سخن و گفتار غیرمنطقی و غیرعقلی در پاکی و صفای روح انسانی که همواره میل به صعود و قرار گرفتن در بزم لقاء و قرب حق دارد هیچ اثری نمی گذارد، و هنگامی که ساعت مرگ و مفارقت روح از بدن برسد هرکدام از روح و جسم به اصل خویش باز می گردد، پس اجساد بعد از مرگ به عناصر طبیعی تبدیل می شود، و ارواح به مقام قدس می نشینند و چیزی از نتایج اعمال زشت مزاحمتی برای ارواح ایجاد نمی کند جز چند روزی معدود! در حالی که این عقیده و نظر صددرصد مخالف با حقایق الهیه و معارف عقلیه و تجربه حیات انسانی است، هر عاقل خردمند و بصیر اندیشمندی با چشم عقل و حس و با نظر قلب و خرد مشاهده می کند و می یابد که پیروی از شهوات حیوانی و غرائز بیهوده و شرط و پیوسته به دنبال لذات بیمهار رفتن

(1) - روم 10.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 245

سبب بروز حالات زشت بر صفحه باطن و روح از قبیل حرص و آرزوهای دست نیافتنی، و کینه و حسد، و خشم و غضب و بخل و کبر و کذب و تبدیل شدن نفس انسانی به نفس اماره بالسوء است، روح از مجاورت با گناهان صاحبش بدون تردید اثر می گیرد، و شکل می پذیرد، و زنگار و کدورت و تاریکی چهره اش را می پوشاند و اخلاق روحانی و معنوی او را که حلم و کرم و مروت و صدق و حیا و عفت و صبر و شکر است به اخلاق حیوانی و شیطانی تغییر می دهد. «1»

تغییر حالات ملکوتی بر اثر تداوم گناه به حالات حیوانی و شیطانی و در نتیجه بسته شدن راه توبه و انابه و بازگشت به حق، انسان را سزاوار عذاب و خلود در آن می کند.

براساس این حقایق ادعای یهود که عذاب جز چند روزی به ما نمی رسد ادعایی پوچ، واهی، باطل، خلاف وحی، ضد عقل، و مخالف با تجربه تاریخ حیات و زندگی انسان است.

گناه سم مهلکی است که جسم و جان و قلب و نفس و مشاعر انسان را تحت تأثیر قرار می دهد و انسان را به وادی هلاکت و چاه ضلالت می اندازد.

گناه زنگار و چرکی است که سراسر وجود آدمی را آلوده می کند، و ارزش های انسانی را بر باد می دهد.
گناه تیشه های است که ریشه انسانیت را نابود می سازد و آدمی را در لجن زار غفلت و مستی غرق می کند.
گناه مخرب ساختمان فطرت، و برهم زننده نظام آدمیت و شمشیری قاتل برای کشتن هویت انسانی انسان است.

(1) - روح البیان، ج 1، ص 218.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 246

گناه حجابی است که آدمی را از فیوضات حق و الطاف الهیه و نفحات رحمانیه، و عنایات ملکوتیه محروم می نماید.
گناه آتشی است که در خرمن آدمیت و گلستان انسانیت و باغستان کرامت می افتد و همه را تبدیل به خاکستر پستی و ذلت و نهایتاً آدمی را دچار خزی دنیا و عذاب آخرت می کند.
دیدگاه بزرگ ترین بصیر و آگاه و عالم عرصه هستی یعنی پیامبر اسلام (علیهما السلام) را نسبت به گناه در پاره های از روایاتی که در این زمینه در نهج الفصاحه از حضرت نقل شده به دقت بنگرید:
رسول خدا با شدت همه مردم را حتی از گناهان کوچک که گاهی به چشم نمی آید و انسان تصور می کند خیلی مهم نیست برحذر می دارد.

«ایک ومحقرات الذنوب فان لها من الله طالباً»

از گناهان کوچک پرهیز، زیرا خداوند از آنها بازخواست خواهد کرد.

«ایکم ومحقرات الذنوب فانما مثل محقرات الذنوب کمثل قوم نزلوا بطن واد فجااء ذابعود و جااء ذابعود حتی حملوا ما انصبحوا به خبزهم وان محقرات الذنوب متی یؤخذ بها صاحبها تهلکة»

از گناهان کوچک بپرهیزید، همانا داستان گناهان کوچک مانند آن است که گروهی به درهای وارد شوند و هر يك از آنان قطعه هیزمی کوچک بیاورد که با جمع شدن آن هیزمها نانشان را با آتشش بپزند، و هرگاه صاحب گناهان کوچک بازخواست شود همان گناهان او را دچار عذاب دوزخ می کند.

«ان العبد اذا اخطأ خطيئة نكتت في قلبه نكتة سوداء فان هو نزع واستغفرو تاب صقل قلبه، وان عاد زيد فيها حتى تعلقو على قلبه وهو الران الذي ذكرالله تعالى كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» «1»

هرگاه عبد مرتکب گناهی شود در دلش نقطه سیاهی پدید آید، که اگر آن را زدود و استغفار و توبه نمود دوباره دلش صاف و پاک می شود، وی اگر به گناه ادامه داد، آن نقطه سیاه بزرگتر قلب او را می پوشاند که این همان زنگار گناه است که خدا درباره اش در قرآن فرموده:

(1) - مطففین 14.

تفسیر حکیم، ج3، ص: 247

هرگز! بلکه زنگار اعمالشان که همواره انجام می دادند بر قلوبشان چیره شده است.

«خمس بخمس: مانقض قوم العهد الاسلط عليهم عدوهم، وماحكموا بغير ما نزل الله الافشا فيهم الفقر، ولا ظهرت فيهم الفاحشة الافشا فيهم الموت، ولا طفقوا الميكال الامنعو البنات واخذوا بالسنين، ولا منعوا الزكاة الاحبس عنهم القطر:»

پنج چیز از آثار پنج چیز است: هر قومی پیمان شکنی کند دشمنشان برآنان چیره می شود، آنان که برخلاف آیات خدا قضاوت و داوری نمایند تهیدستی و فقر در میانشان رواج یابد، کسانی که گناهان کبیره از جمله زنا در جمعشان آشکار گردد، مرگ میانشان شایع شود، آنان که به کم فروشی آلوده گردند به کمبود جنس و قحط سالی دچار شوند، و ملتی که زکات نپردازد به نیامدن باران و خشکسالی گرفتار گردد.

«ان اعظم الناس خطاء يوم القيامة اكثرهم حوضاً في الباطل:»

گنهکارترین مردم در روز قیامت کسانی هستند که بیشتر سخن باطل و ناروا گویند.

«من اذنب وهو يضحك دخل النار وهو يبكي:»

هرکه خندان گناه کند، گریان وارد دوزخ می شود.

«اثنان يعجلهما الله في الدنيا: البغي وعقوق الوالدين:»

خداوند در کیفر دو گناه در این دنیا شتاب می ورزد، تجاوز به حقوق دیگران و ناسپاسی و قدر ناشناسی نسبت به پدر و مادر.

«ثلاثة لا ينفع معهن عمل: الشرك بالله وعقوق الوالدين والفرار من الزحف:»

سه گناه است که با وجود آنها هیچ عملی سودمند نیست: شرك ورزیدن به خدا، بدرفتاری با پدر و مادر، و فرار از جنگ با دشمنان خدا و دین و ملت.

«خمس ليس لهن كفارة: الشرك بالله وقتل النفس بغيرحق، وبهت المؤمن، والفرار من الزحف، و يمين صابرة يقطع بها مالا بغيرحق:»

پنج گناه است که کفاره و محوکننده ندارد: شرك به خدا، کسی را به ناحق کشتن، بهتان زدن به مؤمن، فرار از جهاد، و سوگند اجباری که به واسطه آن مال دیگری را به ناحق به چنگ آورند.

«ثلاث من فعلهن ففدا جرم: من عقد لواء في غيرحق، او عق والدیه او مشی مع ظالم لينصره:»

تفسیر حکیم، ج3، ص: 248

سه عمل است که هرکس آنها را انجام دهد مجرم است: هرکس پرچم ناحقی را برافرازد، یا با پدر و مادرش بدرفتاری کند، یا با ستم گری برای کمک به ستم او قدم بردارد.

اگر به زندگی یهود زمان موسی و زمان پیامبر اسلام و این زمان بنگرید و در وضع آنان از زمان موسی تا به امروز که این نوشتار را مطالعه می کنید دقت نمائید به این نتیجه می رسید که آنان آلوده به گناهان کوچک و بزرگ هستند، و حالت گناه خواهی بر سراسر وجودشان احاطه داشته و دارد و اهل توبه و انابه و استغفار نیستند، و به این سبب اهل دوزخ و در آن جاودانه اند، و ادعایشان مبنی براین که عذاب جز چند روزی حداقل هفت روز و حداکثر چهل روز به ما نمی رسد

ادعائی کذب و باطل و برخلاف وحی و ضد عقل و منطق است و بر هیچ اصل مسلم و حقیقتی ریشه دار و برهانی محکم و دلیلی متین استوار نیست.

ولی اهل ایمان که شحریه یقین و باور و تصدیق نسبت به خدا و همه حقایق در سرزمین قلبشان ریشه دار است و با هیچ طوفانی از جا کنده نمی شود، و بر پایه آن یقین و باور، مطیع خدا و پیامبران هستند، و هر عمل صالحی را مشتاقانه و با همتی بلند انجام می دهند و به عبارت دیگر از حُسن فاعلی و فعلی برخوردارند، یعنی باطنی پاک و سالم و ظاهری آراسته به اعمال صالح دارند اهل بهشت و در آن جاودانه اند.

اهل ایمان و عمل صالح که باطنشان به خاطر اتصال به حق از بصیرت و نورانیت خاصی برخوردار است گویا ظاهر فریبنده دنیای مادی و کالاهایش را نمی خورند، و می دانند اگر بدون رعایت دستورات حق، و عمل به فرهنگ اسلام متاع دنیا و کالا و ثروت آن را جمع کنند روزی از آنان گرفته می شود، و پس از مرگشان به دست دیگران می افتد و جز حسرت و اندوه برای آنان تا ابد باقی نمی ماند، لذا در پرتو نور ایمان و یقین به آخرت از کالای دنیا و متاعش به

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 249

اندازه‌های که بر آنان حلال است قناعت میکنند، و مازاد آن را به وسیله انفاق و صدقه و زکات و خمس و هزینه کردن در امور خیر، درآباد کردن آخرتشان و به دست آوردن خوشنودی حق و بهشت عنبرسرشت بکار می گیرند و به قول امیرالمؤمنان نظر به باطن و حقیقت دنیا دارند نه مانند کوردلان که فقط نظر به کالا و متاع و ثروت و خلاصه ظاهر دنیا دارند:

«الا ان اولیاء الله هم الذین نظروا الی باطن الدنیا اذا نظر الناس الی ظاهرها:» «1»

یقیناً اولیاء و عاشقان حق همان کسانی هستند که به باطن دنیا نظر دارند هنگامی که دیگر مردم به ظاهر آن فریفته شده اند.

ظاهر دنیا در نظر اولیاء خدا به منزله چاهی عمیق است که دلبستگی به آن چشم و گوش بسته و بدون چراغ معرفت به سوی آن می روند و در آن می افتند و دچار هلاکت ابدی و تیره بختی همیشگی می شوند!

نزاقی آن فقیه بزرگ و عارف وارسته و فیلسوف خبیر برای نشان دادن فریب خوردگان به ظاهر دنیا متوسل به تمثیلی جالب شده، می گوید مثل ظاهر پرستان و گرفتاران به امور مادی، و اسیران ظاهر دنیا، و گرفتاران به امور مادی محض

مثل مردی است غافل که در بیابان شیر به او حمله کرد، از شیر فرار نمود و به سر چاهی رسید که ریسمانی در آن آویخته بود، برای نجات از شیر به ریسمان چنگ زد و خود را در چاه معلق نمود، شیر سرچاه آمد و منتظر بیرون آمدن او شد تا طعمه خود سازد، مرد بالای سر خود شیر را دید، از طرفی در عمق چاه چشمش به افعی بزرگی افتاد که منتظر افتادن او به عمق چاه است، در این گیر و دار صدائی به گوشش خورد، چون دقت کرد دو موش را در حال جویدن ریسمان دید، در این غوغای عظیم و فتنه همه جانبه ملاحظه کرد تعدادی زنبور در کناره دیوار چاه عسل گذارده اند، غافل از شیر و افعی و دو موش جویده ریسمان

(1) - نهج البلاغه، حکمت.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 250

مشغول عسل خوردن شد و این مسئله را فراموش کرد که با پاره شدن ریسمان چه بلای سنگینی به سر او خواهد آمد؟! سپس ملا احمد نراقی نتیجه می گیرد که چاه دنیا، شیر هیولای مرگ و اجل، ریسمان عمر، دو موش شب و روز، عمق چاه قبر، و زنبور و عسل مال دنیا و کسب و کار و اهل و عیال و رفیق است.

اهل ایمان و عمل صالح با بصیرت و نورانی که دارند نه اینکه در چاه نمی افتند بلکه ریسمان عمر را با بیداری و آگاهی به این چاه می اندازند و هم چون غلام کاروان کنعان که با انداختن ریسمان دلودار به چاه بیابان، یوسف بیرون آورد، یوسف کمالات و آداب و ذخائر قیامت از آن بیرون می آورند.

اهل ایمان و عمل صالح به آتش دنیا فقط برای پخت و پز و پرکردن شکم و روشن کردن خانه و کاشانه سرگرم نمی شوند، بلکه هم چون موسی که از دور در وادی طور آتش دید و برای آوردن آتش جهت گرم کردن اهل و عیالش به طور قدم گذاشت، ولی نهایتاً نوری چون نور نبوت به دست آورد که جهان را با آن روشن ساخت، و گمراهان را هدایت نمود، و تهیدستان از معنویت را با فرهنگ الهی اش به مقامات و درجات ملکوتیه رسانید.

آنان مانند آدم که در این خاکدان قدم گذاشت و با خزانه وجودش به وسیله عبادت، انابه، استغفار، طاعت، اخلاص کاری کرد که از آن خزانه گنج وجود انبیا درآمد، کاری میکنند که از خزانه وجودشان گنج معرفت، ایمان، اخلاص، عمل صالح، اخلاق حسنه، صفا، وفا، حکمت، صدق، جود، سخاوت و ... بیرون آید.

آنان مانند طفلی که به امید قدم در مدرسه گذاشت و سرانجام خواجه نصیرالدین طوسی، بوعلی سینا، ابونصر فارابی، صدرالمتنلهین شدند، قدم به دنیا گذارند و با امید به حق زندگی کردند، و براساس معرفت و آگاهی قدم برداشتند نهایتاً منبعی از ارزش‌ها و کرامات و درستی‌ها و حقایق از کار درآمدند.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 251

آنان در این دنیا دیدند علف بیابان که به نظر ظاهرینان چیزی نمی آید هنگامی که در کارگاه متناسب با وجودش قرار می گیرد تبدیل به پوست گران قیمت، گوشت حلال، پشم با ارزش، شیر، پنیر، کره، روغن، سرشیر، خامه، ماست، کشک و دوغ می شود، نغال وجودشان را در سرزمین ایمان و یقین به آخرت نشانند و با عمل صالح و اخلاق حسنه آن را آبیاری نمودند تا از آن نغال هنگامی که تبدیل به شجره طیبه شد انواع میوه‌ها از قبیل صدق، مهر، محبت، راستی، کرامت، اصالت، شرافت، حقیقت، عدالت، عبادت، طاعت، خدمت و ... پدید آمد.

آری اهل ایمان که دارای عمل صالح اند، سزاوار ورود به بهشت و جاودانه بودن در آن هستند، زیرا وجود آنان در دنیا و ظاهر و باطنشان دارای آثار بهشتی است و نسبت به بهشت هم چون آهن و آهن رابند.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 252

تفسیر آیه 83

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ

و یاد کنید زمانی که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدا را نپرستید و به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و مستمندان نیکی کنید و با مردم با خوش زبانی سخن گوئید و نماز را برپادارید و زکات بپردازید، سپس همه شما جز اندکی از پیمان خدا روی گردانیدید و شما عادتاً روی گردان هستید.

شرح و توضیح:

از آیه شریفه چند مطلب بسیار مهم و کاربردی که تأمینکننده سعادت دنیا و آخرت انسان است استفاده میشود:

- 1- عبادت خالصانه برای خدا، 2- احسان به پدر و مادر، 3- احسان به خویشان 4- احسان به ایتم، 5- احسان به مساکین، 6- سخن نیک گفتن 7- اقامه نماز، 8- پرداخت زکات.

عبادت خالصانه برای خدا

در رابطه با اصل عبادت و بندگی و عبادت غیرخدا، و عبادت مقبول، و برترین عبادت در آیات اوائل سوره مبارکه بقره مسائل مهمی مطرح شد، و حق مطلب تا جایی که امکان داشت مورد بحث قرار گرفت، در این بخش نسبت به عبادت خالصانه به چند روایت اکتفا می‌کنم.

در توضیح حَنِيفًا مُسْلِمًا در آیه شریفه

مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ: «1»

در کتاب محاسن برقی ص 251 از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«خالصاً مخلصاً لايشوبه شيعي»

عبادت و بندگی ابراهیم با نیتی خالص و پاک و با حالی مخلصانه انجام می‌گرفت و چیزی در خلوصش مخلوط نبود.

(1) - آل عمران 67.

تفسیر حکیم، ج3، ص: 253

علامه مجلسی در توضیح این بخش از آیه: حَنِيفًا مُسْلِمًا و در توضیح روایت حضرت صادق (ع) می‌گوید:

حنیف یعنی مائل به دین حق که همان دین خالص الهی است، و مسلم یعنی مطیع خدا در همه اوامر و نواهیاش.

حضرت حق در آیه شریفه حنیف مسلم را در برابر مشرک قرار داده است لذا حضرت صادق حنیف یا حنیف مسلم را تفسیر به کسی کرده که همه جانبه برای خدا مخلص است و اعمالش از شرک پنهان و آشکار پاک است، بت‌هایی که در عبادت ناخالصانه داخل‌اند و عبادتشان را آمیخته با شرک میکنند، یا وجودشان را آلوده به بندگی غیرخدا می نمایند اعم از بت‌های حقیقی و مجازی هستند.

عبادتی که شیاطین در انحرافش از خلوص دخیل‌اند، و عبادتی که هوای نفس در آن مخلوط است و عبادتی که طرح احبار یهود و رهبان نصاری در آن داخل است، و عبادتی که برای رسیدن به درهم و دینار منظور است همه و همه عبادت مشرکانه و عبادت برای غیرخدا و عبادت بیرون از مدار اخلاص و عبادت غیرمقبول است.

در قرآن مجید است:

أَمْ أَعْبَدُوا إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ: «1»

ای فرزندان آدم آیا به شما سفارش نکردم که شیطان را بندگی نکنید.

أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلاً: «2»

آیا کسی که هوای نفسش را معبود خود گرفته دیدی، آیا تو می توانی کارساز و نگهبان او باشی که او را به میل خود به راه راست هدایت کنی؟

اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهاً وَاحِداً لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ: «3»

(1) - یس 60.

(2) - فرقان 43.

(3) - توبه 31.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 254

یهود و نصاری متولیان کنیسا و کارگردانان کلیسا و مسیح پسر مریم را به جای خدا معبود خود گرفتند، در حالی که مأمور نبودند مگر اینکه معبود یگانه را که هیچ معبودی جز او نیست بپرستند، خدا منزه و پاك است از آنچه در الهیت و عبادت شريك او قرار می دهند.

و پیامبر اسلام فرمود:

«ملعون ملعون من عبدالدينار والدرهم:» «1»

از رحمت خدا دور است، از رحمت خدا دور است کسی که پول و ثروت را بپرستد.

حضرت رضا (ع) از امیرالمؤمنان روایت می کند که آن حضرت پیوسته میفرمود:

«طوبى لمن اخلص لله العبادة والدعاء، ولم يشغل قلبه بماترى عيناه، ولم ينس ذكرالله بما تسمع اذناه، ولم يحزن صدره بما اعطى غيره:» «2»

خوشا به حال کسی که عبادت و دعایش فقط برای خدا و جلب خوشنودی حق باشد و غیرحق در عبادت و دعایش مخلوط نباشد، و قلبش به آنچه از زخارف دنیا و مشتتهیات آن چشمش می نگرد مشغول نشود، و یاد خدا را با شنیدن اباطیل و آراء ساختگی و غیبت و تهمت و ندهای شیاطین و صدهای فرهنگهای مادی و ضدخدا فراموش ننماید و به قلب و زبان غرق ذکر خدا باشد، و دلش به آنچه از امور مادی به دیگران داده شده و هنوز به او عطا نشده محزون نگردد.

درباره عظمت و ارزش انسان مخلص از حضرت امام حسن عسگری (ع) روایت شده است:

«لو جعلت الدنيا كلها لقمة واحدة ولقمتها من يعبدالله خالصاً لرأيت انى مقصر فى حقه، ولو منعت الكافر منها حتى يموت جوعاً و عطشاً ثم اذقته شربة من الماء لرأيت انى قد اسرفت:» «3»

(2) - بحار، ج 70، ص 229، حدیث 5.

(3) - بحار، ج 70، ص 245.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 255

اگر همه دنیا را يك لقمه کنند و من آن لقمه را در دهان کسی که خدا را خالصانه عبادت می کند بگذارم بنظرم می رسد در حق او کوتاهی کرده باشم، و اگر دنیا را از کافر منع کنم تا از گرسنگی و تشنگی به کام مرگ افتد، سپس جرعه‌های از آب به او بنوشانم بنظرم می رسد اسراف کرده باشم!

از حضرت جواد (ع) روایت شده:

«افضل العبادة الاخلاص:» «1»

برترین عبادت اخلاص و رزی در اعمال است.

از صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها روایت شده:

«من اصعد الى الله خالص عبادته اهبط الله عزوجل اليه افضل مصلحته:» «2»

کسی که عبادت خالصش را به سوی خدا بالا برد، خدای عزوجل برترین مصلحتش را براو فرود آورد.

عبادت خالص و بندگی بیشائبه یقیناً انسان را به حیات طیبه می رساند:

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: «3»

از مرد و زن هرکس کار شایسته انجام دهد درحالی که مؤمن باشد مسلماً او را به زندگی پاک و پاکیزه‌های زنده می داریم و پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام داده‌اند می دهیم.

عبادت خالص سبب نزول فرشتگان رحمت بر انسان به هنگام مرگ می شود.

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ: «4»

بی تردید کسانی که با دل و جان و خالصانه گفتند پروردگار ما الله است، سپس در میدان عمل بر این حقیقت استقامت ورزیدند فرشتگان برآنان نازل

(1) - بحار، ج 70، ص 249.

(2) - بحار، ج 70، ص 249.

(3) - نخل 97.

(4) - فصلت 30.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 256

می شوند و می گویند: نرسید و اندوهگین مباشید و شما را به بهشتی که وعده می دادند بشارت باد.

عبادت خالصانه سبب راحت انسان در برزخ و متعم شدنش به نعمات الهی می گردد:

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«أرواح المؤمنین في حجرات في الجنة يأكلون من طعامها ويشربون من شرابها ويتزاوون فيها ويقولون ربنا اقم لنا الساعة لتنجز ما وعدتنا:» «1»

ارواح اهل ایمان در برزخ در اطاق‌هایی در بهشت است، از طعام آن می خورند، و از آشامیدنی‌اش می نوشند و یکدیگر را در آنجا دیدار می نمایند و می گویند خدایا قیامت را برای ما برپاکن تا آنچه را به ما وعده داده‌ای وفا کنی.

عبادت خالصانه سبب ایمنی مخلص از هول عظیم و ترس سنگین روز قیامت است:

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِنْ فِرْعَ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ: «2»

آنان که کار نیک خالصانه به آخرت بیاورند، و اعمالشان از شائبه شرك و ریا پاك باشد پاداشی بهتر از آن دارند و آنان در آن روز از هول و هراسی سنگین و سخت در امان هستند.

حیات و زندگی انسان بدون عبودیت و بندگی حق جز حیات حیوانی و مشتتهیات نفسانی و لذات زودگذر چیزی نیست، انسان در فضای حیات حیوانی انسانی ساخته شکم و شهوت است، و کاری جز حس گرائی و مادی گری، و خوردن و آشامیدن و شهوت رانی و تجاوز به حق و حقوق دیگران ندارد، چنین حیاتی حیات مجازی و جز خواب و خیال نیست، حیات حقیقی برای انسان که دارای آثار مثبت دنیائی و آخرتی و همراه با برکات و منافع ابدی است فقط و فقط عبودیت خالص است، عبودیت برای انسان هم چون نسیم بهار برای زمین مرده است، همان گونه که نسیم بهار به زمین مرده حیات می دهد و آن را تبدیل

(1) - بحار، ج 6، ص 234.

(2) - نمل 89.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 257

به انباری از انواع نعمت‌ها می کند، نسیم عبودیت سبب روئیدن انواع آثار مثبت از سرزمین وجود انسان می گردد، و آدمی را آماده رسیدن به رضوان حق و مقام قرب و لقاء می نماید.

احسان به پدر و مادر

احسان در لغت به معنای کار خیر و عمل نیک انجام دادن است.

فرهنگ پاك و سعادت بخش اسلام از همه امت چه در قرآن و چه در روایات خواسته است که در همه عمر نسبت به همه کس احسان کنند، تا جائی که دستور داده بدی‌های دیگران را نسبت به خود با نیکی پاسخ دهید.

در آیات قرآن مجید پس از امر به احسان این موارد را می بینیم:

وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ: «1»

و نیکی کنید زیرا خدا عاشق نیکوکاران است.

إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ: «2»

مسلماً رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.

سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ: «3»

بی تردید به پاداش نیکوکاران می افزایم.

مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ: «4»

و بر نیکوکاران هیچ مؤاخذه و سرزنشی نیست و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

وَ اصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ: «5»

پایداری و شکیبایی پیشه ساز که خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند.

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ: «6»

بی تردید خدا با تقوایبندگان است و آنان که واقعاً نیکوکارند.

(1) - بقره 195.

(2) - اعراف 56.

(3) - اعراف 161.

(4) - توبه 91.

(5) - هود 115.

(6) - نحل 128.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 258

احسان به همه از صفات حضرت حق، و اخلاق پیامبران و امامان و اولیاء خداست، انسان محسن در صورت مؤمن بودن در زمره پیامبران و امامان محسوب می شود و در قیامت با آن صاحبان کرامت و احسان محشور می گردد.

از مصادیق بسیاریار مهم احسان و نیکوکاری، احسان به پدر و مادر است که آیات قرآن مجید آن را پس از وجوب عبادت خدا مطرح کرده و روایات فراوانی در این زمینه در کتابهای با ارزش حدیث وارد شده است.

قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيَّكُمْ إِلَّا تَشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا: «1»

بگو: بیائید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده بخوانم: این که چیزی را شریک او قرار ندهید، و به پدر و مادر نیکی کنید.

وَ قَضَىٰ رَبِّيَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَ لَا تَنْهَرَهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا (23) وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا: «2»

و پروردگارت فرمان قاطع داده است که: جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید، هرگاه یکی از آنان یا دو نفرشان در کنارت به پیری کهنسالی رسند چنانچه تو را به ستوه آورند به آنان اف که نشانه انزجار است مگوی و برآنان بانگ مزین و پرخاش مکن و با آنان سخنی نرم و شایسته گوی و برای هر دو از روی مهر و محبت بال فروتنی فرود آر و بگو: پروردگارا آنان را به پاس آن که مرا در کودکی تربیت کردند مورد رحمت قرار ده.

قرآن رابطه حضرت یحیی را با پدر و مادرش اینگونه بیان می کند:

وَ بَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَ لَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا: «3»

و به پدر و مادرش نیکوکار بود و سرکشی و نافرمانی نداشت.

کتاب خدا از قول حضرت عیسی در گهواره نقل می کند:

وَ بَرًّا بِوَالِدَيْيَ وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا: «4»

(1) - انعام 151.

(2) - اسراء 23 - 24.

(3) - مریم 14.

(4) - مریم 32.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 259

و خدا مرا نسبت به مادرم نیکوکار و خوشرفتار قرار داده و گردنکش و تیره بختم ننموده است.

پروردگار مهربان در قرآن مجید به این صورت نسبت به پدر و مادر سفارش فرموده است:

وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا: «1»

وانسان را درباره پدر و مادرش به نیکی کردن سفارش نمودیم.

و نیز در قرآن مجید فرموده:

وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَ فِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ (14)، وَ إِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا: «2»

وانسان را درباره پدر و مادرش سفارش کردیم مادرش به او حامله شد درحالی که سستی به روی سستی به او دست می داد، و بازگرفتنش از شیر پس از دو سال است و سفارش کردیم که نسبت به من و پدر و مادرت سپاسگزاری کن بازگشت همه فقط به سوی من است.

و اگر پدر و مادرت تلاش کنند که تو را وادار نمایند براین که چیزی را که هیچ یقینی به خدا بودن و ربوبیت آن نداری شریک من قرار دهی از آنان پیروی مکن ولی در دنیا با آن دو نفر به شیوه‌های پسندیده معاشرت کن.

محمد بن مروان می گوید از حضرت صادق (ع) شنیدم می فرمود:

«ان رجلا الى النبي (عليهما السلام) فقال يا رسول الله اوصني فقال لا تشرك بالله شيئاً وان حرقت بالنار وعذبت الا وقلبك مطمئن بالايمان، ووالديك فاطعهما وبرهما حين كانا اوميتين وان امراك ان تخرج من اهلك ومالك فافعل فان ذلك من الايمان.» «3»

مردی نزد رسول خدا آمد و گفت: ای پیامبر خدا مرا وصیت و سفارش کن، حضرت فرمود: چیزی را در این عرصه گاه هستی شریک خدا قرار مده گرچه به آتش سوزانده شوی، و دچار شکنجه گردی، مگر این که برای رهایی از

(1) - عنکبوت 8.

(2) - لقمان 14 - 15.

(3) - کافی، ج 2، ص 158.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 260

شکنجه در صورتی که قلب مطمئن و استوار به ایمان باشد، با زبانت اقرار به شرک کنی و از پدر و مادرت اطاعت کن و به آنان نیکی نما چه زنده باشند و چه مرده و اگر هردو به تو فرمان دادند که همسرت و مالت را رها کنی این کار را انجام بده زیرا اطاعت از آنان نشانه ایمان است.

علامه مجلسی در توضیح این روایت می فرماید: هرگز به قلب و زبان اقرار به شرک مکن، مگر این که از سوخته شدن و شکنجه به دست دشمن بترسی، در صورت گرفتار شدن به دست دشمن و اجبار شدنت هنگامی که دلت مطمئن به ایمان است مانند عمار یاسر از باب تقیه و حفظ جان به زبان به شرک اقرار کن و خود را نجات بده و وجوب اطاعت از پدر و مادر در فرمان دادنشان به طلاق همسر و دست برداشتن از مال در صورتی است که منجر به معصیت یعنی ظلم به همسر و اتلاف مال نباشد، و البته اگر طلاق همسر و اتلاف مال از مصادیق تکلیف شاق و حرج عظیم باشد اطاعت از آن دو نفر در این زمینه لازم نیست. «1»

ابی ولاد حنّاط می گوید: از حضرت صادق (ع) از قول خدا که در قرآن فرموده: وبالوالدین احسانا پرسیدم این احسان چیست؟ حضرت فرمود: نیکو معاشرت و هم زیستی با آنان، و این که وادارشان نمائی چیزی را که نیازمندند از تو بخواهند گرچه هر دو ثروتمند باشند، بلکه پیش از درخواست آنان نیازشان را برآورده کن مگر خدا نمی فرماید: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ «2»

هرگز به نیکی نمی رسید مگر آن که از آنچه دوست دارید هزینه کنید، سپس حضرت صادق فرمود: اما قول خدای عزوجل

(1) - بحار، ج 71، ص 34.

(2) - آل عمران 92.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 261

إِنَّمَا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا «1»

به این معناست که اگر تو را در فشار و آزار قرار دادند به آنان اف که کمترین کلمه برای نشان دادن انزجار است مگو و اگر تو را زدند برسرشان فریاد مزین بلکه با سخنی نرم و بزرگوارانه با آنان سخن بگو، و اگر در معرض کتک آنان قرار گرفتی بگو: خدا هر دوی شما را بیامرزد و جمله وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ به این معناست، که نگاهت را به سوی آنان جز به مهر و لطف پرمکن، و صدایت را فوق صدای آنان بلند منماید، و دو دست بالای دست آنان مبر و پیش روی آنان راه مرو. «2»

از حضرت موسی بن جعفر (ع) روایت شده است که مردی از رسول خدا پرسید

«ماحق الوالد علی ولده؟ قال: لایسمیه باسمه، ولایمشی بین یدیه ولایجلس قبله، ولایستسب له:» «3»

حق پدر بر فرزندش چیست حضرت فرمود فرزند پدرش را به نام صدا نزند، و پیش روی او حرکت نکند، و قبل از او ننشیند، و کاری نکند که مردم به پدرش ناسزا گویند.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«ما يمنع الرجل منكم ان يبر والديه حين او ميتين: يصلی عنهما، ویتصدق عنهما، ویصوم عنهما، فیکون الذی صنع لهما وله مثل ذلك، فیزیده الله عزوجل بیره وصلاته خیراً کثیراً:» «4»

چه چیزی مردی از شما را باز می دارد که به پدر و مادرش نیکی کند زنده باشند یا مرده، پس از مرگشان از جانب آنان نماز بخواند، و صدقه بدهد، و روزه بگیرد، قطعاً آنچه را برای آن دو نفر انجام دهد مانند همان ثوابی که برای پدر و مادرش می باشد برای او هم خواهد بود، و خدا خیر کثیری را در دنیا و آخرت به خاطر نیکی و نمازش برای پدر و مادر به او می افزاید.

(1) - اسراء 23.

(2) - بحار، ج 71، ص 39.

(3) - بحار، ج 71، ص 45.

(4) - کافی، ج 2، ص 159.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 262

معمربن خلاد می گوید به حضرت رضا (ع) گفتم: برای پدر و مادرم در صورتی که شیعه نباشند و آگاهی به حق ندارند دعا کنم؟ حضرت فرمود: دعا کن و صدقه بده، و اگر زنده اند و به مذهب تو نیستند با آنان مدارا کن و خوش رفتار باش زیرا رسول خدا فرمود: خدا مرا به رحمت و مهر و محبت مبعوث کرد نه به آزار و اذیت.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«جاء رجل الى النبي فقال يا رسول الله من ابر؟ قال امك قال ثم من؟ قال امك قال ثم من؟ قال امك قال ثم من؟ قال ابك.» «1»

مردی به محضر پیامبر آمد پرسید ای رسول خدا به چه کسی نیکی کنم؟ فرمود: مادرت پرسید سپس به چه کسی نیکی کنم فرمود: مادرت، باز گفت به چه کسی نیکی کنم فرمود مادرت گفت: سپس به چه کسی؟ فرمود: پدرت.

معاویة بن وهب از زکریا بن ابراهیم نقل می کند که زکریا گفت: من به مذهب نصرانی بودم پس مسلمان شدم و حج بجای آوردم در آن ایام به محضر حضرت صادق مشرف شدم و گفتم: من بر مذهب نصرانیت بودم و اکنون مسلمان شده ام حضرت فرمود: چه چیزی در اسلام دیدی که مسلمان شدی؟ گفتم قول خدای عزوجل را که فرموده:

مَا كُنْتُمْ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ: «2»

خدا نور اسلام را به قلبم تابید و من به اسلام هدایت شدم، حضرت فرمود: آری خدا تو را هدایت کرد و سپس سه بار گفت: خدایا او را هدایت فرما.

آنگاه فرمود پسر من از آنچه بخواهی از من بپرس، گفتم: پدر و مادر و زن و فرزندم بر کیش نصرانیت اند، و مادرم از دوچشم کور است و من با آنان زندگی می کنم و از ظرف آنان غذا می خورم، حضرت فرمود آنان گوشت خوک هم می

(1) - بحار، ج 71، ص 49.

(2) - شوری 52.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 263

خورند؟ گفتم: نه گوشت خوک می خورند و نه با آن تماس دارند فرمود: زندگی با آنان و خوردن از ظرفشان برای تو آزاد است، به مادرت توجه داشته باش و به او احسان کن و پس از مرگش او را به کسی وامگذار که مراسم تدفینش را انجام دهد، بلکه خودت به امور او اقدام کن، و به احدی مگو که نزد من آمدهای تا مرا در منی دیدار کنی انشاءالله.

می گوید در سرزمین منی خدمت امام رسیدم گوئی معلم کودکان است از هر جانب مردم گرد او حلقه زده و نفر به نفر از حضرت مسئله می پرسیدند.

پس از پایان حج به کوفه آمدم به مادرم مهربانی می نمودم و شپش‌های لباس و سرش را از بین می بردم و به او خدمت می کردم، به من گفت: پسر من تا نصرانی بودی نسبت به من اینگونه نبودی از زمانی که به سفر رفتی و بازگشتی رفتارت با من تغییر کرده آیا مسلمان شده ای؟ گفتم مادر مردی از فرزندان پیامبرمان رسول اسلام مرا به این گونه رفتار با مادر فرمان داده است، مادر گفت آیا او پیامبر است؟ گفتم نه فرزند پیامبر است گفت نه فرزندم او پیامبر است زیرا این گونه کارها نسبت به مادر از سفارشات پیامبران است، گفتم: مادر پس از پیامبر اسلام پیامبری نیست او فرزند پیامبر است، مادرم گفت فرزندم دین تو بهترین دین است آن را به من عرضه بدار پس اسلام را به مادر عرضه کردم و او مسلمان شد، سپس نماز را به او تعلیم دادم، پس نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را خواند آنگاه در همان شب عارضهای به او دست داد، به من گفت پسر من آنچه به من تعلیم دادی يك بار دیگر تعلیم ده، چون بار دیگر شهادتین را به او تعلیم دادم اقرار به توحید و رسالت کرد و از دنیا رفت، چون صبح شد مسلمانان به تجهیز و تکفین او برخاستند و خود من به او نماز خواندم و وی را دفن نمودم. «1»

(1) - کافی، ج 2، ص 16.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 264

از حضرت صادق (ع) روایت شده خواهر رضاعی رسول خدا نزد آن حضرت آمد هنگامی که پیامبر چشمش به او افتاد از دیدن او مسرور شد، روانداز خود را برای وی انداخت و او را برآن نشانید، سپس روی به خواهر رضاعی نموده با او سخن گفت و به چهره‌اش تبسم فرمود، خواهر از نزد پیامبر رفت و برادر رضاعی آن حضرت آمد ولی برخورد آن جناب با برادر رضاعی‌اش مانند خواهر نبود، عرضه داشتند احترام و محبتی که به خواهر فرمودید نسبت به برادر نمودید؟ فرمود: برای آن که خواهر رضاعی ام به پدر و مادرش نیکوکارتر از برادرش بود! «1»

ابراهیم ابن شعیب می گوید به حضرت صادق گفتم:

«ان ابی قد کبر جداً وضعف فنحن نحمله اذا اراد الحاجة فقال: ان استطعت ان تلی ذلك منه فافعل ولقمه بیدك فانه جنة لك غداً:» «2»

پدرم جداً به کهنسالی رسیده و ناتوان گشته، هرگاه نیازمند به کاری شود خودم او را به دوش می کشم، حضرت فرمود تا جائی که امکان داری خودت این کار را انجام بده و با دست خود لقمه به دهان او بگذار زیرا اینگونه خدمت به او برای تو در فردای قیامت سپری از آتش دوزخ است.

جابر جعفی می گوید: شنیدم مردی به حضرت صادق می گفت: «ان لی ابوین مخالفین! فقال برهما کما تبر المسلمین ممن یتولانا:» «3»

برای من پدر و مادری غیرشیعیه است، حضرت فرمود همانگونه که به مسلمانان از شیعه احسان می کنی به آنان هم نیکی و احسان کن.

از حضرت باقر (ع) روایت شده است:

«ثلاث لم يجعل الله عزوجل لاحد فيهن رخصة:»

(1) - کافی، ج 2، ص 161.

(2) - بحار، ج 71، ص 56، حدیث 13.

(3) - بحار، ج 71، ص 56، حدیث 14 - 15.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 265

«اداء الامانة الى البر والفاجر، والوفاء بالعهد للبر و الفاجر، وبرالوالدين برين كانا او فاجرین:» «1»

سه چیز است که خدا برای احدی در آن تخفیف و اجازه ترك قرار نداده است: ادای امانت به نیک و بد، وفای به پیمان نسبت به نیک و بد، و احسان و نیکی به پدر و مادر چه نیکوکار باشند و چه بدکار.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«اذا كان يوم القيامة كشف غطاء من اغطيه الجنة فوجد ريحها من كانت له روح من مسيرة خمس مائة عام الاصنفاً واحداً
قلت من هم قال العاق لوالديه:» «2»

چون قیامت فرا رسد، پرده‌های از پرده‌های بهشت کنار رود، هر زنده‌های بوی بهشت را از مسیر پانصد سال فاصله
استشمام می کند مگر يك طایفه راوی می گوید: عرضه داشتیم آن طایفه کیانند؟ فرمود: عاق پدر و مادر
و نیز از آن حضرت روایت شده:

«بینا موسی بن عمران یناجی ربه عزوجل اذ رأى رجلاً تحت ظل عرش الله عزوجل فقال يا رب من هذا الذی قد اظله
عرشك فقال: هذا كان باراً بوالديه ولم یمشی بالنمیمة:» «3»

در حالی که موسی بن عمران با پروردگارش مناجات می کرد ناگهان مردی را در سایه عرش خدای عزوجل دید، گفت:
پروردگارا این کیست که عرش بر او سایه انداخته؟ خطاب رسید کسی است که نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بوده و
برای تمامی و سخن چینی قدم برنداشته.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«من احب ان یخفف الله عزوجل عنه سكرات الموت فلیكن لقربته وصولاً وبوالديه باراً فاذا كان كذلك هون الله علیه
سكرات الموت ولم یصبه فی حیاته فقر ابداً:» «4»

کسی که دوست دارد خدای عزوجل سكرات مرگ را بر او آسان کند به خویشانش بسیار عطا و بخشش و پیوند داشته
باشد و به پدر و مادرش

(1) - بحار، ج 71، ص 56، حدیث 14 - 15.

(2) - کافی، ج 2، ص 348.

(3) - امالی صدوق 108.

(4) - امالی صدوق 234.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 266

نیکوکار باشد چون اینگونه باشد خدا سكرات مرگ را بر او آسان می کند و در حیاتش فقر و تهیدستی به او نمی رسد.

از حضرت رضا (ع) روایت شده:

«ان الله عزوجل امر بثلاثة مقرون بها ثلاثة اخرى: امر بالصلاة والزكاة فمن صلى ولم يترك لم تقبل منه صلته، و امر بالشكر له وللوالدين فمن لم يشكر والديه لم يشكر الله و امر باتقاء الله و صلة الرحم فمن يصل رحمه لم يتق الله عزوجل:» «1»

خدای عزوجل به سه برنامه فرمان داده که سه برنامه دیگر را با آنها قرین قرار داده: به نماز و زکات دستور داده پس کسی که نماز بخواند ولی زکات نپردازد نمازش قبول نمی شود، و فرمان به شکر و سپاس گزاری برای خودش و پدر و مادر داده پس کسی که سپاسگزار پدر و مادر نباشد خدا را سپاس نگفته، و به تقوا و صله رحم فرمان داده، پس کسی که صله رحم نکرده تقوای الهی را مراعات ننموده است. عن ابن مسعود قال: سألت رسول الله (عليهما السلام) أي الأعمال أحب إلى الله عزوجل؟ قال: الصلاة لوقتها، قلت: ثم أي شيء قال: برالوالدين قلت: ثم أي شيء قال: الجهاد في سبيل الله عزوجل قال فحدثني بهذا ولو استزدته لزدني: «2»

از ابن مسعود روایت شده که می گوید: از رسول خدا پرسیدم چه عملی در میان اعمال نزد خدا محبوب تر است؟ فرمود نماز در وقت معینش گفتم سپس چه عملی؟ فرمود: نیکی به پدر و مادر، گفتم: سپس چه کاری؟ فرمود جهاد در راه خدای عزوجل ابن مسعود می گوید رسول خدا درباره همین مطالب با من سخن گفت اگر بیش از این از او می خواستم به من ارائه می فرمود.

ابوحمره ثمالی از حضرت باقر (ع) روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«اربع من كن فيه بنى الله له بيتاً فى الجنة: من آوى اليتيم و رحم الضعيف، و اشفق على والديه، و رفق بمملوكه:» «3»

(1) - عيون اخبار الرضا، ج 1، ص 258.

(2) - خصال، ج 1، ص 78.

(3) - بحار، ج 71، ص 71، حدیث 51.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 267

چهار چیز است در هر کس باشد خداوند در بهشت خانهای برای او بنا می کند: کسی که یتیم را پناه دهد، و به ناتوان رحمت آورد، و به پدر و مادر مهربانی ورزد، و با زیردستش مدارا نماید.

ابن عباس از رسول خدا روایت می کند:

«ما ولد بار نظر الی ابویه برحمة الاکان له بكل نظر حجة مبرورة فقالوا یا رسول الله وان نظر فی کل یوم مائة نظرة قال نعم الله اکبر و اطیب:» «1»

فرزند نیکوکاری نیست که نگاهش به پدر و مادر نگاه رحمت و مهر باشد مگر این که به هر نگاهی حج قبول شدهای در پرونده اش ثبت می شود، گفتند ای پیامبر خدا گرچه هر روز صدبار به آنان نظر کند! فرمود آری خدا در پاداش دادن بزرگتر و پاکتر از آن است که شما حساب می کنید.

حضرت صادق (ع) از پدرانیش از رسول خدا روایت می کند:

«النظر الی العالم عبادة، والنظر الی الامام المقسط عبادة، والنظر الی الوالدین برأفة و رحمة عبادة، والنظر الی الاخ توده فی الله عزوجل عبادة:» «2»

نظر به عالم عبادت است، نظر به پیشوای عدالت پیشه عبادت است، نظر به پدر و مادر از روی مهربانی و رحمت عبادت است، نظر به برادر دینی که او را برای خدا دوست داری عبادت است.

به ابوذر گفتند هر آینه به چهره علی بن ابیطالب چشم می دوزی، و با دقت به او می نگری، از این نگاهت چه برداشتی داری و چه امری را تحمل می کنی؟ پاسخ داد من مرتب به چهره الهی و ملکوتی او چشم می دوزم زیرا به حقیقت از رسول خدا شنیدم که می فرمود:

«النظر الی علی بن ابیطالب (ع) عبادة، والنظر الی الوالدین برأفة و رحمة عبادة، والنظر فی الصحیفة یعنی صحیفة القرآن عبادة و النظر الی الکعبة عبادة:» «3»

نگاه به علی بن ابیطالب (ع) عبادت است، و نگاه به پدر و مادر به مهربانی و رحمت عبادت است، و نگاه ورق یعنی ورق قرآن عبادت است، و نظر به کعبه عبادت است.

(1) - امالی طوسی، ج 1، ص 314.

(2) - بحار، ج 71، ص 73، حدیث 59.

(3) - امالی طوسی، ج 2، ص 270.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 268

از حضرت باقر (ع) روایت شده که پیامبر فرمود:

«من ادرك شهر رمضان فلم يغفرله فابعده الله، ومن ادرك والديه فلم يغفرله فابعده الله، ومن ذكرته عنده فلم يصل على فلم يغفرله فابعده الله:» «1»

کسی که ماه رمضان را بیابد و کاری نکند که آمرزیده شود، خدا او را از رحمت و عنایتش دور کرده، و کسی که پدر و مادرش را درک کند و حیات آنان را ببیند، و با آنان بگونه رفتار نکند که مورد آمرزش قرار گیرد، خدا او از فیوضاتش دور کرده، و کسی که نام مرا بشنود و بر من صلوات نفرستد و از این راه به گردونه آمرزش درنیابد خدا او از خودش دور نموده است.

امیرالمؤمنین از پیامبر خدا روایت میکند

«ثلاثة من الذنوب تعجل عقوبتها ولا تؤخر الى الآخرة: عقوق الوالدين، والبغى على الناس، وكفرا ل احسان:» «2»

سه گناه است که در عذابش در دنیا شتاب می شود و جریمه دنیائی اش به آخرت نمی افتد: عاق والدین، و تجاوز به حقوق مردم، و ناسپاسی نسبت به نیکوکاری نیکوکاران.

سعید بن یسار از حضرت صادق (ع) روایت می کند

پیامبر اسلام نزد جوانی هنگام مرگش حاضر شد و به او گفت: بگو لاله‌الله‌الله ولی زبان جوان به چندین بار قفل شد و نتوانست کلمه توحید را بگوید!! حضرت به زنی که بالای سر جوان بود فرمود: آیا این جوان مادر دارد؟ گفت: آری من مادر او هستم فرمود: آیا به او خشم داری و از وی ناراضی هستی؟ گفت: آری چند سال است با او سخن نگفته‌ام!! حضرت فرمود: از او راضی شو، گفت بخاطر رضای تو خدا از او راضی گردد، پیامبر به جوان فرمود: بگو لاله‌الله‌الله جوان گفت و به آسانی هم گفت، حضرت فرمود چه می بینی؟ گفت: مردی سیاه روی، بدشکل، چرکین لباس، بدبوی می بینم که در این ساعت کنار

(1) - امالی صدوق، ص 35.

(2) - بخار، ج 71، ص 74، ح 64.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 269

من است و مرا به شدت اندوهگین می کند و رنج می دهد، پیامبر به او فرمود: بگو:

«یا من یقبل الیسیر و یعفوا عن الکثیر، اقبل منی الیسیر، واعف عنی الکثیر انک انت الغفور الرحیم.»

ای خدائی که عمل اندک را می پذیری، و گناه بسیار را می گذاری، عمل اندکم را بپذیر، و گناه فراوانم را درگذر زیرا تو بسیار آمرزنده و مهربانی.

جوان دعای تعلیمی پیامبر را زمزمه کرد، رسول خدا به او گفت: بنگر چه می بینی؟ گفت مردی سپید روی، خوش صورت، همراه بوی خوش، و لباس نیکو که در کنار من است و آن مرد سیاه چهره روی گردانده از من دور می شود حضرت فرمود دعا را تکرار کن، سپس فرمود: چه می بینی؟ گفت: سیاه روی را نمی بینم و سپید روی را کنار خود می نگرم سپس بر آن حال ملکوتی از دنیا رفت. «1»

صدوق آن عالم کم نظیر به اسناد روایتی‌اش از حضرت باقر (ع) روایت می کند، عابدی در بنی اسرائیل بود معروف به جریح، در حال عبادت در صومعه‌اش بود که ماردش آمد و او را صدا زد، جریح چون در حال نماز بود پاسخ مادر را نداد، مادر به محل سکونت خود بازگشت و پس از ساعتی کنار صومعه آمد و فرزندش جریح را صدا زد باز هم پاسخ

نگفت و با مادر به سخن نیامد مادر با دل شکسته بازگشت درحالی که می گفت از خدای بنی اسرائیل مسئلت دارم که تو را به خواری و ذلت بنشانند.

فردای آن روز زنی بدکاره کنار صومعه آمد و در آنجا نشست در حالی که فرزندی را در کنار داشت و می گفت: این طفل زاده شده از جریح است!! این مسئله در میان مردم پخش شد که کسی که مردم را بخاطر زنا ملامت می کرد

(1) - امالی طوسی، ج 1، ص 62.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 270

خودش دچار این گناه بزرگ شده، پس از این شایعه حاکم دستور داد جریح را به دار آویزند، مادر جریح با شنیدن این خبر هولناک کنار دار آمد و ناخن به چهره اش می کشید و صورت خود را لطمه می زد، جریح گفت: مادر ساکت باش که این بلا از ناحیه پاسخ ندادن به ندای تو بر سر من آمده، مردم وقتی مطلب میان جریح و مادرش را شنیدند، گفتند تکلیف ما نسبت به این حادثه چیست، جریح با تکیه بر خدا گفت کودک این زن بدکاره را بیاورید چون آوردند او را در آغوش گرفت و گفت: ای کودک پدرت کیست؟ طفل به اراده و قدرت خدا به زبان آمد و گفت: پدرم فلان چوپان از فلان طایفه است، خدای مهربان تهمت زده شده به جریح را از دامن او زدود، پس جریح سوگند یاد کرد که از آن پس از خدمت به مادر و احترام به او دست برندارد. «1»

ابراهیم بن مهزم می گوید: شب تاریکی از خدمت حضرت صادق (ع) بیرون آمدم و به سوی منزل در مدینه حرکت کردم در حالی که مادر هم همراه من بود، میان من و او سخن ردّ و بدل شد و من به درشتی و تندگی با او سخن گفتم، چون فردا فرا رسید و نماز صبح را بجای آوردم به محضر امام صادق رفتم حضرت شروع به سخن کرد و فرمود ای ابامهزم تو را شب گذشته چه شده بود که با مادرت به درشتی و تندگی سخن گفتم؟! آیا نمی دانی شکم او منزلی بود که تو مدت نه ماه در آن سکونت داشتی، و دامنش گهواره های بود که تو آن را لمس می کردی، و دو پستانش ظریفی بود که از آن شیر می نوشیدی؟ گفتم همه اینها را قبول دارم فرمود: با او به درشتی سخن مگو. «2»

(1) - بحار، ج 71، ص 75، ح 68- به نقل از قصص الانبياء

(2) - بصائر الدرجات 243.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 271

حضرت صادق (ع) می فرماید: مردی خدمت پیامبر اسلام آمد و گفت: آمده ام تا با تو براساس اسلام بیعت کنم، حضرت فرمود بنابراین که پدرت را به قتل برسانی بیعت تو را می پذیرم آن مرد گفت قبول دارم، حضرت فرمود به خدا سوگند ما شما را به کشتن پدرانتان فرمان نمی دهیم، ولی با قبول شرط من حقیقت ایمانت را یافتم، معبودی جز خدا نگیر و از خواسته‌های پدرانتان اطاعت کنید ولی در معصیت خدا از آنان پیروی مکنید. «1»

از حضرت سجاد (ع) روایت شده:

«جاء رجل الى النبي (عليهما السلام) فقال: يا رسول الله ما من عمل قبيح الا قد عملته فهل لي من توبة؟ فقال له رسول الله فهل من والدك احد حي؟ قال: ابي قال فاذهب فبرّه قال فلما ولي قال رسول الله صلى الله عليه وآله لو كانت امه:»
«2»

مردی نزد پیامبر آمد و گفت عمل زشتی نبوده مگر آن که به آن آلوده شده ام آیا برای من توبه‌ای هست؟ حضرت فرمود از پدر و مادرت کدام زنده اند؟ گفت: پدرم فرمود: برو به او احسان کن، هنگامی که از نزد پیامبر بیرون رفت، حضرت فرمود: اگر مادرش زنده بود و به او نیکی می نمود به قبول توبه‌اش نزدیک تر بود.

احسان به خویشان

قرآن مجید و روایات همه امت را به احسان به اقوام و خویشان فراخوانده اند.

اخلاق انسانی و کرامت آدمی اقتضا می کند که اقوام و خویشان مورد صله و احسان قرار گیرند، ثواب این کار عظیم، و سبب هم بستگی و پیوند خویشان با یکدیگر و دارای پاداش دنیائی و آخرتی، و در يك کلمه از عبادات و قربات است.

(1) - بحار، ص 71، ص 76، حدیث 70.

(2) - بحار، ج 71، ص 82، حدیث 88.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 272

راستی چه کار زیبا و نیکوئی که انسان با حفظ شرافت و کرامت اقوام و بدون منت به یاری و کمک خویشان بشتابد و با هزینه نمودن مالش و ثروتش مشکل آنان را حل کند و دل آنان را خوش کرده از غصه و اندوه برهاند.

بی تفاوتی در این زمینه، و بیمه‌ری در این عرصه نشانگر بیماری بخل در باطن انسان، و خوی شیطانی است.

اگر ثروتمندان اقوام به اقوام و خویشان خود توجه کنند و مشکلات آنان را حل نمایند، و درد قلب آنان را درمان کنند محتاج و نیازمندی در امت باقی نخواهد ماند.

حضرت حق در قرآن مجید اعطاء مال به اقوام را از نشانه‌های ایمان راستین محسوب داشته:

وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى: «1»

و مال و ثروتشان را با آن که دوست دارند به ارحام و اقوام و خویشان می پردازند.

در پایان آیهای که این حقیقت و دیگر حقایق در آن است می فرماید

أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا:

اینانند که در ادعای ایمان و مؤمن بودن صادق و راستگویند.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ وَ إِيْتَاءِ ذِي الْقُرْبَى: «2»

یه یقین خدا به عدالت و احسان و عطای مال به اقوام فرمان می دهد.

امام صادق از پدراناش از پیامبر اسلام روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«ان المعروف يمنع مصارع السوء، وان الصدقة تطفئ غضب الرب، وصلة الرحم تزيد في العمر وتنفي الفقر وقول لاحول ولاقوة الا بالله فيها شفاء من تسعة و تسعين داء ادناها الهم:» «3»

(1) - بقره 177.

(2) - نخل 90.

(3) - بحار، ج 71، ص 88، ح 2.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 273

بی تردید کار خیر و نیکی و احسان لغزش گاه‌های سوء را از انسان باز می دارد، و صدقه خشم حضرت ربّ را فرو می نشاند، و صله رحم به عمر می افزاید و تهیدستی را از بین می برد، و در گفتن لاحول و لاقوة الا بالله «با نیتی صادقانه» درمان و شفاء از نود و نه درد است که کمترینش غصه است.

از رسول خدا روایت شده:

«من مشى الى ذى قرابة بنفسه وماله ليصل رحمه اعطاه الله عزوجل اجرماًة شهيد، وله بكل خطوة اربعون الف حسنة ويمحى عنه اربعون الف سيئة ويرفع له من الدرجات مثل ذلك وكانما عبدالله مائة سنة صابراً محتسباً:» «1»

کسی که با وجودش و ثروتش به سوی خویش و قوم خود برود تا صله رحم انجام دهد خداوند پاداش صد شهید به او عطا می کند، و برای او به هر قدمی چهل هزار حسنه و محو چهل هزار سیئه و چهل هزار درجه و مرتبه است، و گویا خدا را صدسال با استقامت و بخاطر خوشنودی حق عبادت کرده است.

سالمه کنیز حضرت صادق (ع) می گوید: هنگامی که لحظه درگذشت حضرت صادق از دنیا رسید من نزد آن حضرت بودم، از شدت بیماری به حال اغما افتاد هنگامی که از حال اغما درآمد فرمود: به حسن بن علی بن علی بن الحسین

معروف به افسس هفتاد دینار بدهید و به فلانی به فلانی نیز آن مقدار عطا کنید، به حضرت گفتم به مردی که کارد تیزی آورد تا شما را به قتل برساند پول عطا می کنید؟! فرمود: سالمة نمی خواهی از آنانی باشم که خدای عزوجل فرموده:

وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ: «2»

و کسانی که خدا آنچه را به پیوند آن فرمان داده پیوند می دهند، و از پروردگارشان می هراسند، و از سختی حساب می ترسند.

آری ای سالمة خدا بھشت را آفرید و آن را پاکیزه قرار داد و بویش را خوش نمود، بوی بھشت از مسیر دوهزار سال استشمام می شود، ولی به مشام عاق پدر و مادر و قطعکننده رحم نمی رسد. «3»

(1) - امالی صدوق 253.

(2) - رعد 21.

(3) - متن روایت غیبت طوسی 128.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 274

از حضرت صادق (ع) روایت شده مردی از طایفه خثعم به محضر رسول خدا آمد و به آن حضرت گفت:

«اخبرنی ما افضل الاسلام فقال الايمان بالله قال: ثم ماذا؟ قال: صلة الرحم قال ثم ماذا؟ قال: الامر بالمعروف والنهي عن المنکر:» «1»

مرا از برترین برنامه اسلام آگاه کن، حضرت فرمود: ایمان به خدا، گفت سپس چیست؟ حضرت فرمود: صلة رحم، گفت: سپس چه برنامه‌های است؟ فرمود: امرم‌معروف ونهی ازمنکر.

حضرت باقر (ع) یا حضرت صادق به میسر فرمودند من یقین دارم اهل صلة رحم هستی میسر گفت آری جانم بفدایت من در جوانی در بازار کار می کردم و مزدم دو درهم بود، يك درهمش را به عموم و درهم دیگرش را به دائی ام می

پرداختم حضرت فرمود: به خدا سوگند دو بار مرگت فرا رسید هرکدام را کمک به عمو و دایی ات به تأخیر انداخت.

«2»

در توضیح و تفسیر آیه 27 سوره مبارکه بقره بخشی مهم از روایات باب صله رحم ذکر شد، و دیگر روایات این باب را در تکمیل باب صله رحم در این بخش که توضیح و تفسیر آیه 83 سوره بقره است آوردم.

احسان به ایتام

کودکی که در کنار پدر و در دامن پرمهر سرپرست خانواده با هزار آرزو زندگی می کند، و چراغ دلش با بودن پدر روشن است، و پس از خدا پدر را مطمئن ترین تکیه گاه می داند، و در حوادث و آلام به آغوش محبت پدر پناه می برد، و دردش را برای پدر بازگو می کند، و اشک ریخته بر چهره اش با دستان پرمهر پدر پاک می شود، و هرگاه پدر برای کسب معاش از خانه بیرون می رود، در انتظار و امیدی سخت برای بازگشت پدر به سر می برد، و چون پدر را می بیند به سویش می دود تا در کنارش بنشیند و از مهر و محبت و عاطفه پدر بهره مند گردد، و برای تحقق آرزوهایش در آینده نظر به پدر دارد، فکر کنید با از

(1) - محاسن برقی 291.

(2) - رجال کشی 211.

تفسیر حکیم، ج3، ص: 275

دست دادن پدر، و مرگ بسیار تلخ تکیه گاهش به چه داغی و مصیبتی، و خلایق و رنج و فشار شدیدی دچار می شود!!؟

او از بوسه های گرم پدر، و نوازش پر از عاطفه او، واز آغوش پرمهر وی به محرومیت می نشیند، و آرزوهایش را بر باد رفته می بیند، و احساس غربت و تنهایی می نماید، و دست طفلی را که در دست پدرش می بیند به یاد پدر از دست رفته اش غرق اندوه و ماتم می گردد و در درونش آه می کشد و می گوید: ای کاش سایه پدر بر سرم بود و دستش در دستاتم قرار داشت و از محبت هایش و گرمی لب هایش فیض می بردم.

روز روشن برای کودک یتیم و طفل پدر از دست داده تاریک است چه رسد به شام ظلمانی و غروب تنهائی و خانه خالی از پدر!!

دنیا برای یتیم چون غمگده، و خانه و مسکن که محل استراحت و راحت است برای کودک بیپدر ماتمکده، و محل آباد برای طفل جدامانده از پدر خرابه، و لقمه‌های شیرین تلخ، و زندگی بیمعناست.

اصرار آیات قرآن مجید و روایات مبنی بر رعایت وضع و حال ایتام، و وجوب رسیدگی به زندگی آنان، و کشیدن دست محبت برسرشان، و آنان را چون فرزندان خود دانستن، و هزینه کردن محبت و عاطفه برای آنان، و دل خوش داشتنشان و حفظ اموالشان، و کوشیدن در تربیتشان، و زیر پوشش گرفتن وجودشان همه و همه برای این است که اسلام می خواهد به وسیله امت اندکی از ملامت و رنج ایتام بکاهد، و زمینه تحقق آرزوهایشان را فراهم کند، و احساس بیدری و غربت و تنهائی را از درونشان پاک کند، و بار سنگین روحی هم چون کوهشان را از دوششان بردارد، تا یتیم در سایه مقررات اسلام بیمنت به نوائی برسد، و رعایتکننده حقوق یتیم به ثوابی نائل گردد.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 276

در این زمینه توجه به آیات قرآن مجید، و روایات اسلامی لازم و بلکه واجب است تا معلوم شود یتیم موجودی است که با تمام وجودش مورد نظر خداست و باید به عنوان امانت در امت از هر جهت رعایت شود.

عرب جاهلی و شکم پرستان و بت پرستان و متکبران روزگار جاهلیت یتیم را به شدت تحقیر می کردند و برای او کرامت و ارزش قائل نبودند، و هرگز وی را رعایت نمی کردند و از او جانبداری نمی نمودند و در عین نیازش به محبت او را از خود می راندند و طردش می کردند، دقت در آیات قرآن و روایات و نحوه رفتار پیامبر با ایتام نشان دهنده خدمت عظیم اسلام به ایتام و برگرداندن آنان به جایگاه شامخشان می باشد.

به رسول اسلام سفارش شد چندان که توانی یتیمان را بنواز و در مراعات و مواسات ایشان بکوش که اینان درماندگان و اندوهگینان خلق و نواختگان و نزدیکان حق اند.

«ان الله یحب کل قلب حزین:»

بی تردید خدا هر دل اندوهگینی را دوست دارد.

از حق به پیامبر فرمان رسید ای مهتر عالمیان و چراغ جهانیان یتیمان را در پناه خود گیر، که سرا پرده حسرت جز به فناء دل ایشان نزدند، و حسرتیان را به نزدیک ما مقدار است.

ای مهتر تو را که یتیم کردیم از آن کردیم تا درد دل ایشان بدانی، و اینان را نیکو داری، با تو در فقر و یتیمی ما چه کردیم از کرم، تو همان کن ای کریم از خُلق خود بر خلق ما ای یتیمی دیده اکنون با یتیمان لطف کن، ای غریبی کرده اکنون با غریبان کن سخا. «1»

رفتار پیامبر با یتیم

(1) - کشف الاسرار میدی، ج 1، ص 594.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 277

انس بن مالک می گوید: روزی پیامبر اسلام در شاهراه مدینه می رفت، یتیمی را دید که کودکانش بر وی جمع آمده بودند و او را خوار و خجل کرده، و هریک بر وی تکبر نموده و او را به صورتی آزار می دهند، آن یکی می گفت: پدرم از پدر تو بهتر است، دیگری می گفت مادرم از مادر تو بالاتر است، سوی می گفت اقوام و طایفه ما از اقوام و طایفه تو بالاترند و آن یتیم می گریست و در خاک می غلتید، رسول خدا چون آن کودک را به آن حال دید بر وی رحمت آورد و نزدش ایستاد و فرمود: ای پسر بچه کیستی؟ و چرا چنین درمانده ای؟ گفت: من فرزند رفاعه انصاری هستم، پدرم روز جنگ احد شهید شد، خواهری داشتم از دنیا رفت، و مادرم شوهر کرد و مرا از خود راند، اکنون منم و درماندگی و بیسرپرستی و بیکسی! و از این سخت تر بر من سرزنش این کودکان است!

پیامبر از سخن او بسیار ناراحت شد تا جائی که گریست سپس فرمود: اندوه مخور و آرام باش اگر پدرت را کشتند من که محمدم پدر توام و فاطمه خواهر تو، و عایشه مادرت، کودک شاد شد و برخاست و آواز برآورد که ای کودکان اکنون مرا سرزنش مکنید و جوابتان را بشنوید:

پدرم از پدرانن و مادرم از مادرانن و خواهرم از خواهرانن بهتر است، آنگاه پیامبر دست کودک یتیم را گرفت و به خانه حضرت فاطمه برد و فرمود ای فاطمه این فرزند من و برادر توست، فاطمه برخاست و او را نوازش کرد و حرماً نزد وی نهاد، و روغن در سر وی مالید، و جامه در وی پوشید. «1»

وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَبْتُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ: «2»

(1) - کشف الاسرار میدی، ج 1، ص 594.

(2) - بقره 220.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 278

و از تو درباره یتیمان می پرسند، بگو: اصلاح امور آنان بهتر است، و اگر با آنان معاشرت کنید و رفت و آمد برقرار نمائید کاری خدا پسندانه است آنان برادران دینی شما هستند و خدا فسادگر در امور یتیم را از اصلاح گر میشناسد و اگر خدا میخواست شما را در تکلیف و مسئولیت نسبت به مال و جان یتیم به زحمت میانداخت مسلماً خدا توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

وَ اتُّوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَ لَا تَتَّبِعُوا الْحَيِّثَ بِالطَّيِّبِ وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا: «1»

اموال یتیمان را پس از رشدشان به آنان بدهید، و اموال پست و بیارزش خود را با اموال مرغوب و با ارزش آنان عوض نکنید و اموالشان را با ضمیمه کردن به اموال خود نخورید زیرا آن گناهی بزرگ است.

وَ ابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَ لَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَ بِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَ مَنْ كَانَ عَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا: «2»

و یتیمان را نسبت به امور زندگی بیازمائید تا زمانی که به حد ازدواج برسند، پس اگر در آنان رشد لازم را یافتید اموالشان را به خودشان بدهید و آن را از ترس آن که مبادا به سن رشد برسند و از شما بگیرند به اسراف و شتاب مخورید و از سرپرستان ایتام آن که توانگر است باید از تصرف در مال یتیم به عنوان حق الزحمة خودداری کند، و هرکه تهدست است به اندازه متعارف مصرف نماید، و هنگامی که خواستید اموالشان را به خودشان بدهید برای آن که در آینده اختلاف و نزاعی پیش نیاید برآنان گواه بگیرند و خدا برای محاسبه کافی است.

وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لْيُقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا (9) إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا: «3»

و کسانی که اگر فرزندی ناتوان پس از خود به جای می گذارند بر آنان از ضایع شدن حقوقشان بترسند پس لازم است نسبت به شأن یتیمان از خدا پروا

(1) - نساء 2.

(2) - نساء 6.

(3) - نساء 9-10.

تفسیر حکیم، ج3، ص: 279

کنند و درباره آنان و اموال و امورشان سخنی درست و استوار گویند تا حق یتیمان خودشان هم ضایع نگردد.

بی تردید کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند فقط در شکم خود آتش می خورند و به زودی در آتش برافروخته درآیند.

وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ: «1»

و به مال یتیم جز به روشی که نیکوتر است نزدیک نشوید تا به حد بلوغ برسد.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«من اراد ان يدخله الله عزوجل في رحمة و يسكنه جنته فليحسن خلقه وليعطي الصفة من نفسه، وليرحم اليتيم وليعن الضعيف، وليتواضع لله الذي خلقه:» «2»

آن که می خواهد خدا او را در رحمتش درآورد، و در بهشتش مسکن دهد، پس اخلاقش را نیکو سازد، و از جانب خود به مردم انصاف دهد، و به یتیم مهر ورزد، و ناتوان را یاری و کمک دهد، و برای خدائی که او را آفریده فروتنی نماید.

حضرت صادق (ع) از پدراناش از رسول خدا روایت می کند که آن حضرت فرمود: عیسی به قبری گذشت که صاحبش در عذاب بود، سپس سال بعد به همان قبر گذشت ولی عذاب از او برداشته شده بود، عرضه داشت: پروردگرم سال اول به این قبر گذشتم صاحبش در عذاب بود، امسال گذشتم در عذاب نبود، خدا به او وحی فرمود: از او فرزند شایسته‌ای باقی ماند که راهی را اصلاح و مرمت نمود، و یتیمی را پناه داد، من او را بخاطر کاری که فرزندش انجام داد بخشیدم. «3»

ابوذر می گوید: پیامبر فرمود: ای ابوذر من آنچه را برای خود دوست دارم برای تو هم دوست دارم.

(1) - انعام 152.

(2) - امالی صدوق 234.

(3) - امالی صدوق 306.

تفسیر حکیم، ج3، ص: 280

«ابن اراك ضعيفا فلا تأمرن علی اثنین و لاتولین مال یتیم:» «1»

من تو در مسئله مدیریت ناتوان و ضعیف می بینم پس بر دو نفر هم حکومت مکن، و متولی مال یتیم هم مباش

حضرت صادق (ع) از پدراناش از رسول خدا روایت می کند:

«من عال یتیمًا حتی یستغنی عنه اوجب الله عزوجل له بذلك الجنة، كما اوجب لآكل مال الیتیم النار:» «2»

کسی که یتیمی را سرپرستی کند تا جائی که از سرپرست بیناز گردد، خدا بخاطر این کار بهشت را بر او واجب میکند چنان که دوزخ را به خورنده مال یتیم واجب کرده است.

حضرت صادق (ع) از پدراناش از امیرالمؤمنان روایت کرده:

«ما من مؤمن ولا مؤمنة يضع يده على رأس یتیم ترهما له الا كتب الله له بكل شعرة مرت يده عليها حسنة:» «3»

مرد و زن مؤمنی نیست که از باب مهرورزی دست بر سر یتیم بکشد مگر آن که خدا بر هم موئی که دستش بر آن میگذرد حسنهای برای او ثبت نماید.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«ما من عبد يمسح يده على رأس یتیم رحمة له الا اعطاه الله بكل شعرة نوراً يوم القيامة:» «4»

بندهای نیست که از باب مهرورزی دست بر سر یتیم بکشد مگر این که خدا به هر موئی که از زیر دستش میگذرد در قیامت نوری به او عطا میکند.

از رسول خدا روایت شده:

«ان الیتیم اذا بکی اهتزله العرش فيقول الرب تبارك وتعالى: من هذا الذي ابكى عبدی الذي سلبته ابويه فی صغره؟ فوعزتی و جلالی لایسکته احد الا اوجبت له الجنة:» «5»

بی تردید هنگامی که یتیم بگرید عرش بخاطر او به لرزه میافتد پس پروردگار تبارك و تعالی میگوید: کیست آن کسی که بنده مرا که در کودکی پدر و

(1) - امالی طوسی، ج 1، ص 394.

(2) - بحار، ج 72، ص 4، ح 8.

(3) - ثواب الاعمال 181.

(4) - ثواب الاعمال 181.

(5) - ثواب الاعمال 181.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 281

مادرش را از او گرفته ام به گریه انداخت، به عزت و جلالم کسی او را ساکت نکند مگر این که بهشت را بر او واجب گردانم.

از حضرت باقر (ع) روایت شده که پیامبر فرمود:

«بیعت ناس عن قبورهم يوم القيامة تاجح افواههم ناراً فقیل له یا رسول الله من هؤلاء؟ قال الذین یأکلون اموال الیتامی ظلماً...» «1»

مردمی در قیامت از قبورشان برانگیخته میشوند که دهانشان از آتش برافروخته است، گفتند: ای رسول خدا اینان چه گروهی هستند؟ فرمود کسانی که مال یتیمان را ظالمانه میخورند...

از رسول خدا روایت شده:

«حث الله عزوجل علی برالیتامی لانقطاعهم عن آبائهم فمن صانهم صانه الله، ومن اكرمهم اكرمه الله، ومن مسح یده برأس یتیم رفقا به جعل الله له فی الجنة بكل شعرة مرت تحت یده قصراً اوسع من الدنيا بما فیها و فیها ماتشتهی الانفس وتلد الاعین وهم فیها خالدون:» «2»

خداوندا بندگانش را بر نیکی بر ایتام ترغیب نموده، این ترغیب بر نیکی بخاطر این است که آنان از دامان پرمهر پدری محروم و بریده اند، کسی که به حفظ ایتام برخیزد خدا او را در حفظ خود قرار میدهد، کسی که یتیم را اکرام کند خدا او را مورد اکرام خود قرار میدهد، و کسی که از روی محبت دست بر سر یتیم بکشد خدا در بهشت به هر موئی که از زیر دستش میگذرد کاخی وسیع تر از دنیا با آنچه در او است به او عنایت مینماید و در بهشت آنچه نفوس بهشتیان بخواند موجود است، بهشت جایی است که چشمها از دیدن مناظر آن لذت میبرد، و اهل بهشت برای ابد در بهشت جاودانه اند و همیشه به نعمت هایش متنعم اند.

امیرمؤمنان (ع) چند لحظه پیش از شهادتش بخاطر عظمت مسئله رعایت ایتام در وصیتش به فرزندانش فرمود:

«اللّٰهُ فِي الْاَيْتَامِ فَلَا تَغْبُوا افْوَاهِهِمْ وَلَا يَضِيعُوا بِحَضْرَتِكُمْ:» «3»

(1) - بحار، ج 72، ص 10، حدیث 33.

(2) - بحار، ج 72، ص 12، ح 44.

(3) - نهج البلاغه، وصیت 47.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 282

شما را به خدا درباره یتیمان، آنان را با غذا دادن يك درمیان گرسنه مگذارید و هرگز مباد آن که در جمع شما تباه شوند و حقوقشان پایمال گردد.

محمد بن مسلم از یکی از دو امام، حضرت باقر یا حضرت صادق میپرسد:

«فی کم تجب لاکل مال الیتیم النار؟ قال: فی درهمین:» «1»

در چه مقدار از مال یتیم برای خورنده آن دوزخ واجب میشود؟ فرمود: دو درهم.

از حضرت رضا (ع) سؤال شد

«کم ادنی ما یدخل به النار من اکل من مال الیتیم فقال: کثیرة و قليلة واحد اذا کان من نیته ان لا یرده:» «2»

کمترین چیزی که خورنده مال یتیم را به آتش دوزخ وارد میکند چیست فرمود: کم و زیادش یکی است هنگامی که در نیت خورنده آن برگرداندن مال یتیم به یتیم در کار نباشد.

احسان به مساکین

گاهی بر اثر بینظم شدن امور اقتصاد عدهای دچار ورشکستگی و تهیدستی میشوند، گاهی بر اثر حوادث خانمانسوز مانند طوفان، سیل، زلزله، آتش سوزی، جنگ گروهی خانه و کاشانه و اموالشان را از دست میدهند، گاهی بر اثر پیش

آمدهای غیرمترقبه مانند بیماری‌های ناگهانی، مشکلات خانوادگی هزینه سال يك آبرومند از درآمدش بیشتر میشود، و دچار کسر مال میگردد، و در فشار مالی قرار میگردد.

گاهی چرخ کسب و کار و تجارت و خرید و فروش نمیچرخد و زحمت کشی آبرومند در مضیقه میافتد و دچار سختی میشود، اینان و امثال اینان مانند هر مرفهی علاقه دارند به زن و فرزند برسند، مخارجشان را تأمین کنند، مسکن و مرکب و پوشاک و خوراک اهل بیتشان را در حد لازم به آنان برسانند ولی بخاطر تنگدستی و تهیدستی دچار فشار روحی و روانی میشوند و در برابر نیازهای زن و فرزند که نمیتوانند تأمین کنند گرفتار حجالت و شرمساری میگردند،

(1) - بحار، ج 72، ص 8، ح 26.

(2) - بحار، ج 72، ص 13.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 283

اینجاست که اخلاق انسانی و هم نوع گرائی و دیگران را چون خود دانستن اقتضا میکند که اهل مال و ثروت بدون منت به احسان به این آبروداران برخاسته و هر نوع کمکی که در توانشان میباشد از آنان دریغ نکنند، که بیتفاوتی نسبت به فقیران، نیازمندان، محتاجان، آبروداران دور از شأن انسانیت و اخلاق آدمی و خلاف خواسته حضرت حق است که احسان به اینان را به عنوان امری شرعی و اخلاقی از همه متمکنان طلب کرده است.

بنی آدم اعضای يك پیکرند ج

که درآفرینش زيك گوهرند جچو عضوی به درد آورد روزگار جدگر عضوها را نماند قرار جتوکز محنت دیگران بیغمی جنشاید که نامت نهند آدمی درباره احسان به دیگران از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«صنایع المعروف تقی مصارع السوء، وكل معروف صدقة، واهل المعروف فی الدنيا اهل المعروف فی الآخرة و اهل المنکر فی الدنيا اهل المنکر فی الآخرة، و اول اهل الجنة دخولا الى الجنة اهل المعروف وان اول اهل النار دخولا الى النار اهل المنکر:»

«1»

انجام کار نیک و خوبی به دیگران و احسان به مستمندان انسان را از لغزش گاههای خطرناک حفظ میکند، هرکار خیری و هر نوع احسانی صدقه است، اهل نیکی در دنیا اهلی نیکی در آخرت اند، و اهل زشتی در دنیا اهل زشتی در آخرت اند اولین کسانی که از اهل بهشت وارد بهشت میشوند نیکوکاران اند، و اولین کسانی که از اهل دوزخ وارد دوزخ میگردند بدکاران اند.

روایت شده مردی فقیر به محضر امیرمؤمنان آمد و گفت مرا به تو حاجتی است، حضرت فرمود حاجتت را روی زمین بنویس من تنگدستی و فقر را در تو آشکارا میبینم، تهیدست روی زمین نوشت:

«انا فقیر محتاج:»

(1) - بحار، ج 71، ص 407، ح 1.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 284

من تهیدستی نیازمندم، حضرت به قنبر فرمود دو جامه قیمتی بر او بپوشان، مرد تهیدست چهارخط شعر در مدح امیرمؤمنان سرود، حضرت فرمود: صد دینار به او بدهید، عرضه داشت همان دو لباس قیمتی مرا کفایت کرد و از فقرم کاست حضرت فرمود: از رسول خدا شنیدم میفرمود: شأن مردم را رعایت کنید و هر کس را در جایگاه خاص خودش قرار دهید سپس فرمود:

در شگفتم از کسانی که بردگان را با مال خود میخرند ولی آزادگان را با احسان و کار نیک خود نمیخرند! «1»

حضرت صادق (ع) فرمود:

«المعروف شیئی سوی الزکات فتقربوا الی الله عزوجل بالبر و صلة الرحم:» «2»

احسان و کار نیک نسبت به دیگران به ویژه تهیدستان غیر از زکات است، با نیکی و احسان وصله رحم به خدا تقرب جوئید.

امام صادق (ع) میفرماید:

«رأيت المعروف لا يصلح الا بثلاث خصال: تصغيره و ستره و تعجيله، فانك اذا صغرته عظمته عند من تصنعه اليه، و اذا سترته تمته و اذا عجلته هنته و ان كان غير ذلك محقته و نكرته:» «3»

احسان و کار نیک را جز به سه خصلت آراسته و درست ندیدم: کوچک دانستن آن، پنهان انجام دادنش، و شتاب در تحقیقش، هنگامی که آن را کوچک دانستی نزد کسی که به او احسان کرده‌ای بزرگ و عظیم نموده‌ای، و چون پنهانش داشتی کار را کامل و تمام کرده‌ای، و وقتی در انجامش شتاب ورزیدی آن را گوارا نموده‌ای و اگر غیر از این باشد آن را پوچ و نابود و ناگوار کرده‌ای.

حضرت صادق از پدرانیش از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«كل معروف صدقة، والدال على الخير كفاعله، والله يحب انماة اللفهان:» «4»

(1) - امالی صدوق 164.

(2) - خصال، ج 1، ص 25.

(3) - بحار، ج 71، ص 408، ح 8.

(4) - بحار، ج 71، ص 409، ح 10.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 285

هر احسان و کار نیکی صدقه است، دلالته‌کننده بر کار خیر مانند انجام دهنده آن است، خدا کمک به غصه دار و اندوهگین و رسیدن به فریاد او را دوست دارد.

روایت بسیار مهمی در این زمینه از رسول خدا به مضمون زیر نقل شده است:

«رأس العقل بعد الدين التّوّد الى الناس واصطناع الخير الى كل احد، برّ و فاجر:» «1»

رأس عقل پس از دین دوستی و محبت به مردم و نیکی کردن به هر کسی است چه اینکه انسان خوبی باشد و یا بدکار.

رسول خدا متن بسیار مهمی را از پروردگار عالم در رابطه با احسان و نیکوکاری به مضمون زیر نقل میکند:

«المعروف هدية منى الى عبدى المؤمن، فان قبلها منى فبرحمته ومنى وان ردها فبذنبه حرمها ومنه لامنى وایما عبد خلقتة فهديته الى الايمان وحسنت خلقه ولم ابتله بالبخل فانى ارید به خیراً:» «2»

نیکی و خیر و احسان به دیگران هدیه من به بنده مؤمنم میباشد پس اگر آن را پذیرفت از جانب من و به کمک رحمت من پذیرفته و اگر آن را قبول نکرد به گناه خودش از آن محروم گشته و محرومیت از فیض از طرف اوست نه از جانب من، و هر بندهای را بیافرینم و او را به ایمان هدایت کنم و اخلاقش را نیکو گردانم و او را مبتلای به بخل ننمایم بپزدید نسبت به او خیر خواستهام.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«ایما مؤمن اوصل الى اخیه المؤمن معروفاً فقد اوصل ذلك الى رسول الله:» «3»

هر مؤمنی به برادر دینی اش احسانی برساند، تحقیقاً آن را به پیامبر خدا رسانیده است.

از حضرت رضا (ع) روایت شده که آن امام معصوم فرمود:

(1) - عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 35.

(2) - امالی طوسی، ج 1، ص 23.

(3) - ثواب الاعمال 154.

«اهل المعروف فی الدنيا اهل المعروف فی الآخرة لان الله عزوجل يقول لهم: قد غفرت لكم ذنوبکم تفضلاً علیکم لانکم کنتم اهل المعروف فی الدنيا و بقیت حسناتکم فهبوها لمن تشاءون فیکونون بها اهل المعروف فی الآخرة...» «1»

اهل احسان و نیکی در دنیا اهل احسان در آخرت هستند زیرا خدا در آخرت به آنان میگوید: از روی احسان و لطف گناهانتان را بخشیدم زیرا شما در دنیا اهل احسان و نیکی بودید، خوبی‌هایتان برای شما مانده به هر کس میخواهید ببخشید که به وسیله این بخشیدن اهل احسان و نیکی در آخرت باشید!

از ابوهاشم جعفری نقل شده که میگوید از حضرت ابامحمد (ع) شنیدم میفرمود:

«ان فی الجنة لباباً یقال له المعروف لایدخله الا اهل المعروف فحمدت الله فی نفسی و فرحت بما اكله من حوائج الناس فنظر الی ابومحمد (ع) و قال: نعم قدّم علی ما انت علیه فان اهل المعروف فی الدنیا هم اهل المعروف فی الآخرة جعلك الله منهم یا اباهاشم و رحمك:» «2»

در بهشت دری است که به آن معروف میگویند، جز اهل معروف از آن وارد بهشت نمیشوند، من پس از شنیدن این حقیقت در درونم خدا را ستایش کردم و بخاطر این که رفع حوائج و نیازمندی‌های مردم را به عهده گرفته ام خوشحال شدم، امام به من نظری فرمود و گفت آری باید شکر کنی و خوشحال باشی بر این برنامه مداومت کن زیرا اهل معروف در دنیا اهل معروف در آخرت اند، خدا تو را از آنان قرار دهد و تو را سزاوار رحمت و مهرش محسوب بدارد.

احسان حضرت هادی به تمیذست

در کتاب باارزش کشف الغمه روایت شده: روزی حضرت هادی (ع) برای انجام کاری از سامراء بیرون شدند، عربی در جستجوی حضرت بود، او را به محل کار حضرت در خارج از شهر راهنمایی کردند، پس از شرفیاب شدن به محضر امام عرضه داشت از اعراب کوفه و از دوستداران و ارادتمندان شما اهل

(1)- بحار، ج 71، ص 412.

(2)- کشف الغمه 306.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 287

بیت پیامبر هستم، قرضی سنگین بر عهده دارم و کسی جز شما را نمیشناسم که بتواند قرض مرا ادا کند مرا از این بار سنگین نجات دهد، حضرت فرمودند اندوهگین مباش و به او فرمان دادند بنشیند، سپس فرمودند: من تو را به مطلبی راهنمایی میکنم اما مواظب باش با مطلب من مخالفت نکنی، من به خط خودم مینویسم و اقرار میکنم که تو مبلغی از من طلبکاری، چون به شهر آمدم به منزل من بیا و ادای آن مبلغ را درخواست کن، هرچه از تو مهلت خواستم تو گوش نده و به درشتی و غلظت پول خود را از من بخواه و در آنچه گفتم کوتاهی مکن.

چون حضرت به شهر بازگشت مرد عرب وارد بر حضرت شد و در برابر عدهای که در محضر حضرت بودند و در میانشان بعضی از اطرافیان حاکم عباسی قرار داشتند طلب خود را به صورتی جدی درخواست کرد، حضرت از او تقاضای صبر و تمدید مدت و دادن مهلت نمودند ولی عرب راضی نشد و با غلظت و درشتی طلب خود را درخواست میکرد، حضرت در نهایت از پرداخت فوری پوزش خواستند ولی او نپذیرفت، اطرافیان حاکم عباسی جریان را به حاکم منتقل کردند و مضیقه مالی حضرت و تنگدستی آن جناب حاکم را به فکر فرو برد و در نتیجه سی هزار درهم برای حضرت فرستاد، آن جناب عرب را احضار نموده و همه سی هزار درهم را در اختیار او گذاشتند و فرمودند قرضت را ادا کن و این بار سنگین را از دوش بردار و مازاد آن را هزینه خانواده ات کن، عرب گفت پسریامبر يك سوم این مبلغ مشکل مرا حل میکرد و مرا از فشار روحی نجات میداد، راستی چنین است که خدا درباره شما فرموده:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ: «1»

خدا داناتر است که رسالتش را کجا قرار دهد.

احسان پیامبر به دختر حاتم طائی

(1) - انعام 124.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 288

زمانی که اسیران قبیله طی را که قبیله حاتم بودند به مدینه آوردند به شرف حضور پیامبر اسلام رسانیدند.

در میان اسیران سفانه دختر حاتم طائی قرار داشت، مردم از زیبایی او در شگفت شدند و هنگامی که شروع به سخن گفتن کرد از ملاحظت گفتار و شیرینی بیانش متحیر گشتند و زیبایی او را از یاد بردند.

گفت: ای محمد پدرم از دنیا رفت و برادرم عدی پنهان شد، اگر مرا آزاد کنی تا به شمات دشمن گرفتار نشوم و از طعنه قبائل عرب در امان بمانم بسیار بجاست زیرا پدرم طرفدار اخلاق نیکو و حالات پسندیده بود، گرسنگان را سیر میکرد، و برهنگان را میپوشانید، و هیچ آرزومندی نزد او نیامد مگر این که به آرزویش رسید.

حضرت فرمود دخترک صفاتی که برشردی از اخلاق مؤمن است، اگر پدرت زنده بود از خدا برای او درخواست آمرزش و رحمت میکردیم!

سپس فرمود: او را آزاد کنید تا شرافت پدرش رعایت شود، دختر حاتم گفت درخواست دارم همه اسیرانی که با من هستند آزاد کنید، پیامبر فرمود: همراهان او را نیز به سبب شرافت خودش آزاد نمائید آنگاه فرمود: به سه دسته ترحم کنید و به کارشان برسید: عزیزی که پس از عزت خوار گردد، ثروتمندی که تهیدست شود، دانشمندی که در میان جاهلان تباه شده باشد.

سفانه گفت: اجازه میدهید برای شما دعا کنم فرمود: دعا کن گفت خدا کمکها و احسانهای شما را شامل مستمندان و بیچارگان کند و هیچ نعمتی را از قوم و طایفهای نگیرد مگر آن که شما را وسیله بازگشت آن نعمت قرار دهد، حضرت آمین گفتند.

آنگاه پیامبر کریم فرمان دادند مقداری شتر و گوسپند به او دادند که میان دره را فراگرفت، دختر حاتم از این جود و سخاوت در شگفت شد، و به پیامبر گفت:

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 289

این نوع جود و سخاوت ویژه کسانی است که از فقر و پریشانی نترسند، پیامبر فرمود: پروردگارم اینگونه مرا تربیت کرده، دختر حاتم عرضه داشت اجازه میدهید به سوی خانه ام برگردم؟ حضرت فرمود: تو تا زمانی که از خویشان و اقوامت شخص مورد اعتمادی بیاید که به همراه او بروی مهمان ما هستی؟ پس از چند روز که در ضیافت حضرت بود افرادی از بستگانش آمدند، سفانه خدمت پیامبر رسید و اذن رفتن خواست حضرت فرمان دادند محملی برایش بارپوش خز بستند

و سپس او را در حمایت پسرعموهایش بازگرداند، سفانه در تمام مسیر هرگاه سر از محمل بیرون کرد دید گروهی با شمشیرهای برهنه به حفظ و حراست او مشغول اند.

زمانی که به وطن رسید به برادرش عدی سفارش کرد برو و به این مرد بزرگوار ملحق شو، اگر او را ببینی خواهی دانست به حقیقت پیامبری بزرگوار و باعظمت است.

عدی به مدینه آمد و در مسجد خدمت رسول خدا رسید، هنگامی که پیامبر او را دید از نامش پرسید، گفت من عدی بن حاتم هستم، حضرت از جای برخاست و عباى خود را زیر او پهن کرد و وی را به روی آن نشانید و خود آن جناب برای احترام به او روبروی او نشست، عدی از مشاهده این رفتار و اخلاق پسندیده آن هم از چنان شخصیت عظیم و بینظیر به آئین اسلام مشرف شد. «1»

گناه ترك احسان عظیم است

فقیه بزرگ سیدجوادعاملی مؤلف کتاب باعظمت مفتاح الکرامة میگوید: شبی در حال غذا خوردن بودم که دق الباب کردند، به نظرم رسید کوبنده در خادم جناب سیدمهدی بحرالعلوم است، با عجله در را باز کردم، خادم سید گفت غذای

(1) - شجره طوی، ج 2، ص 222.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 290

سید را آماده و در برابرش نهاده ایم و ایشان منتظر شما هستند به شتاب حرکت کنید!

همراه خادم به خانه سید رفتم، همین که خدمت سید رسیدم و چشم او به من افتاد گفت: از خدا نمیترسی که مراقب او نیستی، آیا از حضرت حق حیا نمیکنی؟!

پرسیدم چه اتفاقی افتاده؟ گفت، مردی از برادران هم کیش تو برای خانواده اش هرشب خرمای زاهدی نسبه میگرفت و وضع مالی اش اجازه نمیداد غیر خرما تهیه کند، اینک يك هفته بر آنان گذشته که گندم و برنج نچشیده اند و جز خرمای زاهدی چیزی نیافته اند، امروز رفته از بقال همان خرما را بخرد، بقال به او گفته: بدهی و قرض شما از فلان مبلغ بیشتر

شده و من خرما به شما نمیفروشم، آن مرد آبرودار شرمند شده و چیزی نخریده و به خانه برگشته و امشب خود و خانواده اش بدون شام و غذا شب را به روز میآورند ولی تو خوب میخوری و با این که او را میشناسی و همسایه توست و نامش فلانی است به او توجه نداری!!

به سید گفتم: من از وضع او کمترین اطلاعی نداشتم، سید گفت اگر آگاهی داشتی و کمک نمیکردی یهودی بلکه کافر بودی!!

این خشم و درشتی من برای این است که چرا از وضع و حال برادران دینی ات تجسس نمیکنی و از همسایه احوال نمیپرسی، اکنون این ظرفهای غذا را خادمم بر میدارد با او در خانه آن مرد برو و بگو: علاقه داشتم امشب باهم غذا بخوریم و این کیسه را که مقداری پول در آن است زیر حصیر او بگذار و ظرفهای غذا را نیز برمگردان.

تفسیر حکیم، ج3، ص: 291

خادم ظرفهای پر از غذا را که در سینی بزرگی بود برداشت و تا درب خانه آن مرد آورد، آنجا از او گرفتم و در را کوبیدم، آن مرد در را باز کرد من وارد شده گفتم: میل داشتم امشب باهم غذا بخوریم، پذیرفت، هنگامی که سینی را جلو کشید ملاحظه کرد از غذاها بوی خوشی استشمام میشود و این غذا غذای ثروتمندان و ارباب نعمت است.

به من گفت: سیدجواد اعراب نمیتوانند چنین غذائی تهیه کنند، باید این غذا مربوط به شخص متمکنی باشد، داستانش را بگو تا بخورم، آنقدر بر خواسته خود پافشاری کرد تا حکایت را شرح دادم.

سوگند یاد کرد و گفت: جز خدا احدی تا الآن از حال من آگاهی نداشت، حتی همسایگان نزدیک نمیدانستند زندگی من چگونه میگردد چه رسد به کسانی که دورند و این پیش آمد را از سید بسیار عجیب و شگفت آور شمرد.

مرد تهیدست شیخ محمد نجم عاملی نام داشت، پولی که در کیسه قرار داشت شصت عدد شوش بود که واحد پول آن زمان است و هر شوشی دو ریال و اندی میشد. «1»

احسان به مسکین پیش از درخواست کمک

حضرت صادق (ع) میفرماید: امیرمؤمنان برای مردی پنج بار کیل بزرگ خرما با پنج شتر فرستاد، مردی که آبرومند بود و از غیر علی سؤال و درخواستی نمیکرد.

مردی خدمت حضرت بود گفت: یا علی آن مرد از شما تقاضائی نکرده و از پنج بار شتر يك بار برای او بس بود، حضرت فرمود: در میان مؤمنان هرگز مانند تو زیاد نشود، من میبخشم تو بخل میورزی؟ اگر به کسی پس از آن که تقاضا کند کمک نمایم، در این صورت آنچه به او داده ام قیمت همان آبرویی است که

(1) - کلمه طیبه 111.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 292

ریخته و سبب آبروریزی او من شده ام، آبرومند رویش را فقط در هنگام عبادت به پیشگاه خدا روی زمین میگذارد. «1»

سهام مسکینان در ثروت ثروتمندان

ابوبصیر میگوید: به حضرت صادق (ع) عرضه داشتم یکی از شیعیان شما که مردی باتقواست بنام عمر پیش عیسی بن اعین آمد و درخواست کمک کرد، با این که در مضیقه بود عیسی به او گفت زکات نزد من میباشد ولی به تو نمیپردازم، زیرا دیدم گوشت و خرما خریدی و این مقدار برای زندگی هزینه کردن اسراف است!

آن مرد گفت در خرید و فروشی يك درهم بهره من شد يك سوم آن را گوشت، و بخش دیگر را خرما و مازادش را هزینه دیگر احتیاجات منزل کردم.

حضرت صادق از شنیدن این خبر افسرده و غمگین شدند، و مدتی پس از شنیدن این جریان دست بر پیشانی گذارد فرمودند: خدا برای تمهدستان سهمی در مال ثروتمندان قرار داده به اندازه که بتوانند با آن بخوبی زندگی کنند و اگر آن سهم کفایت نمیکرد، بیشتر قرار میداد از این جهت باید به مقداری که خوراک و پوشاک و ازدواج و تصدق و حج ایشان را تأمین نماید به آنان پردازند و نباید سخت گیری کنند به ویژه شخصی به مانند عمر که از نیکوکاران است. «2»

اندوختن دانش از طریق احسان

در سالی دچار قحطی که مردم به شدت در سختی و مضیقه بودند طلبهای از طلاب علوم دینی ماده سگی را دید افتاده و توله هایش به پستانش آویخته اند، به هر صورتی که ماده سگ میخواست برخیزد از ناتوانی و ضعف نمیتوانست، رمق و

نیروئی در بدن او نمانده بود و خود و بچه‌هایش در معرض مرگ بودند، طلبه دلش به شدت به حال سگ سوخت و برای کمک به او با تمام وجود

(1) - انوار نعمانیه 343.

(2) - شرح من لایحضره الفقیه کتاب زکات، ص 36.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 293

تحریر شد، بناچار چون چیزی نداشت که به او بدهد کتابش را فروخت و نانی تهیه کرد و نزد سگ انداخت.

سگ روی به آسمان برداشت و دوقطره اشک از دیده بارید و گویا به صاحب نان دعا کرد، شب هنگام در عالم رؤیا به او گفتند: دیگر زحمت تحصیل و مشقت کسب علم را به خود راه مده ما به تو از جانب خود دانش عطا کردیم!! «1»

آمزش و مغفرت از برکت احسان

شیخ بهائی آن عارف بزرگوار و عالم باکرامت در کتاب کشکول مینویسد: در اطراف بصره مردی از دنیا رفت، بخاطر این که غرق در آلودگی و معصیت بود کسی برای تشییع جنازه او حاضر نشد، همسرش چند نفر را به عنوان مزدور انتخاب و جنازه را تا محل نماز بردند ولی کسی حاضر نشد به او نماز بخواند، جنازه را از محل نماز حرکت داده و برای دفن به خارج از شهر بردند! در آن نواحی زاهدی مشهور میزیست که همه به صدق و صفا و پاک دلی اش اعتقاد داشتند، حمل کنندگان جنازه حس کردند زاهد به انتظار رسیدن جنازه نشستند همین که جنازه را بر زمین نهادند به حمل کنندگان مزدور گفت: آماده نماز شوید و نماز خواند، طولی نکشید که خبر نماز زاهد به شهر رسید، مردم گروه گروه برای اطلاع از جریان و اعتقادی که به زاهد داشتند برای رسیدن به ثواب اجتماع کرده بر آن جنازه نماز میخواندند و همه از این پیش آمد شگفت زده بودند.

نهایتاً از زاهد جوپای حال شدند که شما از آمدن این جنازه به این ناحیه چگونه خبردار شدید؟ گفت: در عالم رؤیا به من گفته شد برو در فلان محل بایست جنازهای می‌آورند که فقط یک زن همراه آن است بر او نماز بگذار که آمرزیده شده.

(1) - مجمع النورین 27.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 294

زاهد از زن پرسید همسر تو چه عملی انجام میداد که سبب آمرزش او شد، زن گفت: شبانه روز همسرم به آلودگی و شرب خمر میگذشت، زاهد پرسید آیا عمل خوبی هم داشت؟ زن پاسخ داد آری سه کار خوب هم انجام میداد: 1- هر وقت به هنگام شب شراب مینوشید همین که از مستی به خود میآمد میگریست و میگفت: خدایا کدام گوشه دوزخ مرا جای خواهی داد؟ 2- صبح که میشد لباسش را عوض میکرد و غسل و وضو میگرفت و نماز میخواند 3- هیچ گاه خانه او خالی از دو یا سه یتیم نبود، آنقدر که به یتیمان مهربانی و لطف داشت به اطفال خود نداشت!! «1»

احسان پیامبر اسلام

پیراهن پیامبر به اندازه کهنه شده بود که قابلیت استفاده کردن نداشت، شخصی دوازده درهم به حضرت هدیه داد، آن بزرگوار پول را به امیرمؤمنان دادند تا از بازار پیراهنی تهیه کند، امیرمؤمنان پیراهنی به همان مبلغ خرید و به محضر پیامبر آورد، حضرت فرمود: این پیراهن سنگین قیمت است، پیراهنی کم قیمت تر از این مرا خوش تر میآید، آیا گمان داری که فروشنده پیراهن آن را پس بگیرد؟ در هر صورت به او رجوع کن شاید پس گرفتن آن را راضی شود.

امیرمؤمنان نزد فروشنده رفت و گفت: پیامبر میفرماید: این پیراهن برای من گران است و جامهای ارزان تر از این میخواهم، فروشنده راضی شد و دوازده درهم را پس داد، امیرمؤمنان میفرماید وقتی پول را به حضرت برگرداندم با من روانه بازار شد تا پیراهنی بخرد، در میان راه به کنیزی برخورد که در گوشهای نشسته و گریه میکرد، پیش کنیز رفته و سبب گریه اش را پرسید، گفت: یا رسول الله مرا برای خرید به بازار فرستادند که چهار درهم برای خانه خرید کنم ولی

(1) - شجره طوی، ج 2، ص 278.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 295

چهار درهم را گم کرده ام، پیامبر چهار درهم به او داد و پیراهنی را نیز به چهار درهم خرید و در بازگشت مرد مستمندی از حضرت تقاضای لباس کرد حضرت پیراهن خریداری شده را به او دادند به بازار بازگشته با چهار درهم باقی مانده پیراهنی برای خود خریدند.

هنگامی که به محل کنیز رسیدند او را هنوز در حال گریه دیدند به او فرمودند دیگر برای چه گریه میکنی؟ گفت: به خاطر این که بازگشتم به خانه دیر شده، میترسم مورد آزاد قرار بگیرم فرمودند: جلو برو و ما را به خانه راهنمایی کن، همین که به در خانه رسیدند به صاحب خانه سلام دادند، ولی صاحب خانه تا مرتبه سوم پاسخ سلام پیامبر را نداد، پیامبر از پاسخ ندادن به سلام پرسید، صاحب خانه گفت خواستم سلامتتان بر ما اضافه شود تا سبب زیادی نعمت و سلامت ما گردد، حضرت داستان کنیز را شرح داد و بخشش او را درخواست نمود، صاحب کنیز گفت: به برکت قدم شما او را آزاد کردم، سپس پیامبر فرمود: دوازده درمی ندیده بودم که به این مقدار خیر و برکت داشته باشد دو برهنه را پوشانید و کنیزی را آزاد نمود. «1»

احسان حضرت زهرا به مستمند

سبط ابن جوزی که از دانشمندان منصف اهل سنت است مینویسد: امیرمؤمنان هنگام درگذشت حضرت زهرا سلام الله علیها کنار بستر ایشان بستهای را مشاهده کرد، پرسید این چیست؟ عرضه داشت میان آن حریر سبزی است که داخل آن صفحه سپیدی وجود دارد و در آن صفحه چند سطر نوشته شده: فرمود: مضمون آن نوشته چیست؟ دختر پیامبر پاسخ داد، در شب عروسی در جایگاه عبادتم نشسته بودم که مستمندی آمد و درخواست جامهای کهنه کرد، من دو

(1) - حیات القلوب، ج 2، ص 116.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 296

پیراهن داشتم یکی نو که آن را بخاطر عروسی پوشیده بودم و دیگر پیراهن کهنه، پیراهن نو را به او دادم و پیراهن کهنه را پوشیدم، صبحگاه پدرم به دیدن من آمد فرمود: چرا جامه نو را نپوشیدی؟ گفتم مگر شما نفرمودید: انسان هر مقدار به

مستمنان صدقه دهد برایش باقی میماند، من هم آن جامه نو را به مستمند دادم، فرمود: اگر نو را میپوشیدی و کهنه را به تهیدست میدادی برای شوهرت بهتر بود و آن بینوا هم به لباس میرسید.

به پدرم گفتم من این کار را از شما پیروی کردم زیرا مادرم خدیجه هنگامی که افتخار شرفیابی خدمت شما را یافت و تمام اموالش را در اختیار شما گذاشت، شما همه آن را در راه خدا هزینه کردید تا جایی که سائلی از شما پیراهن خواست، شما جامه خود را به او بخشیدید و خود را در حصیری پیچیده به منزل آمدید و در این امور کسی مانند شما نیست، پدرم گریست و مرا به سینه چسبانید در آن موقع فرمود: امین وحی جبرئیل نازل شده و از طرف خدا به تو سلام می‌رساند و میگوید به فاطمه بگو هرچه از ما میخواهد بخواد که من فاطمه را دوست دارم.

گفتم ای پدر:

«شغلتنی عن المسأله لذة خدمته لاحاجة لی غیر لقاء ربی الکریم فی دارالسلام:»

شیرینی فیض حضور و خدمتش چنان مرا مشغول داشته که توجه به درخواستی جز لقاء پروردگار کریم در دارالسلام ندارم، پدرم دست‌هایش را به سوی حق برداشت و به من نیز فرمان داد دستهایم را بردارم و با حال مخصوص به خودش به پیشگاه حضرت حق عرضه داشت:

«اللهم اغفر لامتی:»

پروردگارا امت مرا مورد آمرزش قرار ده.

جبرئیل نازل شد و عرضه داشت خدا میفرماید کسانی از امت که محبت فاطمه و همسر او علی و فرزندان را داشته باشند آمرزیدم.

تفسیر حکیم، ج3، ص: 297

من در این زمینه درخواست سندی نمودم، جبرئیل این حریر سبز را آورد که در آن نوشته:

«کتب ربکم علی نفسه الرحمة:»

پروردگار شما مهر و رحمت را بر خود واجب نموده است.

و جبرئیل و میکائیل برآن گواهی داده اند، پدرم فرمود: آن را حفظ کن و در زمان وفات سفارش کن که با تو در قبر گذارند، میخوام روز محشر که زبانه‌های آتش شعله کشید به پدرم ارائه دهم و آن حضرت آنچه را خدا وعده داده درخواست کند. «1»

در رابطه با این روایت لازم است دو نکته بسیار مهم مورد توجه قرار گیرد، اول این که عنوان ائمت که در دعای پیامبر آمده: «اللهم اغفر لامتی» شامل هرکسی نیست، عنوان امت بر کسی صادق است که به توحید و رسالت و امامت و روز قیامت ایمان داشته باشد و در حد لازم از عمل به واجبات و اجتناب از محرمات برخوردار بوده، و بگونه‌های زندگی نکند که مصداق روایاتی شود که پیامبر فرموده اینان از امت من و حتی مسلمان نیستند و من از آنان بیزار و آنان هم از من بیزارند! رسول خدا در روایتی میفرماید:

«لیس منا من خان مسلماً فی اهله وماله:» «2»

از ما نیست کسی که در رابطه با اهل و مال مسلمان به مسلمان خیانت ورزد.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«من غش مسلماً فی شراء او بیع فلیس منا و یحشر یوم القیامة مع الیهود لانهم اغش الخلق للمسلمین:» «3»

کسانیکه در خرید و فروش به مسلمان نیرنگ بزنند از ما نیستند و روز قیامت با یهود محشور میشود، زیرا چنین مردمی نیرنگ کارترین خلق نسبت به مسلمانان هستند.

(1) - ریاحین الشریعه محلاتی، ص 106.

(2) - بحار، ج 75، ص 172.

(3) - بحار، ج 72، ص 284، ح 3 امالی صدوق 257.

«من خان امانة في الدنيا ولم يردها الى اهلها ثم ادركه الموت مات على غير مملتي ويلقى الله وهو عليه غضبان» «1»

کسی که در دنیا خائن به امانت باشد و آن را به اهلش باز نگرداند تا بمیرد بر غیر آئین من مرده و خدا را در حالی که بر او خشمگین است دیدار میکند.

از رسول خدا روایت شده:

«الا ومن اكرمه الناس اتقاء شره فليس مني.» «2»

آگاه باشید کسی که مردم برای محفوظ ماندن از شرش به او احترام کنند از من نیست.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«سیأتي زمان علی امتی یحبون حسما وینسون خمساً، یحبون الدنيا وینسون الآخرة، و یحبون المال و ینسون الحساب و یحبون النساء و ینسون الحور، و یحبون القصور و ینسون القبور، و یحبون النفس و ینسون الرب اولئك بریتون منی و انا بریئ منهم.» «3»

زمانی بر امت من بیاید که به پنج چیز محبت ورزند و پنج چیز را فراموش کنند: محبت غیرمعقول به دنیا ورزند و آخرت را فراموش نمایند، به ثروت عشق افراطی پیدا کنند و حسابرسی قیامت را نسبت به ثروت از یاد ببرند، به زنان نامحرم عشق ورزند و حور بهشتی را فراموش نمایند، به خانه‌های قصر مانند و منازل چون کاخ علاقه ببندند و قبر را به فراموشی بسپارند، خود دوست کردند و رب را به یاد نیارند، اینان از من بیزارند و من از آنان بیزارم!!

نکته دوم در رابطه با روایت حضرت زهرا این که محبت به حضرت صدیقه و امیرالمؤمنین و امامان از اهل بیت اگر براساس معرفت به آن بزرگواران باشد محرك انسان به سوی عمل و اخلاق حسنه و تأمین خیر دنیا و آخرت و مایه نجات انسان از احوال روز قیامت و فریاد رس آدمی در مواقع گوناگون است.

از رسول خدا روایت شده:

«حبّ اهل بیتی ینفع من احبهم فی سبعة مواطن مهولة: عندالموت، وفي القبر، وعندالقیام من الاجداث وعند تطاثرالصحف وعندالحساب وعندالمیزان وعندالصراط فمن احب ان

(1) - امالی صدوق 253.

(2) - خصال، ج 1، ص 10.

(3) - کشف الاسرار میدی ج.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 299

يكون آمنة في هذه المواطن فليتوال عليا بعدى وليتمسك بالحبل المتين وهو على بن ابي طالب و عترته من بعده فانهم خلفائى و اوليائى علمهم علمى و حلمهم حلمى و ادبهم ادبى و حسبهم حسبى سادة الاولياء و قادة الاتقياء و بقية الانبيا حرهم حري و عدوهم عدوى: «1»

محبت به اهل بیتم به محبانشان در هفت مورد ترسناک سود میدهد: هنگام مرگ، در میان قبر، زمان برخاستن از قبور برای ورود به قیامت، هنگام پراکنده شدن پرونده‌های اعمال، وقت حساب، و هنگام میزان اعمال و کنار صراط، هرکس علاقه دارد در این موارد ایمن باشد علی را پس از من دوست بدارد و به ریسمان استوار که علی است متمسک شود و به امامان بعد از او چنگ زند زیرا اینان جانشینان و دستداران من هستند، علمشان علم من، و بردباری شان بردباری من، و ادبشان ادب من و حسبشان حسب من است، پیشوایان اولیاء و رهبران تقوا پیشگان، و باقی مانده پیامبران اند، چنگ با آنان جنگ بامن، و دشمنی با آنان دشمنی با من است.

پیرکنترین گردنبد

جابرین عبدالله انصاری میگوید: روزی پیامبر اسلام پس از نماز عصر با اصحاب و یاران نشسته بودند که پیرمردی با لباس‌های مندرس و در کمال ناتوانی که نشان میداد از راه دوری با گرسنگی آمده وارد شد.

عرضه داشت مردی پریشان احوال، مرا از برهنگی و گرسنگی نجات ده، رسول اسلام فرمود اکنون چیزی نزد من نیست ولی تو را به کسی راهنمایی میکنم که نیازمندی‌های تو را برطرف کند، راهنمای به کار خیر مانند کسی است که آن کار خیر را انجام داده است، من تو را به خائهای میفرستم که محبوب خدا و رسول و او نیز عاشق خدا و رسول است.

پیامبر به بلال دستور داد پیرمرد را به در خانه حضرت زهرا سلام الله علیها راهنمایی کند وقتی آن مرد بینوا به در خانه حضرت رسید گفت:

«السلام علیکم یا اهل البیت النبوة»

(1) - بحار، ج 27، ص 162، ح 10.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 300

او را جواب داده و پرسیدند کیستی گفت: مردی بینوا هستم خدمت رسول خدا آمدم و عرض حاجت نمودم، آن بزرگوار مرا به در خانه شما فرستاد، آن روز سومین روزی بود که اهل بیت در گرسنگی بسر برده و پیامبر از آن آگاه بود.

فاطمه علیها سلام چون چیزی در خانه برای عطا کردن به مرد عرب نمی یافت بناچار پوست گوسپندی که فرزندانش حسن و حسین را روی آن می خوابانید به او داد و فرمود: ای مرد عرب امید است خداوند گشایش و فرجی برای تو فراهم آورد، پیرمرد گفت: دختر پیامبر من از گرسنگی بی طاقتم شما پوست گوسپند من به مرحمت میکنی: حضرت زهرا پس از شنیدن سخن پیرمرد گردن بندی که دختر عبدالمطلب به او هدیه داده بود به مرد عرب داد، پیرمرد گردن بند را گرفت و به مسجد آورد.

پیامبر را در میان اصحاب دید، عرضه داشت یا رسول الله این گردن بند را دخترت به من داد و گفته آن را بفروشم شاید خداوند گشایش و فرجی برای من فراهم آورد، پیامبر گریان شد و فرمود: چگونه و چرا خدا گشایش نمیدهد با این که بهترین زنان پیشینیان و آیندگان گلوبند خود را به تو داده است.

عمار یاسر گفت: یا رسول الله اذن میدهید من این گردن بند را بخرم، حضرت فرمود: خدا خریدار این گردن بند را عذاب نمیکند، عمار به عرب گفت به چند میفروشی پیرمرد گفت: به سیر شدن از غذائی و يك برد یمانی جهت پوشاك و دیناری که مصرف بازگشت خود به وطنم نمایم.

عمار گفت: من به بهای این گردن بند دویست درهم میپردازم، و تو را از نان و گوشت سیر میکنم و بردی یمانی هم برای تن پوشت میدهم و با شترم تو را به خانواده ات میبرم، عمار پیرمرد را به خانه برد و از غنائمی که هنوز از خیبر نزد خود داشت به او داد.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 301

عرب دو مرتبه خدمت پیامبر رسید آنجناب فرمود: پوشاك لازم را گرفتی و سیر هم شدی، گفت: آری بلکه بینیاژ شدم سپس حضرت گوشهای از فضائل فاطمه علیهاسلام را بیان فرمود تا جائی که گفت: دخترم فاطمه را که میان قبر میگذارند از او میپرسند خدایت کیست؟ میگوید: الله ربی، سؤال میکنند پیامبرت کیست؟ میگوید پدرم، میپرسند امام و ولی تو کیست؟ میگوید: همین کسی که کنار قبرم ایستاده.

در هر صورت عمار گردن بند را خوشبو کرد و با يك برد یمانی به غلامی که سهم نام داشت داد و گفت خدمت پیامبر بپر در ضمن تو را هم به حضرت بخشیدم، پیامبر سهم را با گردن بند نزد فاطمه فرستاد، دختر پیامبر گردن بند را گرفت و غلام را آزاد کرد، غلام پس از آزاد شدن خندید، حضرت زهرا از سبب خنده اش پرسید گفت از برکت این گردن بند میخندم که گرسنه های را سیر و مستمندی را بینیاژ و برهنه های را مالك لباس و غلامی را آزاد کرد و به دست صاحبش بازگشت: «1»

سخن نیک گفتن

زبان عضوی است شگفت آور و در عمل دارای میدانی بسیار گسترده، و ثوابش فوق العاده مهم، و عقابش سنگین، و عاملی است خوشحالکننده مخاطب، و آتشی است جگرسوز، و حافظی است کم نظیر، و قاتلی است بینظیر، و گناهکاری است بیدیل و نیکوکاری است بزرگوار و کریم.

فیض در کتاب شریف محجة البیضاء میگوید: زبان از نعمت های بزرگ خدا و لطائف شگفت آور حق است.

(1) - ریاحین الشریعه، ص 180 - بشارة المصطفی ص.

جرمش کوچک و جرم و طاعتش عظیم است، زیرا کفر و ایمان که در باطن و سر است جز به گواهی زبان آشکار نمیگردد، ایمان و کفری که نهایت طاعت و صغیان درون است.

خاصیتی که در زبان است در هیچ عضوی نیست، چشم جز رنگها را نمیبیند، گوش جز صداها را نمیشنود، دست جز به اجسام نمیرسد و همینطور سایر اعضا که دارای محدودیت اند، ولی زبان از جانب همه اعضا سخن میگوید، و از باطن و ظاهر و ملک و ملکوت و غیب و شهادت به حق یا به ناحق گواهی میدهد، میدانش در خیر محدود و تنگ در شرّ و زبان رسانی دارای دامنی گشاده و وسیع است، کسی که مهارش را رها کند و از قید و بند عقل و شرع آزادش نماید، شیطان آن را به هر میدانی میکشاند، و لبه هر پرتگاهی به ویژه لبه پرتگاه آتش میرسد.

نجاتی از شر زبان جز به مقید نمودنش به مهار شرع نیست، و راه سعادت جز گویا کردنش به سخنانی که به سود دنیا و آخرت است وجود ندارد.

آزادی از زبان و خسارتش جز به باز داشتنش از آفاتی که از او سر میزند میسر نیست.

معصیت کارترین اعضا برضد انسان زبان است. زیرا به کارگرفتنش در گناه برخلاف سایر اعضا مؤونه و رنج و تعب و سختی و مشکل ندارد، بزرگترین ابزار شیطان در گمراه کردن و تیره بخت نمودن انسان است، آفاتش و فتنهها و شرورش عبارت است از اضافه گوئی، افتادن در باطل و سخن یاوه، مجادله و بگومگو، ایجاد دشمنی و خصومت، عالم نمائی با گفتن سخنان مبهم و همراه سجع و تصنع در کلام، فحش، سب، بدگوئی، غنا، شوخی، استهزاء، افشاء سر،

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 303

دروغ، تهمت، سوگند دروغ، سخن چینی، گفتار منافقانه که شرح هریک از این گناهان در ضمن آیات مربوط به خودش بخواست و توفیق حق خواهد آمد.

درباره زبان روایات بسیار مهمی از پیامبر اسلام و اهل بیت طاهرینش چه در جهت خطرات زبان و چه در جهت محسنات زبان در کتابهای باارزش حدیث نقل شده که لازم است به پارهای از آنها اشاره شود.

از آنجا که میدان خیر زبان محدود، و میدان شرش و خطر و آفتش گسترده است برای نجات از بارمنفی زبان و خطرات و آفاتش بهترین راه صمت و سکوت و سخن نگفتن جز به حق و عدالت است، به همین خاطر روایات مردم را به سکوت

ترغیب و تشویق نموده و سکوت از هر گفتار ناروایی را دروازه نجات دانسته اند، و از صمت و سکوت ستایش کرده و صاحبش را انسانی باارزش قلمداد کرده اند.

از رسول بزرگوار اسلام روایاتی در فضیلت سکوت نقل شده که بخشی از آن به مضمون زیر است:

«من صمت نجا:» «1»

آن که سکوت کرده، به نجات رسیده.

«الصمت حکم وقلیل فاعله:» «2»

سکوت حکمت است و سکوتکننده در میان مردم اندک است.

عبدالله بن سنان میگوید: پدرم گفت: به رسول خدا گفتم:

«اخبرنی عن الاسلام بامر لا اسئل عنه احداً بعدك، قال: قل آمنت بالله ثم استقم، قلت: فما اتقی؟ فاوما بیده الی لسانه:»

«3»

(1) - محجة البيضاء، ج 5، ص 192.

(2) - محجة البيضاء، ج 5، ص 192.

(3) - محجة البيضاء، ج 5، ص 192.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 304

مرا از اسلام به حقیقتی خبر ده که احدی را از آن بعد از تو نپرسند، فرمود: با همه وجودت بگو به خدا ایمان آوردم سپس تا لحظه آخر عمرت بر این ایمان پایداری کن، گفتم از چه پرهیزم؟ با دست مبارکش به زبان اشاره کرد.

سهل ساعدی از رسول خدا روایت میکنند که آن حضرت فرمود:

«من يتكفل لي بما بين لحييه و رجله اتكفل له بالجنة:» «1»

کسی که حفظ زبان و شهوتش را به ضمانت دهد، من بهشت را برای او ضامن می‌شوم.

و نیز آن حضرت فرمود:

«من وقى شر قببه و ذبذبه و لقلقه فقد وقى:» «2»

کسی که خود را از زیان شکم و شهوت و زیان حفظ نماید یقیناً از آفات و خطرات حفظ شده است.

از رسول خدا سؤال شد؟

«عن اكثر ما يدخل الناس الجنة فقال: تقوى الله و حسن الخلق، و سئل عن اكثر ما يدخل الناس النار قال: الاجوفان الفم و الفرج:» «3»

بیشتر چیزی که مردم را وارد بهشت میکند چیست؟ فرمود: تقوای الهی و اخلاق نیکو، و سؤال شد بیشتر چیزی که مردم را وارد دوزخ میکند کدام است؟ فرمود: زبان و شهوت.

معاذ میگوید به رسول خدا گفتم:

«انؤاخذ بما نقول: فقال ثكلتك امك يا بن جبل وهل يكب الناس على مناخرهم الا حصائد السنتهم؟» «4»

آیا ما را به گفتارمان مؤاخذه میکنند؟ حضرت فرمود پسرجبل مادر به عزایت گریه کند آیا مردم جز به سبب محصولات زبانشان به رو در آتش میافتند!!

انس بن مالك میگوید: پیامبر اسلام فرمود:

(1) - محجة البيضاء، ج 5، ص 192.

(2) - محجة البيضاء، ج 5، ص 192.

(3) - محجة البيضاء، ج 5، ص 192.

(4) - محجة البيضاء، ج 5، ص 193.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 305

«لايستقيم إيمان عبد حتى يستقيم قلبه، ولا يستقيم قلبه حتى يستقيم لسانه ولا يدخل الجنة رجل لا يأمن جاره بوائقه:» «1»

ایمان بندهای مستقیم نمیگردد مگر قلبش مستقیم شود، و قلبش مستقیم نمیشود مگر زبانش مستقیم گردد، و مردی وارد بهشت نخواهد شد مگر این همسایه اس از زبانها و شرهایش ایمن باشد.

ابن مسعود میگوید از پیامبر اسلام شنیدم

«ان اكثر خطايا ابن آدم في لسانه:» «2»

بی تردید بیشتر خطاهای فرزند آدم در زبان اوست.

از رسول خدا روایت شده:

«من كف لسانه ستر الله عورته، ومن ملك غضبه وقاه الله عذابه، ومن اعتذر الى الله قبل الله عذره:» «3»

کسی که زبانش را نگاه دارد خدا زشتیهایش را میپوشاند، و کسی که خشمش را حفظ نماید خدا او را از عذابش نگاه میدارد، و کسی که از خدا عذرخواهی کند خدا عذرش را میپذیرد.

صفوان بن سلیم میگوید رسول خدا فرمود:

«الا اخبركم بايسر العبادۃ واهونها على البدن الصمت و حسن الخلق:» «4»

آیا شما را به آسانترین عبادت و سبکترینش بر بدن آگاه کنم؟ سکوت و حسن خلق.

از رسول خدا روایت شده است:

«من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيراً أو ليصمت:» «5»

کسی که ایمان به خدا و آخرت دارد، خیر بگوید یا سکوت کند.

و نیز آن حضرت فرمود:

«رحم الله عبداً تكلم خيراً فغنم اوسكت فسلم:» «6»

(1) - محجة البيضاء، ج 5، ص 193.

(2) - محجة البيضاء، ج 5، ص 194.

(3) - محجة البيضاء، ج 5، ص 194.

(4) - محجة البيضاء، ج 5، ص 194.

(5) - محجة البيضاء، ج 5، ص 194 - 195.

(6) - محجة البيضاء، ج 5، ص 194 - 195.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 306

خدا رحمت کند بندهای که خیر بگویند و به سبب آن غنیمت برد، یا سکوت کند به سبب آن در سلامت ماند.

به عیسی بن مریم گفتند:

«دلنا علی عمل ندخل به الجنة قال: لاتنطقوا ابداً قالو: لانستطيع علی ذلك قال: فلا تنطقوا الا بخیر:» «1»

ما را به عملی راهنمایی کن که به واسطه آن وارد بهشت شویم، گفت: هرگز سخن مگوئید، گفتند بر سکوت طاقت نداریم، گفت پس جز به خیر سخن نگوئید.

سیلمان بن داود فرمود:

«ان كان الكلم من فضة فالصمت من ذهب:» «2»

اگر سخن از نقره است، سکوت طلاست.

برابن عازب میگوید: عربی خدمت رسول خدا آمد و گفت:

«دلنی علی عمل یدخلنی الجنة، قال: اطعم الجائع، واسق الظمآن، وامر بالمعروف، وانه عن المنکر فان لم تطق فكف لسانك
الا من خیر:» «3»

مرا به عملی دلالت کن که آن عمل به بهشت در آورد، فرمود: گرسنه را طعام بده، تشنه را سیراب کن، مردم را به کارهای
پسندیده وادار، و از کارهای زشت باز دار و اگر بر این امور قدرت نداری زیانت را مگر از خیر گفتن نگاه دار.

رسول خدا فرمود:

«اخزن لسانك الامن خیر فانك بذلك تغلب الشيطان:» «4»

زیانت را مگر از سخن خیر باز دار زیرا به وسیله این کار بر شیطان چیره میشوی.

و نیز آن حضرت فرمود:

(1) - محجة البيضاء، ج 5، ص 194 - 195.

(2) - محجة البيضاء، ج 5، ص 195.

(3) - محجة البيضاء، ج 5، ص 195.

(4) - محجة البيضاء، ج 5، ص 195.

«ان الله عند لسان كل قائل فليتنق الله امره على ما يقول:» «1»

بی تردید خدا نزد زبان هر گوینده‌ای است، پس باید هر انسانی نسبت به آنچه میگوید از خدا پروا کند.

ابن مسعود از رسول خدا روایت میکند:

«الناس ثلاثة غانم وسالم وشاجب: فالغانم الذي يذكر الله، والسالم الساکت، والشاجب يخوض في الباطل:» «2»

مردم سه گروه اند: غانم، سالم، شاجب: غانم کسی است که به یاد خدا است و در فضای ذکر بسر میبرد، سالم کسی است که سکوت را پیشه خود نموده است و شاجب کسی است که در سخنان باطل و اعمال بیهوده غرق است.

از حضرت عیسی روایت شده:

«العبادة عشرة اجزاء تسعة منها في الصمت و جزء في الفرار عن الناس:» «3»

عبادت ده جزء ایت نه جزء آن در سکوت و یک جزءش فرار از مردم است.

پیامبر اسلام فرموده:

«من کثر کلامه کثر سقطه من کثر سقطه کثرت ذنوبه و من کثرت ذنوبه کانت النار اولی به:» «4»

کسی که زیاد سخن میگوید و گرفتار کثرت کلام است لغزشش فراوان است، و کسی که لغزش فراوان است گناهانش زیاد است، و کسی که گناهانش زیاد است آتش به او سزاوارتر است.

امیرمؤمنان فرمود:

«المرء محبوء تحت لسانه فزن کلامک واعرضه علی العقل والمعرفة فان کان لله و فی الله فتکلموا به و ان کان غیر ذلك

فالسکوت خیر منه:» «5»

(1) - محجة البيضاء، ج 5، ص 195.

(2) - محجة البيضاء، ج 5، ص 195.

(3) - محجة البيضاء، ج 5، ص 196.

(4) - محجة البيضاء، ج 5، ص 196.

(5) - محجة البيضاء، ج 5، ص 196.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 308

انسان زیر زبانش پنهان است، شما ای مردم سخن خود را بسنجید و بر عقل و معرفت ارائه کنید، اگر سخن برای خدا و در راه خداست به آن تکلم کنید، و اگر غیراین باشد سکوت بهتر از سخن گفتن است.

ابوذر میگوید: رسول خدا به من گفت:

«الا اعلمك بعمل خفيف على البدن، ثقيل في الميزان: قلت بلى يا رسول الله قال: هو الصمت وحسن الخلق و ترك ما لا يعينك:» «1»

تو را عملی تعلیم نکنم که بارش بر بدن سبک ولی درمیزان سنجش سنگین و باارزش است؟ گفتم: آری ای رسول خدا به من تعلیم ده: فرمود: آن عمل سکوت و حسن خلق و واگذار کردن اموری است که برای ارزش و اهمیت ندارد.

مصادیق گفتار نیک

قرآن مجید مصادیق قول نیک را به اینصورت بیان میکند:

قول حق، قول صدق، قول عدل، قول حسن، قول احسن، قول کریم، قول لین، قول ایمان، قول سدید، قول معروف، قول بلیغ، قول میسور.

1- وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ: «2»

و خدا همواره حق میگوید و راه درست و راست را با حق گوئی اش به شما مینمایاند.

2- أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا: «3»

آنان که به ایمان به خدا و روز قیامت و فرشتگان و قرآن و پیامبران آراسته اند، و مال و ثروتشان را به خویشان، یتیمان، درماندگان، در راه ماندگان، سائلان، و آزادی بردگان می‌دهند، و نماز پیا می‌دارند و زکات می‌پردازند و وفادار به پیمان اند، و شکیبایی در تهیدستی و بیماری و جنگ‌اند در ادعای مؤمن بودن راست می‌گویند.

3- وَ إِذَا قُلْتُمْ فَأَعْدِلُوا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ: «4»

(1) - الرغیب، ج 3، ص 553.

(2) - احزاب 4.

(3) - بقره 177.

(4) - انعام 152.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 309

در هنگام سخن گفتن سخن به عدالت گوئید هر چند دربارہ خویشانان باشد.

4- وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا: «1»

و با مردم با خوش زبانی و کلام نیک سخن گوئید.

5- وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ: «2»

و خوش گفتارتر از کسی که مردم را به سوی خدا دعوت کند کیست.

6- قُلْ لَّهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا: «3»

و با پدر و مادر سخنی شایسته و بزرگووارانه بگو.

7- فُؤَلَا لَهُ فُؤَلَا لِيْنَا: «4»

ای موسی و هارون با فرعون برای دعوتش به سوی خدا سخنی نرم بگوئید.

8- فُؤَلَا آمَنَّا بِاللَّهِ: «5»

گفتاری صادقانه در جهت ایمان داشته باشید، به حقیقت بگوئید به خدا ایمان آوردیم.

9- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ فُؤَلُوا فُؤَلَا سَدِيدًا: «6»

ای اهل ایمان تقوای الهی پیشه کنید و سخن به درستی و صواب گوئید.

10- وَ فُؤَلُوا لَهُمْ فُؤَلَا مَعْرُوفًا: «7»

با سبک مغزان به صورتی شایسته و پسندیده سخن گوئید.

11- وَ قُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ فُؤَلَا بَلِيغًا: «8»

و با دشمنان خدا و دشمنان مؤمنان و در رأس آنان منافقان سخنی رسا که در دلشان اثر کند بگوی.

12- فُؤَلْ لَهُمْ فُؤَلَا مَيَسُورًا: «9»

با فقیران و تهیدستان به هنگامی که قدرت کمک به آنان را نداری سخنی آسان و امیدوارکننده بگوی.

(1) - بقره 83.

(2) - فصلت 33.

(3) - اسراء 23.

(4) - طه 43

(5) - بقره 136

(6) - نساء 9

(7) - نساء 5

(8) - نساء 63.

(9) - اسراء 28.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 310

اگر گفته‌های روزمره انسان از مصادیق این دوازده صورت باشد گفته ای نیک و مقبول حضرت حق، و سبب پاداش است، و گفته‌های خارج از این حقایق و غیر مطابق با این واقعیات باطل و بیهوده و گناه و معصیت و بدون توبه سبب کیفر و عذاب است.

آخرین سفارشی که در آیه 83 سوره مبارکه بقره که مورد شرح و توضیح است و بخش هفتم و هشتم آن براساس رده بندی خود آیه شریفه است و خدا عمل به آن را از یهود پیمان گرفته اقامه نماز و پرداخت زکات است که در آیات اول سوره بقره در رابطه با این دو حقیقت به صورتی مفصل مطالب بسیار مهم و لطائف و اشاراتی عمیق ذکر شد.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 311

تفسیر آیه 84 - 85 - 86

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَ لَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ

ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تَخْرُجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا لِلَّهِ بِعَاقِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ

و یاد کنید هنگامی که از شما یهود پیمان گرفتیم که خون یکدیگر را نریزید، و هم دیگر را از خانه‌های خود آواره نکنید، سپس به پیمانتان اقرار کردید و بر آن هم گواهی می‌دهید.

باز این شما هستید که یکدیگر را میکشید، و گروهی از خودتان را از خانه‌هایشان آواره می‌کنید، و از روی گناه و تجاوز یکدیگر را برضد آنان که آواره کرده اید یاری می‌دهید، و اگر آنان در حال اسارت نزد شما آیند، برای آزاد شدنشان فدیة می‌دهید، در صورتی که آواره کردنشان از اساس بر شما حرام بود، آیا به بخشی از کتاب آسمانی تورات ایمان دارید و به بخشی دیگر کفر می‌ورزید؟ [حرام بودن جنگ میان خود و آواره کردن هم کیشانان را مردود می‌شمارید، و وجوب آزاد کردن هم نوعانان را از اسارت می‌پذیرید] پس کیفر کسانی از شما که چنین تبعیضی را در آیات کتاب خدا روا میدارند جز خواری و رسوائی در زندگی دنیا نیست، و روز قیامت به سوی سخت‌ترین عذاب بازگردانیده میشوند و خدا از آنچه انجام می‌دهید بیخبر نیست.

اینان کسانی هستند که زندگی زودگذر دنیا را به جای آخرت خریدند، پس نه عذاب و کیفر قیامت از آنان سبک گردد و نه یاری شوند.

شرح و توضیح:

خدای مهربان برای برپا بودن نظام اجتماعی یهود در سایه متحد بودن با یکدیگر، و وجود هرکس را وجود خود دانستن، حفظ و آرامش و امنیت در زندگی و آزادی استفاده کردن هر یک از حق وطن و خانه و کاشانه به وسیله نبوت موسی و آیات تورات، و فطرت زلال، و وجدان آگاه، و عقل و خرد از آنان عهد و پیمان استوار گرفت که خون یکدیگر را نریزند و به ناحق جان کسی را در معرض تلف قرار ندهند و از این طریق زنان را بیوه و فرزندان مردم را یتیم

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 312

نمایند، و امنیت خانواده را با کشتن سرپرستشان به هم زنند و دل‌ها را داغدار نکنند، و خون هر یک نفر را خون خود بدانند و توجه داشته باشند که اگر خون فردی ریخته شود گویا خون همه ریخته شده:

مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا «1»

و نیز پیوند جامعه و خانواده‌ها را با بیرون راندن مردم از خانه و دیارشان قطع نکنند، و به حق طبیعی انسان‌ها نسبت به وطن و مسکن تجاوز نمایند و مردم را با آواره کردن در مناطق دیگر در مضیقه و سختی و رنج و مصیبت قرار ندهند، و آنان را در معرض بلا و مشکلات نگذارند و به سلب ملکیت از مال و خانه و کاشانه دچار نکنند!

سپس میفرماید شما یهود این پیمان و سفارش مرا پذیرفتید و به حق بودن آن را اقرار کردید و بنا گذاشتید که به آن عمل کنید و پیوسته گواهی میدادید که این پیمان استوار و عهد محکم مسئله‌های الهی و انسانی است و به کارگیری‌اش واجب و به سود ماست، و عصیان نسبت به فرمان‌های الهی کاری شیطانی و غیرانسانی است و سبب بروز مشکلات و رنج‌ها و عذاب و کیفر است.

به دنبال این پیمان‌ها و اقرار و شهادت به آن، و درک حق بودنش و این که انجام خواسته خدا به نفع انسان است «طولی نکشید که از میان طبقات مردم یهود اختلافاتی که ناشی از تعصب‌های قبیله‌ای و شهوات و کینه توزی‌ها بود آشکار گردید.

هر گروهی که قدرت و سلطه مییافت نسبت به گروه دیگر هرگونه ستم روا میداشت، بعضی را به ناحق میکشتند و گروهی را از شهر و دیار و خانه و

(1) - مائده 32.

تفسیر حکیم، ج3، ص: 313

کاشانه آواره میکردند و هر گروهی با دسته بندی و حزب سازی ناشی از تجاوز به حقوق و برتری جوئی و ستم پیشگی بر گروه دیگر می‌تاختند» «1»

یهود پس از سلیمان به سال 974 پیش از میلاد دو گروه شدند ده سبط گروه شمالی و دو سبط گروه جنوبی گشته و از هم جدا شدند و در برابر یکدیگر به ستیزه و جنگ برخاستند، هر گروهی برای خود از کشورهای همسایه پشتیبان میگرفت و به کشتن و غارت کردن و بیرون راندن مردم خود میپرداخت.

در اثر این اختلافات و پشتیبانی از ملل بت پرست و پیوستگی و خویشاوندی با آنان مانند- فینیقی‌ها و مصری‌ها- عقاید و سنن آنان در میانشان شایع شد و عهد و نوامیس تورات از یادشان رفت و به فراموشی سپرده شد.

همین که معتقدات دینی و قوای اجتماعی آنان ضعیف گردید از هر سو مورد هجوم ملل دیگر واقع شدند و به بندگی بیگانگان درآمدند، چنان که پادشاه یهود در برابر قدرت نینوا از فرعون مصر کمک خواست در نتیجه آن سارگن دوم با سپاهش به فلسطین هجوم آورد و بیت المقدس را ویران ساخت و ده سبط بنی اسرائیل را به اسارت خود برد.

بخت النصر در سال 568 پیش از میلاد بر اورشلیم یورش برد و آن را خراب کرد و گروه بسیاری را کشت و هفتاد هزار از یهود را به بابل برد تا پس از هفتاد سال کورش پادشاه ایران آنان را آزاد ساخت و این کپسول‌های دسیسه و خودخواهی و نفع پرستی را در ایران و بعضی از کشورهای مجاور متفرق نمود.

اینان با ریختن خون هر فرد و گروهی و بیرون راندن افراد از دیار و خانه و وطن و کاشانه، میفهمیدند که به پیکر جامعه و وحدت امت ضربه میزنند و

(1) - پرتوی از قرآن، ج 1، ص 218.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 314

توان ملت را به طرف سستی و ضعف می‌برند لذا کسانی را که از خانه و دیار می‌رانند و تبعید می‌کردند اگر بیگانگان به اسیری می‌بردند برای بازگرداندن آنان و اضافه کردن به جمعیتشان برای جبران ضعف و ناتوانی ملت به هر قیمت ممکن فدیة میدادند تا اسیرانشان که خود باعث اسارتشان شده بودند آزاد گردند!

شگفت آور است که از طرفی به آیات تورات و احکام خدا دایره حرمت کشتن بیگناهان و بیرون راندن مردم از دیار و کاشانه هیچ احترامی نمی‌گذاشتند، و پیمانشان را مبنی بر عمل به آیات خدا میشکستند، و از طرف دیگر به حکم خدا و فرمان الهی در مسئله فدیة دادن برای آزادی اسیران گردن مینهادند!!

اینان بخشی از آیات حق را کنار گذاشته و از عمل به آن بر اثر پیروی از هوا و شهوات و اصرار بر دنیاگرایی خودداری می‌کردند، و بخشی دیگر را باز براساس هوا و شهوات و پافشاری بر امور ظاهری عمل می‌کردند، بقول قرآن به بعضی از

آیات مؤمن و به برخی دیگر کافر بودند و ایمان به بعضی از آیات هم نه از روی اعتقاد به خدا و موسی و تورات بود، بلکه ایمانشان برپایه هوای نفس و شهوات و خودخواهی قرار داشت، ایمانی بیاصل، و بیپایه و بدون ارزش، و به عبارت دیگر دینی برای خود انتخاب کرده بودند که دین مسخ شده و پوستینی وارونه بود.

«اینجاست که بر اینگونه دین مسخ شده با نظر تعجب آمیخته با سرزنش و تأثر باید نگریست

أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ؟!

آیا دستورات فردی را به جان و دل میپذیرید و به آن عمل میکنید، ولی دستورات عمومی و مواثیق حیات بخش را نادیده میگیرید و ترك میکنید، آیا برای اسیران خود فدیة میدهید و همانها را به دست خود میکشید و بیرون

تفسیر حکیم، ج3، ص: 315

رانده تبعید میکنید، از دیدگاه قرآن تعطیل و عمل نکردن به اینگونه دستورات کفر است: وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ

قرآن مجید عاقبت اینگونه رفتار یعنی تبعیض قائل شدن میان احکام خدا و عمل کردن به آنچه هماهنگ با خواسته‌های فردی و خواهش‌های نفسانی است، و ترك کردن آنچه مطابق با میل نیست را مورد استفهام قرار داده زیرا ذهن فطری و تجربه و تحقیق اجتماعی میتواند جواب گوی آن باشد:

فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ؟

پاسخی جز این ندارد که چنین جامعهای چه یهود چه غیر یهود جزائى جز خواری در دنیا و عذاب شدید در قیامت ندارند، و خداست که به ظاهر و باطن و ریز و درشت اعمال و نیات و خیالات انسان و هر چه را انجام میدهد آگاه است.

از آیات مورد شرح چند مطلب بسیار مهم استفاده میشود که توضیح هر يك از آنها لازم است.

- 1- لزوم ایمان به همه آیات و احکام الهی. 2- حرمت اخراج و تبعید مردم بیگناه از خانه و کاشانه. 3- حرمت کمک به ستمکار. 4- معانی مختلف اسارت 5- نمونه خواری در دنیا.

لزوم ایمان به همه آیات و احکام الهی

انسان در صورتی که علاقه داشته باشد از نظر ایمان مؤمنی کامل و مقبول حق گردد، و به پاداش اعمالی که در فضای پر برکت ایمان کامل انجام می‌دهد برسد، باید از نظر قلبی به تمام حقایق مربوط به ایمان یعنی خدا، قیامت، فرشتگان، پیامبران، کتاب‌های الهی اعتقاد جزمی و یقینی داشته باشد، و از نظر نفسی به حسنات اخلاقی آراسته، و از نظر ظاهر مزین به اعمال صالحه دیده شود.

مؤمن واقعی بدون لحاظ چیزی به همه آیات و احکام الهی دلبسته و هریک را در جای خود با نیتی خالص و همتی بلند به اجرا می‌گذارد.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 316

مؤمن حقیقی در آیات و احکام الهی تفکیک قائل نیست و حالت و **تُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ** در خیمه حیات او و عرصه گاه ایمانش راه ندارد.

مؤمن مقبول حق به عبادات بدنی، مالی، حقوقی با کمال شوق و رغبت روی می‌آورد و برای او فرقی ندارد که در هر موقع خاص مکلف به چه تکلیفی است، او خود را بنده و عمله خدا میداند، و هر لحظه آماده فرمانبرداری از دستورات خداست.

در فرهنگ سعادت بخش اسلام ارزش ویژه چنین انسانی است، و خیر دنیا و آخرت و سعادت امروز و فردا مخصوص به اوست.

مؤمن مورد اکرام حق، احترام پیامبران و امامان و مایه برکت برای اهل زمین و ستاره‌های درخشان در دید تیزبین فرشتگان است.

در رابطه با ارزش و والائی چنین مؤمنانی روایاتی شگفت آور از اهل بیت نقل شده که به بخشی از آن اشاره میشود:

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«انما سمی المؤمن مؤمنا لانه یؤمن علی الله فیجیز امانه:» «1»

مؤمن را به این سبب مؤمن خوانده‌اند که با بهره‌گیری از ایمانش برای دیگران در دنیا و آخرت درخواست نجات میکند و به شفاعت بر میخیزد و خدا دعایش را مستجاب و شفاعتش را میپذیرد.

امام صادق (ع) در روایتی بسیار مهم بدین گونه اوصاف مؤمن را بیان میکند:

«المؤمن هاشمی لانه هشم الضلال والكفر والنفاق، المؤمن قرشی لانه اقر للشیء و نحن الشیء وانکر لاشیء: الدلام واتباعه، والمؤمن نبطی لانه استنبط الاشیاء تعرف الخبیث عن الطیب، والمؤمن عربی لانه عرب عنا اهل البیت، والمؤمن اعجمی لانه اعجم عن الدلام فلم یذکره بجزیر والمؤمن فارسی لانه تفرس فی الاسماء لوکان الایمان منوطا بالثریا لتناوله ابناء فارس:» «2»

(1) - علل الشرایع، ج 2، ص 219.

(2) - بحار، ج 67، ص 61.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 317

مؤمن هاشمی است زیرا شکننده گمراهی و کفر و نفاق است، مؤمن قرشی است زیرا به حق با جان و دل اقرار دارد و ما اهل بیت همان حق هستیم، و منکر باطل و پیروان اوست، مؤمن نبطی است زیرا کشفکننده حقایق است و پاک را از ناپاک در همه مواردش میشناسد، و مؤمن عربی است زیرا از ما اهل بیت سخن میگوید، و مؤمن اعجمی است زیرا از باطل به خیر سخن نمیگوید، و مؤمن فارسی است زیرا به سماوات با نظر عقل و خرد نگاه میکند، اگر ایمان آویخته به ثریا باشد فرزندان فارس آن را به دست میآورند.

از حضرت باقر یا حضرت صادق روایت شده:

«ان المؤمن لیزهر نوره لاهل السماء كما تزهر نجوم السماء لاهل الارض و قال (ع) ان المؤمن ولی الله یعینه و یصنع له ولا یقول علی الله الا الحق ولا یخاف غیره:» «1»

نور مؤمن برای سماواتیان میدرخشد چنان که نور ستارگان برای زمینیان میدرخشد و فرمود مؤمن محبت و محبوب خداست، خدا مؤمن را در همه امور یاری میدهد، و مهتاتش را کفایت میکند، مؤمن نسبت به خدا جز حق نمیگوید و از غیر او نمیترسد.

حضرت موسی بن جعفر از پدراناش از پیامبر اسلام روایت میکند:

«يعبرالله عزوجل من عباده يوم القيامة فيقول: عبدى! ما منعك اذ مرضت ان تعودنى فيقول: سبحانك سبحانك انت رب العباد لاتألم ولاتمرص فيقول: مرض اخوك المؤمن فلم تعده و عزتى وجلالى لو عدته لوجدتني عنده ثم لنكفلك بجوائحك ففضيتهالك و ذلك من كرامة عبدى المؤمن وانا الرحمن الرحيم:» «2»

خدا در قیامت بندهای از بندگانش را سرزنش میکند، به او میگوید: چه چیزی تو را از عیادت من هنگامی بیمار بودم باز داشت؟ عبد میگوید خدایا تو منزهی، تا پاك از هر عیب و نقصی، تو پروردگار بندگانی متالم و بیمار نمیشوی، خدا میفرماید: برادر مؤمن بیمار شد تو او را عیادت نکردی، به عزت و جلالم سوگند اگر او را عیادت میکردی مرا نزد وی مییافتی، سپس ضامن

(1) - بحار، ج 67، ص 64.

(2) - امالی طوسی، ج 2، ص 242.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 318

برآورده شدن حاجات میشدم و این همه از بزرگواری و کرامت بنده مؤمن من است و من بخشنده و مهربانم.

از مفضل روایت شده که حضرت صادق فرمود:

«يقال للمؤمن يوم القيامة: تصفح وجوه الناس، فمن كان سفاك شربة او اطعمك اكلة، او فعل بك كذا و كذا فخذ بيده فادخله الجنة قال: فانه يمر على الصراط ومعه بشر كثير فيقول الملائكة: يا ولى الله الى اين يا عبدالله؟ فيقول حل ثناءه: اجيزو لعبدى فاجازوه وانما سمى المؤمن مؤمنا لانه يجيز على الله فيجيز امانه:» «1»

روز قیامت به مؤمن میگویند: در میان مردم جستجو کن پس هر کس در دنیا شربت آبی به تو چشاند، یا لقمه نانی به تو خوراند، یا فلان کار خیر و فلان کار خیر را نسبت به تو انجام داده، دستش را بگیر و وارد بهشت کن، حضرت فرمود، مؤمن بر صراط میگذرد در حالی که انسانهای زیادی با او هستند، فرشتگان میگویند: ای محبوب خدا کجا با این جمعیت؟ خدا میفرماید راهش را باز بگذارید پس راهش را باز میگذارند، و مؤمن به این سبب به عنوان مؤمن نامگذاری شده که از خدا برای دیگران درخواست نجات و شفاعت میکند و خدا دعایش را مستجاب و شفاعتش را میپذیرد.

این همه مقام برای مؤمن بخاطر این است که با دل و جان به همه حقایق و آیات و احکام حق ایمان دارد و آنها را به اجرا میگذارد و به فرمان‌های حق عمل میکند، بدون این که تبعیضی میان آیات الهی قائل شود.

ثابت قدمی و استواری مؤمن

مؤمن براساس معرفت به حقایق، و اتکال به حق، و یقین به آخرت در برابر هر گناهی ایستادگی کرده و نمیگذارد دیو معصیت پنجه بر زندگی‌اش اندازد، و بر هر عبادتی استقامت مینماید و نمیگذارد عبادتی از او فوت شود، و در برابر حوادث ایمان سوز صبر و تحمل به خرج میدهد و اجازه نمیدهد ایمانش از دست برود.

(1) - بحار، ج 67، ص 70.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 319

خباب بن ارت از جمله مردان وارسته و پاک‌طینتی است که در پذیرفتن اسلام سبقت گرفت و به شدت مورد شکنجه و آزار مشرکین مکه و سنگدلان آن منطقه بود، او را هر چه شکنجه میدادند تا از ایمانش دست بردارد استقامت میورزید و به حفظ ایمان و اعتقادش پابرجاتر میشد!

سنگ سوزانی که بر آن آتش افروخته بودند بر پشتش میگذاردند تا گوشتش از بین میرفت باز هم از خود صبر و تحمل نشان میداد و ایمانش را حفظ میکرد!

روزی به محضر رسول خدا شتافت و از آزار و شکنجه مشرکین شکایت کرد، در آن حال حضرت درسایه کعبه سر روی برد خود گذاشته خوابیده بود، عرضه داشت ما را از این گرفتاری نجات نمیدهی و از حضرت حق نمیخواهی ما را از این وضع آزاد کند؟

پیامبر از جای حرکت کرد در حالی که صورتش برافروخته شده بود، فرمود: کسانی که پیش از شما بودند هرچه آزار میدیدند استقامت میورزیدند، آنان را میگرفتند قبری برای آنان کنده به قبر میانداختند، اژه بر سرشان میگذاردند، شانه‌های آهنین را در پوست و گوشتشان وارد میکردند، ولی از دینشان دست بر نمیداشتند، خداوند چنان اسلام را

نیرومند خواهد کرد که مردم سواره از صنعا تا حضرموت میروند و از کسی جز خدا نمیهراسند، اما شما شتاب دارید و بیصبری میکنید!

خباب دارای شغل آهنگری بود، پیامبر گاهی نزد او میآمد و با وی انس میگرفت، این خبر را به زنی که مالک خباب بود دادند، آن زن سنگدل که کیش شرك داشت آهنی میگذاخت و بر سر خباب میگذاشت، و او باز در حفظ دینش استقامت نشان میداد!

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 320

روزی فرزند خطاب از خباب پرسید چگونه مشرکین تو را شکنجه میکردند؟ خباب پیراهنش را از پشت بالا زد، گفت: بنگر همین که چشم عمر به پشت او افتاد در شگفت شد و گفت: سوگند به خدا تاکنون پشت کسی را اینگونه ندیده بودم، خباب گفت: آتش بر پشتم میافروختند و تا هنگامی که پشتم از گوشت صاف نشده بود آتش را خاموش نمیکردند!!

نه تنها او در راه دین و حفظ ایمان به این صورت صبر و استقامت ورزید پسرش عبدالله بن خباب هم چون پدر دچار شکنجه‌های سخت و طاقت فرسای خوارج شد ولی برای حفظ ایمانش پایداری نمود.

عبدالله از اصحاب و عاشقان امیرمؤمنان بود، روزی خوارج نحران در نخلستانی از کنار نهر آبی میگذاشتند، عبدالله را دیدند قرآنی بر گردن آویخته و بر مرکبی سوار است و زنش در ردیف او همراه اوست.

به او گفتند: درباره علی پس از مسئله حکمیت چه نظری داری؟ گفت:

«ان علیا اعلم بالله واشد توقیا علی دینه وانفذ بصیره:»

علی بهتر از دیگران خدا را میشناخت، و در حفظ دینش از همه کوشاتر بود، و بصیرتش از همه نافذتر و کاملتر بود، خوارج گفتند: همین قرآنی که بر گردن آویخته‌های ما را به کشتن تو فرمان میدهد، آنگاه او را کنار نهر آورده و سرش را از بدن جدا کردند، و شکم همسر حامله‌اش را دریده طفل را بیرون آورده و سر بریدند!! «1»

استقامت مؤمنان در شعب ابوطالب

مشرکان سنگدل قریش، و شکنجه گران بیرحم هنگامی که دیدند مسلمانانی که از شر آنان به حبشه مهاجرت کرده به آسودگی زندگی میگذرانند، و کسانی که در مکه بسر میبرند به پشتیبانی ابوطالب دلگرم هستند و کسی نمیتواند به

(1) - تحفة الاحباب 181.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 321

آنان زبانی برساند، انجمنی بزرگ تشکیل دادند و با یکدیگر مشورت نموده در کشتن پیامبر همدستان شدند.

هنگامی که ابوطالب این خبر را شنید جمع بنی هاشم را در دره‌های که شعب ابوطالب نام داشت جای داد، دره‌های که روزها در برابر تابش آفتاب سوزان مکه بود، و حرارت آفتاب تا ساعاتی از شب آنجا را در آغوش داشت، جز زمین خشن و ریگزار و سنگلاخ همراه با کوه‌های برافراشته که دره را محاصره کرده بود چیزی نداشت، از وسائل اولیه زندگی خالی بود، زندگی در آنجا در اوج سختی و مرارت قرار داشت، مرگ تدریجی بر ساکنان دره مسلط بود!!

ابوطالب از دو طرف برای دره دیده بان قرار داد، و فرزندش علی را بیشتر شب‌ها به جای پیامبر میخوابانید، مشرکان دیدند با این وضع که حضرت شعب میگذراند کسی را به او دسترسی نیست لذا چاره‌های دیگر اندیشیدند.

چهل نفر در دارالندوه اجتماع کرده پیمان بستند که دیگر با بنی هاشم مدارا نکنند نه به آنان زن دهند و نه از آنان زن بگیرند، با ایشان خرید و فروش نمایند و با آنان هرگز صلح نکنند مگر این که پیامبر را تسلیم آنان نمایند تا به قتل برسانند، این پیمان را نوشته مهر کردند و به ام جلاس خاله ابوجهل سپردند.

بنی هاشم در محاصره شدید قرار گرفتند، هیچ کس با آنان معامله نمیکرد، مگر هنگام حج که اعراب جنگ را حرام میدانستند و قبائل عرب برای زیارت به مکه میآمدند، آنان نیز از شعب خارج شده از اعراب خوردنی میخریدند و به شعب حمل کرده ذخیره مینمودند، اگر یکی از قریشیان متوجه فروش مواد غذایی به اهل شعب میشد آن متاع را گران‌تر میخرد تا به شعب نرسد یا همه جنس و ثروت فروشنده را به غارت میبرد، هرگاه مسلمانی از شعب بیرون آمد و بر او دست میافتند به اندازه‌های او را شکنجه میکردند تا کشته شود، کار به اندازه‌های بر اهل شعب سخت شد که صدای ناله اطفالشان از شدت گرسنگی و تشنگی به گوش

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 322

اهل مکه میرسید و برخی از مشرکین از صدای جانسوز اطفال ناراحت میشدند تا جائی که با پیمان و قرارداد برضد اهل شعب مخالفت مینمودند.

ابوطالب از ترس این که پیامبر را به قتل برسانند هرگاه آن حضرت بخواب میرفت رختخواب خود را در يك طرف پیامبر میانداخت و محل خواب یکی از فرزندان را در طرف دیگر قرار میداد و به این صورت از رسول خدا محافظت میکرد!! سه سال تمام اهل ایمان بر آن همه سختی و تلخی و رنج و مصیبت و مزیقه و شکنجه بدنی و روحی استقامت ورزید، و پایداری نمودند تا ایمانشان محفوظ بماند و چراغ اسلام پرفروغتر گردد و ریشه آن شجره طیبه قوی تر و محکمتر شود. «1»

پایداری شگفت آور

عمرو بن جموح مسلمانی بود که پایش لنگ و از نظر شرعی معاف از جهاد در میدان بود، چهار فرزند برومندش در جنگ احد در رکاب پیامبر اسلام در گردونه جنگ قرار داشتند، عمرو نیز مانند دیگر رزمندگان مخلص عاشقانه خواست از مدینه به سوی میدان جهاد برود، گفتند: چهار فرزندت در عرصه جهادند، روانیست که با پای لنگ به جبهه بروی! گفت: سزاوار است که پسران من به بهشت روند و من چون زنان در خانه بنشینم؟ به سوی احد حرکت کرد و پس از بیرون آمدن از خانه دست به دعا برداشت و گفت: خدایا مرا به خانه برمگردان.

هنگامی که در میدان جنگ به محضر پیامبر رسید، آن حضرت فرمود: خدا جهاد را از تو برداشته، عرض کرد میخواهم اکنون با پای لنگ به بهشت روم، با اذن پیامبر آهنگ میدان کرد و در راه خدا جانم را نثار نمود، پس از او پسرش

(1) - بحار بخش رسالت پیامبر.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 323

خلاد شهید شد، سپس برادر همسرش عبدالله بن عمرو بن حزام به دست سفیان بن عبدشمس به شهادت رسید.

این عبدالله بن عمر حزام پدر جابرین عبدالله انصاری است، هند زوجه عمرو بن جموح پس از پایان جنگ به میدان آمد جسد برادرش عبدالله و شوهرش عمرو بن جموح و پسرش خلاد را بر شتری گذاشت و روانه مدینه شد، در میان راه عایشه با جمعی از زنان برای خبر گرفتن از وضع پیامبر می‌آمد، با برخورد به هند زوجه عمرو بن جموح از پیامبر پرسیدند، هند گفت: رسول خدا در سلامت است، دیگر هرچه مصیبت سخت باشد با سالم بودن آن حضرت بر ما آسان است، عایشه پرسید بار شترت چیست؟ گفت جسد پسر و برادر و شوهرم، هنگامی که به آخر ریگستان در مرز میدان جنگ رسید شتر خوابید، هرچه هند او را برانگیخت و با سنگ و چوب برای برخاستن تحریکش کرد برخاست، ولی به جانب احد که حرکتش میداد مانند باد شتاب میکرد، حضور پیامبر رسید و جریان را گفت، پیامبر فرمود: شتر چنین مأموریتی دارد که جنازه‌ها را به مدینه باز نگرداند، اینک بگوی عمرو شوهرت هنگام بیرون آمدن از خانه چه گفت؟ عرض کرد وقتی از خانه بیرون می‌آمد رو به قبله کرد و گفت:

«اللهم لاتردنی الی اهلی وارزقنی الشهادة:»

خدا مرا به خانواده‌ام باز مگردان، و شهادت را نصیب کن.

پیامبر فرمود: ای انصار در میان شما جماعتی هستند که خدا را به هرچه سوگند دهند ردّ نمی‌کنند و عمرو از آن دسته بود. سپس فرمود: ای هند فرشتگان بر سر برادرت عبدالله بال گسترده‌اند و نگاه میکنند که در کجا دفن میشود، شوهر و پسر و برادرت در بهشت رفیق یکدیگرند، هند گفت: یا رسول الله از خدا بخواه که من نیز در بهشت با آنان باشم. «1»

ثبات قدم ابودجانه

(1) - ناسخ پیامبر بخش جنگها 317 تا 344.

تفسیر حکیم، ج3، ص: 324

در گرماگرم جنگ در میدان احد هنگامی که مشرکان خشمگین پیامبر و امیرمؤمنان را در محاصره داشتند و برای قتل آن دو انسان عرشی مصمم بودند، و از مسلمانان فراری برای دفاع از حق اثری نبود، ناگاه نظر پیامبر به ابودجانه افتاد،

فرمود: ابودجانه من بیعتم را از تو برداشتم به سلامت از این میدان بیرون رو و به هر کجا خواهی برو، اما علی از من و از اویم.

ابودجانه به شدت گریست و گفت: به خدا سوگند من هرگز خود را از بیعت تو رها نمیکنم، به کجا روم؟ به سوی همسرم روم که از دنیا خواهد رفت، یا به خانه ام بازگردم که خراب میشود، یا به طرف ثروتم و مالم بروم که فانی میگردد، یا به سوی اجل بگیرم که به سرعت میرسد؟!

حضرت از مشاهده اشک چشم ابودجانه که از مژگانش به صورت میریخت به او عنایت فرموده و اجازه ادامه مبارزه داد. از يك طرف امیرمؤمنان و از طرف دیگر ابودجانه شروع به جنگ جانانه با کفار نمودند، ابودجانه از کثرت جراحات بر زمین افتاد، علی (ع) جسد او را برداشته خدمت پیامبر آورد، ابودجانه گفت: یا رسول الله آیا بیعت خود را به انجام رسانیدم؟ آن حضرت فرمود آری و در حق او دعای خیر کرد.

باز علی يك تنه به جنگ برخاست و نهایتاً از جان پیامبر دفاع کرد و سلامت آن حضرت را تأمین نمود درحالی که نود زخم بدن مبارکش را فرا گرفته بود. «1»

مؤمنی ثابت قدم و مستقیم از بنی عباس

من برای مرحوم آیت الله حاج شیخ علی اکبر نھاوندی از نظر علم و عمل و زهد و تقوا احترام فوق العاده ای قائلم، آن جناب نزدیک به نود سال در مسجد گوهرشاد کنار حرم حضرت رضا به تعلّم و تعلیم و تربیت نفوس و تبلیغ دین و

(1) - ناسخ پیامبر بخش جنگ احد ص 357.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 325

نماز جماعت در سه وقت صبح و ظهر و شام اشتغال داشت و پس از درگذشت از دنیا در آستانه در ورودی حرم مطهر دفن شد.

داستانی را از ثبات قدم مؤمنی از طایفه بنی عباس در کتاب خزینة الجواهرش که حاوی آیات و روایات و حکایات عبرت آموزی است نقل میکند که من با تکیه بر وثاقت و وجاهت علمی و عملی او آن را روایت میکنم.

هارون حاکم بیدادگری عباسی و غارت گر بیت المال مسلمین، و دارنده مجالس عیش و نوش شبانه، و ستمکار به اهل ایمان به ویژه اهل بیت رسول اسلام فرزندی بنام قاسم موقن داشت که بخاطر ایمان استوارش به حق و قیامت از دنیا و ریاستش و از جاه و جلال و جلوه گری اش، و از حشمت و حکومت پدرش دست شسته و دل به آخرت و عبادت خدا بسته بود، به صورتی که از لحاظ پوشاک و وضع ظاهر شباهتی با فرزندان سلاطین نداشت.

روزی از جلوی پدرش هارون عبور کرد، یکی از ندیمان خاص هارون با دیدن قاسم خنده اش گرفت.

هارون از سبب خنده او پرسید، گفت این فرزند شما با این وضعی که دارد شما را رسوا نموده، او را بنگرید که با این لباس های کهنه در میان مردم رفت و آمد دارد، هارون در پاسخ گفت: علت این است که ما تا الآن منصبی در دستگاه حکومت برای او مقرر ننموده ایم!

سپس قاسم را خواست و شروع به نصیحت و راهنمایی کرد که: فرزندم مرا با این شکل زندگی کردنت شرمنده میکنی و سبب حرف های ناروا نسبت به من میشوی اکنون حکومت یکی از ولایات را برای تو مینویسم تو در آنجا با مقام و درجه هم حکومت کن و هم به عبادت خدا مشغول باش.

تفسیر حکیم، ج3، ص: 326

قاسم گفت: پدرم تو را چند پسر است از من دست بردار و مرا نزد اولیاء الهی شرمنده مکن. هارون بقدری پافشاری کرد تا قاسم سکوت کرده و به ظاهر آماده پذیرفتن حکومت بر یکی از ولایات کشور پهناور عباسی شد.

هارون به کاتبش اشاره کرد که حکومت مصر را بنام او بنویسد و فردا صبح به سوی مصر برای به دست گرفتن حکومتش حرکت کند، ولی قاسم شبانه از بغداد به طرف بصره به صورتی مخفی فرار کرد، صبحگاهان هرچه از او جستجو کردند او را نیافتند تا بر اثر جای پا که برای یافتن اشخاص فنی معین بود به جستجویش برآمدند، به این نتیجه رسیدند که قاسم تا کنار دجله آمده و از آنجا به بعد ردپایی از خود برجای نگذاشته!

قاسم خود را نهایتاً به بصره رسانید، عبدالله بصری میگوید دیوار خانه خراب شده بود و نیاز به کارگر داشتم، میان بازار آمدم تا کارگری پیدا کنم، جوانی را دیدم کنار مسجدی در بازار نشسته قرآن میخواند و بیل و زنبیلی هم در نزد خود

گذارده، پرسیدم کار میکنی؟ گفت چرا کار نکنم خداوند برای کار ما را آفریده که زحمت کشیده از دسترنج خود نان بخوریم.

گفتم برخییز و با من بیا، گفت: ابتدا اجرت را تعیین کن من يك درهم اجرت برایش معین کردم به خانه رفتیم، تا غروب به اندازه دو نفر کار کرد، خواستم به او دو درهم بدهم نپذیرفت، گفت همان مقدار که قرار گذارديم بیشتر نمیگیرم اجرت خود را گرفت و رفت.

فردا صبح به محل روز گذشته رفتم تا او را برای اتمام کار بیاورم ولی وی را نیافتم از کسی پرسیدم گفت: او فقط روزهای شنبه کار میکند و دیگر روزهای هفته را به عبادت حق مشغول است.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 327

صبر کردم تا شنبه دیگر او را در همان مکان یافتم، و برای انجام کار به خانه بردم، مشغول کار شد و مقدار زیادی کار کرد، هنگام ظهر دست و پایش را شست و وضو گرفت و مشغول نماز شد، پس از نماز سرکارش رفت و تا غروب کار کرد شامگاه مزدش را گرفت و بیرون رفت.

شنبه دیگر چون کار دیوار تمام نشده بود نزد او رفتم ولی او را نیافتم پس از جستجو گفتند دو سه روز است بیمار شده، از محل استراحتش پرسیدم، به خرابهای راهنمایی شدم، سر بالینش رفتم و سرش را به دامن گرفتم، همین که دیده گشود گفت: کیستی گفتم همان کسی که دو روز برای او کاری کردی من عبدالله بصری هستم گفت: تو را شناختم آیا توهم دوست داری مرا بشناسی گفتم: آری گفت: من قاسم پسر هارون الرشیدم تا این سخن را از او شنیدم بدنم به لرزه آمد به تصور این که اگر هارون بفهمد من فرزند او را به عنوان کارگری به خانه خود برده ام با من چه خواهد کرد؟!

قاسم فهمید که من ترسیدم، گفت: هراس بخود راه مده تاکنون کسی مرا در این شهر نشناخته، اکنون اگر آثار مرگ را در خود نمیدیدم نامم را نمیگفتم و خود را معرفی نمینمودم، فعلاً از تو درخواستی دارم، هنگامی که از دنیا رفتم این بیل و زنبیل را به کسی ده که برایم قبر مهیا میکند و این قرآن را که مونس من بود به شخصی بسپار که اهل قرائت آن باشد و با این گنجینه الهی انس برقرار کند، انگشتری هم به من داد و گفت: چون به بغداد رفتی پدرم هارون روزهای دوشنبه بار عام دارد و هرکسی میتواند با او دیدار کند، آن روز بر او وارد شو و انگشتر را مقابلش بگذار، او انگشتر را میشناسد چون خودش به من داده، به او میگوئی پسرت قاسم در بصره از دنیا رفت و وصیت کرد که این انگشتر را برای تو بیاورم و گفت به شما بگویم که پدر جرات تو در جمع آوری مال مردم زیاد

تفسیر حکیم، ج3، ص: 328

است، این انگشتر را هم به آن اموال فراوان اضافه کن که مرا طاق حساب روز قیامت نیست!!

در این وقت خواست حرکت کند ولی نتوانست از جای برخیزد برای بار دوم خود را حرکت داد باز نتوانست به من گفت: مرا حرکت ده که مولایم امیرمؤمنان علی بن ابیطالب آمده تا او را حرکت دادم مرغ جانش از قفس جسم به عالم الهی پرواز کرد، گویا چراغی بود که خاموش شد. «1»

شما میان گروهی از مردم که به برخی از آیات حق مؤمن، و به بعضی کافرنده و بر این اساس چون بوزینه‌های بازی گردند و همان مقدار ایمانشان به برخی آیات براساس خواسته‌های فردی و هوای نفس است و گروه دیگر که با جان و دل به همه آیات خدا مؤمن هستند و از ایمانی خالصانه برخوردارند و تا پای جان و تحمل هر نوع سختی و مضیقه برای حفظ ایمانشان استقامت میورزند مقایسه کنید تا ارزش الهی و ملکوتی اینان و پستی و پوچی آنان برایتان روشن شود.

حرمت اخراج و تبعید مردم بیگناه از خانه و کاشانه

اخراج و تبعید مردم بیگناه از خانه و دیارشان از مصادیق قطعی ظلم و ستم و جور و بیداد، و تجاوز به حقوق طبیعی و شرعی انسان است.

مردمی با آرزوها و آمال مثبت و کدیمین و عرق جبین، و کار و کوشش برای امور زندگی و معیشت خویش در وطن مألوفشان خانه و کاشانه و سریناه میسازند، تا در کنار زن و فرزند زندگی را به خوشی بگذرانند، و فرزندانشان در دامن پر مهرشان تربیت و به سر و سامان برسند، ناگهان گروهی ظالم و ستمکار و متصف به صفات گرگ و پلنگ و دچار بیماری هاری به ناحق بر سر آنان تاخته و از خانه و دیار و کاشانه و سریناه بیرونشان میکنند و به مناطق دور

(1) - خزینة الجواهر 150.

تفسیر حکیم، ج3، ص: 329

دست تبعید مینمایند و آنان را احتمالاً به دست دشمنان میسپارند، و از بودن کنار زن و فرزند محروم مینمایند و قلبشان را به درد میآورند، و زن و فرزندانشان را از دامن پر مهر آنان بینصیب میکنند و آنان را از نظر عاطفی و اقتصادی در فشار و مضیقه قرار میدهند و عجیب این که این جنایت را بر خود روا میدارند و طرف مقابل را مستحق این عذاب می شمارند!!

مسئله آواره کردن بیگناهان نه تنها در یهود بوده بلکه متأسفانه پس از درگذشت پیامبر و انحراف مسئله رهبری و حکومت، و افتادن کارگردانی کشور به دست ناهلان در امت اسلام هم به وقوع پیوست و بیگناهیانی چون ابوذر صحابی بزرگوار پیامبر و محبوب خدا بخاطر امر به معروف و نهی از منکر، و جلوگیری از اتلاف و اسراف بیت المال به بدترین منطقه تبعید شدند.

تبعید ظالمانه ابوذر به ریذه

حکومت عثمان با کارگردانی خبیث ترین افراد بنی امیه و بنی مروان با رضایت عثمان از هیچ ستمی بر مردم فروگذار نکرد، و بیت المال مسلمانان و حقوق مالی مردم میان کارگزاران حکومت برای تأمین عیش و نوششان دست به دست میگشت.

روزی ابوذر درحالی که بیمار بود و بر عصائی تکیه داشت، وارد بر عثمان شد درحالی که صد هزار درهم از بعضی نواحی کشور نزد او آورده بودند و طعم کاران از اطرافیان چشم به آن دوخته و به طمع تقسیم آن میان خودشان نشسته بودند، ابوذر به عثمان گفت: این مال انبوه و انباشته چیست؟ گفت: این صد هزار درهم را که حق خود من است برآیم آورده اند و منتظر صد هزار درهم دیگر به آن بیفزایم، سپس رأیم را در هزینه کردن آن بینم.

ابوذر گفت: عثمان صد هزار درهم بیشتر است یا چهاردرهم؟ عثمان گفت البته صد هزار درهم، ابوذر گفت به یاد میآری من و تو شبانه بر پیامبر وارد شلسم

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 330

او را حزین و غصه دار دیدیم به او سلام کردیم، آنچنان که باید پاسخ ما را نداد، صبح همان شب به محضرش رسیدیم وی را خوشحال و متبسم دیدیم به حضرت گفتم پدر و مادرم فدایت شب گذشته تو را حزین و اندوهگین دیدیم امروز

خوشحال و خنده رو، حضرت فرمود: از غنائم مسلمانان چهار دینار نزد من مانده بود که آن را تقسیم نکرده بودم، می‌ترسیدم مرگ گریبانم را بگیرد و من مدیون بمیرم امروز آن را به محلّش رساندم و راحت شدم.

عثمان رو به کعب الاحبار کرد، که پیش از آن از یهودی‌های دروغگو و کاذب بود و منافقانه برای ضربه زدن به اسلام مسلمان شده بود و حاشیه نشینی عثمان را در اختیار داشت و در امور مذهبی نظر میداد و گفت: ای کعب دربارۀ مردی که زکات واجبش را پرداخته آیا بنظر تو چیزی بر عهده اوست؟

گفت نه گرچه خشتی از طلا و خشتی از نقره برای خود ذخیره کند ابوذر عصایش را بر سر کعب کوبید و گفت پسر یهودیه مشرک کارت به جایی رسیده که در احکام مربوط به مسلمانان نظریه پرداز شده‌ای تو را چه کار به فقه اسلام این قول خدا دربارۀ ثروت ثروتمندان است که از گفته تو استوارتر و صادق‌تر است:

الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُوهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ: «1»

آنان را که طلا و نقره و ثروت انبوه ذخیره میکنند و آن را در راه خدا انفاق نمی‌نمایند به عذاب درناک مژده بده.

عثمان فریاد برآوردای ابوذر پیرمردی حرفت هستی که عقلت از دست رفته اگر صحابی بودنت نسبت به رسول خدا نبود تو را میکشتم!

ابوذر گفت: دروغ می‌گوئی وای بر تو، حبیبم پیامبر به من خبر داده که کسی تو را نمیتواند گمراه کند و به قتل برساند، اما عقلم به اندازه‌ای که حدیثی که از پیامبر دربارۀ تو و خویشاوندانت بنی امیه شنیده ام بیاد داشته باشم پابرجاست،

(1) - توبه 34.

تفسیر حکیم، ج3، ص: 331

عثمان گفت: چه شنیدی؟ شنیده ات را دربارۀ من و اقوامم بگو، ابوذر گفت: شنیدم پیامبر فرمود:

«اذا بلغ آل ابی العاص ثلاثین رجلاً صيروا مال الله دولا، و کتاب الله دغلا، و عبادالله خولا والصالحين خربا والفاستين حزياً»

زمانی که حاکمان از آل ابی العاص به سی نفر برسند، بیت المال را میان خود دست به دست کرده و به نفع خود میچرخانند، و بر ضد قرآن رأی و نظر میدهند رأی و نظری فاسد، و بندگان حق را به بردگی میگیرند، و با شایستگان به جنگ بر میخیزند و بدکاران را دار و دسته و حزب خود قرار میدهند!

عثمان فریاد زد ای گروه اصحاب محمد آیا يك نفر از شما این حدیث را از پیامبر شنیده همه گفتند نه ما چنین چیزی از رسول خدا نشنیده ایم، عثمان گفت: علی را در این مجلس حاضر کنید، امام به آن مجلس آمد عثمان گفت ای ابوالحسن بشنو که این پیرمرد دروغگو چه میگوید؟

امام فرمود: عثمان سکوت کن نگو دروغگو من از رسول خدا شنیدم میفرمود:

«ما اظلت الخضراء ولا اقلت البغراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر»

آسمان سایه نینداخت و زمین حمل نکرد کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد.

اطرافیان عثمان گفتند: علی راست میگوید ما این مطلب را درباره ابوذر از پیامبر شنیده ایم در این هنگام ابوذر گریست و گفت وای بر شما، همه شما گردن کشیده اید و به این مال نظر دوخته اید تا آن را غارت کنید، گمان میکنید من بر پیامبر دروغ بسته ام! پیامبر از میان شما رفت و شما بدعت‌های فراوانی را در دین وارد کردید، خدا شما را در قیامت بخاطر این بدعت‌ها مورد پرسش قرار خواهد داد و از من که پای بند به حقایق و اسلام راستین بودم پرسشی نخواهد داشت.

در این هنگام عثمان روی به ابوذر کرد و گفت تو را به حق رسول خدا سوگند میدهم چیزی را که از تو میپرسم به حقیقت جواب بده، ابوذر گفت اگر به حق رسول خدا هم سوگندم ندهی پاسخ میدهم، عثمان گفت: از میان شهرها

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 332

کدام شهر برای اقامت در آن نزد تو محبوب‌تر است؟ ابوذر گفت: مکه حرم خدا و حرم رسول خدا، علاقه دارم در آنها خدا را عبادت کنم تا مرگم برسد، عثمان گفت: مکه برای تو کرامتی نیست، ابوذر گفت مدینه عثمان گفت نه آنجا هم برای تو کرامتی نیست ابوذر سکوت کرد، سپس عثمان گفت از میان شهرها کدام شهر برای اقامت بیشتر مورد نفرت توست؟ ابوذر گفت ربنده که در آن بر آئینی غیر اسلام بودم، عثمان به ابوذر گفت باید به همانجا بروی، ابوذر پس از

گفتگویی با عثمان گفت: الله اکبر حبیبم پیامبر از مجلس امروز به من خبر داد من به حضرت گفتم این تبعید شدن و آواره گشتن و دوری از وطن شدنی است؟ فرمود به کسی که جانم در دست اوست قطعاً شدنی است. «1»

مأموران عثمان ابوذرا را به بیرون مدینه برده و آماده تبعید به ریزه کردند و عثمان هم دستور اکید داد کسی بیرون مدینه به ملاقات ابوذرا نرود ولی امیرمؤمنان با حسن و حسین به بدرقه ابوذرا رفتند و امام خطاب به ابوذرا فرمود:

«یا اباذر انک غضبت لله فارح من غضبت له، ان القوم خافوک علی دنیاهم و خفتم علی دینک، فاترک فی ایدیهم ما خافوک علیه و اهرب منهم بما خفتهم علیه، فما احوجهم الی مامنتهم وما اغناک عما منعوک و ستعلم من الرابح غذا والاكثر حسدا ولو ان السماوات والارضین کانتا علی عبدک تقا ثم اتقی الله لجعل الله له منهما مخرجاً لا یؤنسک الا الحق ولا یوحشک الا الباطل فلو قبلت دنیاهم لاحبوک ولو قرضت منها لامنوک.» «2»

ابوذرا به راستی تو برای خدا به خشم و غضب آمدی پس به او امیدوار باش، اینان از تو بر دنیاشان ترسیدند، و تو به خاطر دینت از آنان بیمناکی، اینک دنیائی را که سنگ آن را به سینه میزنند و میترسند که از دستشان بگیری به ایشان واگذار و خود به سوی خدا روی بگذار، چه بسیار نیازمندند به ترک ظلم و معصیت که از آن بازشان میداشتی و تو چه بینیزی از دنیا که تو را از آن باز میداشتند، به زودی خواهی دانست که فردا برنده کیست و آن که به او

(1) - صافی، ج 1، ص 154 - 156.

(2) - کلام 130 نهج البلاغه.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 333

رشک برند کدام است، اگر درهای آسمان و زمین بر بندهای مسدود گردد ولی او تقوای الهی پیشه کند، خدا حتماً راه نجاتی به روی او بگشاید.

فقط با خدا انس بگیر، و از چیزی جز باطل هراس نداشته باش، اگر دنیاشان را میپذیرفتی تو را دوست میداشتند، و اگر از آن سود میجستی بهره ات میدادند.

در هر صورت آن مرد بزرگ و انسان ملکوتی به ریگستان ریزه تبعید شد، مدتی در آن بیابان خشک و سوزان دور از مردم و یاران زندگی کرد و با ناراحتی‌ها و گرفتاری‌های زیاد دست و پنجه نرم کرد، فرزندش ذر در برابر چشمانش دیده از جهان بست، چند گوسپندی که وسیله معاشش بود به آفت از بین رفت، زوجه‌اش از بار سنگین مصائب در آنجا وفات یافت، ابوذر در آن منطقه پرخاطر و بی‌آب و علف با دخترش باقی ماند، دختر میگوید: سه شبانه روز گذشت که لقمه‌های خوردنی نصیب ما نشد، گرسنگی ما را به ناتوانی انداخت، پدرم گفت: بیا در این ریگستان جستجو کنیم، شاید گیاهی به دست آورده بخوریم مدتی در بیابان رفت و آمد کردیم چیزی پیدا نشد در این هنگام پدرم مقداری ریگ‌های بیابان را جمع کرد و سر به روی آنها گذاشت، دیدم چشمهایش از فروغ افتاده، گردشی که حکایت از احتضار داشت در دیدگانش دیده میشود، گریه ام گرفت گفتم پدرم در دل این بیابان من تنها و غریب با تو چه کنم؟

عثمان و اطرافیانش در حالی که ابوذر با دختر تنه‌ایش چنین وضعی بود در ثروت غارت شده از بیت المال می‌غلطیدند و خوش و خوشحال به شکم و شهوات خود میرسیدند!!

پدر نگاهی به من کرد و گفت: دخترکم مترس، همین که من از دنیا رفته‌ام عبايم را به رويم انداز و بر سر راه عراق بنشین قافل‌های از راه می‌رسد پیش برو و

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 334

بگو: ابوذر صحابی پیامبر از دنیا رفته، دخترکم حبیب رسول خدا مرا از این پیش آمد در مسیر غزوه تبوك خیر داده. دخترت میگوید: در آن حال عده‌ای از اهالی ریزه به عیادت پدرم آمدند گفتند: تو را چه شده از چه چیز در بیم و هراسی؟

پاسخ داد از گناهم، پرسیدند چه میل داری، گفت: رحمت پروردگارم را، گفتند طبیب برایت بیاوریم، گفت: طبیب مرا بیمار نموده، و همین که چشمش به ملك الموت افتاد اظهار داشت مرحبا به آن دوست که هنگام نهایت نیاز به سویم آمده، رستگار مباد آن که از دیدار تو پشیمان شود، پروردگار مرا زودتر به جوار رحمت خویش ببر، تو خود آگاهی که پیوسته خواهان لقاییت بوده ام و هیچ گاه مرگ در نظرم مکروه و ناخوشایند نبود. «1»

حرمت کمک به ستمکار

یقیناً اگر ستمکاران تاریخ و ظالمان روزگار یار و مددکار نداشتند خیمه ظلم و ستمشان برپا نمیشد.

در تاریخ اسلام اگر اهل سقیفه، و بنی مروان، و بنی العاص، و بنی امیه، و بنی عباس دستیار و مددکار نداشتند بر جهان اسلام و ملت و امت پیامبر چیره نمیشدند و اینهمه ظلم و جنایت به خصوص حادثه غم انگیز کربلا به وقوع نمیپیوست.

دستیاران ستمکاران، و اعوان ظلمه، و مددکاران خائن به کشور و ملت اسلام گناهی هم چون گناهان اربابانشان به دوش میکشند و در قیامت با آنان محشور و همراه آنان به دوزخ وارد میشوند.

حضرت صادق از پدراناش از امیرمؤمنان روایت میکند که آن حضرت پیوسته میفرمود:

«العامل بالظلم، والمعین له، والراضی به شركاء ثلاثة:» «2»

ستمکار و مددکار او و راضی به ظلم سه شریک اند.

(1) - حیات القلوب، ج 2، ص 674.

(2) - قرب الاسناد 40.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 335

از رسول خدا روایت شده:

«من دل جائراً علی جور کان قرین هامان فی جهنم»

«من تولى خصومة ظالم او اعان عليها ثم نزل به ملك الموت قال له: ابشر بلغته الله و نار جهنم و بئس المصير»

الا ومن علق سوطا بين يدي سلطان جائر جعل الله ذلك السوط يوم القيامة ثعبانا من النار طوله سبعون ذراعاً يسلط عليه

فی نار جهنم و بئس المصير:» «1»

کسی که ستمکاری را بر ستمش دلالت کند همنشین هامان وزیر فرعون در دوزخ است.

و کسی که متولی ستیزه‌گری ستم‌کاری باشد یا او را به ظلمش بر مردم یاری دهد هنگام نزول ملك الموت وقت مرگش ملك الموت به او میگوید: تو را به لعنت خدا و دوزخ که جای بدی است مژده باد.

و هر کس نزد سلطان تازیانه‌های برای ظلم به مردم در دستش باشد، خدا در قیامت آن تازیانه را بصورتی ماری از آتش به طول هفتاد متر قرار میدهد و در آتش دوزخ بر او چیره میسازد دوزخی که بدجایگاهی است.

امام صادق میفرماید:

«قال عیسی بن مریم لبني اسرائيل: لاتعینوا الظالم علی ظلمه فیصل فضلکم.» «2»

عیسی بن مریم به بنی اسرائیل گفت: ستمکار را بر ستمش یاری ندهید که ارزش‌های شما نابود میشود.

حضرت صادق از پدران‌ش از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«اذا كان يوم القيامة نادى مناد اين الظلمه و اعوانهم؟ من لاق لهم دواة، اوربط لهم كيساً او مد لهم مدة قلم فاحشروهم معهم.» «3»

چون روز قیامت شود منادی ندا میدهد ستمکاران و یاری دهندگانشان کجايند؟ کسی که جوهر و مرکب به دواتشان افزود، یا کیسه‌های پرايشان دوخت، یا مقدار مرکب یا جوهری را به قلم آنان چسبانید، پس آنان را با ستمکاران محشور کنید.

(1) - امالی صدوق 256.

(2) - بحار، ج 72، ص 370.

(3) - ثواب الاعمال 232.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 336

سلیمان بن جعفر میگوید: به حضرت رضا گفتم درباره کارهای سلطان و اعمالش چه نظری دارید؟ حضرت فرمود:

«یا سلیمان الدخول فی اعمالهم والعون لهم والسعی فی حوائجهم عدیل الکفر...» «1»

وارد شدن در اعمالشان و کمک به آنان و کوشش برای انجام نیازمندی‌هایشان هم وزن کفر است.

صفوان جمال میگوید: به محضر حضرت موسی بن جعفر مشرف شدم، حضرت فرمود: همه امورت نیکو است مگر یک برنامه‌ها! عرض کردم چیست؟ فرمود: شترهایت را که به هارون کرایه میدهی گفتم به خدا سوگند من برای ظلم و فساد و صید و لُهو و لعب کرایه نمیدهم، برای رفتن به زیارت خانه خدا کرایه میدهم و خودم هم با هارون نمیروم بلکه خادماتم او را در این سفر همراهی میکنند، حضرت فرمود کرایه بر عهده آنان قرار میگیرد؟ گفتم آری فدایت شوم فرمود میخواهی زنده بماند تا کرایه ات را بپردازند؟ گفتم: آری فرمود: هر که بقاء آنان را دوست بدارد از آنان است و هر که از آنان باشد اهل آتش است، صفوان میگوید از محضر حضرت رفتیم و همه شترهایم را فروختم، این خبر به هارون رسید مرا خواست و به من گفت: شنیدم شترهایت را فروختی، گفتم آری پیر شده‌ام و کارگزارم توانائی بر کارهایم را ندارند، هارون گفت سخنت از حقیقت دور است من میدانم چه کسی تو را به این کار وادار کرده و آن شخص موسی بن جعفر است، به او گفتم: مرا با موسی بن جعفر چه کار؟ گفت: رها کن به خدا سوگند اگر حسن دوستی ات نبود تو را میکشتم. «2»

معانی مختلف اسارت

فدیه دادن برای نجات اسیری که گرفتار دست دشمنان است کاری پسندیده و عملی خدائی است و پاداشش نزد خدا برای فدیه دهنده محفوظ است ولی باید

(1) - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 238.

(2) - رجال کشی 372.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 337

دانست غیر از اسیر جنگی اسیران دیگری هم وجود دارند که بر کسی که بتواند فدیه مناسب نجات او را بدهد، لازم است فدیه بپردازد و از او بند اسارت برهاند.

يك اسير، اسير هوای نفس است که بر عالم ربانی است از دانشش برای راهنمایی او به عرصه هدایت فدیة دهد و او را از چنگال هوا برهاند که پاداش پرداخت این فدیة پاداشی بزرگ و غیر قابل تصور است.

يك اسير، اسير در بند عشق افراطی به دنیا است که باید اهل دل برای نجاتش آخرت و دادگاههای قیامت را آنقدر به یاد او آورند تا آتش عشق به دنیا در او خاموش شود، و بتدریج از دنیا به عنوان ابزار برای آبادی آخرتش استفاده نماید.

يك اسير، اسير در قید شك و تردید و وسواس نسبت به حقایق است، که این قید و بند را شیطان بر قلب او نهاده و او را به اسارت شك و تردید درآورده، بر اندیشمندان است که با دلیل و برهان و حکمت استوار شك و تردیدش را بزدايند و او را به عرصه یقین برسانند و از چنین اسارت نکبت باری نجاتش دهند. «1»

نمونه خواری در دنیا

سعدبن عبدالله از امام عصر (ع) روایت میکند:

«والرجم خزی و من قد امرالله عزوجل برجه فقد اخزاه ومن اخزاه فقد ابعده ومن ابعده فليس لاحد ان يقربه:» «2»

سنگساری رسوائی و افتضاح است، کسی که خدا به سنگسار کردنش فرمان داده او را خوار و رسوا نموده و کسی را که خوار و مفتضح کرده او را از خود دور نموده، و هرکس را از خود دور کرده احدی حق ندارد او را به خود نزدیک کند.

از جمله مصادیق خزی گرفتار شدن دشمن به صورتی ذلیلانه بدست مؤمنان است، چنان که برای کفار و یهود در جنگ‌های اسلامی و به ویژه زمان پیامبر

(1) - روح البیان، ج 1، ص 224.

(2) - بحار، ج 52، ص 83.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 338

پیش آمد از جمله گرفتار شدن یهود بنی النضیر به دست مؤمنان که داستانش از این قرار است.

پیامبر به خاطر خیانت این گروه بیست و پنج روز قلعه آنان را در محاصره گرفت، این طائفه خائن از محاصره به جان آمدند و از پیامبر درخواست کردند که سعد معاذ را به عنوان حکم قرار دهد و آنان هم حکمیت او را هرچه باشد بپذیرند، پیامبر پذیرفت، سعد حکم کرد که مردان خائن این گروه را به قتل برسانید، زنانشان را به کنیزی بگیرید، و ثروتشان را میان مسلمانان تقسیم کنید، رسول خدا فرمود:

«یا سعد لقد حکمت فیهم بحکم الله من فوق سبعة ارفعه:»

ای سعد میان اینان به حکم خدا حکم کردی. «1»

(1) - ابوالفتح رازی، ج 1، ص 246.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 339

تفسیر آیه 87 - 88 - 89 - 90

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ قَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بُرُوحَ الْقُدْسِ أ فَاكُلَمَا جَاءَكُم
رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ

وَ قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ

وَ لَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا
بِهِ فَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ

بِنَسَمَا اسْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَعِيًّا أَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاؤُا بِعَصَبٍ عَلَى
عَصَبٍ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ

به یقین ما به موسی کتاب دادیم و پس از او پیامبرانی به دنبال یکدیگر فرستادیم، و به عیسی بن مریم دلایل روشن و آشکار عطا نمودیم و او را به وسیله روح القدس توانائی بخشیدیم، پس چرا هرگاه پیامبری آئین و احکامی که هماهنگ هوا و هوسشان نبود برای شما آورد سرکشی کردید و به طغیان برخاستید، پس نبوت گروهی را انکار نموده و گروهی را کشتید!

و یهود گفتند دل‌های ما در غلاف و پوشش است به این علت کلام تو را درک نمیکنیم ولی چنین نیست که میگویند بلکه خدا به سبب کفرشان آنان را از رحمتش دور کرده در نتیجه از پذیرفتن اسلام خودداری میکنند، نهایتاً اندکی ایمان میآورند.

و هنگامی که برای آنان از سوی خدا کتابی چون قرآن آمد که تصدیق‌کننده توراتی است که با آنان است و همواره پیش از نزول این قرآن به خودشان در سایه ایمان به آن مزده پیروزی به کافران میدادند، با این وصف زمانی که قرآن که پیش از نزولش آن را با پیشگوئی تورات میشناختند نزد آنان آمد به آن کافر شدند، پس لعنت خدا بر کافران باد.

بدچیزی است آنچه وجودشان را به آن فروختند و آن این که از روی حسد به آنچه خدا نازل کرده کفر میورزند و معترضانه میگویند: چرا خدا از فضل و احسانش به هر کس از بندگانش که بخواهد کتاب آسمانی نازل می‌کند، پس آنان به خشمی بر روی خشمی سزاوار شدند، و برای کافران عذابی خوارکننده است.

شرح و توضیح

از آیات شریفه مورد شرح مطالب بسیار مهمی استفاده میشود از جمله:

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 340

- 1- آمدن پیامبران از پی یکدیگر برای هدایت انسان. 2- خدا یا هوا. 3- اتهام و افتراء به قلب. 4- آرزوهای مثبت یهود پیش از نزول قرآن. 5- حرکت یهود برضد آرزوهای مثبت خود. 6- فروش سرمایه وجود انسانی به کفر. 7- انتخاب نبی و نزول کتاب بر او براساس لیاقت. 8- کیفر مخالفت با حقایق.

آمدن پیامبران از پی یکدیگر برای هدایت انسان

از آنجا که انسان بدون هدایت حق جز حیوانی بیش نیست «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ» و حضرت حق انسان را در عرض حیوانات نیافریده، بلکه هدف مقدسش از آفرینش انسان رساندنش به کمال و رشد، و درجات انسانی و مراتب اخلاقی، و نمو عقل و روح و تبدیل قلبش به عرش الله بوده و تحصیل این فضائل و کمالات، و مراتب و درجات، جز در سایه هدایت میسر نبوده لذا از باب رحمت و لطفش به انسان، و عشق و محبتی که به این موجود داشته و او را افضل از همه موجودات

خواسته پیامبران را به دنبال یکدیگر و در هر عصر و روزگاری که آمدن پیامبر اقتضاء داشته مبعوث بر رسالت کرد. و به آنان مسئولیت داد که با همه وجود و حتی تا سر حد شهادت به هدایت انسان برای تحقق حقایق انسانیت بکوشند و در برابر مردم و کبر و لجajتشان و آزارها و شکنجه آنان صبر و استقامت ورزند تا مشعل هدایت در چراغدان جانیشان روشن شود، و در سایه آن راه را از چاه تمیز داده، و از رذایل نفسی پیراسته شوند و به حسنات آراسته گردند، و در گردونه اعمال صالح و کردار شایسته قرار گیرند، و با کمک هدایت بر دشمنان بیرونی و درونی چیره شوند، و از برکت نبوت انبیاء دنیائی آباد و آخرتی براساس سعادت جاودانی بسازند، و به ارزش‌های انسانی و الهی دست یافته وجود خود را تبدیل به منبعی از برکات و خیرات نمایند.

حضرت حق با بعثت پیامبران محبت خاص و ویژه‌اش را به انسان به اثبات رسانیده، و در این زمینه از هیچ امتی دریغ نورزیده است.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 341

از زمان موسی تا آمدن میسح پیامبری بسیاری را برای هدایت انسان‌ها و به ویژه یهود که سخت دچار حس گرائی و گرفتار مادیت و رذائل اخلاقی بودند فرستاد، و پی در پی فرستادن پیامبران برای آنان به خاطر این بود که نبوت موسی و کتابش تورات از تحریف و فراموشی در امان بماند، و یهود بتوانند در سایه سلامت دین و آیات تورات از رسیدن به کمالات لازم برخوردار شوند، و در ضمن حجت خدا بر آنان تمام باشد، و روز قیامت نسبت به کفر و حسد و لجاجت و بیدینی و مخالفت با انبیا عذری برای آنان نباشد.

تورات موسی که کتاب هدایت و نور بود، مجموعه قوانین و دستورات ثمربخش حق را که بخش اعظم آن اصول ثابت و هماهنگ با قوانین کلی نظامات هستی است به یهود ارائه میداد و از آنان میخواست عملاً نسبت به آن اصول پای بند باشند، و از سرپیچی از آن که موجب خزی دنیا و عذاب آخرت است بپرهیزند.

عهد و میثاقی که خدا از یهود گرفت، و در آیات گذشته به آن اشاره شده، در رابطه با تورات بوده که به آن اعتقاد و ایمان یقینی داشته باشند، و از آیات و احکامش پیروی نمایند.

کتاب موسی چون دیگر کتاب‌های آسمانی بدون شك تحقق اراده تشریحی حضرت حق برای پیاکوردن ساختمان انسانیت، و به جود آوردن حیات طیبیه است.

آنچه سبب ساختن ساختمان انسانیت که با ارزش ترین و پرمفعت ترین ساختمان در نظام هستی است، و خورشید سعادت دنیا و آخرت از افق این ساختمان طلوع میکند فروتنی قلبی و تواضع درونی در برابر آیات الهی است، تواضعی که زمینه عمل و سبب حرکت به سوی لقاء و قرب خداست.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 342

در میان فاصله زمان موسی تا عیسی، هواپرستی یهود و شهوات سرکش آنان، و دوری و کنار بودنشان از آئین حق سبب شده بود که اصول و قوانین تورات فراموش شود، و زیر پرده‌های ضخیم غرور و کبر یهود مهجور بماند، تا این که عیسی بن مریم که مؤید به روح القدس بود و از طریق این نیروی معنوی دانش و بصیرت و آگاهی و هدایت میگرفت به عنوان تجسم ایمان به تورات و تحقق عملی آیات و احکام خدا برای نجات جهانیان و به ویژه یهود از افکار شیطانی و اعمال زشت و ناروا مبعوث به رسالت شد تا برای صدمین و هزارمین بار محبت حق را به بندگانش به اثبات برساند، و آنان را از چاه ظلمانی ضلالت و گمراهی درآورد و به عرصه نور و هدایت برساند.

حضرت حق برای این که مردم و به ویژه یهود نبوت عیسی را بپذیرند، و رسالت او را تصدیق کنند، به او براهین و دلایل و بینات عطا کرد که به خواست خدا در ضمن شرح آیات سوره مبارکه آل عمران به آن خواهم پرداخت.

در هر صورت همه پیامبران الهی يك هدف مقدس و مبارك و پاك را دنبال میکردند و آن این که مردم را از انحرافات فکری و اخلاقی و عملی برهانند و درهای هشت بهشت را در قیامت به روی آنان باز کنند، و هفت در دوزخ را به رویشان ببندند.

پس از حضرت موسی بن عمران، یوشع، اشموئیل، شمعون، داود، سلیمان، شعیاء، ارمیا، عزیز، حزقیل، الیاس، الیسع، یونس، زکریا، یحیی و سپس عیسی به دنبال هم مبعوث به رسالت شدند تا زمینه سعادت دنیا و آخرت همه مردم و به خصوص یهود را فراهم آورند اما ...

خدا یا هوا

هوا به توضیح برخی از حکما و اهل دل، مجموعه خواسته‌ها و تمایلاتی است که مقید به هیچ قید، و مشروط به هیچ شرطی نیست، خواسته‌ها و تمایلاتی

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 343

که صد در صد ضدّ خواسته‌های حق است، و در صورت چیره شدنش بر انسان، انسان را چون پر کاه در معرض طوفان معاصی و گناهان قرار میدهد، و او را به طرف هر ظلمت و ضلالتی میکشاند، و به انواع پلیدی‌ها و آلودگی‌ها دچار مینماید، و از وجود او دیوی خطرناک و حیوانی شکم پرست، و خوکی شهوت ران، و درنده‌های هولناک، و شیطانی مکار میسازد!!

هوا در طول تاریخ در ستیزه و جنگ با خدا و فرهنگ پاک او بوده و تا قیامت سر آشتی با حق را ندارد، و به یقین سلامت و سعادت انسان و خوشبختی ابدی و جاودیش در گرو سالم ماندن از هوا و پیروزی و غلبه بر آن است.

هواپرست تا هوا بر او حاکم است هرگز حق پرست نمیشود، هواپرست تا هوا بر او چیره است از هیچ گناهی روی گردان نیست، هواپرست تا هوا بر او غلبه دارد، از هیچ ظلم و تجاوزی در امان نخواهد بود، هواپرست دشمن حق، و دشمن مؤمنان، دشمن انسان‌ها، و دشمن سعادت دنیا و آخرت خویش است، هواپرست هر حقیقتی، هر آئینی، هر دینی، و هر مکتب حقی را در همه شئونش مطابق میل شیطانی خود می‌خواهد و چنانچه آیات الهی و احکام خداوندی، و خواسته‌های ملکوتی و عرشی هماهنگ با میلش نباشد، از پذیرفتن آن امتناع می‌ورزد و در برابرش به مخالفت می‌ایستد، و نمیگذارد نور دین، در خمیه حیاتش بتابد، و به شدت در مقابل آن به جنگ برخاسته، و برضد آن تا جائی که بتواند تبلیغ میکند و از هیچ تهمت به مبلغان دین که در رأس آن پیامبران و امامان هستند دریغ نمی‌ورزد، و آن بزرگواران را که از نظر عقل و اندیشه و افکار و اخلاق و عمل برترین مردم روزگارند به سحر و جادو، و کذب و دروغ، و دیوانگی و جنون نسبت میدهد و با این روش ناپسند تیشه به ریشه سعادت خود زده، دنیا و آخرت و انسانیتش را تباه مینماید.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 344

حضرت حق به یهود خطاب می‌کند که هوای نفس شما در برابر آنچه پیامبران و دیگر پیامبران برای نجات شما و سعادتتان آوردند به مخالفت ایستاد، و چون نبوت آن بزرگواران و احکام و دستورات حق را مطابق با خواسته‌های بیمهار خود ندیدید، از پذیرفتنش امتناع کردید و به تکبر نشستید، و به خیال این که ممکن است دین پذیری، شما را از ریاست و بزرگ منشی و دنیائی که در اختیار دارید یا در طلبش هستید باز دارد گروهی از پیامبران را انکار کردید و به تکذیبشان برخاستید، و گروهی را کشتید!! آری عبادت هوا، و پرستش خواسته‌های نفس، شما را به دو گناه عظیم و سنگین انکار نبوت انبیا و کشتن پیامبران که مایه‌های نجات شما بودند مبتلا کرد.

از پیامبر بزرگ اسلام و اهل بیت درباره هوا و زیان‌هایش روایات بسیار مهمی رسیده از جمله: از رسول خدا روایت شده:

«انما سمى الهوى لانه يهوى بصاحبه:» «1»

هوا به این خاطر هوا نامگذاری شده که آلوده‌اش را به سقوط میکشاند.

از امیرمؤمنان روایت شده:

«ايها الناس ان اخوف ما اخاف عليكم اثنتان: اتباع الهوى وطول الامل، فاما اتباع الهوى فيصد عن الحق واما طول الامل فينسى الآخرة:» «2»

ای مردم، ترسناک ترین چیزی بر شما از آن میترسم دو چیز است: پیروی هوا، و آرزوهای دور از دسترس، اما پیروی هوا شما را از حق باز میدارد، و اما آرزوهای دور از دسترس، آخرت را از یاد شما میبرد.

«فضل العقل على الهوى لان العقل يملكك الزمان والهوى يستعبدك للزمان:» «3»

(1) - کنز العمال 28965.

(2) - تفسیر معین 417.

(3) - شرح نهج البلاغه ج 20 حکمت 209.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 345

عقل بر هوا برتری داده شده، زیرا عقل زمان را برای رشد و کمال در اختیار تو میگذارد، و هوا تو را برده زمان و زمینه سقوط و هلاکت را فراهم مینماید.

«اعلموا انه ما من طاعة الله شيىء الاياتى فى كره، وما من معصية الله شيىء الاياتى فى شهوة:» «1»

بدانید چیزی از طاعت خدا نیست مگر این که از روی بیمیلی انجام میگیرد، و چیزی از معصیت خدا نیست مگر این که از روی میل و هوا تحقق مییابد.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

من اتبع هواه اعماه و اصمه و اذله و اضله: «2»

کسی که از هوای نفسش پیروی میکند، او را کور و کر و خوار و گمراه میکند.

«رأس العقل مجاهدة الهوى»: «3»

رأس عقل جهاد با هوای نفس است.

«لا تجتمع الشهوة والحكمة»: «4»

هوا و حکمت با هم جمع نمیشوند.

«مخالفة الهوى شفاء العقل»: «5»

خلاف هوا عمل کردن، درمان عقل است.

از حضرت سیلیمان (ع) روایت شده:

«ان الغالب لهواه اشد من الذى يفتح المدينة وحده»: «5»

بی تردید چیزی شونده بر هوای نفسش، کارش سخت تر از کسی است که به تنهایی شهری را فتح کند.

معارض و مانع ظهور کامل دین با همه احکام و قوانینش - جز در زمانی کوتاه و میان مردمی انگشت شمار - همین علل نفسانی و سازمان درونی میباشد

(1) - نهج البلاغه خطبه 176.

(2) - غرر الحکم.

(3) - غرر الحکم.

(4) - غرر الحکم.

(5) - تنبیه الخواطر 565.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 346

که گروهی یکسره از آن سر میتابند، یا به مبارزه عملی و علمی میپردازند، و برای آزادی شهوات غیرقانونی و عقاید میراثی و تقلیدی و اندیشه‌های ضدائین خدائی خود فلسفه می‌آورند.

گروهی به همان احساسات و عواطف قلبی و در محیط عبادت گاه سرگرم میشوند و از محیط زندگی و معارضه با هوا برکنارش میدارند.

حاکمیت کامل حق که همان آئین خدائی است آنگاه بر محیط زندگی سایه می‌افکند که عقل‌های صلاح اندیش ایمانی در بیشتر مردم بر غرائز نفسانی حاکم شود، یا چنین آمادگی در عموم هویدا گردد.

این تحول و انقلاب نفسانی یا جهش از غرائز حیوانی را پیامبران گذشته در نفوس اندکی از مردم مستعد آغاز کردن و اسلام با دعوت به توحید و تأیید عقل و فضائل انسانی و احکام و دستوراتش، اصول و قوانین این تحول و انقلاب را تکمیل نمود.

تکامل عقول و اندیشه‌های بشری به سوی همین تحول پیش می‌رود، اولین توصیف امیرمؤمنان از مصلح آخرالزمان و حاکم به حق و قائم به عدل این است: «1»

«يعطف الهوى على الهدى:» «2»

هوا را به سوی هدایت بر میگرداند.

قوم یهود که در هواپرستی نمونه‌اند از این که از پیامبران پیروی کنند امتناع دارند، و از ترس از دست دادن شئون مادی ایمان به حقایق نمی‌آورند و در گذشته هم ایمان نیاوردند، و البته تا هوا و حبّ جاه و مقام از قلب خارج نشود، انسان به عرصه ایمان در نمی‌آید، و تسلیم حقایق نمی‌گردد، صفات زشت و

(1) - پرتوی از قرآن، ج 1، ص 224.

(2) - نهج البلاغه خطبه.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 347

ناپسند و مذمومی چون عجب، کبر، ریا، و غضب و حسد و عشق افراطی به مال و حب جاه هفت مانع و حجابی هستند که نمیگذارند انسان به سعادت ابد برسد، چنان که از آیات و روایات استفاده میشود دوزخ دارای هفت طبقه است، کسی که نفسش و درونش را از این هفت رذیله پاک کند، قطعاً هفت در دوزخ را به روی خود بسته، و راه ورود بهشت را به خودش باز کرده است. «1»

اتهام و افتراء به قلب

وجود مقدس حضرت حق بنابر آیات قرآن مجید قلب را مرکز فهم و درک حقایق قرار داده است، و مردمی را که از این عضو بسیار مهم که از اعظم نعمت‌های الهی است برای درک حقایق و رسیدن به اسرار هستی استفاده نکنند مورد حمله سخت قرار داده است، و آنان را مستحق عذاب دوزخ میدانند.

و لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ هُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ هُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ هُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلَّ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ: «2»

و یقیناً بسیاری از جنیان و آدمیان را «به خاطر این که به اختیار خود کفر و شرک را انتخاب میکنند» برای دوزخ آفریده ایم زیرا آنان را دل‌هائی است که به وسیله آن معارف الهی را در نمیابند و چشمانی است که توسط آن، حقایق و نشانه‌های حق را نظر نمیکنند، و گوش‌هائی است که به وسیله آن سخن خدا و پیامبران را نمیشنوند آنان مانند چهارپایان بلکه گمراه تراند، اینانند که بیخبر و غافل از معارف و آیات خدا هستند.

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا: «3»

آیا در قرآن نمیاندیشند، تا حقایق را بفهمند، یا بر دل‌هایشان قفل‌هائی قرار دارد؟!

انسان با حرکت مثبت قلب که فهم حقایق و معارف پس از مطالعه در کتاب هستی و کتاب‌های علمی است، به رشد و کمال و مقامات عالی انسانیت می‌رسد،

(1) - روح البیان، ج 1، ص 226.

(2) - اعراف 179.

(3) - محمد 24.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 348

و با به کارگیری قلب برای فهم معارف حقه، به ایمان و اکمل ایمان، و یقین و اکمل یقین دست مییابد، و به حسنات اخلاقی و اعمال صالحه آراسته میشود، و چراغ هدایت دیگران میگردد، و به اوج عبادت رب و خدمت به خلق می‌رسد، و دنیا و آخرت خویش را آباد و به تحصیل رضای حق و بهشت عنبرسروشست موفق میگردد.

قلب همیشه از باب رحمت پروردگار آمادگی دارد که زمینه بصیرت و آگاهی و علم و عمل را برای انسان فراهم نماید، و واسطه‌های میان انسان و خداست که هرگز از این میدان بیرون نمی‌رود، و در صورت محجوب نمودنش با معصیت و گناه، و باز داشتنش از فعالیت به وسیله طغیان و عصیان، با توبه و انابه به فعالیتش باز میگردد و انسان را به قرب و لقای حق می‌رساند.

یهود عنود برخلاف ماهیت آفرینش قلب، و مایه فطرت و نوری که در آن است به قلب افترا و تهمت می‌زدند که قلب ما از فهم حقایق و معارفی که محمد آورده عاجز است، و در پوششی قرار دارد که نمیگذارد آنچه را قرآن میگوید درک کنیم و بفهمیم.

سخنان دعوت کنندگان به حق در قلوب ما راه ندارد، و تشخیص حقایق از غیر حقایق برای میسر نیست.

این بافته خیالات و هواها و شهوات خود را به زبان جاری می‌کردند و بر آن اصرار می‌ورزیدند تا پیامبر اسلام را از هدایت کردنشان به اسلام مأیوس نمایند و نهایتاً حضرت با حرصی که نسبت به هدایت مردم داشت آنان را رها کند، و آنان هم

چنان بیرادع و مانع چند اسبه در میدان فساد و گناه بتازند، و این چند روزه دنیا را به شکم بارگی، و شهوت رانی، و غارت اموال مردم و ریاست بر عوام و

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 349

جاهلان بگذارند و از مسئولیت‌ها و تکالیفی که حضرت حق بر عهده انسان نهاده بگریزند.

گروهی غلف را به معنای ظرف و گنجینه گرفته و منظور از غلف را در زبان یهود این معنا دانسته اند: که قلوب ما گنجینه‌های پوشیده از معارف و علوم و آگاهی است و ما را نیازی به آنچه محمد آورده نیست، و این دین و آئین مخصوص توده عوام و بیسواد و بیسر و پاست!!

اگر یهود این را میگفتند نشان از غرور و کبر و خودپسندی آنهاست، و اقامه این مسئله باطل برای این بود که خود را از هر مؤاخذه و مسئولیتی برکنار نمایند، و از پی این ادعا باز به تاخت و تاز خود در میدان خطا و گناه ادامه دهند، و به غارت اموال و افکار مشغول باشند و به قول معروف دو روزه دنیا را به خیال خود خوش بگذارند و از کشیدن بار هر مسئولیتی راحت باشند.

ولی به فرموده قرآن مجید اینطور نبود که میگفتند: و قلبشان اینگونه که ادعا میکردند نبود، بلکه آنقدر از خدا دور شده بودند که از شمول رحمت حق که از آثارش هدایت شدن به اسلام بود محروم گشته و در کفرشان ماندند، و به خاطر کفرشان دچار لعنت خدا گشته از به دست آوردن فیوضات الهیه بازماندند و دنیا و آخرتشان را از دست دادند، و جز اندکی از آنان که قلب را برای فهم حق بگار گرفتند ایمان نیاوردند.

مسئله قلب و آثار مثبت و منفی آن در توضیح آیه شریفه 74 سوره مبارکه بقره بطور مفصل گذشت.

آرزوهای مثبت یهود پیش از نزول قرآن

یهود تا پیش از نزول قرآن مجید قومی پراکنده و دچار مصائب گوناگون و شکنجه‌های سخت و ملتی مطرود و بی‌آبرو و در اکثر زمان‌ها گرفتار حملات بسیار رنج آور و شکننده بابلی‌ها و رومی‌ها و مسیحی‌ها بودند، و از آنان طوایفی

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 350

که در یثرب و اطراف آن زندگی میکردند همیشه زیر فشار بت پرستان و مشرکان قرار داشتند و در ذلت و خواری و پستی و تیره بختی بسر برده، و در میان برخوردها و نزاعهایی که با مشرکان داشتند و شکست‌های ذلت باری که از آنان میدیدند با توجه به آیاتی که در تورات بشارت بر ظهور پیامبر اسلام و نزول قرآن و پیروزی همه جانبه اسلام بر دشمنان داشت به خود در سایه ایمان آوردن به پیامبر و عمل به آیات کتاب او و توانمند شدن نوید فتح و پیروزی میدادند و در فضای این آرزوی مثبت بسر میبردند، و برای دشمنانشان شکست و تیره روزی پیش بینی میکردند، و انتظار میبردند که با آمدن پیامبر و نزول کتاب بر او و آراسته شدنشان به ایمان برای همیشه شر دشمنان خود را ریشه کن کرده و زندگی امن و پر از آسایش و امنیت پیدا نمایند.

زمانی که از نزد خدا کتاب با عظمتی چون قرآن برای آنان آمد **جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ**، کتابی که جلوه علم و حکمت و عدل و رحمت خدا، و حیات بخش و تأمینکننده سعادت دنیا و آخرت انسان است، کتابی که فراتر از همه عقول و اندیشه‌ها و علوم انسانی است، کتابی حاوی معارف الهیه و احکام شرعیه، و بیانکننده حقایق ظاهری و باطنی است، کتابی که به عمل کنندگانش نوید پیروزی و به روزی میدهد، کتابی که ضامن حفظش از تحریف خداست، و همه انسان‌ها با همه قدرت عقلی و علمی خود از آوردن مانند يك سوره‌اش عاجزند، کتابی که بسیاری از درهای علوم را به روی بشر گشود، کتابی که تا قیامت از نظر محتوا برتر از همه کتاب‌هاست، کتابی که هرگز باطل در آن راه ندارد، و مطالب حقه و معارف عرشیه‌اش بر برهان‌های طبیعی و عقلی و علمی استوار است، کتابی که جز خیر و سلامت انسان را در همه شئون حیات و زندگی نمیخواهد، کتابی که اگر تصدیق‌ها و دعوت‌های حکیمانه و استوار و فطری‌اش نبود، برای همیشه

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 351

زمان برهان صدقی برای پیامبران گذشته و کتاب‌های باقی مانده آنان وجود نداشت، کتابی که همه حقایق بیان شده در کتاب‌های نازل شده پیش از خودش را تصدیق داشت، و مهر سلامت بر مسائل حکیمانه آنها میزد، و صدق نبوت پیامبران و کتاب‌های آنان را اعلام میکرد، و امور ناروا را از دامن انبیاء و نبوت و کتابشان میزدود **مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ**

کتابی که با معارف حقه‌اش و مسائل عقلی و فطری‌اش و آهنگ دعوت حکیمانه‌اش برای نجات مدعیان توحید و امیدواران به طلوع صبح خوشبختی، سپس دیگر ملت‌های ستم‌دیده جهان و گرفتاران به دست اربابان ظلم و جنایت آمد ناگهان قوم یهود برخلاف آرزوهای مثبتشان، و انتظارات درست و قویمشان به آن کافر شدند و با رسول نجات بخش اسلام و کتاب حیات بخش او به ستیز و مبارزه و جنگ و ضدیت برخاستند!!

حرکت یهود برضد آرزوهای مثبت خود

یهود با آگاهی و معرفت به کتابی که به وسیله آیات تورات از آن خبر داشتند، و برای آنان قطعی و حتمی بود که در سایه ایمان به آن و عمل به آیاتش از ستم ظالمان و فشار مشرکان و از ذلت و خواری و پراکندگی و انگل بودن نجات پیدا میکنند کافر شدند و به نفی آن و تکذیب آیاتش برخاستند و شایعه سختی میان عوام خود رواج دادند که این پیامبر و این کتاب پیامبر و کتابی نیست که تورات از آن خبر داده، اینان با کفر به قرآن خود و بسیاری از جهانیان را از برکات قرآن محروم کردند و همه جاده‌های خوشبختی و سعادت را به روی خود و هم‌کیشان خود و مسیحیان و دیگر ملت‌ها بستند:

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ!!

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 352

مشهور است که علت پیشی گرفتن مشرکان یثرب به اسلام و پذیرفتن آئین حق، و روی آوردنشان به قرآن و عمل به آن همان پیش گوئی‌های یهودیانی بود که پیوسته با آنان در حال ستیزه و نزاع و جنگ و جدال بودند.

راستی عجب مردم تیره بخت و با شقاوتی، عجب مردم پست و بدبختی که به وسیله پیش گوئی‌های آنان نسبت به ظهور پیامبر و طلوع قرآن مشرکان یثرب مؤمن، رشید، صادق، امین، مخلص، عالم، جهادگر، و پایه گذار تمدن، و سعادت‌مند دنیا و آخرت شدند، ولی خود پیش گویان دچار کفر، زندقه، پستی، حیوان صفتی، تیره بختی و گرفتار خزی دنیا و عذاب آخرت و از همه سخت‌تر مستحق لعنت خدا گشتند: **فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ**، آری کفر به پیامبر و قرآن پس از معرفت به او و کتابش سبب لعنت دائم خدا و طرد شدن و دور شدن کافر از رحمت ویژه حق تا ابدالآباد است.

برای یهود چه جای عذری در ایمان نیاوردن به نبوت پیامبر و قرآن حکیم بود؟!!

یهود که به قرآن و پیامبر بزرگوار اسلام کافر شدند هیچ عذر و بهانه‌ای نداشتند، و حجت حق بر آنان در همه زمینه‌ها تمام بود، زیرا آنان پیش از بعثت پیامبر و نزول قرآن در فضائی از علم و آگاهی به انتظار طلوع این صبح صادق و عامل پیروزی بودند، و نزول قرآن به طور صددرصد مورد امید آنان بود که در سایه نزولش و ایمان به آن بر دشمنان پیروز و از هر جهت از برکت آن نیرومند گردند!

ولی در عین این انتظار و امید مثبت و داشتن علم و آگاهی و معرفت به تحقق این حقیقت تا قرآن به سویشان آمد به آن کافر شدند!!

فروش سرمایه وجود انسانی به کفر

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 353

فضیلت و برتری انسان بر سایر موجودات عرصه گاه هستی به خاطر عقل و آزادی، و اینکه بالقوه دارای مقام باعظمت خلافت از خدا، و ظرف آگاهی و بصیرت، و مطلع الفجر طلوع هدایت تشریحی، و محل ظهور کرامت است، امری مسلم و ثابت و حقیقتی است که در کتاب‌های آسمانی به آن ناطق، و حکمای الهی و فلاسفه ربانی و عرفانی بینا با دلایل متقن این مقامات را به عنوان مقامات ویژه انسان به اثبات رسانیده و در کتاب‌های خود در این زمینه مقالات و مطالب مهمی نوشته اند.

انسان از نظر جایگاه بنابر آیات قرآن و روایات، و معارف حقه موجودی مافوق موجودات و عنصری حاوی زمینه‌های معنویت، و مقامی مادون حق است، همه موجودات بخاطر او آفریده شده اند، و مسخر حیات اویند و در مسیر خدمت به او درکارند و او برای خدا آفریده شده باید همه موجودیت و هویت خود را در میدان بندگی و عبادت او به معنای وسیع مسئله بکار بگیرد، بنابراین برای این موجود نمیتوان ارزش و قیمتی مادی تعیین کرد، انسان از نظر معارف قرآنی و اهل بیت ارزش بدنش در صورتی که در عبادت رب و خدمت به خلق بکار گرفته شود بهشت و ارزش جاننش در صورتی که در امور معنوی و حالات پاک و اخلاق حسنه و نیات خالصانه بکار گرفته شود رضوان الهی است.

انسان بدون اتصال به خدا و حقایق ملکوتیه و فیوضات خاص ربانیه موجودی مادی محض و زمینی و در ردیف سایر جانداران روی زمین است، در فضای تاریک بیایمانی و منقطع از حق فقط دنیا و کالای آن را طالب است و برای دنیا خواهی میکوشد و حرکت میکند، و قلبش غرق محبت و عشق به دنیا میگردد دنیائی که درباره آن در روایات آمده:

«حب الدنيا رأس كل خطيئة:» «1»

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 354

دنیا دوستی سر منشأ همه گناهان است.

به دنبال دنیادوستی همه اعضا و جوارح و درون انسان حوزه جاذبه گناه میشوند و با این وضع انسان کارخانه تولید معصیت، و سرزمین رویش خطاها و ستمها و جنایات میگردد، و از فضای باعظمت عبودیت و رسیدن به عزّ ربوبیت محروم مانده، در این موقعیت است که برای شکم چرانی و شهوت رانی و به دست آوردن متاع اندک دنیا و حفظ غرور و کبر و ریاست و منیت خود وارد بازار فروش سرمایه انسانی و هویت معنوی خود که باید با بهشت و رضوان الهی معامله شود میگردد و همه هستی باعظمت خود و شئون و آثارش به کفر به خدا و حقایق و انکار نبوت و کتابهای آسمانی میفروشد و با این معامله و تجارت خسارت بار به طرف بینهایت پوچی و کوچکی و حقارت و پستی میرود و يك جا دنیا و آخرت خود را بریاد میدهد و با از دست دادن رضایت پروردگار به بازار کسب خشم خدا و خشم مردم میافتد، و از بارگاه ربوبی و عرصه گاه هستی، و نظامات آفرینش و پیشگاه مردم طرد شده، و محبتش از همه قلبها بیرون میرود و مورد کینه و بغض جهانیان قرار میگیرد، بلای سنگینی که از زمان موسی تا به امروز که این نوشتار در حال تنظیم است یهود و کارگردانان شان صهیونیست گرفتارآند و خروج از این اوضاع برای آنان جز با توبه واقعی و بازگشت به قرآن که بخاطر جنایات و آلودگی های فراگیر بر باطنشان هرگز موفق به آن نمیشوند میسر نیست.

آنان به جای اینکه سرمایه عقل و فطرت و تفکر و کمال جوئی و کرامت خواهی و عزت طلبی را با ایمان به خدا و قیامت و در راه تحصیل کمالات و ارزشها معامله کنند و از هر جهت سود و منفعت ابدی نصیب خود نمایند، به کفر و پرده پوشی روی حق، و انکار واقعیات و فساد و گناه فروختند و از همه طرف خسارت و زیان ابدی و خزی دنیا و عذاب آخرت را سهم خود نمودند و

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 355

با این معامله پرضرر سرزمین وجود خود را محل رویش غرور و کبر و کینه و بداندیشی و شرّ و فساد و به ویژه حسد به اهل خدا و بخصوص حسد به پیامبر و قرآن کردند.

این قوم به خاطر شعله ور شدن آتش حسد در وجودشان در مقام سوزاندن ارزشهای معنوی، و جلوگیری از جهانی شدن اسلام، و جنگ و خونریزی و فساد در میان ملت های دنیا برآمدند، ولی دچار خشم خدا و خشم ملت های آزاده جهان گشتند، و تبدیل به قومی آواره، ذلیل، منفور، مطرود شدند و در این زمان که این تفسیر نگاشته میشود مدت شصت سال است به عنوان نوکر و خادم و پادوی انگلیس و آمریکا برای حفظ منافع نامشروع این دو گرگ خونخوار به منطقه

فلسطین اعزام و با تشکیل يك دولت پوشالی بدون داشتن امنیت به نوکری و جیره خواری آمریکا و انگلیس مشغولند و با درپوزگی از آنان نان و آبی آلوده به خون و جنایت میخورند و دائم از طرف مؤمنان منطقه به ویژه حزب الله لبنان که از شیعیان خالص اهل بیت‌اند مورد هجوم و حمله‌اند، به خصوص آن که در این روزهایی که این صفحات را مینوشتم در مدت سی و سه روز از طرف حزب الله چنان شکست مفتضحانه‌ای خوردند که هرگز در طول تاریخ حیات نکبت بارشان به چنین شکست ذلت باری درعین این که از جانب آمریکا و انگلیس یاری میشدند دچار نشده بودند، و به اراده خدا بنا نیست این قوم روی خوشی و رفاه را تا نابودی کامل به دست مؤمنان منطقه ببینند.

اینان با غرق بودن در ثروت و پر بودن انبارهایشان از پیشرفته ترین مهمات و اسلحه‌های آمریکا و انگلیس از تعدادی اندک از جوانان شیعه لبنان افسانه شکست ناپذیری شان که خود و اربابانشان مدعی آن بودند بیاد رفت و نزد ملل دنیا و آزادی خواهان جهان به ذلت و خواری شکننده‌های دچار شدند و ملت‌های

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 356

آزاده در همین روزها با اعلام پیروزی حزب الله و شکست نکبت بار اسرائیل آماده جشن و سرور میشوند.

این قوم عنود هر بهائی در برابر کفرورزی شان نسبت به قرآن و پیامبر بگیرند بسیار بسیار ناچیز و غیرقابل توجه است، و جز زیان و خسارت در دنیا و آخرت چیزی برای آنان باقی نمیماند.

انتخاب نبی و نزول کتاب بر او براساس لیاقت است

این قوم زیانکار پس از بعثت پیامبر اسلام و نزول قرآن در برابر اراده حکیمانه حق موضع باطل و ناحق گرفتند و از روی تعصب جاهلانه نژادی و حسد باطنی دهانشان را به این سخن باطل و بیمعنی آلوده کردند که چرا در این زمان که پیامبر اسلام براساس پیشگویی آیات تورات ظهور کرده، از میان قوم خود ما پیامبر مبعوث به رسالت نشده و چرا ویژه ما و براساس خواست ما کتاب برای ما نیامده، و چرا ما باید از آئین یهودیت که خاص ماست دست برداشته به پیامبری که در قوم عرب مبعوث به رسالت شده و کتابش به لغت عربی است ایمان بیاوریم.

این بیخردان و سبک مغزان و حسودان و کینه توزان تصور میکردند انتخاب پیامبر و نزول کتاب بر او براساس قومیت و نژاد است!

توجه به این معنی نداشتند یا نمیخواستند داشته باشند که مقام رسالت و نبوت به کسی عطا میشود که از عقل کامل و ایمان جامع، و اخلاق الهی، و نیت پاک و عمل صالح و پیشینه درست برخوردار باشد و بتواند این مسئولیت عظیم الهی را

بر عهده گیرد و مردم را در فضائی از صبر و استقامت به خدا دعوت کند و آنان را در راه رشد و کمال و آدمیت و انسانیت و رسیدن به مقامات معنوی هدایت نماید.

آنان به اندازه‌های در تنگنای کبر و غرور و حسد و نابخردی دچار بودند که حاضر نشدند بدون در نظر گرفتن امور ظاهری و خالی از توجه به قومیت و

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 357

نژادپرستی به حق ایمان بیاورند، و نسل‌های پس از آنان تا به امروز نیز دچار این اوهام و خیالات فاسده و غرور و نژادپرستی‌اند و حاضر نیستند در برابر حق سر تسلیم فرود آرند.

کیفر مخالفت با حقایق

این ظروف غرور و منیت، و خزانه پستی و شرارت، و تنور پر از آتش عصبیت و حسادت که به خاطر این حالات باطنشان منشأ انواع جنایات و فسادها در مناطق مختلف دنیا بودند و نسل امروزشان هم چون آباء و اجدادشان منشأ جنایات و فساداند نه تنها در دنیا مستحق ذلت و خواری، و خشم خدا و مردم شدند، بلکه در آخرت هم سزاوار عذاب خوارکننده‌های هستند **وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ**.

برای این که شدت حسد و حدّ کفر این طایفه از خدا بیخبر را بیش از پیش بدانید و دو قطعه تاریخی توجه نمائید:

سلمة بن سلام از بدریون و مجاهدان صدر اول اسلام است میگوید جهودی از جهودان مدینه نزدیک ما میزیست يك روز به ما گفت:

«اظلكم زمان بنی الحرم الذی یركب البعیر و یلبس الشملة و یأكل الكسرة، و یقبل الهدية ولا یأكل الصدقة:»

اینک روزگار پیامبر مکی بر سر شما سایه انداخته، و هنگام بعثت او فرا رسیده، پیامبری که از نشستن بر شتر عار ندارد، لباس گشاد و وسیع پوشد، و نان ریزه خشک خورد، و هدیه پذیرد، و از خوردن صدقه امتناع ورزد، و سپس گفت از شما شنوندگان کسی که او را ببیند این مرد یعنی سلمة بن سلام است، چیزی نگذشت که پیامبر وارد مدینه شد و همه نشانه‌هایی که آن یهودی براساس آیات تورات درباره او گفته بود در او بود، به او گفتم والله این همان پیامبری است که تو به ما خبر دادی و کسی غیر او نیست یهودی گفت: آری همان است که من

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 358

براساس پیش گوئی تورات گفتم ولی هرگز دست از آئین یهودیت بر ندارم و به او ایمان نیاورم «1»!!

صفیه دختر حی بن اخطب یهودی میگوید: هنگامی که محمد مصطفی به مدینه آمد پدرم و عموم ابو یاسر اخطب اواخر نیمه شب به قصد این که بدانند آیا او همان پیامبری است که تورات خبر داده بیرون شدند، به وقت غروب آفتاب به خانه بازگشتند در حالی که شکسته دل و کوفته و پریشان و غمناک بودند، عادتشان این بود که هرگاه به خانه میآمدند مرا مینواختند و مورد نوازش قرار میدادند، ولی آن شب به من توجهی نکردند و مرا مورد تفقد و نوازش نگرفتند و از شدت دلتنگی به من التفات نکردند، ابو یاسر عموم به پدرم گفت:

«اهو هو»

آیا این همان است که میدانیم؟ پدرم گفت: آری سوگند به خدا، عموم گفت به تمام معنی او را شناختی و به عنوان پیامبر دریافتی؟ گفت: آری، عموم گفت: اکنون در درونت نسبت به او چه نظری داری؟ پدرم گفت به خدا سوگند تا زنده ام نسبت به او پر از کینه و دشمنی هستم!! «2»

آیا چنین مردمی به قول قرآن مستحق خواری دنیا و عذاب آخرت، و خشم خدا و خلق و لعنت ابدی و عذاب خوارکننده در محشر کبری نیستند؟! جواب عقل و فطرت و نظام هستی، و پاسخ حق و پاکان این است که: **وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ.**

چون کنی بری حسد مکر و حسد؟ ج

زان حسد، دل را سیاهی ها رسد جججخاک شو مردان حق را زیر پا جججخاک بر سر کن حسد را هم چو ما ج

(1)- کشف الاسرار میدی، ج 1، ص 272.

(2)- کشف الاسرار، ج 1، ص 273.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 359

این حسودان معاند و جهودان متعصب و زبون و خوار چون نمیتوانند به وظائف و مسئولیت‌های انسانی و الهی خود پردازند، و از تحصیل ارزش‌ها و فضائل محرومند و زیر لگد ستمکاران مافوق خودشان، نفسیات و حقوقشان پایمال میگردد، روز قیامت هم زیر پای دیگر دوزخیان و در پست ترین درکات جهنم خواهند بود، و با ذلت و خواری شگفت آوری در آن دنیا دست بگریانند!! «1»

(1) - پرتوی از قرآن با تصرف در عبارت.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 360

تفسیر آیه 91-92-93

وَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقاً لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ
أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظَالِمُونَ

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اسْمِعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ أَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ
بِكُفْرِهِمْ قُلْ بَسْمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

هنگامی که به آنان گویند: به آنچه که خدا بر پیامبر اسلام نازل کرده ایمان آورید، گویند: به توراتی که بر خود ما یهودیان نازل شده ایمان داریم و به غیر آن در حالی که حق است، و تصدیقکننده توراتی است که با آنان است کفر میورزند بگو: اگر شما از روی درستی و راستی به تورات ایمان دارید پس چرا پیش از این پیامبران خدا را میکشتید.

و یقیناً موسی برای شما معجزات و دلایلی روشن آورد سپس شما پس از رفتن او به کوه طور گوساله را معبود خود انتخاب کردید درحالی که به خود و دلایل روشن حق ستمکار بودید.

و یاد آرید زمانی که از شما برای پیروی از موسی و عمل به تورات پیمان گرفتیم، و کوه طور را بالای سرتان برافراشتیم و گفتیم: آنچه را چون تورات برای خوشبختی دنیا و آخرتتان به شما عطا کردیم با قوت و قدرت دریافت کنید و فرمان‌های من و پیامبران را گوش دهید و بشنوید به ظاهر گفتند: شنیدیم و در باطن گفتند نافرمانی کردیم و به سبب کفرشان دوستی و عشق به گوساله با دل‌هایشان درآمیخت، بگو اگر شما مؤمن هستید و ایمانتان شما را به این همه ظلم و جنایت و فساد فرمان میهد، پس بدچیزی است اموری که ایمانتان به آن فرمان می‌دهد.

شرح و توضیح

مطالبی که در این سه آیه شریفه هست عبارت است از گوساله پرستی یهود که شرحش در آیه 54 سوره مبارکه بقره گذشت، و اخذ میثاق و برافراشته شدن کوه طور، و دریافت کتاب با قوت و قدرت که توضیحش در آیه 63 آمد و کشته شدن پیامبران به دست یهود که تفسیرش در آیه 61 بیان شد و کفر به قرآن که بطور مفصل در آیه 89 شرح داده شد.

تفسیر حکیم، ج3، ص: 361

تفسیر آیه 94 - 95 - 96 - 97 - 98

قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

وَ لَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ

وَ لَتَجِدَنَّاهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَ مَا هُوَ بِمُخْرَجِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُدًى وَ بُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ

مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيَانَ وَ مِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ

بگو: اگر آنگونه که میپندارید سرای آخرت با همه نعمت‌هایش نزد خدا ویژه شماست نه مردم دیگر، پس چنانچه راستگو هستید مرگ را آرزو کنید.

و آنان هرگز مرگ را به سبب گناهایی که مرتکب شده‌اند آرزو نمیکنند و خدا به ستمکاران دانااست.

و یقیناً یهود را حریص‌ترین مردم به زندگی دراز مدت خواهی یافت و حتی حریص‌تر از مشرکان، هر یک از آنان آرزومند است که ای کاش هزار سال عمرش دهند، ولی آن عمر طولانی دورکننده او از عذاب نیست و خدا به آنچه انجام میدهند بیناست.

«آنان میگویند: چون جبرئیل برای تو وحی میآورد ما با او دشمنیم بنابراین به تو ایمان نمیآوریم» بگو: هر که دشمن جبرئیل است دشمن خداست، زیرا او قرآن را بفرمان خدا بر قلب تو نازل کرده است قرآنی که تصدیق‌کننده همه آیات کتاب‌های پیش از خود و هدایت و بشارت برای مؤمنان است.

هرکه با خدا و فرشتگان خدا و رسولانش و جبرئیل و میکائیل دشمن باشد کافر است و بتردید خدا دشمن کافران است.

شرح و توضیح

از آیات مورد تفسیر اهمّ مطالبی که استفاده میشود این است:

1- مأموریت احتجاج پیامبر با یهود در برابر ادعاهای باطل و دروغشان

2- ادعای دروغین یهود نسبت به خود ناشی از نژاد پرستی است.

3- یهود برای دیگر اقوام و ملل ارزشی قائل نیستند.

4- آرزوی مرگ محصول سلامت عقاید و درستی اعمال و اخلاق است.

تفسیر حکیم، ج3، ص: 362

5- اعمال و اخلاق زشت زمینه ترس از مرگ است.

6- کردارهای ناشایسته دلیل بر ستمکار بودن انسان است.

7- حریص ترین مردم به زندگی دنیا یهودند.

8- زندگی طولانی دورکننده عذاب از ستمکار نیست.

9- سه ویژگی قرآن.

10- دشمنی با جبرئیل دشمنی با خداست.

11- خداوند دشمن دشمنان حقایق است.

12- نقش فرشتگان در جهان هستی.

مأموریت احتجاج پیامبر با یهود در برابر ادعاهای باطل و دروغشان

یهود ادعا میکردند و هنوز هم مدعی هستند که سرای آخرت با همه نعمت‌هایش خالص و در دست ویژه ماست و دیگر مردم جهان و سایر اقوام و ملل در این حقیقت سهم و نصیبی ندارند، چرا که ما دوستان خدا و فرزندان اوئیم «1»

رسول بزرگوار اسلام که به اذن و توفیق حق از نظر علم و درایت و آگاهی و بصیرت و داشتن دانش ملك و ملكوت سرآمد همه فرشتگان و انسان‌ها و جن است، و وجودش دریای بیساحل حکمت، و قلبش حاوی همه مفاهیم و معانی قرآن، و باطن پاکش وصل به علم بینهایت حضرت رب العزه بود، و خداوند همه فیوضات معنوی را در حد اعلا به او عنایت، و وی را در همه شئون باطنی و ظاهری حجت کامله خود بر همه انسان‌ها تا قیامت قرار داده، از جانب پروردگار مهربان مأموریت یافت: «قُلْ إِنْ كَانَتْ» که با یهود به بحث و گفتگوی منطقی و عقلی و دینی بنشینند و آنان را قانع کند که شما در ادعایتان نسبت به

(1) - مائده 18.

این که آخرت با همه نعمت‌هایش ویژه شماست به باطل ادعا میکنید و سختان پایه و اساس علمی ندارد، و بر هیچ قاعده منطقی استوار نیست، و بدون دلیل و برهان خود را دل خوش به این معنا نموده، و با اعتقاد به این مسئله برای خود مصونیتی خیالی از کیفر گناهان و جریمه معاصی و عذاب خطاهایتان ساخته اید، و این ادعا به هر صورتی که به شما القاء شده، یا ساخته ذهنتان میباشد، نه این که به سود شما نیست، بلکه این عقیده تحمیلی، یا بافته پوک و پوچ خیال و گمان در دنیا و آخرت به ضرر شماست، در دنیا به ضرر شماست زیرا با دلگرمی به این اعتقاد و این که در دوزخ راهی ندارید به هر گناه و معصیت و ظلم و ستم تن میدهید، و برخلاف نظامات و قوانین حاکم بر هستی حرکت میکنید، و به غارت اموال مردم و خوردن هر مال حرام آلوده میشوید، و حقوق انسان‌ها را ستمکارانه پامان مینمائید و چنان که روزگار بدکاران پیش از شما نشان داده به عذاب استیصال دچار میگردید، و در آخرت به زیان شماست، زیرا قواعد حق و آیات الهی و عدل خدا نشان میدهد که در قیامت برای قومی خاص هیچ امتیازی قائل نیستند، و هر مجرمی هر که باشد و منسوب به هر خانواده یا طایفه ای یا جامعه خاصی میباشد در گرو اعمال خویش است، و راهی برای فرار از عذاب دوزخ اگر در دنیا توبه نکرده باشد ندارد، و به حکم حق برای ابد دچار عذاب دردناک قیامت خواهد شد.

شما ای قوم یهود اگر در این ادعا راستگو هستید ابداً نباید از مرگ بترسید، و از انتقال به عالم آخرت وحشت کنید، و مرگ را کابوسی بسیار ترس آور تصور نمائید، بلکه باید مشتاق و عاشق مرگ باشید، و نسبت به فرا رسیدن آن با همه وجود خوشحال گردید، و با جان و دل از آن استقبال نمائید، و آن را هم چون معشوقی بینظیر در آغوش بگیرید، روی این حساب مصرّاً از شما می

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 364

خواهم به راستی و درستی از خدا درخواست مرگ کنید، و از آن به عنوان وسیله انتقال شما به آخرت و همه نعمت‌هایش استقبال نمائید، و با آغوش باز بپذیرید.

این احتجاج و بحث پیامبر با یهود، احتجاجی براساس رحمت و محبت به گمراهان و دارندگان عقاید بیمنطق و فاسد بود، باشد که از خواب سنگین غفلت بیدار شوند و از جهل و بیخبری نجات یابند، و اعتقاد به مصونیت از عذاب قیامت را که اعتقادی بیپایه است از خود دور کنند و برای ساختن آخرت آباد، به عقاید اصولی و اعمال صالح آراسته شوند.

این مسئولیت عظیم پیامبران از جانب خداست، که گنهکاران را به صورت بیمار ببینند، و با دلسوزی و محبت به علاج آنان برخیزند، و دردهای درونی و بیماری‌های فکری آنان را درمان کنند.

ولی با کمال تأسف، بسیاری از گنهکاران و آلودگان، و بیماران فکری و روانی نه این که از طبابت ملکوتی فرستادگان حق استفاده نکردند و به معالجه خود تن در ندادند، و عقاید فاسده را از خود دور نمودند، بلکه با رأی و عقیده باطلشان اصرار ورزیدند و پافشاری کردند، و استدلال و برهان و دلایل حکیمانه دلسوزان به خود را برای دور کردن آثار خیالاتشان نپذیرفتند.

اگر یهود همین يك جمله سخن منطقی و سراسر حکمت آمیز پیامبر را که اگر آخرت با همه نعمت‌هایش ویژه شماست نه دیگر مردم چنانچه ادعای صادقانه و درستی است تمنای مرگ کنید، قبول می‌کردند و به دقت و اندیشه در آن مینشستند، به هدایت راه می‌یافتند و به وقار و ادب آراسته میشدند، و به این نتیجه میرسیدند که رسیدن به بهشت با این همه جنایت و خیانت و ظلم و ستم و زشتی و منکر از عدالت خدا دور، و امری غیرمنطقی و برنامه‌های بسیار بسیار نادرست و خلاف بعثت پیامبران الهی است، پیامبرانی که مأموریت داشتند با نور

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 365

هدایت مردم را تربیت کنند، و آنان را از گناهان ظاهری و باطنی پاک نمایند، و سفرهای از صلاح و سداد در خیمه حیاتشان پهن کنند، و درهای سعادت دنیا و آخرت را به رویشان بگشایند.

نبوت موسی و تورات کتاب نازل شده بر او برای این بود که این قوم از چنگال ستم و ظلم فرعونیان رهائی یابند، و از ریختن خون فرزندانشان، و داغداری زنانشان، و به بیگاری گرفتنشان، و شکنجه‌های تحمیل شده بر آنان و فساد و افساد درباریان فرعون نجات پیدا کنند و پس از آنان با عبرت گرفتن از عاقبت ستم کارن در فضائی از صلاح و سداد و صدق و درستی، و شرافت و کرامت، و عبادت و خدمت به خلق زندگی کنند، عقیده به این که آخرت با همه نعمت‌هایش ویژه ماست درحالی که بدتر و بیشتر از فرعونیان غرق گناه و آلوده به هه معاصی هستند و از هیچ ظلم و ستمی بر خود و دیگران روی گردان نیستند کاملاً و صد در صد مخالف اهداف نبوت موسی و آیات تورات است، و نشان میدهد که این عقیده بافته خیالات فاسد مفسدان و احبار آلوده دامن یهود و متولیان کنیسه‌هاست، که خواستند با این عقیده راه شکم چرانی و شهوت رانی آنان و به بردگی کشیدن قومشان برویشان باز باشد!

چنان که در کتاب‌ها آمده حضرت حق به وسیله موسی یا براساس تورات به بنی اسرائیل چنین پیام داد:

«یا بن عمران قل لینی آدم من کان شفیعکم الی اذ خلقتکم فاجنت صورکم؟ ومن کان شفیعکم الی اذ مننت علیکم بالاسلام.»

«امن اخرجکم من اصلاب آباءکم بالرفق الی بطون امهاتکم امن اخرجکم بالرفق من ارحام امهاتکم، امن القی الرحمة والرأفة فی قلوب امهاتکم حتی تخرج اللقمة من فیها فتمضغها لکم امن فتق القلب فجعل فیہ نوراً تھتدون به امن وهب لکم اسمع تسمعون به، هذه منی علیکم قدیمه، تعصونی بالنهار و متمردون علی وانا بعلمی احفظکم فی ظلم اللیالی، وان الملائكة لتنادی یا حلیم ما احلمک عن الظالمین؟ یا موسی ینقلبون فی نعمائی و یعصونی ثم یقولون انی غفور رحیم، یا موسی کم یشکو کرام الحفظه الی عبدی فآمرهم بالصبر واقول لهم لعله یرجع ویتوب، باین عمرن یمرون بالجیفه فیسدون مناخرهم، وذنوبهم عندی انتن من الجیفه یابن عمران عندالشدائد یدعوننی و ینسونی عندالرخاء یا بنی آدم خذوا من

تفسیر حکیم، ج3، ص: 366

الدنیا بقدر ماتطیقون، واکتسبوا من الذنوب بقدر ماتتحملون العقوبة، واطلبوا من النعم بقدر ماتؤدون شکره، ستعلمون اذا رجعتم الی انی انما امهلت الظالمون لهوائهم علی.»

پسر عمران به فرزندان آدم بگو: میانجی و شفیع شما نزد من زمانی که شما را آفریدم و صورتتان را زیبا و نیکو قرار دادم چه کسی بود، این خود من بودم که از باب رحمت و لطف و محبت و کرامت شما را خلق کردم و صورت‌هایتان را زیبا قرار دادم.

به فرزندان آدم بگو: زمانی که نعمت باعظمت دین را به شما ارزانی داشتم میانجی و شفیع شما نزد من در عطا کردن این نعمت چه کسی بود؟ این خود من بودم که برای تأمین سعادت دنیا و آخرت شما اسلام را که تنها دین من است به شما عطا کردم.

فرزندان آدم چه کسی شما را با مدارا از اصلاب پدرانتان به ارحام مادرانتان انتقال داد، و چه کسی شما را با مدارا از رحم‌های مادرانتان به دنیا آورد؟ و چه کسی رحمت و مهر را در دل‌های مادرانتان انداخت تا لقمه را از دهان خود درآورند و جویده نموده در دهان شما بگذارند، و چه کسی قلب را جایگاه هدایت قرار داد تا به وسیله آن به حقایق و به ایمان و به یقین به آخرت راه یابید؟

فرزندان آدم چه کسی برای شما گوش قرار داد تا به وسیله آن بشنوید، همه این نعمت‌های ظاهری و باطنی را من از روی مهر و محبت به شما عطا کردم، این است نعمت‌های من بر شما، نعمت‌هایی که از ابتدای آفرینشتان به تدریج به شما عنایت نمودم، اما شما در طول روز مرا معصیت میکنید، و دست به هر گناهی میزنید، و به حلال و حرامم توجهی نمیکنید، و آیات کتابم را به گردونه عمل نمیگذارید، و نعمت‌های عطا شده ام را ابزار گناه قرار میدهید، نسبت به من با

همه وجودتان ترمذ و روی گردانی دارید، با این همه من در طول تاریکی‌های شب با علم و آگاهی و دانائی ام شما را در حالی که در استراحت و خواب هستید از خطرات حفظ میکنم!!

فرشتگانم از کثرت گناه و ظلم و جنایت و خیانت‌های شما فریاد میزنند: ای خدای بردبار تا چه اندازه بر این ستم پیشگان بردباری روا میداری؟

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 367

ای موسی در نعمت‌هایم میغلظند و مرا به هرگونه که بخواهند معصیت میکنند، سپس برای دل خوشی خود میگویند: خدا آمرزنده و مهربان است!

ای موسی چه اندازه فرشتگان حافظ اعمال از بنده ام بخاطر گناهان نزد من شکایت آرند و من آنان را به صبر و شکیبائی فرمان دهم و به آنان بگویم امید است به من باز گردد و توبه کند.

پسر عمران اینان زمانی که از کنار مرداری و لاشهای بگذرند بینی خود را برای استشمام نکردن بوی بد آن مردار و لاشه میگیرند در حالی که گناهانشان نزد من بدبوتر از لاشه و مردار است!

پسر عمران در سختی‌ها و گرفتاری‌ها به دعا و مناجات برای رفع گرفتاری‌هایشان به پیشگاه من می‌آیند ولی هنگام خوشی و رفاه مرا فراموش میکنند.

فرزندان آدم از دنیا به اندازه‌ای که بتوانید در آخرت بارش را طاقبت بیاورید بگیرید، و از گناهان به اندازه‌ای که بتوانید عذابش را تحمل کنید مرتکب شوید، و از نعمت‌ها به اندازه‌ای که بتوانید شکرش را ادا کنید بخواهید، چون پس از مرگ به من بازگشته خواهید فهمید که مهلتی که در دنیا به ستمکاران و گنه پیشگان دادم به خاطر این بود که نزد من پست و بیارزش بودند! «1»

با توجه به این سبک و سیاقی که رسالت و نبوت موسی یا آیات تورات داشته، آیا ادعای مشتی ظالم و ستم پیشه و آلوده به هر گناهی، و ادعای ملتی که هزاران سال است دستشان به خون بیگناهان تاریخ آغشته و از هیچ گناهی روی گردان نبوده و نیستند مبنی بر این که آخرت با همه نعمت‌هایش ویژه ماست و دیگر اقوام و ملل از آن بهره ندارند، ادعای درست و صادقانه‌ای است؟ زهی بیشرمی و بیحیائی!!

ادعای دروغین یهود نسبت به خود ناشی از نژاد پرستی

(1) - کشف الاسرار میدی، ج 1، ص 281.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 368

یهود بدون دلیل و برهان، و به دور از منطق و حکمت و تنها براساس اوهام و خیالات خود را از نظر نژاد برترین ملت و بالاترین قوم میدانند.

آنان به جای این که خود را در شئون بشری، یعنی آفرینش طبیعی با دیگر فرزندان آدم و حوا مساوی بدانند، و به این حقیقت توجه داشته باشند که فرزندان آدم و حوا یا نسل اسحاق و اسماعیل از نظر خلقت ظاهری و هویت و ذات هیچ تفاوتی با هم ندارند و همه هم نوع یکدیگرند، خود را از دیگر ملت‌ها و اقوام جدا دانسته و امتیازی ویژه برای خود قائل‌اند و ادعا دارند که ما موجوداتی ممتاز و عزیز دردانه و ملتی خاص و گروهی ویژه ایم و دیگر انسان‌ها با ما در هیچ شأنی برابر و مساوی نیستند، و بر این اساس همه دنیا از ماست، و همه نعمت‌ها و ثروت‌ها و زمین‌ها متعلق به ماست و دیگر اقوام و ملل برده ما هستند و باید در راه خدمت به ما به کار گرفته شوند، و چون اقوام و ملل دیگر به تصاحب زمین‌ها و کشورهای و معادن و ثروت‌ها دست گشوده‌اند و براساس اعتقاد ما غاصب هستند و خود حاضر نیستند پنج قاره و ثروتشان را در اختیار ما بگذارند، پس بر ما واجب است زمینه جنگ با همه ملل و اقوام را به تدریج فراهم آوریم و بخش بخش زمین و ثروت‌هایش را از دست غاصبان خارج کنیم و پس از سلب مالکیت از آنان، با قدرتی که به دست می‌آوریم آنان را به بردگی کشیده و در راه خدمت به شکم و شهوت خود بکار گیریم!!!

آری این است نتیجه شوم اعتقاد باطل و ادعای دروغین، و خیال بافی‌های باطل.

اینجاست که باید ملت‌ها را نسبت به این عقیده شوم و آثار پلیدش بیدار کرد، و همه را علیه این ستمکاران بسیج نمود، تا میدانی که پیش خود مالکیتش را برای خود فرض کرده‌اند از شرور آنان حفظ نمود.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 369

مسیحیان و دیگر ملل و اقوام بدانند که قوم یهود با چشمی دیگر به آنان مینگرند، و هرگز با آنان دل دوستی ندارند، و به انتظار فرصت اند که دمار از روزگار مسیحی و غیر مسیحی برآورند و جهان را تبدیل به اقیانوسی از خون آنان کنند و به تصرف مایملک همه جهانیان برخیزند!

اینان براساس همین نژادپرستی، معتقدند که قیامت با همه نعمت‌هایش ویژه آنان است و دیگر مردم جهان از آخرت آباد نصیب و بخرهای ندارند.

در صورتی که صدها دلیل طبیعی، عقلی، شرعی، منطقی، معنوی ادعای آنان را نسبت به برتری نژادشان و نسبت به این که قیامت آباد ویژه آنان است باطل و پوچ و یاوه و مزخرف اعلام میکند.

یهود برای دیگر اقوام و ملل ارزشی قائل نیستند

آنچه از آیه شریفه **قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ** آن به دست می‌آید این است که یهود جز برای خود برای دیگر اقوام و ملل هیچ ارزشی قائل نیستند و این حکایت از جهل و غرور و کبر و تعصب نژادی آنان دارد.

در صورتی که همه انسان‌ها از نظر ذات و هویت باهم مساوی و برابر هستند، و احدی را بر احدی امتیاز و برتری نیست.

باید به همه ملل و اقوام گفت که یهود به شما توهین روا داشته، و به تحقیر شما برخاسته و شما را اصالتاً انسان نمیداند.

به این خاطر هر زمینهای را برای نابود کردن شما، یا به بردگی گرفتنتان فراهم می‌آورد، و با اشاعه هرگونه فساد و معصیت با وسیله‌های گوناگون درصدد ضربه زدن به شماست.

این قوم به خاطر این که شما را انسان نمیداند، نسبت به رشد و کمال و آزادی و شکوفا شدنتان در علم و آگاهی به شدت حسودند، و تاجائی که قدرت

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 370

دارند برای ضربه شدن به شما فعالیت میکنند، و مانع پیشرفت و سربلندی و عزت شما میگردند.

آیا کسانی که شما را از گردونه انسان بودن خارج میدانند، و توهین به شما و تحقیر کردنتان را روا میدارند دوست شما نیستند تا با آنان دوستی کنید، و محبت شما را تا به آنان محبت ورزید، دلسوز شما را تا نسبت به آنان دلسوزی کنید، اینان با گروهی از هم پیمانانشان که استعمارگران آمریکائی و اروپائی هستند که منافقانه خود را مسیحی میخوانند در حالی که عملاً یهودی و بدتر از یهودی‌اند هدف نهائی شان چون اجداد گذشته خود و یهودیان روزگاران و اعصار پیشین نابودی بشریت، و پایمال کردن انسانیت، و خاموش کردن چراغ دین، و تخریب فرهنگ‌های صحیح و اصولی ملت‌ها و اقوام، و تصاحب همه زمین و نعمت‌های آن است و در این مقام‌اند که اگر کسی را هم زنده بگذارند برای بردگی و بندگی خود بکار گیرند.

پرشدن انبارهای اسرائیل و آمریکا و اروپا از مخرب‌ترین سلاح‌ها و بمب‌های میکربی و اتمی، بمب‌هائی که هر کدامش برای تخریب منطقی‌های وسیع و کشتن میلیون‌ها انسان بیگناه کافی است برای چیست؟ اسرائیل یا به عبارت بهتر صهیونیست که آبروی یهودی‌های مؤمن به دین موسی و بی‌آزار را بر باد داده و آمریکا و اروپا این اسلحه‌های مخرب و کشنده را برای نابودی ملت‌های خود که نمیخواهند، این سلاح‌ها انبار شده تا فرصتی به دست آرند و اهداف شوم خود را بر ضد همه ملت‌ها و اقوام و ملل بکار برند و همه دنیا را با آنچه در آن است به ملکیت خود در آورند، ولی براساس تجربه تاریخی و پیشگوئی‌های اولیاء الهی، و مسائلی که در معارف حقه آمده و به ویژه آینده گوئی آیات قرآن، این جنایتکاران و همدستان منافقشان که به دروغ ادعای مسیحیت میکنند ولی

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 371

در باطل یهودی نژاد پرستاند موفق به پیاده کردن اهدافشان نمیشوند و پیش از ظهور دوازدهمین پیشوای معصوم قائم آل محمد اکثرشان در حوادث مختلف و به ویژه جنگ‌هائی که دودش به چشم خودشان می‌رود نابود میشوند و سطح زمین برای برپا شدن حکومت عدل جهانی به دست امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف با کمک صالحان و شایستگان آماده میگردد.

این حقیقتی است که نه تنها معارف اسلامی و قرآن مجید با قاطعیت از آن خبر داده بلکه پیش از قرآن در تورات موسی و زبور داود هم مطرح بوده که آینده جهان در تصرف بندگان صالح و شایسته و عدالت پیشه و مهر ورز خواهد آمد.

و لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ: «1»

و همانا ما پس از تورات در زبور هم ثبت کردیم و وعده قطعی دادیم که همه روی زمین را بندگان شایسته ما به میراث می‌برند.

دقت کنید که فعل یرث مضارع است و دلالت دارد بر این که پاك شدن زمین از لوث وجود وجود یهود صهیونیست مسلک و سردمداران مسیحیت در آمریکا و اروپا که به دروغ ادعای مسیحیت مسلک میکنند ولی در حقیقت یهودی صهیونیست‌اند و بر گنهکار حرفهای قطعی و جزمی است و حکومت صالحان در همه زمین در سایه دولت عدل جهانی امری مسلم و ثابت است.

آرزوی مرگ ب حصول سلامت عقاید و درستی اعمال و اخلاق است

براساس محتویات تورات که بخشی از آن در قرآن مجید آمده، و بر مبنای آیات قرآن و معارف حقه، و با توجه به فرمایشات پیامبران که در کتاب‌های حدیث نقل شده، اشتیاق به مرگ و انتقال از دنیا به آخرت نسیمی ملکوتی و حالتی معنوی است که از عمق ایمان به خدا و یقین به آخرت و اعمال صالحه و اخلاق حسنه و پاکی و طهارت درون بر میآید، و در سرزمین دل و گلستان قلب

(1) - انبیاء 105.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 372

میوزد، و صاحب آن بدون این که دغدغهای بخاطر راه دهد، و ترسی او را فراگیرد به تمنای مرگ و به انتظار حرکت از دنیا به آخرت، و آسوده شدن از این مضیقه‌ها و محدودیت‌ها و آلام و مصائب بر میآید و در درونش مترصد استقبال از پیک مهربان خدا که به مؤمنان عجیب مهربان و با محبت است میشود و با رو به رو شدن با ملك الموت با خوشی و سلامت و بشارت یافتن به بهشت و روح و رحمت آماده رفتن به جهان آخرت و دست یافتن به نعمت‌های ابدی بهشت میگردد، بهشتی که بر پایه معارف مستدل الهی جز محصول ایمان و عقاید حقه و اعمال شایسته و اخلاق حسنه نیست. روایات اهل بیت به دنبال آیات قرآن و مطالب دیگر کتاب‌های آسمانی چنین انسانی را مستعد و آماده موت شمرده اند، انسانی که وسایل مرگ راحت و رسیدن به آخرت آباد را برای خود بفرمان حق فراهم آورده و از انتقال به عالم بعد با عبور از پل مرگ ترس و حزنی برای او نیست.

فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿1﴾

نهایتاً کسانی که از هدایت من و آئین و دینم و حلال و حرامم پیروی کنند در هیچ حالی به ویژه بهنگام مرگ برای آنان هیچ بیمی نیست و اندوهگین نمیشوند.

آری سعادت و خوشبختی انسان و سلامت دنیا و آخرتش و امنیت باطنش و اشتیاقش به مرگ که نقطه حرکت به سوی لقا و قرب الهی است محصول هدایت و عمل به دین خداست، و هدایت جلوه وحی و میوه شیرین نبوت و امامت است، که هر کس در این وادی وارد شود و ثابت قدم بماند اهل بهشت است و بهشت محصول قبولی اعمال و رضایت و خوشنودی حق از عبد است.

(1) - بقره 38.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 373

چنین انسان‌هائی بخاطر گره خوردن وجودشان به ایمان به خدا و آخرت و متعلق شدنشان به اخلاق الهی، و حرکات مثبت و شایسته و صالحشان گرچه چون شمع بسوزند برای دیگران زاینده ظلمت و روشنکننده فضای حیات و زندگی هستند.

آنان به زبان پیامبر به زمین تشبیه شده‌اند یا از باب فروتنی و تواضعشان که به آسانی قدم در دایره تکالیف و مسئولیت‌ها میگذارند، چون زمین که متواضعانه همه خواسته‌های حق را از طریق خورشید و هوا و آب و باد و باران میپذیرد و مسئولیتش را برای تغذیه موجودات زنده انجام میدهد.

با از باب این که قدم حق را در سرزمین وجودشان با همه شرایط و قیود میپذیرند، چونان که زمین قدم موجودات زنده را بر سر خود پذیرفته، یا از باب این که مانند زمین که دور خورشید میچرخد دور حق میچرخند و از فیوضات الهیه بهره مند میشوند، یا از باب این که مانند زمین که منبع رزق و روزی برای موجودات زنده است منبع خیرات و برکات برای دیگران اند.

اما اهل شقاوت و تیره بختی و اهل ظلم و گناه و اهل خطا و معصیت که از مصادیق اکملشان یهودی‌های نژادپرست، و حس گرا، و مادی صفت هستند، شقاوت و تیره بختی شان محصول ضلالت و گمراهی و ضلالتشان نتیجه غرور و کبر و تعصب‌های بیجا و در يك کلمه ضلالتشان محصول تلخ عبادت برای شیطان و اسارت در بند هوای نفس است.

ضلالتی که در آنان انحراف فکری و اختلال روانی بوجود آورده، و دست آنان را برای ارتکاب هر گناه معصیتی و هر ظلم و جنایتی باز گذاشته و از آنان ملتی لجوج، کینه توز، گوساله پرست، بنده ثروت، اسیر هوا، گرفتار خیالات و

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 374

اوهام و منبعی از هر فساد و افساد، جنایت و بیدادگری ساخته و بقول قرآن آنان را تبدیل به هیزم دوزخ نموده است!!

وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا: «1»

و اما منحرفان از حق به یقین هیزم دوزخ اند.

با توجه به این همه انحراف، و عصیان و گناه و ستم و جنایت و خیانت و ظلم و فساد و افساد، و بیدادگری نسبت به دیگران، و تخریب ارزش‌ها، و ایجاد ناامنی در زندگی دیگران چگونه آرزوی مرگ کنند و انتقال به عالم آخرت را مشتاقانه استقبال نمایند، اینجاست که خداوند بزرگ که از درون و برون همه موجودات و ذرات هستی آگاه است میفرماید: این قوم هیچ گاه آرزوی مرگ نمیکنند و فکر مردن را هرگز به ذهن خود راه نمیدهند!

وَ لَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا به چه سبب آرزوی مرگ نمیکنند، و اندیشه‌اش را به درون خود راه نمیدهند، بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بخاطر انواع جنایات و ستم‌ها و گناهان و معاصی و فساد که مرتکب شده‌اند و برای خود از پیش فرستاده و ذخیره کرده اند، این خداست که وضع ستمکاران و درون و برونشان آگاه است که با قاطعیت اعلام میکند اینان هرگز آرزوی مرگ نمیکنند و بر این اساس باید گفت که ادعایشان نسبت به این که آخرت و همه نعمت‌هایش ویژه ماست و دیگر اقوام و ملل سهمی از آن ندارد ادعائی صد در صد دروغ و بیپایه و بیمایه و بافته اوهام عنکبوتی و خیالات شیطانی آنان است، اینان اگر به سلامت و رفاه و سعادت خود در آخرت و سهم بری از نعمت‌های جاوید آن اطمینان داشتند از مرگ نمیهراسیدند و آن را برای نجات یافتن از مضیقه‌ها و محدودیت‌های زندگی دنیا و مصائب و آلامش آرزو میکردند و با همه وجود از این انتقال استقبال مینمودند.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 375

استعداد برای موت

در روایات اهل بیت بابی بسیار مهم به عنوان آمادگی و استعداد برای موت عنوان شده که دانستن دیدگاه‌های آن بزرگواران که آگاه به همه حقایق بودند در این زمینه لازم است.

از حضرت عسگری (ع) از پدران بزرگوارش روایت شده:

«قیل لامیر المؤمنین (ع) ما الاستعداد للموت؟ قال: اداء الفرائض، واجتناب المحارم، والاشتمال علی المکارم، ثم لایالی أوقع علی الموت، ام وقع الموت علیه، والله مایالی ابن ابیطالب اوقع علی الموت، ام وقع الموت علیه:» «1»

به امیرمؤمنان گفتند: آمادگی برای مرگ و استعداد برای انتقال از دنیا به آخرت به چه اموری است؟ حضرت پاسخ داد: عمل به واجبات الهی، دوری جستن از همه حرام‌ها، احاطه داشتن ارزش‌های اخلاقی بر درون و برون، سپس برای کسی که آراسته به این حقایق باشد باکی نیست که او در کام مرگ افتد، یا مرگ بر او واقع شود، به خدا سوگند پسر ابوطالب هیچ باك و دغدغهای ندارد از این که به مرگ افتد، یا مرگ او را فرا گیرد.

امام (ع) در خطبه معروف به وسیله میفرماید:

«لاغائب اقرب من الموت، ایها الناس انه من مشی علی وجه الارض فانه یصیر الی بطنها، واللیل والنهار مسرعان فی هدم الاعمار، ولکل ذی رمق قوت، ولکل حبة آکل وانت قوت الموت، وان من عرف الايام لم یغفل عن الاستعداد، لن ینجو من الموت غنی بماله، ولافقیر لاقاله:» «2»

غائب از نظری نزدیک‌تر از مرگ نیست، ای مردم بپتدید هرکه بر پشت زمین قدم میزند، به سوی زیرزمین و خانه گور می‌رود، شب و روز شتابانه در نابود کردن عمر درکارند، برای صاحب جانی رزقی است، و برای هر دانه نباتی خورندهای است، و تو ای انسان خوراك مرگی، روزگار شناس، و قدر دادن عمر از مهیا نمودن خود برای مرگ به وسیله ایمان و عمل غفلت نمی‌ورزد،

(1) - امالی صدوق 67.

(2) - امالی صدوق 193.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 376

ثروت مند با نیروی ثروتش راه نجاتی از مرگ ندارد، و تهیدست و فقیر به خاطر تهیدستی‌اش از مرگ در امان نمی‌ماند.

حضرت باقر (ع) میفرماید امیرمؤمنان در کوفه پس از خواندن نماز عشا سه بار مردم را ندا داد تا جائی که اهل مسجد صدای حضرت را شنیدند:

«ایها الناس تجهزوا رحمکم الله فقد نودی فیکم بالرحیل، فما التعرج علی الدنیا بعد نداء فیها بالرحیل، تجهزوا رحمکم الله وانتقلوا بافضل ما بحضرتکم من الزاد وهو التقوی، واعلموا ان طریقکم الی المعاد، وممرکم علی الصراط، والهول الاعظم امامکم، وعلی طریقکم عقبته کؤد، و منازل مهولة مخوفة، لا بد لکم من الممر علیها والوقوف بها فاما برحمة من الله فنحاة من هولها و عظم خطرها، وفضاعة منظرها وشدة مختبرها واما بملکة لیس بعدها انجبار؟؟» «1»

مردم خدا شما را رحمت کند، با ابزار و وسائل لازم آماده شوید که شما را به کوچ کردن از دنیا خوانده اند، با دعوت شدنتان به کوچ از دنیا این توقف و درنگ بر دنیا چیست؟ برترین چیزی را که در اختیار دارید و آن تقواست به آخرت خود انتقال دهید، بدانید که نهایتاً راه شما به سوی معاد، و عبورتان بر صراط است، هول و ترس بزرگ‌تر پیش روی شماست، در مسیرتان عقبه سخت و پرمشقتی وجود دارد، و منازل هولناک و ترس آوری قرار دارد، که شما را عبور از آنها و توقف در آنها چاره‌ای نیست، نجات از امور ترسناک دنیای بعد، و بزرگی شأن و مقامش، و زشتی منظره‌هایش، و سختی عالم و آگاه به حقیقت اعمالش از طریق رحمت خدا میسر است، یا نهایتاً افتادن در چاه هلاکتی است که پس از آن روشکستگی‌اش جبران ندارد.

از معصوم (ع) روایت شده:

«حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا، و زنوا اعمالکم بمیزان الحیاء قبل ان توزنوا.» «2»

وجودتان را پیش از آن که به محاسبه بکشند، خود به محاسبه بکشید، و اعمال و کردارتان را در ترازوی حیا بسنجید، پیش از آن که آنها را بسنجند و محکومتان کنند.

(1) - بحار 71 چاپ بیروت، ص 263، ح 3.

(2) - بحار، ج 70، ص 73.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 377

روایت شده یحیی (ع):

«یفکر طول الليل في امر الجنة والنار، فيسهر ليله ولا يأخذ نوم، ثم يقول عندالصباح: اللهم اين المفر واين المستقر؟ اللهم الا اليك:» «1»

همه شب را در مسئله بهشت اندیشه میکرد، شبش را بیدار بود و خواب او را در کام خود نمیبرد، سپس هنگام صبح میگفت: خدایا راه فرار کجاست، و استقرار در چه ناحیه‌ای است، خدایا مفر و مستقر جز به سوی تو نیست.

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«ینادی مناد کل یوم: ابن آدم لد للموت، واجمع للفناء وابن للخراب:» «2»

فرزند آدم به دنیا آور برای مردن، اندوخته کن برای از بین رفتن بنا کن برای خراب شدن.

از رسول خدا سؤال شد:

«ای المؤمنین اکیس؟ قال: اکثرهم ذکرالموت، اشدهم لاستعداداً.» «3»

کدام یک از مؤمنان زیرک‌تر است؟ فرمود: آن که بیشتر یاد مرگ است، و در مهیا شدن برای موت از همه کوشاتر است.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«جاء جبرئیل الی النبی فقال: یا محمد عش ماشئت فانك میت، و احبب من شئت فانك مفارقه، واعمل ما شئت فانك ملاقیه:» «4»

هرگونه که خواهی زندگی کن بیتزید میمیری، و هرکس را بخواهی دوست داشته باش یقیناً از او جدا میشوی، و هر کاری میل داری انجام ده که بیشک همان را دیدار خواهی کرد.

به حضرت زین العابدین گفتند: بهتر چیزی که عبد براساس آن میمیرد چیست؟ فرمود:

(1) - مصباح الشریعه 58.

(2) - بحار چاپ بیروت ج 71، ص 266.

(3) - بحار، ج 71، ص 267.

(4) - بحار، ج 71، ص 267.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 378

«ان یكون قد فرغ من ابنیته و دوره و قصوره، قیل و کیف ذلك قال: ان یكون من ذنوبه تائباً، و علی الخیرات مقیماً یرد علی الله حبیباً کریماً:» «1»

این که از بناها و خانه‌ها و قصرهایش آسوده و آزاد گردد، گفتند: چگونه این آسودگی میسر است؟ فرمود: پیش از مرگش با توبه واقعی از گناهانش پاک شود، و بر انجام خیرات پابرجا باشد، و محبوب و بزرگوار بر خدا وارد گردد.

امام صادق (ع) فرمود:

«اذا آویت الی فراشك فانظر ماسلکت فی بطنك و ما کسبت یومك، و اذکر انک میت وان لك معاداً:» «2»

چون در رختخواب استراحتت جای گرفتی با دقت بنگر که چه لقمه‌های وارد شکمت کردی، و در امروزت چه به دست آوردی، و توجه داشته باش که مرگت حتمی است و برای تو بدون تردید بازگشتی به سوی خداست.

اعمال و اخلاق زشت زمینه ترس از مرگ است

اگر ملائک ترس از مرگ غفلت و جهل به حقایق نباشد، یا سبب بیم از مرگ قطع از حیات و زندگی و به خیال باطل فنا و عدم ابدی نباشد، پس علت بیم و وحشت و خوف و ترس از مرگ با توجه به اعتقاد به قیامت اعمال و اخلاق زشت است که محصولش بتردید دوزخ و جهنم و کیفر و عقاب خواهد بود.

البته خائن و ظالم و فاسد و مفسد، و گناهکار و طاغی، و شرور و فتنه گر باید از مرگ و انتقال به عالم آخرت که عالم پاداش و کیفر است بترسد.

مگر افتادن در عرصه تنهائی و بیباری، و غلطیدن در ظلمات قیامت که ثمره ظلم است، و دچار شدن به کیفر گناه و عذاب معصیت ممکن است بدون ترس باشد؟

(1)- بحار، ج 71، ص 267.

(2)- بحار، ج 71، ص 267.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 379

آن که مؤمن و دوست خدا و محبوب حق است، و با همه وجود به آئین خدا عمل کرده باید از آخرت که در حقیقت جای ورود به عرصه گناه لقا، و لحظه نشستن در مقام قرب است بترسد یا از آن استقبال کند؟

ترس برای پاکان بیمعنی، و برای ناپاکان حتمی و قطعی است.

کردارهای ناشایسته دلیل بر ستمکار بودن انسان است

انسان هنگامی که به اختیار خود روی از صراط مستقیم بگرداند، و به انحراف فکری و عملی و اخلاقی دچار شود، و به خاطر این انحراف به تعدی و تجاوز به حقوق الهی و حقوق مردم و حقوق خویش برخیزد، و با تیشه گناه به ریشه خود زند، و به تخریب ساختمان انسانیت خود اقدام کند، و به هوا و هواپرستی، و شکم چرانی و شهوت رانی و غارت اموال مردم آلوده گردد، و با در فشار گزاردن مردم، دل آنان را بسوزاند، و به جان و مال و آبرویشان رحم نکند، براساس آیات قرآن و روایات وجودش از مصادیق قطعی ظلم و ستم و معنوی به عنوان ظالم و ستمکار است، و با ظلم و ستم است که بتدریج خود را از رحمت حق دور ساخته، و از وادی نور به سوی ظلمات میبرد و مستحق لعنت خدا و عذاب آخرت میگردد.

قرآن گناهانی را مطرح میکند که آلوده به آن گناهان را ظالم و ستمکار میشناسد.

وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ: «1»

برای زنان و مردان در مسئله زن و شوهری و خانواده و رفتار و منش و حتی هنگام جدائی و طلاق حقوق و قوانینی حکیمانه از جانب خدا وضع شده که لازم است هر دو حقوق یکدیگر را در هر شرایطی رعایت کنند، و از آن حدود تجاوز نمایند.

(1) - بقره 229.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 380

و کسانی که از حدود خدا تجاوز نمایند همانان بتردید ستمکار و ظالم اند.

انفاق و هزینه کردن مالی که خدا به انسان عنایت کرده برای حل مشکل مردم و برای انجام خیرات و میراث کاری پسندیده و اگر به عنوان زکات باشد امری واجب و لازم است ولی کسانی که نسبت به فضل و لطف خدا و ثروت عنایت شده حق، با بخل ورزیدن ناسپاسی و کفران ورزند البته مردم ظالم و ستمکاراند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خَلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ: «1»

ای اهل ایمان از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید، پیش از آن که روزی بیاید که در آن نه داد و ستدی است نه دوستی و نه شفاعتی و کافران همان ستمکاران اند.

وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ: «2»

و آنان که بر طبق آنچه نازل کرده داوری نکنند پس آنان همان ستمکاران اند.

وَمَنْ يَتَّبِعْهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ: «3»

و کسانی از شما که پدران و برادران کافر خویش را دوست و سرپرست خود گیرند، پس آنان همان ستمکاران اند.

وَمَنْ لَمْ يَتَّبِعْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ:

و کسانی که از امور ناهنجار و زشت که نسبت به مردم روا میدارند توبه نکنند، پس آنان ستمکاران اند.

حضرت صادق (ع) میفرماید: لقمان به فرزندش گفت:

«یا بنی للظالم ثلاث علامات: يظلم من حوقه بالمعصية ومن دونه بالغلبه، ويعين الظلمه:» «4»

(1) - بقره 254.

(2) - مائده 45.

(3) - توبه 23.

(4) - خصال، ج 1، ص 60.

فرزندم برای ستمکار سه نشانه و علامت است، با نافرمانی به کسی که از او برتر است ستم میکند، و با زورگوئی و زورمداری به پائین‌تر از خودش ظلم روا میدارد، و ستمکاران را کمک میدهد.

از رسول خدا روایت شده که خدا فرموده است:

«اشتد غضبی علی من ظلم من لایجد ناصرأً غیری:» «1»

خشم سخت و سنگین است بر کسی که ستم ورزد به کسی که یاری جز من ندارد.

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«الظلم فی الدنیا هو الظلمات فی الآخرة:» «2»

ستم در دنیا به مردم همان تاریکی‌ها در آخرت است.

حضرت صادق (ع) فرمود:

«من اکل من مال اخیه ظلماً ولم یرده علیه اکل جذوة من النار یوم القیامة:» «3»

کسی که براساس ستم از مال برادر دینی‌اش مصرف کند و به او باز نگرداند، در قیامت شعله برافروختهای از آتش را خواهد خورد.

از حضرت صادق (ع) روایت شده که به یونس بن ظبیان فرمود:

«یا یونس من حبس حق المؤمن اقامه الله یوم القیامة خمسمائة عام علی رجلیه حتی یسبیل من عرقه اودیة وینادی مناد من عندالله هذا الظالم الذی حبس عن الله حقه قال فیوبخ اربعین یوما ثم یؤمر به الی النار:» «4»

ای یونس کسی که حق مؤمنی را حبس کند که به او نرسد، خدا در قیامت پانصد سال روی دویا نگاهش میدارد تا جائی که عرقش سیل وار سرازیر گردد، و ازجانب خدا نداکنندهای ندا در دهد: این ستم کاری است که از خدا حقی را حبس کرده است، امام فرمود: او را چهل روز تویخ و سرزنش میکنند، سپس فرمان میرسد به آتشش ببرند.

(1) - امالی طوسی، ج 2، ص 19.

(2) - بحار، ج 75، ص 312.

(3) - ثواب الاعمال 243.

(4) - محاسن 100.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 382

حریص ترین مردم به زندگی دنیا یهودند

عشق و محبت افراطی به زندگی چند روزه دنیا و فانی شونده، و غفلت از آخرت، و خلاصه خالی بودن باطل از ایمان به مبدء و معاد سبب حرص بر بقا و ماندن در دنیا و بهره مندی از متاع ناچیز آن است.

یهود با این که میدانند مرگ جرعه‌های است که الزاماً و اجباراً به انسان می‌چشانند، و میدانند احدی در این دنیا ماندنی نیست، و انسان در این دنیا مسافر و مهمان است، ولی چنان در غفلت و بیخبری بسر می‌برند که گویا برای مدتی بسیار طولانی در این دنیا ماندنی هستند و مرگ سراغ آنان را نخواهد گرفت.

لذا به زندگی دنیا حتی بیش از مشرکان حریص‌اند تا جائی که هر يك از آنان دوست دارد هزار سال در دنیا زندگی کند.

برخی از مفسران می‌گویند: از این آیه که درباره یهود است این دو مطلب کلی استفاده میشود:

1- اثر نفسانی ایمان به آخرت و ایمان به رحمت شامل و کامل خداوند این است که مؤمن روی خود را به سوی عالم بقاء گرداند و از مرگ به ویژه در راه وظیفه نهراسد، و رشته‌های علاقه به دنیا در وی سستی گیرد تا در پایان بریده شود و خود را آسان و مطمئن آماده حیات آخرت گرداند، چه گرداندن روی باطن به سوی بقاء و آسان شدن عبور از گردنه این جهان به سوی آن سرا اصل دوم دعوت پیامبران و کلید سعادت و یگانه راه عاقلانه فداکاری و راز تکامل عمومی میباشد، مگر آدمی با این همه آرزوهای طولانی و عمر کوتاه جز با ایمان راسخ بقاء میتواند راه‌های مشکل زندگی را هموار و تلخ کامی‌ها را شیرین سازد؟

2- مردم درباره دنیا و دلبستگی به دنیا سه گروه اند:

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 383

نخست مردمی که ایمان به آخرت و امید به رحمت پروردگار دارند و خود را آماده آن میکنند، مانند پیامبران و رهبران الهی و کسانی که در تحت تربیت آنان قرار گرفته و دستهای از حکمای محقق الهی.

دوم: مردم بیعقیده به آخرت و مشرک به خدا، اینان چون مرگ را موجب خلاصی از رنجها و مشکلات زندگی میندازند و گاهی برای خلاصی و گاه بر حسب غریزه فداکاری خود را به کام مرگ میندازند و به وسیله تلقین و تحریک از زندگی و علاقه‌های آن چشم میپوشند، مانند بیشتر مردمی که در راه مسلک و وطن و آزادی از خود میگذرند.

سوم: منتسبین به ادیانند که ایمان ضعیف وجدانی و گاه غیر منطقی آنان آمیخته به غرور و امیدهای عوامانه و اتکاء به وسائط است، اینان چون با همان غرورها از پاداش و عذاب آخرت نگرانی دارند و گرفتار دو دلی هستند از مردم بیدین و مشرک هم به زندگی دلبسته‌تر و از فداکاری در راه حق و خیر گریزان میشوند، مانند یهود که قرآن درباره آنان بحث نموده و آنان را نمونه آورده، و بیشتر مسیحیان و برخی مسلمانان امروز، این گروه در مرحله اول از مقام تربیت عالی دین سقوط کرده اند، آنگاه از فطرت فداکاری.

نشانه و برهان روشن ایمان به آخرت و گشوده شدن دریچه بقا به روی انسانی که درونش سرشار از طلب بقا است، همین گذشت و فداکاری میباشد که مسیحیان و مسلمانان نخستین نمونه و شاهد آن بودند و آنان به اتکاء به همین ایمان با آن سرعت دعوت خود را پیش بردند و مردم دنیا را متعجب کردند، علت مهم ذلت و عقب ماندگی مسلمانان همین است که از جهت غرور و ضعف عقیده صریح به اندازه مشرکین هم گذشت و فداکاری ندارند، با هر وضع و به هر صورت و هر چه بیشتر آرزوی این گونه زیستن دارند **لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ.**

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 384

ذکر هزار سال شاید برای این باشد که «الف» آخرین رقمی بوده است که ارقام دیگر از آن ترکیب میشده.

ایرانیان قدیم در تعارفات اعیاد ملی مانند نوروز می‌گفتند:

هزار سال بزی، چنان که امروز که همت‌ها و عمرها کاسته شده میگویند: صدسال به این سالها.

زندگی طولانی دورکننده عذاب از ستمکار نیست

فرار از عذاب خدا چه در دنیا و چه در آخرت که نتیجه ظلم و ستم و گناه و عصیان است از هیچ راهی ممکن نیست.

کسی که در دادگاه حق محکوم به خواری دنیا و عذاب آخرت است لزوماً پنجه کیفر گریانش را گرفته و او را در دنیا دچار عذاب استیصال و در آخرت گرفتار عذاب ابد میکند، عمر دراز و طولانی، به فرض اگر به هزار سال برسد، ثروت انبوه و فراوان، قدرت غرور انگیز، یار و یاور و دیگر امور نمیتواند انسان را از عذاب الهی ایمنی دهد، در امت‌های گذشته آنان که عمری طولانی در گناه بسر بردند عاقبت دچار کیفر شدند، قارون با ثروت انبوهش دچار عذاب خسف گردید، فرعون و فرعونیان با همه قدرتشان در نیل غرق شدند.

سه ویژگی قرآن

در رابطه با قرآن مجید و این که تصدیق‌کننده کتاب‌های پیش از خود است، و مایه هدایت برای جهانیان و بشارت نسبت به مؤمنان است در آیه شریفه **ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ** و آیه 90 سوره مبارکه بقره به طور مفصل بحث شد، در این بخش نیازی به آوردن مطلب دیگر در این سه زمینه نمی‌بینم.

دشمنی با جبرئیل دشمنی با خداست

قطعاً دشمنی یهود با پیامبر با شخص محمد بن عبدالله به عنوان فردی هاشمی و انسانی عربی نبوده، چون در این زمینه تا زمان بعثت کینه ای با او نداشتند، دشمنی آنان با مقام والای نبوت و رسالت و دعوت او بود، که اولاً می‌توسیدند با

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 385

اوج گرفتن اسلام جائی برای مکاتب دیگر نماند، و جهان از پی معنویت اسلام و کمال این فرهنگ سر تسلیم در پیشگاهش فرود آورد، و در ثانی بیم داشتند از این که اگر اسلام را بپذیرند به شکم پرستی و غارت اموال مردم و شهوت رانی آنان و ریاستشان خاتمه داده شود، این مقام والا که مقام نبوت و رسالت است از خود او نبود، بلکه شایستگی و لیاقتش اقتضا کرد که فرود آورنده وحی حضرت جبرئیل براساس اراده حکیمانه حق و اذن و توفیق او قرآن را از افق قلبش طلوع دهد، و این بر یهود مغرور و حسود و نژادپرست بسیار سنگین آمد که چرا جبرئیل بر او نازل شد و قرآن را در قلبش قرار داد؟ این بیخردان توجه نکردند که جبرئیل از پیش خود بر پیامبر نازل نشده، بلکه او مانند دیگر اجزاء هستی فرمانبر خداست، و مأموری امین که هر چه را حضرت حق از او بخواهد انجام می‌دهد، این صاحب هستی و مالک دنیا و

آخرت و مهربان به بندگان یعنی خداست که برای رشد و کمال انسان، و باز کردن درهای سعادت دنیا و آخرت به روی فرزندان آدم، فرشته وحی جبرئیل را مأموریت داد که قرآن را که وسیله هدایت همه انسان‌ها و بشارت دهنده مؤمنان به پاداش خدا، و درمان دردهای درون است به پیامبر اسلام نازل کند تا آن حضرت به وسیله آن جهانیان را از تاریکی‌های جهل و حس گرائی و نژادپرستی و مادیگری و از عبادت بت‌ها و بندگی اربابان کفر و شرك نجات دهد، و همه درهای خیر را به روی آنان بگشاید و آنان را در صراط مستقیم حق قرار داده به سوی لقاء و قرب حق سوق دهد.

یهود از روی جهل و بیخبری به دشمنی با امین وحی برخاستند، و توجه نکردند که دشمنی با او دشمنی با خداست، بر این اساس یهود دشمن خدایند و در نتیجه دشمن بندگان او هم هستند، و به این خاطر به احدی از مردم غیر یهود

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 386

رحم ندارند و اگر زمینه بیابندگلوئی تک تک مردم دنیا را برای خوردن خون آنان میفشارند، و زمین را تبدیل به حمام خون میکنند و سپس اموال و ثروت جهانیان را غارت نموده و صرف شکم و شهوات خود مینمایند!!

دشمنی اینان با پیامبر و قرآن که مصدق تورات و انجیل و همه کتاب‌های پیش از خود است در حقیقت دشمنی با تورات و پیامبر خودشان حضرت موسی بن عمران است، و با این حساب آنان دشمن خدا و فرشتگان و همه انبیاء و همه کتاب‌های آسمانی‌اند گرچه به زبان اظهار نکنند.

شما ای مردم جهان از مسلمان و مسیحی و زردشتی و بودائی و لائیک انصاف دهید، از چنین قومی توقع رحم و عاطفه و مهر و محبت و خیر و نیکی میتوان داشت؟

به این جهت خدای مهربان از باب رحمت و لطفش به مؤمنان اکیداً فرمان داده که از دوستی با یهود و مددکارانشان در ظلم و جنایت پرهیزند.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ: «1»

ای اهل ایمان یهود و نصاری را دوستان و سرپرستان خود نگیرید، آنان دوستان یکدیگر و برضد شما دست در دست هم دارند، و تنها به دوستی میان خود وفا دارند، و هر کس از شما آنان را دوست و سرپرست خود بگیرد از زمره آنان است، بپتدید خدا گروه ستکار را هدایت نمیکند.

و نیز خدای آگاه به ملك و ملكوت و عالم به باطن و ظاهر تمام ذرات هستی و دانای به اسرار قلوب در قرآن مجید خبر داده که سرسخت ترین مردم در کینه و دشمنی نسبت به مؤمنان یهود و مشرکان هستند و از مصادیق قطعی اهل شرک نصاری و مسیحیان به ویژه مسیحیان شریک ظلم و جنایت یهود در آمریکا و

(1) - مائده 51.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 387

اروپایند که گروهی از آنان کلید داران حکومت آمریکا و اروپا هستند و از نظر اعتقادی برای خدا شریک قائلند.

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا: «1»

یقیناً و بدون تردید سرسخت ترین مردم را در کینه و دشمنی نسبت به مؤمنان یهودیان و مشرکان خواهی یافت.

برای این که بدانید دوستی با چنین ستمگرانی در سطحی وسیع و درخواست حاجتی از آنان چه کیفی دارد به روایتی که صدوق با اسناد خود از حضرت صادق نقل میکند دقت کنید:

در زمان موسی حاکمی ستمکار بود که حاجت مؤمنی را به شفاعت عبدصالحی برآورده کرد و مشکل او را حل نمود، حاکم ستمکار و عبد صالح در يك روز از دنیا رفتند، مردم به خاطر در گذشت حاکم سه روز مغازه‌های خود را بستند و مشغول تجهیز او شدند و جنازه عبد صالح در آن سه روز در خانه‌اش ماند جنندگان زمینی گوشت و پوست صورتش را خوردند، موسی پس از سه روز قیافه خورده شده عبدصالح را به وسیله حیوانات خانگی دید و گفت: پروردگارا حاکم دشمن تو بود که از او اینهمه تجلیل به عمل آمد و این دوست توست که به چنین وضعی گرفتار آمده!! خطاب رسید موسی دوست من از حاکم ستمکار درخواستی کرد که درخواستش اجابت شد، به خاطر درخواستش برای حل مشکل آن مؤمن پاداشش را محفوظ داشتیم، و به خاطر این که در خانه ظالم رفت و از او حاجت خواست جنندگان را بر زیبایی صورتش مسلط کردم تا از گناه رفتن در خانه ستمکار پاك شود!! «2»

(1) - مائده 82.

(2) - بحار، ج 75، ص 373، ح 23.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 388

با توجه به این روایت و امثال آن که در کتاب‌های حدیث زیاد است به نظر بیاورید حکومت‌های به ظاهر اسلامی، و مردم به ظاهر مسلمان که دست دوستی به یهود و نصاری داده و از آنان در پیوستگی میکنند، و خواسته‌های آنان را در ممالک خودشان به اجرا میگذارند و از این راه ضربه‌های مهلکی به ملت اسلام و بیت المال مسلمانان و فرهنگ و آداب و رسوم آنان میزنند چه کیفر سختی در دنیا و چه عذاب دردناکی در آخرت به انتظار آنان است؟!

سلیمان بن جعفر الجعفری میگوید:

«قلب لابی الحسن الرضا (ع): ماتقول فی اعمال السلطان؟ فقال: یا سلیمان الدخول فی اعمالهم والعون لهم واسعی فی حوائجهم عدیل الکفر، والنظر الیهم علی العمد من الكبائر التی یتحق به النار:» «1»

به حضرت رضا (ع) گفتم: درباره انجام دادن کار برای سلطه‌گران ستمکار و حکومت‌های ظالم، و جنایت کاران خائن چه میگوئید؟ حضرت فرمود: سلیمان برای آنان وارد کار شدن، و کمک به آنان، و کوشیدن در انجام نیازمندی‌هایشان مساوی با کفر به خداست، و نگاه عمد و بیدلیل به آنان از گناهان کبیره‌ای است که نگاهکننده بخاطر آن سزاوار دوزخ میشود!!

«عن الرضا (ع): من والی اعداءالله فقد عادى اولیاءالله ومن عادى اولیاءالله فقد عادى الله و حق علی الله ان یدخله فی نار جهنم:» «2»

از حضرت رضا (ع) روایت شده: کسی که با دشمنان خدا «که در رأس همه آنان یهوداند» دوستی کند یقیناً با دوستان خدا به دشمنی برخاسته، و کسی که با دوستان خدا دشمنی نماید قطعاً با خدا دشمنی کرده، و بر خداست که او را وارد دوزخ کند.

راوندی در کتاب بسیار باارزش دعواتش از قول پیامبر درباره اهل ذمه «یهود و نصاری» روایت میکند:

(1) - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 238.

(2) - بحار، ج 75، ص 391.

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 389

«لاتساووهم فی المجالس، ولاتعود وامریضهم، ولاتشیعوا جنازهم، واضطر وهم الی اضیق الطرق، فان سبوکم فاضربوهم، وان ضربوکم فاقتلوهم.»

آنان را با خود در مجالس هم ردیف و مساوی قرار ندهید، و بیمارانشان را عیادت نکنید، و جنازه‌هایشان را مشایعت ننمائید، و برای آنان گشایش ایجاد نکنید اگر شما را ناسزا گفتند آنان را با زدن ادب کنید، و اگر با شما نسبت به دین و دنیاتان درگیر شدند با آن نابکاران بجنگید.

خداوند دشمن دشمنان حقایق است

از آیه 98 چنین استشمام میشود که یهود با حقیقه الحقایق وجود مقدس حضرت رب العزه و همه فرشتگان و پیامبران و به ویژه امین وحی و میکائیل دشمن هستند، و این از این قوم مسئله بسیار بسیار شگفت آوری است، خدای مهربان که آنان را آفریده و سرفره رزق و روزی خود نشانده، و از هیچ لطفی درباره آنان دریغ نوزیده با او دشمن اند، فرشتگان که در عرصه هستی مأموران امین حق برای به جریان انداختن امور به اذن پروردگارانند و برخی از آنان حفاظت انسان را در شب و روز از حوادث به عهده دارند با آنان هم دشمن اند!

پیامبران که برای هدایت آنان و رسانیدنشان به رشد و کمال و بازکردن درهای سعادت به رویشان، و قرار دادنشان در مسیر بهشت و نجاتشان از شرور دنیا و عذاب آخرت مبعوث به رسالت شده و وظیفه داشتند تا سر حد شهادت برای هدایت بکوشند با آنان هم دشمن اند!

جبرئیل که کتاب‌های آسمانی را به انبیاء و به ویژه قرآن را بر پیامبر نازل کرد تا در سایه آیات و احکام الهی درخت وجودشان به ثمر بنشیند، و منبعی از کمالات و خیرات گردند با او هم دشمن اند.

و با میکائیل که بنابر مشهور عامل تنظیم رزق و روزی بندگان از جانب خداست، و نان و آب زندگان را در دامنشان میگذارد نیز دشمن اند، پس یهود

تفسیر حکیم، ج 3، ص: 390

با همه حقایق و مبادی آن دشمن است، و خدا بدون تردید دشمن این کافران به حقایق و منکران واقعیات است **فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ**.

و یقیناً کسانی را که خدا با آنان دشمن است در دنیا روی خوشی و رفاه و امنیت را نمییند و به طور مستمر در اضطراب و ترس و وحشت و ناامنی به سر میبرند و در آخرت به سخت ترین عذاب دردناک که ابداً راه گریزی از آن نیست گرفتارند.

نقش فرشتگان در جهان هستی

فرشتگان بندگان بزرگوار و مکرم خدا هستند که هر گروهی یا فردی از آنان برای به جریان انداختن امور هستی از جانب حضرت ربّ العزه مأموریت دارند، و در انجام آنچه بر عهده آنان است تخلف و عصیانی ندارند.

لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ: «1»

نسبت به آنچه خدا به آنان فرمان میدهد عصیان و سرپیچی نمیورزند.

و مأموریت‌های واگذار شده را به خوبی انجام میدهند.

گروهی از این بندگان با کرامت حق مأمور رساندن وحی به پیامبرانند، و گروهی از آنان مأمور عبادت دائم در پیشگاه حقانند، و گروهی حافظان اعمال و کردار و اخلاق مردمانند، و گروهی یاری دهندگان به اهل ایمانانند، و گروهی مأمور عذاب استیصال نسبت به مجرمان و گنهکاران حرفهای هستند، و گروهی حافظان انسان در شب و روز از حوادثانند، و گروهی مأمور قبض روح انسان‌ها و انتقال آنان از دنیا به آخرتاند، و گروهی مأموریت دارند هنگام جان دادن اهل ایمان در کنارشان حاضر شوند و از آنان بخواهند نترسند و اندوهگین نگردن و به آنان بشارت ورود به بهشت میدهند، و گروهی مأمورند پیش از آن که کافران و ستمکاران روحشان قبض شود ضربه‌های سنگین به کیفر گناهان به پشت و روی آنان بزنند، و گروهی مأمور راندن ابرها به سرزمین‌ها و مأمور برف و باراناند و

(1) - تحریم 6.

تفسیر حکیم، ج3، ص: 391

گروهی مأمور استقبال از اهل ایمان در قیامت و اعلام امنیت همه جانبه به آنان اند، و گروهی دعاگوی اهل ایمان و توبه کنندگاناند، و جمعی هم مأمور عذاب اهل دوزخ به خاطر فسق و فجور و گناهان و معاصی آناناند.

مسئله ملائکه و گروه فرشتگان به طور مفصل در قرآن مجید و نهج البلاغه و روایات و دعاها مطرح است که به خواست خدا در توضیح و تشریح آیاتی که در سوره‌های دیگر خواهد آمد و به مأموریت آنان اشاره شده به صورتی مفصل و گسترده بحث خواهد شد.

1385 /5 /24 مطابق با 21 رجب

فقیر: حسین انصاریان

